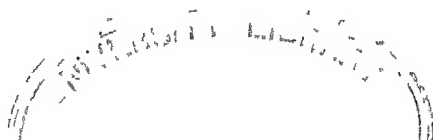
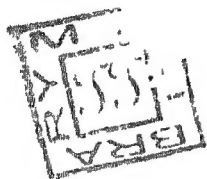




4472-11056





عَرَفُ الْجَادِي مِنْ  
جِنَانِ هَذَا الْمَادِي

طُبِعَ فِي الْمَطْبَعِ الصِّدِّيقِيِّ الْكَائِنِ  
فِي بُهْدِيَالِ الْمَحْمُودِيَّةِ  
الْمَحْمُودِيَّةِ الْقُدْسِيَّةِ

١٣٠١

٢



## فهرس مطالب کتاب عرف اجدادی من جنان پدی المادی

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۲	خطبه کتاب در حمد و ثنات و ذکر	۲۴	باب در بیان اذان
	بحث اجماع	۲۵	باب در بیان صفت نماز
۹	کتاب الطهارت باب در بیان آب	۲۹	باب در بیان سازاژ کار نماز
	و جرد آن	۳۱	باب در بیان سجده سهو و تلاوت و تکرار
۷	باب در بیان آوردن	۳۳	باب در بیان نماز قطوع
۱۰	باب در بیان ازاله نجاست	۳۴	باب در بیان تضار فوائت
۱۱	باب در بیان آداب قضای حاجت	۳۵	باب در بیان نماز جماعت و امانت
۱۲	باب در بیان وضو	۳۹	باب در بیان نماز مسافر و مریض
۱۳	باب در بیان نوافض وضو	۴۱	باب در بیان نماز جمعه
۱۴	باب در بیان غسل و حکم جنب	۴۳	فصل در بیان نماز وسطی
۱۵	باب در بیان تحمیم	۴۴	باب در بیان نماز خوف
۱۶	باب در بیان حیض و نفاس	۴۵	باب در بیان نماز عیدین
۱۷	کتاب الصلوة	۴۶	باب در بیان نماز کسوف و خسوف
۱۸	باب در بیان سوا قیامت صاوة	۴۸	باب در بیان نماز استسقاء
۲۰	باب در بیان اوقات اضطرار	۴۹	باب در بیان لباس
۲۱	باب در بیان اماکن نماز	۵۳	کتاب الجنائز
۲۲	باب در بیان لباس محلی و غیره	۵۸	فصل در بیان جزای تداوی از برای
۲۳	باب در بیان کسره		بیمار و فضیلت تقوی و طریقه اسلام
۲۴	باب در بیان جهنم و جهنم و در نماز		و ایمان و نجات معتبر باشد

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۴۰	فصل در بیان عدم جواز رفع قیور انبیا	۴۹	فصل در بیان فقیر و غنی
	وصلی و ائمه	۵۰	فصل در بیان مصرف زکوة
۴۱	کتاب الزکوة	»	فصل در بیان عدم حل سوال مگر
۴۲	فصل در بیان فرضیت صدقه و اولی		از برای سه کس
»	فصل در بیان فرضیت صدقه و رشت	»	فصل در بیان عدم حل صدقه از برای
»	فصل در صدقه و غنم		آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم
۴۳	فصل در بیان صدقه گاو و غیره	۵۱	فصل در بیان صرف زکوة بقاق
۴۴	فصل در بیان عشر زمین و زکوة حلی	»	فصل در بیان دادن مال کثیر و انصاف
۴۵	فصل در بیان زکوة مال تجارت		کثیر و فقیر
»	فصل در بیان رکاز	»	فصل در بیان مشارکت بنی المطلب
»	فصل در بیان آنکه یکجا با مالم و بیایه		سینه یا ششم و سیم ذوی القربی و در تحريم
	غلو منعی عنه است		زکوة نیز زمین عدای ایشان
۴۶	فصل در بیان زکوة عمل	»	فصل در بیان گرفتن عطیة سلطان
»	فصل در بیان زکوة تره با	»	فصل در بیان فضیلت صرف زکوة در ذوی الاصل
۴۷	فصل در بیان آنکه حق و جوب زکوة از بین است	۵۲	فصل در بیان وجوب مطالب زکوة
»	فصل بیان زکوة دور و محقر و غیره		الله و سلاطین و دادن زکوة بر رعایا
»	فصل در بیان اخذ جزیه از اهل بیت	۵۳	فصل در بیان امر و غلو است
۴۸	فصل اسوال اهل حرب بر محصل	۵۴	باب در بیان صدقه فطر
	اباحت است	»	باب در بیان صدقه تطوع
»	فصل در بیان تقدیر یا خور از اهل بیت	۵۵	کتاب در بیان خمس
»	باب در بیان قسم صدقات		

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۷۷	کتاب در بیان هبیاام	۹۱	باب در بیان صفت حج و دخول
۷۸	فصل در بیان نیت صوم		ملکه مکرمه جرسها الله تعالی
۷۹	فصل در بیان تعجیل افطار	۹۵	باب در بیان فوات و احصاء
۸۰	فصل در بیان صوم سفر	۹۶	فصل در بیان وجوب قضاء فحالی
۸۱	فصل در بیان کفار و صوم		اقوال دی صلی الله علیه و آله وسلم
۸۲	باب در بیان صوم قطع و حیام منه عینا		در ناسک
۸۳	باب در بیان اعتکاف		فصل در بیان آنکه مراد با طاعت چیست
۸۴	باب در بیان قیام رمضان		فصل در بیان غسل احرام
۸۵	باب در بیان شب قدر	۹۷	فصل در بیان جزا از استمرار حج و عمره
۸۶	کتاب در بیان حج و عمره		بدین و حالت احرام
۸۷	باب در بیان حج و عمره		از برای دخول و حریم و وضو قبل از طواف
۸۸	فصل در بیان وجوب احرام و طواف	۹۸	فصل در بیان آنکه تمام روز در وقت و وقت
۸۹	فصل در بیان حج آنکه حضرت صلوات		فصل در بیان وجوب ذکر نیت و مشعر حرام
۹۰	فصل در بیان حج عیبه		فصل در بیان قطع تلویع و رسیدن حجر عقبه
۹۱	باب در بیان موافقت		فصل در بیان فضیلت نماز و حیوان
۹۲	فصل در بیان میقات عمره	۹۹	فصل در بیان مبیت منی
۹۳	باب در بیان احرام و آنچه متعلق		فصل در بیان طواف زیارت در
۹۴	است		پوشه
			فصل در بیان جهت آستین از حاضرین

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۹۹	فصل در بیان اولویت طبع علمیه نزد	۱۱۴	فصل در بیان اعلان نکاح
	استلام حجر	۱۰۷	فصل در بیان نشر
"	فصل در بیان وجوب یک طلاق	۱۰۸	فصل در بیان نکاح شیبی بکر
	یک ستم به قارن	"	فصل در بیان تحریم ستمه
۱۰۰	فصل در بیان سنیت اشعار بدنه	۱۰۹	فصل در بیان محلل و محلل له
"	فصل در بیان جبر ناساک بدم	۱۱۰	فصل در بیان آنکه طلاقه منطلقه
۱۰۱	فصل در بیان وقوع شک در اطواط		برای زوجه اول حلال نگردن آنکه بجز
	طوا منب		ثانی بعد دخول طلاقین نزد
"	فصل در بیان حلالی ز و توفی بعوفه	"	باب در بیان کفایت و خیار
"	فصل در بیان آنکه بدنه و یقود در اتع	۱۱۲	فصل در بیان رد زینب و خنوسه
	مسامی سبت		صلی السدی و آلله و سلم بر ابوالاعلیٰ محمد
۱۰۲	فصل در بیان جزای صید		شش سال یکبار اول
"	فصل در بیان آنکه بر محض قضاست	"	فصل در بیان صدق بر صا و غیره
"	فصل در بیان نفوذ وصیت بیت از		و محب و مده
	اجرت حج	۱۱۳	فصل در بیان عشرت با ذان
"	فصل در بیان زیارت قبر مطهر مقدس	۱۱۴	باب در بیان ولیمه
	نبوی صلی السدی و آلله و سلم	۱۱۵	فصل در بیان وجوب اجابت
۱۰۳	کتاب النکاح		و دعوت ولیمه
"	باب در حکم نکاح و صفت نکوح	"	فصل در بیان کلام بیانات حاجات
۱۰۵	فصل در بیان تقابل مهر	۱۱۶	فصل در بیان نکاح و بکره آنکه بخواهد

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
۱۱۶	باب در بیان قسم	۱۳۲	فصل در بیان اختلاف اتفاق زوجان
۱۱۷	باب در بیان قطع		با اختلاف از منته و امکنه
۱۱۸	باب در بیان طلاق	۱۳۳	فصل در بیان نفقه اقارب
۱۱۹	فصل در بیان همکه سه طلاق در	۱۳۴	فصل در بیان نفقه عاوم
	حکم واحد است	۱۳۵	فصل در بیان عاوم نفقه
۱۲۱	فصل در بیان آنکه در الفاظ عیال	۱۳۶	باب در بیان خصمانت
	طلاق اگر بیست از منته مقصود		کتاب البیوع
۱۲۲	فصل در بیان آن سه چیز که حدش	۱۳۷	باب در بیان شروط بیع و بیع عیال
	جد و نزلش حدست	۱۳۸	فصل در بیان بعض اقسام بیع
۱۲۳	باب در بیان رجعت	۱۳۹	فصل در بیان منع تسعیر از طرف محکم
۱۲۴	فصل در بیان طلاق مشروط	۱۴۰	فصل در بیان بیع کالی بکالی
۱۲۵	فصل در بیان خلوت		فصل در بیان اشکار
۱۲۶	باب در بیان ایلاء	۱۴۱	فصل در بیان بعض اقسام بیع غرر
۱۲۷	باب در بیان طهار و کفار و آن	۱۴۲	باب در بیان خیبار
۱۲۸	باب در بیان لعان		باب در بیان ربا
۱۲۹	باب در بیان زن و مرد فقیر و دود محرم	۱۴۳	فصل در بیان جواز اخذ مال مرئی با
۱۳۰	فصل در بیان شب گذراندن نزد بیبی		عدم قوه
۱۳۱	باب در بیان رضاع	۱۴۴	فصل در بیان مصارفت
	باب در بیان انقضاء	۱۴۵	فصل در بیان نسیه از بیع انبار قمر

صفحه	مطلب	صفحه	مطلب
	که کیل کیل سے معلوم نیست	۱۴۹	فصل در بیان شیخ حیوان بحیوان بطریق نسبی
۱۴۳	باب در بیان عاریت	۱۵۰	فصل در بیان هدیه سفارش
۱۴۴	باب در بیان غصب	۱۵۱	فصل در بیان جوان یک حیوان به حیوان
۱۴۵	باب در بیان شفعه	۱۵۲	باب در بیان خصمت در برابر شیخ و مولانا
۱۴۶	باب در بیان قراض	۱۵۳	باب در بیان سلم
۱۴۷	باب در بیان مساقات و اجار	۱۵۴	فصل در بیان قرض
۱۴۸	فصل در بیان اجرت حجام و غیره	۱۵۵	فصل در بیان رهن
۱۴۹	فصل در بیان اجاره	۱۵۶	باب در بیان تفلیس و حجر
۱۵۰	باب در بیان احیاء و موت	۱۵۷	فصل در بیان عدم جواز تصرف
۱۵۱	فصل در بیان اقطاع	۱۵۸	کسیک پانزده ساله نیست
۱۵۲	باب در بیان وقف	۱۵۹	فصل در بیان آنکه مال حال نیست بیک مال دیگر
۱۵۳	باب در بیان هبه	۱۶۰	باب در بیان صلح
۱۵۴	فصل در بیان عود و ترسب	۱۶۱	فصل در بیان حق جار
۱۵۵	فصل در بیان هبه و قبول در بیرون	۱۶۲	باب در بیان حواله و ضمان
۱۵۶	مکافات بران	۱۶۳	فصل مظلوم را تناول مال بقصد
۱۵۷	فصل در بیان خریدن صدقه	۱۶۴	حق خود را ظالم بجا نرست
۱۵۸	باب در بیان عمری و رقبه	۱۶۵	باب در بیان شرکت
۱۵۹	باب در بیان لفظ و ضاله	۱۶۶	فصل در بیان وکالت
۱۶۰	باب در بیان ودیعت	۱۶۷	باب در بیان اقرار
۱۶۱	باب در بیان منسبه الغض	۱۶۸	فصل در بیان سیراث، جود و مایه و غیره

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۱۷۹	فصل در بیان سیرت زوی الارحام	۲۰۲	علیہ السلام و قتل سب
۱۸۰	فصل در بیان سیرت قاتل و غیرہ	۲۰۴	کتاب اجداد و
۱۸۱	فصل در بیان سیرت جہد و کتاب	۲۰۳	باب در بیان حد زانی
۱۸۲	باب در بیان غول	۲۰۴	فصل در بیان حد زانی کیخسرو ماک
۱۸۳	فصل در بیان رد	۲۰۵	و اقامت حد بزنی باردار و بر پیاد و صنیف
۱۸۴	باب در بیان غشتہ	۲۰۶	فصل در بیان حد عمل قوم لوط
۱۸۵	فصل در بیان سیرت مجوس	۲۰۸	فصل در بیان تخشیش
۱۸۶	فصل در بیان اجرت قسام	۲۰۹	فصل در بیان زانی مکروہ
۱۸۷	باب در بیان وصایا	۲۱۰	باب در بیان حد قذف
۱۸۸	فصل در بیان وصیت وارث	۲۱۱	فصل در بیان لعان
۱۸۹	کتاب انجانیات	۲۱۲	باب در بیان حد سرقت
۱۹۰	فصل در بیان جانی کہ قتل کی شریعت نہ	۲۱۳	فصل در بیان شفاعت در حد
۱۹۱	فصل در بیان عدم جواز قتل کسی کہ بک	۲۱۴	باب در بیان حد شارب
۱۹۲	مرد دیگر زانی کند	۲۱۵	فصل در بیان اقامت حد و دور
۱۹۳	باب در بیان دیات	۲۱۶	مساجد و در حرم کے
۱۹۴	فصل در بیان جنایت حیوان	۲۱۷	باب در بیان شکر
۱۹۵	باب در بیان دعوی خون و قسامت	۲۱۸	باب در بیان تہذیر و حکم صائل
۱۹۶	باب در بیان قاتل اہل بے	۲۱۹	کتاب الامامت
۱۹۷	فصل در بیان فائدہ نصیب نام	۲۲۰	فصل در بیان بودن امام از قریش
۱۹۸	باب در بیان قتل جانی و حرمت	۲۲۱	فصل در بیان طاعت و عصیت امام
۱۹۹	فصل در بیان تہذیر و حکم صائل	۲۲۲	کتاب انجناد
۲۰۰	فصل در بیان تہذیر و حکم صائل	۲۲۳	باب در بیان جزئیہ و ہدینہ

صفحہ	مطلب	صفحہ	مطلب
۲۳۰	باب در بیان قیمت اموال مشترکہ	۲۷۳	کتاب الجوامع
۲۳۳	باب در بیان سبق و رتبی	۷	باب در بیان ادب
۲۳۴	کتاب الاطعمہ	۲۷۶	باب در بیان بر و صلا
۲۳۵	فصل در بیان کیر و بودن شرب خمر	۲۷۸	باب در بیان زہر و دوزخ
	و نہودن دلیل بر نجاست آن	۲۸۰	باب در بیان ترہیب و سب و سب
۷	باب در بیان صید و ذبح		اخلاق
۲۳۷	فصل در بیان نئے ازخون	۲۸۳	باب در ترغیب و تنبیہم اخلاق
۲۴۱	باب در بیان اضافے	۲۸۶	باب در بیان ذکر و دعا
۲۴۳	فصل در بیان نگاہستن چشم و گوش	۲۹۱	خاتمتہ طبع از دوی حکیم محمد حسن
	انجیمہ		صاحب ستم و الشفا
۲۴۴	باب در بیان حقیقہ		
۲۴۵	فصل در بیان خشتان		
۷	کتاب الایمان		
۲۴۶	کتاب التذکر		
۲۵۱	کتاب القضاء		
۲۵۵	فصل در بیان نبی از حکم و حالت شتم		
۲۶۱	باب در بیان شہادت		
۲۶۶	باب در بیان دعاوی و مینات		
۲۷۱	کتاب التفت		
۲۷۲	باب در بیان مدبر و مکاتبات و ولد		



انشای دلپسند و املائی از چند امام اکرمین مبانی و معانی ابو الفتح  
محمد عبد الرشید الثوبیانی رحمه الله تعالی

کف خاک و ستایش قدوس و سبح قطره آب و نیایش رب الملائکه و الروح  
الله اکبر این سه دامن بود و اجماع الله آن را بگذرد و این شکسته پا خدای بی همتا را  
بطاعت ما چه نیاز و بیده شرمند را بر سپاس گزارای خود چه ناز سه  
ای غنی ذات تو از تسرار و انکار ما بی نیاز از ما و از پیدائی و اهلما را  
نی بهارت هستی انی خزانست نیستی ای بهارت بی تعلق از گل و از خاک  
پیام روشن روان و توحید آموز را خاک آستانه شوم که زنگ محبت ماسوی الله از دل ما  
زود و دو دصولات پنج گانه بکار از مژده ایاک نعبد و ایاک نستعین تعلیم فرمود سه  
محبوبی کا بروی هر دو سه است کس که خاک درش نیست خاک بر سر او  
اللهم صل و سلم علیہ و علی آله و اصحابه و علی خزیبه و احبابه اما بعد  
سیرتشان نعمت کتاب و سنت رانته و گرسنگان جان برابر رسید و نفعه اکتبیت را  
خوان نعمتی و آید خوانان و بستان تعلیم را آموز گاری و حسن هر هفت کرده تحقیق را  
نمازه خدای که درین روزگار سرت آمار نقاب کتاب عرف اسجادی  
من جهان بدی الهاوی جنبش نیم طبع از رو بر افتاد و کین و انعمای تناسک  
انما صوابه که سر اسیر باطن انشای آرا خراش پذیر بود و مل حکایت شکایت مانند آینه  
سنت خدای گیتی آرا نیست که درین هنگامه و اسیرین بازوی مردی را از او  
مرجان نخی و خاصه اش هنگامه که پاشته از زانی داشت چه در هر نقیر و قطیر بفرار که نمرد  
آویندن و بگویی تشنه کا مان تعلیم ابا رشت رشته نصوص کتاب و سنت ریختن کا بر سر  
نیست و در همت هر نفر گفتار با آنکه کشور هندا از دیر باز فروغ تالیف فضلا و کلاما و خلاصه

بوده و پیش در انشائی مگر پاشی ایشان ابرو بهار چشم بر پشت پا دوخته اما فرارندگان  
 نیک و زشت نیک دانند که این سرستان طرقت انجمن نوایس جگر خراش جمع آراء  
 رجال زمره خوشدلی انکاشته و خامه را در نگارش دلائل شریعت پیرو ابله پایان  
 تعلید نوبت معین پیدا شده اند و این نگارنده افسون روشن روانی و ستوده آیین  
 سخن از ان وادی را ندک شاه سرست بی پروا خرم سنت مطهره را انداز جلوه گستری  
 بزبان غیر القرون بوده و خرد و ستوری ندید که پس ازین روزگار سعادتند که کی گنجینه  
 ایشا حق بر خلق کف آورده گشته و ستار حق پرستان را بهیچ گاه ماسه رنگارنگ جان بخش  
 و شسته بر جان راه روان شاه راه سنت که سر گریبان غول برده اند بر بند آری اگر این  
 طایفه کرده آشیان بطور نور ممدی سو عود بکاشانه مخدو راه بر و شگفت نباشد و کالبد  
 اسلام اگر تازه روانی و در و سیده آید عجب نه و پیش ازین نفس در سینه گدختی و شمی  
 بر مرز این آرزوی خاک شده افروخته ست تو اب محمد احمد خان فرزند احمد  
 امیر مهاجرت خان بهادر را خدا پیش فرستای روزی کنایه که درین غربت اسلام  
 محو سرگرمی اتباع سنت است و دنباله روی این فروهیده کاروان اهل حدیث مقصود  
 زور بازوی همت او خدای خلوص سپند بندش شیهه لاده کتاب و سنت بدست حق پیش  
 بخشاد همین عزیز است که نهال نشانی و آب باری پیونگر است این حدیقه میسر  
 نور احسن خان ابو انجیر پو حضرت امیر کبیر ناصر الدین السلیمین فوایس پید  
 محمد صدیق حسن خان بهادر را آشنای رضوان جهان کرد تا آنکه گاه از نقد آید  
 که از مدتی دراز دوست خزان تعلید پرستان برگ و بار فروخته بود و بهنگام کتایش  
 نو بهار فر از آور و این گنج شادگان پس از کشودن در انطباع دست بر زمینهای غرض  
 عام کرده شد یارب این ناصر ملت ابراهیمی را بنیز گاه خلوص قبول راه بازگشا و تار و پود  
 انقاسش کحه و سدای بر دیانی ایمان یاسان فرافقط

## ترجمہ مولف سید محمد تقی و عافہ

ولادت باسعادتش بہت وکیم ماہ حبیب ۱۲۸۵ ہجری جمادی الثانی میں از طلوع صہر دربارہ  
 مجید بہوپال اتفاق افتاد و روز چار شنبہ بہستی اندر آمد و فی الحدیث و خلق النقا  
 فی الالہ بعادہ و این روز موافق روز ولادت حضرت یونس بن موسی علیہ السلام و فتح  
 غزوہ احزاب است چنانکہ تم بحضرت تاریخ تولد اوست کہ علامہ بلاغت اساس مولوی  
 علی عباس چریاکوٹی نزیل حال حیدرآباد دکن برآوردہ اند آفرینش را روز ہفتم بود کہ  
 نسک یعنی حقیقہ کردہ آمد ۲۵ - ماہ شوال ۱۲۸۵ سنہ تطہیر یعنی غلغلہ بجا آوردہ شد  
 ۱۳ ذی الحجہ سال مذکور در جمعہ وقت اشراق بر ایوان نواب سکندر بیگم مرحومہ رئیس بہوپال  
 تقریب کتب نشینی بحضور عیال و دولت و ارکان و اخوان ریاست صورت گرفت  
 و تا قدم بکتب نہاد جز درس علم و مطالعہ کتب نقل دیگر بر وی چیرہ گشت با کتاب و  
 سنت از ازل مناسب طبعی برآوردہ و از علوم بیگانہ بچو منطق و فلسفہ نفرت  
 دار و سہذا بقصد سہ رسم زمانہ بعد از ان کتاب علوم آلیہ از مولوی انور علی و مولوی محمد الی  
 بعض منقرات فن منطق و غیرہ را از مولوی الکی بخش کتاب نمودہ و بعض کتب مقول  
 و حکمت را از خدمت مولوی محمد بشیر الدین قنوجی قاضی ہائے ریاست بہوپال فراگرفتہ  
 دست و دوا و این سنت مطہرہ را شیخ محدث ربانی قاضی حسین بن محسن بیانی و شیخ محمد بن  
 عبدالعزیز قاضی بہوپال بہت آوردہ و علوم تطہیر و فقہ را بر مولوی محمد بشیر سہوانی  
 عرض نمودہ و کتب شاذہ و فاقد علوم ادبیہ را از پدر عالی قدر استفادہ کردہ و بانازہ  
 فرصت وقت بدان اکتفا نمودہ و ہنوز در صد دین کار و بار مشغولہ فرمای تحصیل علوم و  
 فہم است و بسواد برگزین انواع کتب علوم دینیہ و جمع و تالیف رسائل آلیہ و شرعیہ  
 مقرون و از جانب جناب رئیس مظلوم بہوپال ہمیشہ مستد بہت قبول است پنج ہزار روپیہ سال

و خطاب خانی و جز آن ملحوظ و جمیع خاطر و لعل غبال بعونه سبحانه مخطوط باحضرت محمد و  
والد ماجد سفر باکرده و بیست و کلکتہ و عظیم آباد و بنارس و کانپور و لکھنؤ و اگرہ و دہلی و غیرہ  
را دیده و در فارس و ریختہ تذکرہ بانگاشتہ و میان ہمالان علم امتیاز برافراشتہ و  
باوجود حدائق سن و در فہم سخن و سخن بنجہ و اراقران و امثال متاثر برآمدہ و از افتخار الشرا  
حافظا خانہ خان شیر طرہ سخن بنجی آموختہ و نکات این فن نیکو انداختہ درین تاریخ حساب  
اولاد مست و ختری و پسری دارد واللہ بدارک فیہما و فیہما این کتاب عرفت اجدادی  
ثانی است کہ از خامہ حق نگارش سادہ و پرکار نقش پذیرفتہ چنانکہ نسخ مقبول نقیشت اول  
کہ از کلام گہر گلکش صورت تالیف فرار گرفته و ہر دو از نظر اسحاق پدر والا گرش گذشتہ  
اعتبار تصحیح و است و توثیق و است بہرسانیدہ و آنکہ در بعض مسائل این ہر دو نسخہ جادہ ظاہر  
یکے ادیکر سے پیرودہ و تجرید و گوئیہ پرورختہ و جہش غیر ازین نیست کہ جمعی از محققین اہل علم  
بکتاب و حدیث در ایجاد و قول گوئیہ اند و اختلاف انظار را در میزان اعتبار بنمیدہ و  
قول یکای خود مستندی از اولاد دارد و بر قوت خویش در نفس الامر شاہد ہی از حج نیوہی آرہ  
و این قسم موافق مسئلہ چند پیش نیست ناظر غیر مناظر در پیچہ مقام آنچه اقوی بیند و تلواری  
یابد و ان عامل گردد و طالب صادق کہ خواہان عزیز بصیرت است اورا نگاہ بر باشد از آنکہ  
در امثال این اماکن رجوع بؤلغات جناب والد ماجدش ہیچ و نیل الطالب - ع  
ارجح الطالب و بدور الابلہ بن ربط السائل بالاداء فرمایہ و از تالیفات علامہ ریاستی  
امام اشعری ایمانی مجتہد مطلق بیانی قاضی القضاۃ محمد بن عیسیٰ شواکانی رضی اللہ عنہ  
بمشرح شیعہ و فتح ربانے و جز آن استشفاء نہا پرفان فیہما ما فیہی العلیل  
و یقنی الغلیل ویریحہ الفقاد من قال و قیل لیس جلد ہما من - لیل فلیب کن  
یثک علی ذکرمک و باللہ التقی و ہی یعدی الی سوا السبیل -  
حررہ ابو الحسن و الفقار احمد النقی البہا پادشہ عفا اللہ تعالیٰ عنہ -

## عبارة حرمها على هذا الكتاب الشيخ العلامة زينة اهل الاستقامة القاضي الرباني مؤلفنا الشيخ حسين البجلي

يا من خص عريكة كل فرد من افراد الناس بخاصة لا ق جدا لافيهما  
وجعل لي لهذا رغبة عن هذا فينا أي عن هذا ولها رغبة في هذه فيصطفينا  
صل وسلم على نبيك الذي شرفت بانارة المباركة كتير من البقاء وعطرت  
بسنته المطهرة الأكرم والبقاء وعلى اله وصحبه وحمله على مه ونقله سننه  
ماد عاله داع وبعد فيحمد الله وقام عن نه وحسن توفيقه وكمال منه وصونه  
قد تم طبع هذه الرسالة الجليلة المقدار والمقالة الصحيحة الانظار التي  
يطلع كل من طالها على احكام السنة السنينة ويصير ناظرها نابعا في معرفة  
المسائل المحققة العلمية فتاهيك بكتاب بلغ من جمع فقه الحديث الغاية  
وانبسطت به النفوس التي قبضها فقه الرأي بلا حجة ودراية آتى به مرتجلا  
السيد الامام مقلده الكرام فانتج احياء علوم الدين سخامة النبلاء المتقين  
صفوة اهل البيت المبراعين كيت وذيت الشريف الطيب ابو الخيرة عاب  
نور الحسين خان متع الله المسلمين بطول بقائه ودوام ايامه وعطرت  
الاكي ان من ذكره الشريف بمسك سخامة الذي حين اذن مؤذنه بالصباح  
وصاح داسمه الحى على الفلاح سماء عرف الجاني من جنان  
هدى الصياد في لكونه يهدى الناس الى طريق الحق والصواب  
يخرجهم عن القوم في مهاوى الردى والتباب قد اعتنى في تحريره بجمع  
بليغ المرام الى ربل الغمام وجاد بشغاء الاوامر ادلة الاحكام بعسارة



صلى الله على خير المرءة ابدًا منّا صلوة مدى الايام ترضيه  
وكان ذلك التأليف والطبع في بلدة بصري بالمحمية على عهد دولة مصر  
ملكيتها وحامية حوزة خليفاتها من ذكرها بين طيفها في الناس تاييده  
النعيم وفضلها في زمرة الرؤساء اشهر من نار على علم تاج الهند الرئيس  
الملك الاعظم حضر تنافوا اب شا هجران بيكهم لانت ظلال  
جودها على مفارق الايام مودة الرواق وبدور سعادتها وسيدتها  
امنة من الافول والمحاق

ولا برحت تزداد عزها ورفعة بمنصبها العالي صدور المجاليس  
وما احسن التمييز الجليل اذا كان مع الطبع الجميل فهما كالدين والدينيا  
اذا اجتمعوا كالحب والحب اذا كانا معا فاعتنى بتصحيحه وبذل جهده  
بان يتقنه السيد العلامة معدن الفضيلة والكرامة فارس ميدان العلم  
المسائل اغصان الفهم السيد والفقر راجل النقي البهائي  
غارس به النور ١١١٠ سنة الهجرية الذي لا يجارى في قوة التحرير  
طابت له الايام والكيان ~~والله اعلم بالصواب~~  
نقله الشريف الجامع للعلم الكثير والفضل العريض معدن العلم والادب  
الشيخ العلامة عبد الحق الكاظم عافاهم الله تعالى هذا ونسأل الله  
تعالى عواطف رجمته الفاخرة ونشكره باللسان والجان في الاول والاخر

عرف المجادي من  
جنان هدا المجادي

طبع في المطبع الصدقي

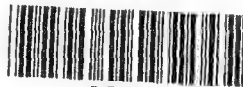
الكائن في بابل الحية

سنة الهجرة

تم



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4472

۲۲۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

احسن من اوشدنا الى شفاء الامام بوبل غماض الاسلاوه واشكر من هداانا الى  
 بره سقاها الاوهام بمرامهم بلوغ المرام من ادلة الاحكام والصلوة والسلام على سيدنا  
 محمد نخبته الكرام ولبنة القاهر وعلى اله خيرة الخيرة من الانام وصحبه الفضول  
 الاحلام فان بعدكم ان يخرج مختصر سمي بالهيج المقبول من شرائع الرسول كبرهات مسائل  
 ودرر بهير از يادوت احكام شامل وامهات فقه سنت مطهره را بر وجه صحيح حاصل است و حضرت  
 دست بهم داد و درين كتاب كامل النصاب كه عرف الجاوى من جنان هدى الهدى  
 نام او است اعظم مقصود بايراد و اصدار احكام و تل الغام با اوله بلوغ المرام ارشاد و عصا تبليغ  
 و جلاء سنت بصوب صواب و موطن عصية و سيرة با سيرة تلخيص و اخفى تلخيص است تا اهل التبليغ را  
 كه تشنه گام سبيل سبل السلام اسلام و اله و ربانفت حج احكام انداخته تمام بازيال سنت مطهره  
 خيرا لانام طوع يد گرد و در تجا و عقيده كود راى و تقليد بعضى نوا جسته خصوص صحيحه و روايه عبا  
 و معاملات دست بهم داد و متاهل و لى و مست ثبوت با دلى توجه نكاد بغايت مرام خود نازل و متاهل

بست و کشا و مسائل بی کاش و خطه بسوی ایشان حق بر خلق آمل گردد و مانند او در تحریر این تقریر  
 اقتصار بر انحصار عبارت و او جز اشارت رفعت و تطویل بیول کلام و استیفاء خلاف واقع  
 را در هر مسئله از مسائل اسلام مؤلفات ائمه اعلام و مطولات نحول اسلام محل حل و ابرام باشد  
 و لما صنع فی ذلك ما یصنعه المذاکرون یثبتون الاحکام الشرعیة من دون کشف  
 عن الدلیل ولا رد الفرج الی الاصل الا صیل ثم یدکرون ما یشرع بعد مالحظهم  
 ولا یدکرون ما یقضی لهم بالحکم ثم یراتی من بعدهم فیدون تلك الاحکام للمقتصرین  
 بما لیس علیها آثار من علمه ولا هو فی قبیل ولا بدید من الشرح المبین وقد نهنا فی هذا  
 الکتاب علی جملة من ذلك الباب اذ اوقف علیها من بقی فیہ بقیة من انصاف و  
 حیاء من الله ورسوله الموصوف باحسن الاوصاف انقاد لها احسن الانقیاد و اذ عن  
 لها اذ عان المرید المراد و اما من حیل بدنه و بین معرفة الحق و المحقیقة و طبع  
 علی قلبه و علی بصره بصیرته غشاوة من حجاب الرسم و خشية السجیلة فلا یزیده  
 ذلك الا بعد اعین الصواب و قها فتا علی ما یقضی به الی التباب و اذ انجا که درین  
 رساله سلامه و مقامه علامه قطع نظرست از احتیاج بمسائل اجماعیه مصطلحه اهل خلاف پس  
 ضرورت شد که پرده از روی اجماع که هیئت خوشت آن در و لها می خاصه و عام بسیار  
 بر اندازیم و آنچه در کتب بطون است بر نسخه شود جلوه گر سازیم و بعد از آنکه اجماع چیزی نیست  
 قیاس مصطلح که آنرا دلیل رابع قرار داده اند خود کفی الموثقه شد و ندانم که آنکه اولاد وین اسلام  
 و ملت خفه خیر الانام منحصر در دو چیز است یکی کتاب عزیز و دیگر سنت مطهره و ما و ایست این  
 هر دو کدام حجت نیزه و برهان قاطع نیست و برین گذشته اند خیر لقرون مشهود لهم باخیر اصحابه  
 و تابعین و تبع ایشان باحسان و تهر که او رجعت ثابت شده و روایتش مقبول محول است  
 و رسول خدا صلعم تقدیمش کرده بلکه عصای اهل حدیث نیز معتدل بتعبدیل نبویست الی یوم القیام  
 و حدیثش بیچل هذا العالم من کل خلف عدوله انخر نص صریح است درین مقام تا بصحابة

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE4472

۲۴۶۲

بسم الله الرحمن الرحيم

احمد من ارشدنا الى شفاء الادم بويل غماز الاسلام واشكر من هداانا الى  
برء سقاها لاهام مجراهم بلوغ المرام من ادلة الاحكام والصلوة والسلام على سيدنا  
محمد بن خنيفة الكرام ولبنة القاهر وعلى اله خيرة الخيرة من الانام وصحبه الفضول  
الاعلام وان بعدكم ان يخرج من قسري بالبيع المقبول من شرائع الرسول كبرهات مسائل  
در برهين زيادت احكام شامل دامات فقه سنت مطهره رابرو صحيح حال ست حضرت  
دست بهم وادوين كتاب كمال النصاب كه عرف الجاوى من جنان هدى الكما  
نام است اعظم مقصود بايراد اصدار احكام وبل الغام با ابل بلوغ المرام ارشاد بحصانية اتباع  
وجاه سنت بصوب صواب وروطن عصية بيه بايستيلج وحقى تلوس ستنا اهل اتباع را  
كز شكم سليل بل السلام اسلام وواله در يافت حج احكام اند اقتضام بازيال سنت مطهر  
خير الانام طوع يگرود ووجاز عقيقة كئودراى وتقليد بعض نوابه بصون صحيح ورواى وعلما  
ومعاملات دست بهم وبل وتمانبل دل دست نبوت باولى توفيقوار بغايت مرام وذل تمانبل

بست و گشت و سائل بی کاوش خاطر بسوی ایشان حق خلق آمل گردد و اندر تحریک این تقریر  
 اقتصار بر این صغیر عبارت و او جز اشارت رفت و تطویل و قبول کلام و استیفاء خلاف واقع  
 را در هر سئله از سائل اسلام مؤلفات ائمه اعلام و مطولات فحول اسلام محلّ و ابرام باشد  
 و لهذا صنع فی ذلك ما یصنعه المذاکرون یشبهون الاحکام الشرعیة من دون کشف  
 عن الدلیل و لا رد الفرع الی الاصل الا صیل تمیذ کرون ما یشرع بعدم الحزم  
 و لا ید کرون ما یقضى لهم بالحزم ثم یأتی من بعدهم فید و أنّ تلك الاحکام المقصود  
 به الیس علیها آثاره من علم و کلاه فی قبیل و لا بدید من الشرح للبین و قد یهنا فی هذا  
 الکتاب علی جملة من ذلك الباب اذا وقف علیها من بقی فیہ بقیة من انصاف و  
 حیاء من الله و رسوله الموصوف باحسن الاوصاف انقاد لها احسن الانقیاد و اذن  
 لها اذا کان المرید للمراد و اما من حیل بدنه و بین معرفة الحق و الحقیقة و طبع  
 علی قلبه و علی بصر بصیر نه غشاوة من حجاب الرسم و خشية الخلیقة فلا ینزله  
 ذلك الا بعد اعن الصواب و تها فتا علی ما یفرض به الی التباب و از آنجا که درین  
 رساله سلاله و نقاله علامه قطع نظرست از احتیاج بمسائل اجماعیه مصطلح اهل خلاف پس  
 ضرورت شد که پرده از روی اجماع که هیئت نیست آن در و لهامی خاصه و عامه بسیار  
 براندازیم و آنچه در کتب بطونست بر نسخه شهود جلوه گر سازیم و بعد از آنکه اجماع چیزی نیست  
 قیاس مصطلح که آنرا دلیل رابع قرار داده اند و کفی المنة شد و نماز مگر آنکه اولادین اسلام  
 و ملت حقّه خیر الانام هم محصور در چیزیست یکی کتاب عزیز و دیگر سنت مطهره و ما و اسے این  
 هر دو که ام حجت نبیره و برهان قاطع نیست و برین گذشته اند خیر القرون مشهود لهم بانحیاز صحابه  
 و تابعین و تبع ایشان باحسان و تهر که اور حجت ثابت شده و روایتش مقبول محمول بهست  
 و رسول خدا صلعم تعدیش کرده بلکه عصای اهل حدیث نیز معتدل بتعدیل نبویست الی یوم القیام  
 و حدیثش بیچل هذا العلم من کل خلف عدوله انهم نص صریحست درین مقام تا بصحابة

رسول خدا صلوات الله علیه و آله و احوال حضرت وی و ملازم بارگاه عالی ایشان بود و در چه رسد آری  
 سخن اگر هست در قبول رای ایشان است نه روایت و خلائی که در اینان واقع شده  
 اگر چه محقق در آن باطل معلوم است لکن مخالف نهجی که کسی است که مزیت صحبت شامل حال  
 اوست و اندر آتش بزریر عوم ادا کند تا طقه رافع خطای واقع از وی است و لایم ایشان را  
 تا دیات و محامل است که مصیر بسوی آن متعین و تعظیم و اعتراف بعلو شان و ارتفاع درجه  
 این حضرات با صدق و برکات از سائر قرون شیوه مسلم معظم شریعت و نبوت است و  
 اشتغال بشال و معائب ایشان و همچنین بمطاعن ائمه مجتهدین چه ائمه اربعه و چه غیر ایشان  
 کند با و بهمانا پیشینه هر مخدول محروم از جلالت لیان و بشاشت اسلام باشد و قائل است  
 حکایت اجماع از تاسخین اهل علم بانست که عالمی را علم به وقوع خلاف در سئله که در آن  
 حکایت اجماع کرده اند حاصل نشده اند که و استغفار احوال از انخواه رجال کرده است  
 تا آنکه این اجماع نزد او بپایه نبوت رسید و چنان نبوت بعد از انکه اسلام در اقطار راجح  
 منتشر گردیده عمر از برای آن وفا نمیکند که استغفار و طول و تلاش بسیار باش فکیف که بسیار  
 باشد که اهل بلد احاطه بعرفت علای مرآت و اسمعی توانند که تا بیک غریب است چه رسد  
 و علی کل حال ممکن نیست که تقرب در طلب اجماع محیط چیزی که نزد علما یک مدینه از مدائن  
 و رساله از مسائل می تواند شد مگر بعد از ایام طویل و عمر دانه و گاه باشد که با وجود استقرار  
 بالغ این احاطه دست بهم نمیدهند زیرا که بعضی اهل علم غلبه فحول اضطرار یا احتیاجی باشد  
 با آنکه وی از ان کسان است که اعتقاد بقول شان میرود پس هر که معنی اجماع اهل عصه خود از  
 علای سلیمان بر سئله از مسائل دین است دعوی او بغایت کمان باشد و در علم تیا مش  
 غیر قویست و اسکان اجماع منوعست بر تقدیر تسلیم مکان نفس اتفاق بدون نظر بآنکه هر  
 یا مردم عارف چیزی که نزد هر واحد از ان اهل علم است باشند پس حق همین است که جسم اجماع  
 منوع است زیرا که اتفاق جمیع علای امصار بر سئله از مسائل با وجود اختلاف مذکرات

و او بیرون است این اقسام و تنافی قریح و محبت تناقض و الفت خلاف متعذر است و این نیست  
 که عالم حاکی اجماع اهل عصر خود باشد و اگر حاکی اجماع اهل عصری از آن عصر است که  
 در کتب نیست و این عصر بعد از عصر صحابه است پس این امر داخل در استماع باشد چه غالب  
 مستندش غیر ازین نباشد که در کتب بعضی مصنفین حکایت آن اجماع یافته و از آن کتاب  
 حکایتش نموده و درین هنگام هم همان کلام اول در ایراد بر حاکی اول عائد می گردد و تمیز کلام  
 و اگر مستند حکایت این حاکی اجماع اطلاع بر مؤلفات اهل عصر سے از صدور و وجودش  
 متفق بر امری از امور است پس مکانش ممنوع باشد زیرا که اطلاع بر جمیع مؤلفات اهل عصر  
 ممکن نیست بوجهی که گذشت و باین وجه که بعضی مصنفین را خط و شهرت باشد و مؤلفاتش  
 انتشار می پذیرد و بعضی را بهر از شهرت نمی باشد و البیاضاتش منتشر نمی گردد و بهر از شهرت  
 که هر عالم که ملکه اجتهاد حاصل دارد مشتغل بتالیف شود بلکه اکثر اهل علم اشتغال بتالیف  
 نکنند چنانکه این معنی معلوم هر واحد است بمشاهده بعضی اهل عصر خود و نقل ثقات از غیره  
 اهل عصر خویش و از اینجا ظاهر شد که این اجماعات که حکایتش در مصنفات می کنند باعتبار  
 همان حال است که ذکرش گذشت یعنی حاکی را علم بوقوع خلاف و مسئله حاصل نشده  
 و عدم علم بوقوع مستلزم عدم نیست غایب مانده الباب آنست که ظن باجماع حاصل  
 گشته و خبر و ظن فردی از افراد صالح آن نیست که مستند اجماع باشد و نه بطریقه از طرق است  
 و بهر که قائل است بحجیت اجماع قائل بحجیت این ظن نیست پس این مجرد ظن فردی از افراد  
 است باشد و او تعالی احد سے را از خلق خود مثل این ظن مستبعد ختمه بلکه اگر عالمی مطلع گردید  
 که درین مسئله دلیل از سنت یا دلیل از قرآن نمیدانم هیچ عاقل ندیده که این قول و محبت  
 تا بیا لیم چه رسد و بعد ازین تقریر بر طالب حق نزو و سماع حکایت اجماع خطب این امر آسان  
 شود و مشکوکش بکشاید زیرا که این اجماع نه آن اجماع است که است و حجیت و عدم حجیتش اختلاف  
 کرده است با آنکه جمهور اهل اصول بآن رفته اند که در اجماع اخبار آحاد مقبول نیست چنانچه

قاشقه در تقریب و غزالی در کتب خود بدان تصریح کرده اند با آنکه مراد با جماعاً حادث و پنج  
 مقابل عدد متواترست و درین صورت اگر قاشقه بگوید که آنچه نزد علمای عصر و سده در  
 جمیع اقطار اسلامیه در سلسله اسائل است استقرأ کردم و یگانان را بر قول واحد متفق  
 یافتیم و این قائل یک کس یا دو کس یا سه کس باشند پس خبر ایشان مقبول نباشد  
 و بنقل او ثبوت اجماع نزد ایشان نمیتواند شد تا بلکه حکایت اجماع با ستنا و بسو  
 عدم علم بوقوع خلاف یا بسوی مجر و ظن که خبر عدم علم مستندی ندارد و می کند چه گمان میتوان  
 کرد و اگر این قسم اجماع عبارت محبت باشد باید که محبت بمثلین و عاودے که هیچ یک در  
 اشالش بجز از ان نمی گراید قائم گردد و حال آنکه قیام محبت به چهار امور عقلا و نقلاً هر دو باطل است  
 و هر که تقسیم اجماع بسوی قطعی و ظنی کرده قطعه را منقول بتواتر و ظنی را منقول باحاد  
 بر صفت متقدمه نشان می دهد و اجاعی که در ان فردے از افراد استناد بسوی مجر حصول  
 ظن خود کرده است داخل در هیچ یکی ازین هر دو قسم نیست و چون معلوم شد که اجاعات  
 محلیه ازین قبیل از اجاع در ردی و صدوری نیست پس معلوم توان کرد که اجماع بمنفعی که  
 اهل اصول و غیرهم مذکور کرده اند اگر تاقش بیکه است پس در ان همان امتناع است که گذشت  
 و چنین اگر تاقش بیک جماعه باشد چنان جماعه یا کمتر از عدد متواترست یا مقدار عدد متواتر  
 زیرا که مفروض مباشرت هر واحد از ایشان از برای استقراء و مشافهت هر عالم از  
 علمای دنیا است و این از هر فرد فرد این جماعه متنع است چنانکه نزدیک ناقل بودن واحد  
 متنع بود و لما سلف حاصل آنکه در او بر اجاع منوعات اند اول منع امکانش و دوم منع وقوعش  
 سوم منع امکان نقل آن چهارم منع وقوع نقل و ترو هر منع ازین منوع طائفه از اهل علم  
 واقف شده چنانکه ایضاً اصول حکایتش کرده اند و آری اجماع را باید که زیاده احتیاج با جماع در هر  
 منع ازین منوع اسعان نظر کند و حق اجتماع بجا آورد و بکثرت اقوال مقرر نشود و از آرای جابل  
 هما بهت ننماید که شان مجتهد در هر موطن از موطن علم چنین است و اما سیکه نزدش هر شبهه

نافق در عینش هر موعراج و هر تنقالت پیش از مقبول است و سی از اجتهاد و در مدانت  
 و در در رفتن بلکه مروج دل خود بامانی و طبع خاطر خویش با راجیف است که از مناج شهر است  
 و شرع اسلام بمراحل و در باشد و لایسما چون کسیکه اراده اجتهاد و اگر در قصد نظر  
 در امیات سائل و تدید فکر و مهات احکام که بران بناست قنایطیر و همچو این سله  
 اجماع که در صد و بیست و پنج از دیگر سائل اصول مانا با دست می کنند پس این سائل احو  
 باشد بذل و سح از غیر آنها چه در غالب و قنایط احتیاج مجتهد بسوی آنها است و  
 ناظر بکه نزد منی ازین منوع اربعه واقف است و هرگز نمی نقل اجماع را بیکه ازین  
 منوع جواب ندید و هر یک بران موجب انتقال آرد و اگر فرض آورد ارامی رسد که نزد  
 منی خیم و قوف کند و آن حمیت اوست شگاف بعد از تسلیم هر چهار موطن می تو را نم گفت که  
 اجماعیکه و وقوع و نقض ممکن شده تسلیم نمی کنیم که محبت شرعی است پس اگر بنا بر دلیلی شرعی  
 که و ال باشد بر محبت اجماع شرعاً بسیار و شک نیست که میان هیچ یک میان حق عداوت  
 نیست لکن و آئی که الکننا و ش من مککان یعیبد و اگر چنین دلیلی که و ال است بر محبت  
 شرعی بدون اجماع نیار و واجب بر اجماع توقف باشد چه بعدی را قول با ثبات دلیل  
 شرعی بلا دلیل شرعی و عقلی حلال نیست و ما را تا ایندم و قوف بر محبت عقلیه یا مشعیه که  
 موجب انتقال از موافق منع بسوی موافق تسلیم باشد با وجود اعطای حق نظر در سه  
 انچه از برای احتجاج بر حمیت اجماع در مختصرات و طولات وارد کرده اند و بران آگاه  
 دست بهم داده حاصل نشده و هر که حاصل شده و پاش پس مقام موطن افاده و تنقاده  
 و حکایات اجماع از غیر خود که درین کتاب یاد و هر یک کتب کرده ایم یا آیند بکنیم مقصود بران  
 نه احتجاج با جماعات است بلکه عرض امان بر الزام قائل حمیت اجماع با جماع است فلیعلم  
 نزلک و تمام حج و حج اوله قائلین اجماع با اجماع به شافیه در کتاب ارشاد الفحول فی تقریر کتب  
 من علم الاصول و فتح ربانی من فتاوی الشوکات فی رضی الله عنه مذکور است و ارامی انشلا



خاطر بدان رجوع فرماید آیدیم بر آنکه چون هر واحد از مسلمانان ممکن از اجتهاد و قدرت  
بر استنباط ندارد و کسی جز دارا ده عمل بحديث و اتباع سنت مطهره چه کار کند پس ظاهر  
که عامه سلف امت در پیج موطن استفتا در مسائل از اهل علم کتاب و سنت میکردند  
و می گفتند که ما را از حکم شارع درین حادثه مطلع سازید و ایندلیت که عبارت از فردن  
اما باخیرست تلاوت آید یا روایت حدیث پیش ایشان یجواب سؤال آنها می کردند و  
همین فتوی روح داشت پس آنچه رعیل اول را گنجایش کرد همان آخر است اینها را گنجید  
اگر در اهل بلد یکیه از علمای سنت موجود است و بر علو مدارک و سوسنا صاحب وی در علوم  
دین و ثنوق حاصل از وی سؤال بفقهاء کتاب عزیز و سنت مطهره باید کرد و هر چه  
آن عالم عارف بقرآن و حدیث بخواه این هر دو حجت نیزه نشان و هشتم بته بدان عمل  
سے باید نمود و از احدی خواه مجدد باشد یا مجتهد نباید اندیشید و اگر این چنین دانستند که  
از کتاب و سنت چنانکه باید و شاید مجیب می توانستند در اهل بلد تنبیه نگر و دجاره کار  
دران روزگار آنست که بکتاب نقه سنت بیاورند و بدو این حدیث لاسیما آنچه از آنها  
مخصوص با حدیث احکام است مثل بلوغ المرام و مقتی الاخبار و شرح این اسفار بکرت  
آمار اعتصام نماید و بی اندیشه خلاف زید و عمر و کار فرما و فرمانروا باشد زیرا که درین  
کتاب و اشباه و نظائرش بچونیل و سیل و روضه ندیده و مسک اختتام و دبل الغمام و  
شرح عمده و بل السلام آنچه نوشته و تحقیق کرده اند همه اش منطوق نصوص و مدلول اوله  
صمیمه بی آمیزش رای و افش پرستان پیشین و بی آلایش اجتهاد فقیه نشان پسین است  
و کل ذلک نور علی نور و من لم یجعل الله له فورا فملاک من نور و هذا

ادان الشروع فی المقصود و بالله التوفیق

وهو المستعان و نحن العابدون و

هو سبحانه المعبود

# کتاب الطهارة

## باب در بیان آب و جریان

آب باران و دریا و چاه طاهر و طهرست پلیدی نمی‌گردد و مگر نجاستی که بویامزه یا رنگ‌آور  
برگرداند و حدیث ثقلین که در صحیحین نیست تا اول سنت و راجع عدم فرق است  
و قلیل و کثیر و متعل و غیر متعل و این اربعند آب است در نظر تحقیق و از غسل جنابت  
و بول در آب استاده که روان نیست نمی‌آمده و احادیثی که از اغسال زن  
باب فاضل از غسل مرد و محمول بر آب ساقط از اعضاست و احادیثی که از محمول بر آب  
باقی در آوند دست یا نهی تنزیهی است و آوندی که گس دران آب خور و طهارتش مستثنی  
آن ظرف است هفت بار نخستین بنجاک شود پیر بر آب و اگر به پلیدی است که آب بدان  
انداختن او نجس گردد و در زمین نجس برنجین دلو سے از آب پاک می‌گردد و اما سه و پنج و  
جگر و سپرز حلال اند و آب که دران گس افتاده گس را دران غوطه دهد و بیندازد و آب  
را بکار برنجینین طعام را که دران گس بیفتد و بپا ره بریده از چارپایه زنده مرد است  
خوردنش حلال نیست و آب بنید پاک است

## باب در بیان آوند

حرام است نوشیدن و خوردن و آوند ها که زروسیم و آحق سار است نهالاست  
بدان ناتمام است و دعوی اجماع بصحت زرسیده و آملر عدم اسحاق یواقیت و جز آن از  
اجار نفیسه بزر و سیم است بلکه همه باقی است بر اصل اباحت و چرم بد بوغ پاک است  
و آب و برگ و دخت سلم مطهر است و خوردن و آوند ها که اهل کتاب نزد یافتن آوند  
دیگر بعد از شستن آن جائز است آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که وضو کرد و ساغ و  
کاسه شکسته را بتا سیم استوار کردن و دران آتشامیدن و خوردن ناشروع نیست

### باب در بیان ازاله نجاست

سرکه ساختن غرنا و است و اگر از خود سرکه که در دجانه باشد و گوشت خران خانگی  
 حرام است نباید خورد و گوشت اسب حلال است و آب وین ناقص پاک است و تنه  
 هر چند پاک است اما غسل و فرک و حست آن از شارع علیه الصلوة والسلام ثابت  
 نشد و در بول جاری غسل و در بول غلام برش آمده و خون حیض ناپاک است و در  
 آن لازم و بقای اثرش در جامه بعد از غسل ضرر نیست و ثبوت نجاست بول و غائط  
 آدمی بضرورت و نیت است و در اعدای این هر دو که از آدمی بیرون آید خلالت است  
 و همچنین در خارج از حیوانات و حتی حقیق بقبول حکم نجاست خیر نیست که پلید بودنش  
 بضرورت و نیت ثابت شده و در اعدای آن حاجت بود و دلیل دال بر نجاست  
 مشایخ نوشته که حکم نجاستش واجب است بدون احقاق و در آنچه دلیل نیامده بر آن  
 اصلیه در نفی تعبد نجس بودن آن کافیست چه اصل در همه اشیاء طهارت است  
 و حکم نجاستش حکم تکلیفی عام البلی است این حکم درست نیست مگر بعد از قیام حجت  
 و حکم بر نجس یا نجس بودن کدام شیء بجز خیال و وسوسه و درست از شریعت حق  
 و راجع در حکم نجاست شیء و صفت نظیر آن قصر بر موردست و تجویل شیء مقرر  
 باقوال علماء است خواه آن قول منسوب بسوی جمیع ایشان باشد یا بسوی  
 بعضی میل است و درین بین پس دعوی نجس بودن سگ و خنزیر و پلید بودن  
 خردم سفوح و حیوان مردار تا تمام است آری اکل گم اینها و آشامیدن خمر حرام  
 و نیت ملازمت میان حرمت و نجاست آری هر نجس حرام است نه هر حرام نجس و  
 اکل شیئی ماکول مجلوب از اراض کفار حرام نیست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 آمده بود بخورد و از میز رختان یهودی خیر تناول کرد و همچنین ذبائح جمیع مسلمین با وجود  
 اختلاف ملل و خل و تباین طرائق و ادیان و ذبائح اهل کتاب و دیگر کفار نزد وجود

نوح بر بسمله یا نزد اکل آن حلال است حرام و نجس نیست مادامیکه آن نوح از براس  
غیر خدای عز و جل نباشد و نه در پیجی مسلم که از براس سید احمد کبیر و شیخ سید دوزین  
و جز ایشان باشد نیز حرام است گوشت و نجس تعبیر بر آنند یا وقت اکل نام خدا بر زبان  
گذرانند و طهارت بپوشش آلوده نجاست مهین سودنش بر زمین است و بس و در آن  
نمادگزاردن و سجده و آمدن رواست ولیکن شیطان لعین و ابلیس جیم از براس  
عصاة متشکین و دشمن مستترین شکوک و خیالات بی سر و پارادام شکار خود ساخته  
و چون دید که نفوس این قوم طوح بسوی شرب خمور و ارتکاب فجور نمی کند لاجرم این  
خمیره را شنبکه گرفتاری ایشان گردانید اللهم اعذنا من نذغات الشیطان  
و اجدرنا من خزی الدنیا و علایب الآخرة

### باب در بیان آداب قضای حاجت

در خلائی گشتی را که بدان نام خدایا رسول و نحو آن باشد با خود نبرد و نزد آمدن  
با بخانه این کلمات بگوید اللهم انی اعوذ بک من الخبث والنجاست و بر در آن  
و مانند آن از براس استنجائات است همچنین پنهان شدن از چشم مردم نزد دیدن  
و از تخلی در راه و زیر سایه و خشت میوه و بار و کرانه نهر روان در حدیث ضعیف است  
و همچنین منع است سخن کردن و حالت نخلی و سودن نره و حالت بول و مسخ و خلا و سبب  
راسته و نفوس و آوند آب و استقبال و استدبار قبله نزدیکان و شاشیدن و استنجاء  
ببین و بکسرا زب کلوخ و بکسرا و استخوان و چون از خلا بدر آید غفرانک گوید و عاتقه  
عذاب قبر از عدم مزاحمت از بول باشد و استاده شاشیدن مکروه است و فعل این مکروه  
از حضرت صلعم از براس بیان حکم شرع جائز باشد گوشستن در خلا براس چسب  
استاده کردن پای راست بر ضعیف ثابت شده و سه بار افشاندن ذکر نزد بول نیز ثابت  
بحديث ضعیف است و جمع میان سنگ و آب حسن و آب تنافض از تناسک است و علم

## باب در بیان وضو

وضو از عظم شروط نماز است و تقدیم سواک بر آن مستحب هر دو کف دست را سه بار  
 بشوید و آب در دهن گردانید و اندرون بینی را ساند و این واجب است و بینی را پیشانند  
 سپس روی بشوید و دست راست و چپ را تا آنجا که با آن پنج ست بار غسل و بهر  
 اگر چه در مذهب جمهور عدم دخول غایت در دنیا است ولیکن در حدیث دافطنی از عثمان آمده  
 فغسل یدیه الی المرفقین حتی یسیم اطراف العضد قال الحافظ اسناد حسن  
 و در حدیث ثعلب بن عباد عن ابیہ مرفوعاً آمده ثم غسل ذراعیه حتی یسبل الماء  
 حل مرفقیه اخرجه المزار و الطبرانی سپس مسح سر بکند و آیه کریمه تحمل مسح کل  
 و مسح بعض را سه هر دو دست و نیت مطهره بین او است آنحضرت صلی الله علیه و آله و ابا بکر  
 در مسح ثابت شده و برین حدیث اتمرا فرموده و مسح بر پیشانی و بر دستا کریم بصحت  
 رسیده و این دلیل است بر فضیلت حدیث ستمه و اجزای حدیثات دیگر در بعض احوال  
 و احادیث فعل تحلیل کبیخالی از مقال نیست و اما از تحلیل پس خود احدی بجانب  
 تصحیحش زفته و یک بار مسح ظاهر و باطن هر دو گوش کردن و بدو این هر دو جمله شراست  
 است ولیکن واجب نیست سپس هر دو پای آشتانگ باشتانگ بشوید و شتانگ  
 نام استخوان روینده میان فصل ساق و قدم است و شکان نیست که قراوت نصب  
 و در رد آیه کریمه افاده جواز غسل و مسح هر دو می کند و براس هر یک قائلین تصف بسیار  
 کرده اند و در اول کتاب عزیز مشروعیت هر واحد غسل و مسح علی الانفراد است و جمع  
 میان هر دو و قول قائل بجمع بنهایت ناتوان است زیرا که جمع میان این هر دو هرگز از  
 شریعت مطهره ثابت نشده در اعضای متقدمه برین عضو دینی است که در وجه فقط  
 غسل و همچنین غسل در بدن مشروع فرموده و در سر فقط مسح آمده و لکن رسول خدا صلی الله علیه و آله

بیان فرموده که فرض بر است غسل است مسح طهرین و اما و بیست این یعنی از صحابه در  
 حکایت وضوی نبوی بعد توالت رسیده و همه صحیح بغسل است و در هیچ حدیث ضعیف  
 مسح نیامده مگر در تحقیق پس. جب غسل هر دو پای است بنا بر بیان تخریج عمر و ی صلعم  
 بلکه سنت آمرست غسل و تجزیه آن احادیث تحلیل اصابع است و این مستلزم غسل  
 چو در مسح تحلیل نیست بل یصیب ما اصاب و یغسل ما الخطاء و ترتیب در وضو واجب است  
 و کافی است مسح سر یک بار و در آوردن هر دو سبابه در گوش و مسح آن هر دو با بهام در  
 حاشیه آده و آب گوش جز آب سر یا بد چنانکه آب سر جز آب هر دو دست شاید و آرد  
 خواب بر خاسته دست در آوردن آب فرو بردن آنکه سه بار بشوید و این سنت است  
 و در حالت صوم مباحه در استنشاق نمی باید کرد و وضو بدو ثلث مجزای است و در لک  
 اعضای وضو جایز باشد نه واجب و احوال غره و تحمیل سب است چنانکه تمین در تنخل  
 و ظهور و جلده شیون سنت و در وجوب تنمیه در وضو بر ناکرست نه بر ناسته و فصل و وصل نیز  
 و مضمضه و استنشاق ثابت شده و خشک ماندن برابر یک ناخن موجب اعاده وضو  
 و مسح اعلای تحقیق نه افضل آن ثابت است یاد از مسواکه و مدت آن یک روز و شب است  
 از برای تقسیم و سه روز و شب است از برای مسافر و آرد از کار وضو جز این دعا که در سلم  
 از عمر رضی الله عنه مرفوعاً مرویست **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ**  
**ثَابِتٌ** شده و در ترمذی **اللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنَ التَّوَّابِينَ وَاجْعَلْ لِي**  
**مِنْ الْفَلَاحِ** هم زیاده کرده لیکن در سندش اضطراب است و در حدیث ابی سعید  
 نزد ابی السنی و حاکم و غیره زیادت **سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ**  
**أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ** نیز موقوفاً وار گشته و رفع آن ضعیف است و در  
 شریعت مسح رقبه ای جمله روایات که صحیح تنک می تواند شد آمده اگر چه نزد یک است  
 که اهل غایب اجماع کنند بر آنکه بدعت است

## باب در بیان نواقض وضو

شکند و وضو خواب مرد در است نه نشسته اگر چه غلط کند و در خنده حدیثی بصحت رسیده  
 آنست گفته ضحاک ناقض صلوٰه است نه وضو در مجمع الزوائد گفته رجاله رجال الصبیح و حسن ذکر  
 و غور در گوشت شتر و حدث و صوت و بوی و قسا ناقض وضو است اگر در نماز بگوید وضو  
 دیگر کند و عاده نماز نماید و نمی شکند از بر آمدن خون و تسبی و ثبوت نقض وضو بکدام شئی  
 جز بلیل نمی تواند شد اهل فروع درین امر توسیع نمودند و غالبش بے دلیل است و  
 حق آنست که واجب در این احوال بقا و بر اصل است چه وجوب تعبد با حکام شد عیبه جز  
 بایجاب خدا و رسول نیست و رتبه شرع نباشد اللهم بصرنا یا اصبواب و اجعل بیننا  
 و بین العصبیه من لطفک امنع حجاب و تخون استخاضه رگی از رگماست حیض نیست  
 برای هر نماز یک وضو بکند و غسل و همچنین در بوی وضو است پس غسل ذکر و نضح فرج گمانی  
 باشد حاجت با هیچ غسل جنابت نیست و نمی شکند وضو از بوسه چنانکه روزه هم نمی شکند  
 و حال میت را وضو کردن می رسد چنانکه فاسل مرده را غسل می باید نمود و حدیث  
 لا یمس القرآن الا طاهر معلول است

## باب در بیان غسل و حکم جنب

و جب غسل بخروج منی از شهوت است اگر چه بتفکر باشد و بملاقات هر دوختان اگر چه  
 انزال نشود و در احتلام و جود بلل مقبرست خواه آن متکلم مرد باشد یا زن و عجز و خواب  
 چیزی نیست و سنت است غسل از برای جماعت و برای جمیع واجب است و برای نو مسلم  
 مستحب و همچنین میان دو جماع و این خرمیه یعنی لفظ وضو ۴۶ للصلوة روايت کرده اند  
 و این انشط است از برائے عود بسوی اهل و جنب اگر می وضو بخشد رواست و در غسل اول

هر دو دست بشوید سپس آب از دست راست بر دست چپ بریزد و فوج را بشوید بعد  
وضو کند پسترب آب بر سر بریزد و انگشتان را در پهنای موی سر و آرد و دست یار بر سر و  
بر سائر جسم آب روان سازد سپس هر دو پا بشوید این ست غسل شرعی و قیمت همه جا  
شرط است چه وضو و چه غسل و افضل افتادن تن بدست است نه چیدن آب بدن  
بر و مال و زنان را در غسل جنابت غسل حیض و یحیثن آب بر سر سه بار که با حصول  
را اس بر سر کافی است حاجت نقص موی سر و ضعف ضرورت نیست و جنب و حالض را  
در آمدن مسجد و خواندن قرآن حرام است نه حلال اگر چه محدث در مسیح صحف جائز  
باشد و غسل بر آوردن مرد و زن از یک آوند بنا بر جنابت درست است و چون زیر  
هر موی که بر تن آدمی است جنابتی بوده ست می باید که در شستن موی و پاکی اندام  
اهتمام کند تا یقین از عمده غسل بر آید اگر چه حدیث دارد درین باب ضعیف است و آنچه  
از سنن و بول و جز آن بعد از غسل بر آید موجب اعاده غسل نیست و ناقض شستن آن  
از برای غسل جنون است نه نفون و درباره حمامات روایتها آمده و غالبش ضعیف است  
و بعضی حسن و حاصل اوله تخیریم دخول حمام بر زنان مست مطلقاً و بر رجال مگر در آرد

### باب در بیان تیمم

این عبادت از خصائص این اہمست ست که زمین را از برای ایشان طہو ساخته اند  
نزد عدم وجدان آب پس هر که نزد درآمدن وقت که ام نماز آب بے که بدان وضو غسل  
می تواند کرد در منزل و مسجد و جاسے قریب آن نیاید وی تیمم کند و متبر دران علم یا ظن  
بعدم وجود است و بحث و کشف و اخفاء سوال و طلب مخصوص در جهات اربع در یک  
میل یا انتظار تا آخر وقت آن نماز متبر نیست آنحضرت صالم و درین تیمم سجده اگر کرد  
بدون سوال و طلب و انتظار و تخصیص صید تراب منوع است چه اہل لغت تصریح



تقصیر کرده باشد که صیغه یعنی تراب و روی زمین هر دو است و تیمم بحد دلیل است بر  
عدم اختصاص ولیکن راجع قصر تیمم بر تراب است شده تا چند نماز بیک تیمم است  
و حدیث تیمم برای هر نماز ضعیف است بحجت بدان قائل نیست و تیمم یک ضرر است بر  
زمین با سطح شمال بر زمین و مسح روی و حدیث این سبب است در صحیحین است و احادیث  
و در ضرر در صحاح نیست و معذاموقوف است و تصدیق وضو می سلم است گوئاده سال  
باش ولیکن اقتصار بر تیمم بعد از آب یافتن خوب نیست و چون نماز تیمم گذارد و بعد  
آب یافت اعاده نماز نکند و صاحب جرح است و بشو را اگر در غسل خوف مرگ باشد  
تیمم نماید و مسح بر جبهه و غسل باقی اعضای وضو جائز است اگر چه پیش از او بی ضعیف است

### باب در بیان حیض

خون حیض سیاه می باشد و زنان آن را می شناسند نماز درین هنگام عفو است و  
استحاضه را حکم حیض نیست و بی وضو کند و نماز بگذارد و حالت گویا که درت و صفت  
را بعد از طهر بلکه بعد از غسل چیزی نمی شمردیم و با حیض جمله کارها فوق الزام است  
مگر جماع و هر که زن خود را در حیض بیاید یک دینار یا نیم دینار صدقه دهد و حیض و زوره  
نگیرد و طواف بیت نکند تا آنکه پاک گردد و تمیست مدت برای اقل و اکثر حیض و اکثر  
نفس چهل روز است و نماز درین حالت عفو است و چون انقطاع حیض بعضی زنان  
در چهل یا پنجاه سال می شود بعضی را بعد از پنجاه پس مرجع آن قوت بنیه و طبیعت  
و ضعف در کثرت حکیمه باشد و اختلاف طبائع و افزاینده تر است و درین امر پس تقیید  
وقت ایاس بحد محد و مجازفت بیش نیست زیرا که حکم شرعی است بدون عقل و نقل  
و استقرای تام و عادات مضبوطه و معتبر در عدت ایام حیض رجوع بسوی صفات و م  
و عادات نساست و در شرح دلیلی از براسه عقل و اکثر طهر و حیض نیامده و نزد  
التباس و عدم انضباط عادات اولی و قوت است بر عدم یک شایع نام آن برده و

آن شش یا هفت روز است چه تخصیص برین مقدار نباشد بر ماعدای اولی از اعداد  
شمر با نیست که غالب همین باشد و رجوع بسوی غالب نزد التباس قوی لاسان  
ست در اکثر قواعد شریعت و اهل فروع که رسائل طایفه درین مسائل نگاشته اند  
و صد موطئه شسته خرافات مخض است و نظر در لون دم مقدم است بر رجوع بسوی  
عادت نزد التباس در خون حیض و استحاضه

### کتاب الصلوة

نماز یکی از اهم ارکان دین و اتم فرائض شرع مبین است هر که آن را معید از وجوب ترک  
کند حکم او همان است که در احادیث صحیحه آمده است ان اتى مثل الناس حتى  
يقول لا اله الا الله و يقيم الصلوة و يؤتي الزكاة و يحج البيت و يصوم ما  
رمضان پس هر که این افعال بجا آورد خون و مال او معصوم باشد الا بتج اسلام  
و هر که بجا نیاورد خون و مال او عصمت نیست بلکه ماموریم بقتال و چنانکه رسول خدا صلعم  
بدان مامور شده و لیکن توبه مقبول است پس اگر تارک نماز توبه گریز و رجوع نماید بر ما  
و جب است که تخلفه بسبیل و کنیم فان تاب و اقام الصلوة و اتوا الزکوة فخلوا  
سبیلهم و هر که او انیم کردی نمازی را از پنج نماز ترک کرد و ندان او توبه بر ما واجب  
باشد اگر توبه کرد و نیاورد و را بکشیم حکم خدا و من احسن من الله حکما و اما اطلاق  
اسم کفر بروی پس: احادیث صحیحه ثابت شده و او تعالی تاویل بین احادیث  
بر ما واجب نیست و نه ما بدان اذن داده و از غرائب فقهاست تردد در اطلاق اسم  
فسق بر تارک صلوئه تا آنکه بعضی گفته اند که جز بترک هر پنج نماز تفسیقش جائز نیست  
و بعضی بر ترک پنج نماز هم اطلاق فسق روانداشته اند تعلیل آنکه تفسیق جز بربیل  
قطعی نمی تواند شد بآنکه مخالف خود را در ادائیغه مقتضات خویش که او تعالی بدان  
اعتقاد اذن نداده تا بکفیر متعقدش چه رسد رمی بکفری کند و این مختصین گفته است

که در اسلام شکست و الله الشان

## باب در بیان موافقت صلوة

در کتاب عزیز از مطلق نماز است و وقت خاص از برای هر نماز و بعد از آن بر عین مخصوصه  
 باشد و محصوره بسنت مطهره است شده آید ابرار آن دلالت نیست نه بطاعت و  
 بر نفس و نه بالتزام و آنحضرت صلوات الله علیه برای اوقات صلوات علامت حسیه گردانیده  
 که هر یک از این دانه در فجر طلوع نور را که از او آید اجزای نماز است و هر واحد آن را  
 می شناسد نشان داده و در ظهر زوال شش و در عصر بلند و پاک و سفید و صاف و زنده  
 بودن آفتاب و در غروب آن گفته و در مغرب اقبال لیل و او بار ضار را از اینجا و  
 از اینجا بیان کرده و در عشاء غروب هلال را شب سوم ماه و گمشدن شفق سرخ و شکست  
 شب نشان داده و این علامات بر آنکه هم طلسم نمی تواند شد و تعداد نجوم و تقدیر  
 منازل که بعضی گفته اند جز آن نیست طاعت زیر آن نیست و معاذ الله که چیزی از  
 شریعت حقه محتاج بسوی علم نجوم مصطلح و معرفت ساعات محدثه و ربع مجیب و جز آن  
 باشد بلکه در شیخ ازین علم نمی آمده و اعتبار آنرا اصطلاح فکر گردانیده اما اعتبارش  
 در فضیلت عبادات چه رسد و محتجب است تاخیر عشاء و مکروه است نفل پیش از آن و نماز  
 صبح را و غلص باید گزارد و در مغرب تعجیل باید کرد و در استدا و صر تیرید ظهر آمده و در  
 طول فجر از غلص تا اسفار جمع میان روایات است و اول ادب است

## باب در بیان اوقات اضطرار

هر که یک رکعت از صبح پیش از برآمدن مهر دریافت وی نماز با باد و دریافت و هر که  
 یک رکعت از عصر قبل از فرو رفتن آفتاب ادراک کرد و سه رکعت عصر شد و نیست  
 نماز بعد از صبح تا آنکه مهر برآید و رکعت سنت صبح و نه بعد از عصر تا آنکه غائب گردد  
 و دو رکعت طواف بلکه این نماز طواف و هر ساعت از روز و شب جائز است و حدیث

دارد در این باب نزدی و این جان فقیح کرده اند و گزاردن نماز و دفن کردن مرده  
 در سه هنگامی عمدتست چنان طلع و عین زوال و عین غروب و اگر در جمعه که نماز جمعه  
 در عین زوال مکرر نیست و هر که استاده نماز نمی تواند گزارد وی نشست بگذارد پس  
 اگر نشسته هم تواند برپا نگذارد و در مستلحق و در کار با شمارت گذارد و سجود را منقض از  
 رکوع گرداند چون بر حلقه صفتی از صفات نماز علیل تعذر گردد بر صفت وارده بطریق  
 دیگر بجا آورد و آنچنانکه بکند قَاتِلُوا اللَّهَ مَا اسْتَنْطَعْتُمْ وَاِذَا اُمِرْتُمْ بِاصْرَافِ اَنْفُسِكُمْ  
 مِنْهُ مَا اسْتَنْطَعْتُمْ و بر وجوب تأخیر نماز بر ناقص الصلوة و ناقض الطهارة دلیل اولی  
 و سنت نیامده بلکه شریع مستقیم نزد عدم ماس وقت حضور زمان نماز و چنان صاحب  
 علت که قدرت بر استیفاء طهارت یا نماز ندارد و اگر از اردن آن نزد حضور وقت نماز  
 کیفی امکان جائزست و مطلوب هم از وی چنین قدرست و اگر این تأخیر بر و سه وجوب  
 میبود و لا محاله شارع بیا نش می کرد زیرا که از احکام عام البلویست و درین حکم راجحی زوال  
 علت در آخر وقت و اریس از زوال علت در عین وقت هر دو برابرند و در حکم وجوب  
 تأخیر نمازی از نمازها بر فردی از افراد جماعت بجز بدلیل مقبول نباشد و لا دلیل علی ذلک  
 و افضل اعمال گزاردن نمازست در اول وقت و آن رضوان الهیست و اوسط حجت  
 خداست و آخر عقوبت و حدیث ابن عباس و رجوع صلواتین به مدینه منوره محمول بر جمع  
 صورست و هوائی یعنی نماز نخستین را در آخر وقت و نماز دیگر را در اول وقت آن بگذارد  
 و این هر دو گویا در صورت جموع آمده در حقیقت و هر که مجوز مطلق جمع از برای غیر مسافر  
 و نلیت حق بهست بدستش و لی نیست و مسوغ جمع از برای شغل بمباح مفسر است چه  
 اشتغال بمباح و عذر شرعیست و نه لغوی و نه عرفی فَقَبِّلْ اللَّهَ هَذَا الْعِلْدَادَ وَ اَبْجَدَ  
 صَاحِبَهُ و چون آنحضرت صلی الله علیه و آله این ام مکتوم اعمی را که جامع بود میان اعمی و عیسی  
 و بعد منزل نزد مسند و زنده داشت آن دیگر کدامست که اشتغال بمباحات از برای او

عذر باشد و جمیع افضل عبادات و عظم واجبات و اولیای ارکان اسلام و باجمعه  
مثل این توسیعات معدود و در تفصیل نشان این عبادت عظمی است آری هر که خطی از  
تشیع دارد و معتقد این جمیع است و لکن هر که باین منزلت بود سختی خطاب نیست

و ما حسن ما قال الشوکانی رحمه

تشیع الا قوام فی عصرنا

مختصا فی بدع بدعتین

عداوة السنة و المذهب للاسلاف و الجمع و ترك الجمع

### باب در بیان استقبال قبله

روی کردن بسوی قبله یکی از ضروریات دین است هر که تحقیقا ازان متکلم باشد  
بروی و جهت است مثل یک که حول کعبه قاطن و در که ساکن و شاهد اوست بدون قطع  
سافت و تختم شقت و هر که چنین نیست فرض است استقبال جهت است و مرا و باین  
جهت نه جهت کعبه علی الخصوص است بلکه قبله باین مشرق و مغرب است هر که در جهت  
یمن باشد و جهت مشرق و مغرب می شناسد روی توجیه بیان هر دو جهت بکند و  
چنین جهت قبله اوست و همچنین هر که در جهت شام باشد روی بیان این هر دو جهت کند  
بدون اتعاب نفس در تقدیر جهات زیرا که شرح شریف باین تختم نیامده و عباد را بدان  
مکلف نکرده اند و تجاریب مضوبه در ساجد و نشا بهد هموره در بلا و سلیم که عنایتی بامر دین  
دارند یعنی ازین تکلف است و همچنین اخبار عدد دل مضیین کافی است و عرض لباس  
و بعضی مواطن بر بعضی افراد بنا بر عدم ظهور چیزی که بدان سمت قبله شناسند و ظلمت  
لیل یا حیولت جبال عالیه در ارض غیر معروفه یا تلون طرق سلوک او باشد و فرض  
چنین کس با معان نظر در تعریف جهت است و نزد احوال امر و اشکال قبله هر سو که  
خواهد روی کند و این در فرض است و در نوافل شایع تخفیف کرده و تاویذ آن بر نظر  
را حله بسوی جهت قبله غیر جهت آن جائز داشته بلکه تاویذ فرضیه را در ارض ندیده بر

را حله مسوخ کرده و برین قیاس است حکم نماز یافرائض و رجبیهائی و این خلاصه چیز است  
که در امر قبله بدان متعبد بوده ایم و آن منتهی است از تقریبات طویل و تنویلات و مبالغه مذکوره  
در کتب فقه

### باب در بیان اماکن نماز

در حدیث امر شایعین و مساجد و در بعضی محلات آمده و حکم به تطهیر و تعلیب آنها  
دارد شده پس افضل صلوٰه مرد در مسجد باشد و افضل اکنه از پرده نماز مسجد بود و نماز  
در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در مسجد مدینه برابر هزار نماز است و مسجد کربلا  
و بار ستن گریسوی این دو مسجد و مسجد ایلاد این هر سه مسجد افضل مساجد روی زمین است  
و بعد از اینها تفصیل هر مسجد جماعت را باشد و هر مسجد که جماعت آنجا بیشتر است بهتر از مسجد  
تقلیل آنجا است و در گزاردن نماز مسجد عبیده شوث اجرا در نقل و در رفع اقامت است  
تکلیف آثار که شایع است و همچنین مسجد یک در جو از ضلعی است افضل از خانه است اگر چه  
حدیث لا صلوة الا على المسجدين ضعیف است ولیکن طریقی است بسیار در این باب بسیار  
تفصیل بعضی مساجد بر بعضی نه اما عای آن و تقصیر برین مفاضله در فرائض باشد و در  
مشروعیت نقل افضل آنها در بیوت احادیث بسیار در او گذشت و در مواطن قضات  
ثواب صلوٰه ارض فلاة است و تطلق بصاق مسجد خطبه باشد و حکم بعد از اجزای  
صلوة در مواطن ارض که در آن غوما اذن نماز بوده است و همچنین حکم کبریه است  
نماز در آن جز بلیل پذیر نیست و مجرد قال و قيل در خوشبول نباشد و در آن مکان  
نماز واجب است نه شرط است نماز و بر تخرین مساجد بر قبول رخصت آمده و در آمدن شرک  
بمسجد منع نیست و انشاء اشعار که خالی از منکرات باشد رواست و جوینده گم شده را  
در مسجد لا اله الا الله علیه یا دیگر گفت و حریر و فروخت کننده را و عا س لا ایلح الله  
تجارتك باید و آفاق است حد و در قصاص و مساجد نبی آمده و برای سعد بن نماز

نیمه در سجده نهد و حشّه در آن بلعب برداختند و کنیز سیاه نیمه خود در سجده داشت و مباد  
در مساجد از اشراط قیامت است و تشدید و حضرت مساجد منع است و افکندن قذّاه  
از سجده اجماع دارد و از تشستن در سجده نزد آمدن بدون دو رکعت تخمین نمی آید و پس از آن

### باب در بیان لباس اصلی و غیره

مجموع اوله و آورده درین باب دال اند بر وجوب لبس تیاب طاهر و مستعزیزت و آنچه  
منقیده است طلیت باشد در آن موجود نیست و حدیث عدم قبول نماز حاضرین مگر نماز اگر متعزّض  
باشد برای استدلال بر شرطیت خاص بود و زن و آنچه حدیث مستلزم عدم صلاّه  
باشد آن شده طیار کن است و وجوب نماز نجافیه نیست باشد که هر که چیزی از عورتش  
و نماز نمایان شد یا در جامه ناپاک نماز گزارد نمازش صحیح است و زعم بطلانش  
مطالع بدلیل و مجرّد او امر بر تریاق نظیر نافع از نیست زیرا که فایده اش وجوب است  
و جائز است التماس بجائز گشاده با مخالفت بیان هر دو طرف آن را اگر تنگ باشد  
انزار کافیه است و بیک جامه که چیزی از آن بر دوش نباشد نماز نباید کرد و بنا بر عدم  
این از کشف عورت و جائز است نماز زن در روع سابق که منطقی ظهور هر دو قدم او باشد  
و از نماز در مقبره و حمام و معاطن ابل و قارعه الطریق و بالاسه پشت کعبه و مغریله و  
مجره تنی آمده و حرام است نماز گزاردن بسوی قبور و تشستن بر آنها و هر که بسجده در آید منظر  
بمثل خود بکند اگر در آن اذی یا تشدد بر بند سحر فعل کند و در آن نماز بگذارد و ظهور اذی خفین  
تر است و در نیست سخن کردن عدا در نماز بلکه در آن تسبیح و تکبیر و قرائت قرآن می باید  
و از برای مردان تسبیح و از برای زنان تصفیق و در نماز مزد سوا مام جائز است و اگر بپوش  
شروع اگر چه با او از باشد و تنگ و بیط کف بجواب سلام و محل و وضع اطفال خود  
در بده و قیام و حالت است و قتل مارد و کرم عمل کثیر نیست و احادیث داده درین اجمال  
در نماز بصحت رسیده و طریق معرفت فعل کثیر نزد آنست که تکلم درین امر و افعال صادره

از حضرت صلواتم نظر کند مثل حل امامت ابی العاص و طلوع و نزول و از سر و حالت  
 نماز و نحو آن از آنچه نه از براسه اصلاح نماز بوقوع آمده پس آن را در حکم غیر کثیر دارد  
 همچنین هر چه در قوش بقصد اصلاح نماز بوده است همچو غلغله و آواز و بمقامه بیعت و غیره  
 و نحوها آنهم بالاولی کثیر نیست و هر چه خارج ازین افعال و اقوال مسوغه است  
 کردن آن ناشدوع باشد و مرجع در فساد یا غیر مفید بودن آن از برای ثواب است اگر  
 دلالت کند بر یکے از دو طرف عمل بران باشد و اگر نکند پس اصل صحت است و فساد خلالت  
 اصل است بصیر بسوی آن جز تزویج و قیام دلیل و ال برضائی تواند شد و لکن چون مصله  
 کار سے بکند که بجز عیبت است و بدان از حیثیت مؤدی این عبادت بیرون آید مثل اشتغال  
 ببله از اعمال که عقلی و شرعی ندارد و نه در اصلاح آن مثل حل انتقال و خیاطت و نسج و نحو  
 آن پس بے شبهه این کس صلی نیست و قول بفساد نماز شن بحیثیت آنست که کار  
 منافی نماز بجا آورده و احب من فعل العامة الجملة و اغرب سکون العلماء  
 وائمة الدین عن الاکار علی من جعل المعروف منکما و المنکر معسدا و فاوتلاعب  
 بالبدین و بسنة سید المرسلین و کلام مایه فسد صلوة نیست

### باب در بیان ستره

گذشتن از پیش مصله گناه سخت است اگر اند چیل سال استاده ماند که از پیش و سه  
 نگذر و کافی است ستره بمقدار چوبل پسین یا لان شتر و این جاتی است که نماز  
 صحرا یا گذرگاه مردم بگذارد و فرقی میان ستره و مصلی بقدر جاکه عجبه بس است و تنها  
 ستره خوب است اگر چه یک تیر باشد و بهتر آنست که ستره بر زمین یا شمال بودند و در  
 چشم و رو است متقاربا که میان ستره و مصلی بگذرد و حدیث خط کشیدن نزد نبودن  
 ستره حسن است

### باب در بیان حث بر خشوع در نماز



دست نهادن بر تیه گاه در نماز ناجائز است فعل هیو باشد و بیایت در طعمام  
قبل از نماز نزد اجتماع هر دو ثابت است بلکه بدان امر واقع شده قیاسی ندارد است زیرا که  
مصلحت راحتی رو بر دست و التفات در نماز احتلاس شیطان است از نماز بسته و  
اگر لابد باشد پس در قطعی بود و بصاق افکندن اگر روا باشد زیر قدم و جانب شمال  
نه رو بر دو جانب راست و بهتر آنست که صورت و نقوش رو بر روی چشم مصلحت نبود که نلی است  
و منظر کردن بسوی آسمان در نماز منتهی است و نیست نماز در حالت غلبه پهلینین متشأوب  
از شیطان است تا امکان قاهره اکتف کند و دهان بر بندد

### باب ویریان اذان

آنحضرت صلیم بر خواب عبدالمعین بن زید امر فرمود که اذان ببلال فرمود پس محبت بر وجوئین  
امر نبوی است نه رو بایس مرئیه او و ختم است باین امر تقریر و صلح طول حیات  
از برای مؤذنین در هر روز پنج بار و جائز است تا دین محدث اگر چه با طهارت فصل  
و حدیث لایق دین الاصلی ضعیف است و بلال هر دو گفت سبانه نزد اذان و گوش  
می نهاد و در نماز صحیح الصلوة خیر من النعم می افزود و خشیع در اثبات سی علی خیر  
الصلی جل بسیار دارند تا آنکه این تثنییه را از عظم شارات گردانید و اندوختنی آن اجتناب  
در تبیع آن دارد و از اشد محدثات می انکار و با آنکه در اینجا مرتبین و خطب سیرت  
چه مسئله احتیاطی فنی است بوجهی که از منکر و مثبت نکیه نسبت انصاف آنست که اگر از  
وجه صحیح مرفوع ثابت شود و حسب القبول باشد زیرا که قبول زیادت غیر منافی در  
اصول متقرر شده و اگر قاصر ازین درجه است متفیع نیست و من الضم عن نفسه  
وقف تند هذ ابلا تطویل و لا تقصیل و لا تشیع و لا تبشیع و در اذان تشیع و تبشیع  
و ترجیع همه ثابت است و چنانکه ادله باین اقامت آمده همچنان تبشیع آن نیز وارسته  
مگر تمیل و آخر که یک بار باین نیست و در روایتی استثنای تقدامت الصلوة

باید از دست  
باید از دست

آمده و تقدم از تاخر معلوم نميست پس جبع بيان هر دو وجوبه شود و عمل بزيادت وارده  
از وجب صحیح ثابت است پس برين تقدير اقامت متنی شنبه بايد جبر تبديل و تاخر هذا  
هي الذي ينبغي القول به على ما يقتضيه الاصول و گردن چمين نزوحی علی الصلوة  
وحي على الفلاح بسوی چپ و راست بدون استندارت از بلال ثابت شده و اين  
افان و اقامت در نماز عیدین نباشد و از برای فائتة و نسيه مشروع بلكه مرغوب فيست  
و در جبع صلواتين يك اذان و دو اقامت بخيرست و يك اقامت هم از آنحضرت صلعم  
در عز و له و در نماز مغرب و عشا آمده و سامع ندا مامورست تا آنكه آنچه مؤذن گوید و س  
نيز همان كلمات بگوید جرحيعلتين که آنجا لاجول و لا قیة الا بالله گوید و مؤذن چنان  
بايد که اجرت نگیرد و مستحبست ترسل در اذان و تعجيل در اقامت و قاصليان هر دو  
بقدر تناول طعام باشد و اقامت گفتن حق مؤذن است و مؤذن الملک است باذن  
چنانکه امام الملک با اقامت مست و دعائیکه بيان اذان و اقامت کنند مرد و دبست و  
هر که زوشيدن باگ نماز اين و ما بخواند اللهم رب هذه الدعوة التامة والصلوة  
القائمة ات حمل الوسيلة والفضيلة وابعثه مقاما محيى دن الذي وعد له و غيره  
تفاعلت آنحضرت صلعم باشد روز قیامت

### باب و بيان صفت نماز

و بيکارا دعه نماز کند و سباع وضو نماید و روبرو بجانب قبله کند و تکبیر تحریم بر کرد و لفظ آن اسد اکبر  
و تزد این تکبیر هر دو دست خود تا هر دو گوش یا دوش بردارد و الكل سنة و احادیث  
هذا الرض متواترة و درست راست بر دست چپ بر بندد و خواه بر سينه نهد یا زیر ناف یا بيان  
هر دو و احادیث و آورده درین باب قریب بستم حدیث است و احدی از اهل علم در آن قبح  
نکرده و آنکارش شک نیست که از علامات آخر زمان و دلائل حضور قیامت و قریب عتست  
و هر دو پارا برابر کنند و نظر را بر جای سجده کوتاه سازد و اطراف بدن را مسح کند و دعا س

استقبح بخواند و درین وعاصیها الصبحت رسیده و همه تجزیت و اصح آنها اولی سرت  
و وقت بران از نظر در مختصر است و مختصات فن حدیث شریف ممکن و لکن سبحان الله  
و بعد صافعلت هذه المذاهب باهلها بعدة تقو و خواند و در تقو هم صیغها آمده و اولی تر  
اصح آنهاست نزوانه حدیث پس بسمله گوید و در بسمله خلافت سست از چند جهت و اهل علم را  
در ان منازعات کثیره است و حق آن است که بسمله قرآن است و آیتی است از هر سوره و در  
نماز بهر یک و در سه یا بیشتر باید خواند بعد سوره فاتحه بخواند اگر چه در پس امام باشد زیرا که  
بی فاتحه نماز صحیح است و نه ادراک رکعت معتد به و همراه فاتحه سوره از سوره قرآن ضمن نماید  
و قرات قرآن به تنزیل و بعد حروف و بوقف بر فواصل آیات بکند و در ظهر و عصر بخانت  
خواند و در صبح و دو رکعت مغرب و دو رکعت عشا بجهر خواند و چون امام هر کند ماموم خاموش  
ماند و بشنود و بجز فاتحه هیچ خواند و خواندن فاتحه در سکات امام یا بعد ختم قرات فاتحه  
از امام چیزی نیست اگر ماموم فاتحه برنجی خواند که موجب تشویش ماموم نگردد و همراه این  
امام آمین گوید و از آنحضرت صلوات و سکنه آمده یکے مابین تکبیر و قرات دیگر بیان فاتحه و  
سوره و در نماز صبح شصت آیه بخواند و در عشا صبح آم و اللیل و مانند آن و جمول است  
ظهر بر فجر و عصر بر عشا در بعض روایات و ظهر بر عشا و عصر بر مغرب در بعض دیگر و در مغرب  
فضاء مفصل خواند و چون رکوع رود هر دو دست خود تا هر دو گوش یا هر دو گوش بر دوش بردارد  
و همچنین در یک سوره بخواند رکوع بر دوش و در رفع یدین بجا آورد و در سجود رفع یدین نیست و نزد  
قیام بر رکعت سوم هم رفع یدین بکند و این اذان هدایت است که باری آنحضرت صلوات  
کرد و باری نکرد پس فاعل آن شاب باشد و تبارک آن غیر ملام که آنکه انکار کند از  
سببیت آن بعد در نه غرض و رفع تکبیر گویند و در بر خیزد و از هدایت رکوع است  
که هر دو کف دست خود بر هر دو کعبه خود بگذارد و انگشتان را زیر تراز کعبه دارد  
همچو قابض و بهر دو آرنج خود از شکم کناره گیرد و چون بایستد سمع الله لمن حمده

گویند و ظاهر اوله آنست که امام و متفرع جمیع گفت میان سجد و سجده چنین گویند سمع الله من  
 حمده اللهم ربنا و لك انهر حمد اکثر اطیبا مبارکافیه و در وقت اگر چه نماز است  
 اما صواب جمیع میان هر دو دست و سر را برابر پشت دارد و در وجوب طمانینت در حال  
 رکوع و سجود و هیچ خلاف نیست اگر کسی در حال اعتدال از رکوع و میان هر دو سجده  
 خلاف است و حق آنست که این اعتدال درین هر دو وطن ادا کند فرائض نماز است و  
 اطاعتش مشروع و باجماع اهل اطمینان در رکوع و سجود و اعتدال رکنی از ارکان نماز  
 تمام نمی شود نماز بدون آن و طول لبث زیاده بر طمانینت از سنن مؤکده است نه از  
 واجبات زیرا که در حدیث سنی مذکور نیست چه مسح جمله واجبات صلوٰه همین حدیث  
 مسنی است هر چه را آنحضرت صلوات الله علیه در آن حدیث ذکر کرده واجب است و آنچه ذکر  
 نکرده واجب نیست لیکن روایات این حدیث تشعب آمده در بعض چیزهای ثابت  
 شده که در بعض دیگر ثابت نگشته مرید تحقیق حق را واجب است که بعد از جمیع جملة طاق  
 صحیح حکم بوجوب یا شرطیت یا کفایت چیزی بکند که حدیث مسنی مثل بروست بحسب اقتضا  
 دلیل و هر چه ازان خارج باشد خارج از اینهاست شیخ الشیوخ ما رحمه الله تعالى  
 در شرح معتقی همه طریقها را یک جا گرد آورده و از هیئات سجود این است که هر دو کمر  
 پیش از هر دو دست بر زمین نهد و هر دو دست را چندان دور دارد که سفیدی بغسل ظاهر  
 گردد و سر را گشتان هر دو پای بجانب قبله گرداند و چون سر را سجده بر آورد و هر دو دست  
 پیش از کمر بردارد و نهادن بینش با پیشانی در سجده اکمل و اتم است و از هیئات  
 باین السجدتین آنست که بر پای پیش نشیند و پای راست را بپای چپ راست بیاورد و هر دو  
 کف دست بر هر دو زانوی خود بگذارد و ذکر رکوع و سجود سبحان ربی العظیم و سبحان  
 ربی الاعلی است و غیر آن و در تنقید بعد و مخصوص دلیل و آورنده بلکه تقدیر لبث نبوی  
 که از صحابه در باره رکوع و سجود آمده مختلف است و تطویل در نماز یکبار از سنن ثابت است

مادام که مصلی امام نباشد و اگر امام است نماز در رنگ سبکترین ایشان بگذارد و اگر پشت  
 صلوات از بریات قنده آنست که بر پای چپ بنشیند و پای راست استاده کند و تقدیم پاک  
 چپ بر نصب پا سه راست و جلوس بر بقعد هم مروی شده و با جملة هر صفت که بنشیند از  
 تزیین و تورک و انقراش جائز باشد و اختلاف آنست در نسبت است و اشبه آن می نماید  
 که مؤدوی بر صفت مرویه هر صفت که باشد مؤدوی سنت است سپس عقد پنجاه و سه  
 بر بند و بسیم اشارت کند و این اشارت سنت ثابته صحیحست و قبض و وضع و حلقه  
 باقی نیز آمده و اکل سنته و در تشهیدها داروده وضع آن تشهید بن سعود دست پسته  
 تشهید بن عباس و عمرو و هر چند در حدیثی از احادیث حاکمه فعل نبوی صلوات ترک تشهید چگاه  
 ثابت نشد لیکن این قدر مثبت و خوب آن نیست اگر چه بیان محل واجب باشد و  
 حدیث صلوات اکمال ایتقانی اصلی بدان منضم گردیده و چه اقتضای حدیث سیبی بر بعض  
 افعال دون بعض منضم بعد و خوب شش غیر مذکور در آن است و احادیث صحیح تشهید  
 که در آن لفظ قول آمده هر چند که اصل امر از برای وجوب است لکن این امر بحدیث سیبی منضم  
 از تحقیق خویش و نیز امر در بعض تشهید برای تسلیم کیفیات است و تعلیم کیفیات اگر چه  
 بلفظ امر باشد دال بر وجوب نیست و ظاهر اعمیه وارده و تشهید شامل هر دو تشهید است  
 مگر آنکه تشهید اوسط تخفیف خوب است چنانکه دلیل بدان وارگشته و نقل مقول در آن تشهید  
 ابن سعود است با انضمام صلوة بر آنحضرت صلوات با خضر لفظ و این منافی تخفیف مشروع نیست  
 و این تشهیدات همچو احرف قرآن شریف همایشان و کانی است و چنین الفاظ صلوة  
 بر آنحضرت صلوات که از جبهه مقبره وارگشته همایش مجرب است و تخصیص بعضی و در بعضی چنانکه  
 بعضی نقما کنند و تصور باع و حکم محض است آری اختیار اصح از الفاظ تشهیدات و صبیح صلوات  
 و تاثیرش با اقرار مایه ای غیر آن از واد و اسه اختیار فضل از تفاضلات و از صبیح مهر  
 بعلم استدلال و ادله بوده است و قول تسلیمین اعمال حبیب ما و دست بخلاف قول تسلیم

که در آن ایام را اکثر اوله بدون مقتضی است و اما آنکه این تسلیم در حجب یا غیره واجب است پس  
 مرجع همان حدیث سیعی است و هر چه در آن ذکر یافته غیر واجب است مگر آنکه ایجابش  
 بعد از تایید حدیث سیعی بوجهی ثابت گردد که صرف ممکن نباشد و واجب قبل از تکبیر اتم  
 ثابت نشده و در رکعت سوم مغرب و در رکعت آخر ظهر و عصر و غشا صرف تراست فائده  
 در هر رکعت ثابت است و حاصل اوله در باره فتوت آنست که در نوازل شروع است  
 و زود عدم آن ناشی از بدون فرق در میان نماز صبح و عصر آن و این در فرض است  
 و اما در غیر آن پس نماز و ترجمه حدیث حسن سبط رضی الله عنه و در گذشته وظاهرش  
 آنست که آن دعا بخواند و عیسای نماز است که درین محل مخصوصه هر یک را می باید گفت و اگر چه  
 و ترجمه حدیث مذکور نقل است لکن نه چنان که از وجوب اعتبارش میگذرد و غیر این حدیث  
 معارض این حدیث نیست و هر گاه نماز حدیث عارض شود و او را باید که بدان نماز است و او  
 کند بلکه باستینافش پیرو از وزیر که اثر و نظر هر دو بران دلالت دارند و حدیث لیکن  
 علی صلوته ضعیف است بحسب راجع حدیث و باید الصلوة که نزد اهل سنن است  
 ابن جان تصحیح کرده

### باب در بیان سائر اوقات نماز

و عامی وجهت و جی للذی انما را سلم از علی بن ابی طالب بعد از تکبیر اتم و قضا  
 روایت نموده و گفته که در نماز شب بود اما از شافعی و ابن خرمیه آمده که در نماز فرض بود  
 و در حدیث متفق علیه ابی هریره **اَللّٰهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِيْ وَبَيْنَ خَطَايَايَ** انما آمده و **بَيْنَاكَ**  
**اَللّٰهُمَّ** انما نزد مسلم بسند منقطع و نزد دارقطنی بسند موصول مرویست لیکن موقوف بر عمر  
 بن خطاب است و در حدیث ابی سعید مرفوعا بعد از تکبیر **اَعُوْذُ بِاللّٰهِ السَّمِيعِ الْعَلِیْمِ مِنَ**  
**الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ** من هَمَز و نَفَح و نَفَس آمده و این حدیث نزد احمد و ابی داود  
 و نسائی و ابن ماجه و ترمذی همگان است و آنرا در خفض و رفع آیین هر دو وارد شده

و بصحت رسیده و ثانی اولی ترست از اول و غیره در برابر قرآن گفتن سبحان الله  
 و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و غیره  
 و حدیث دارد و درین باب صحیح است و در ظهر و عصر در دو رکعت اولی سماع آیه اجابا و  
 طول رکعت نخستین جائز باشد و تقدیر قیام در دو رکعت اولین ظهر و عصر مختلف آمده  
 بقدر سوره سجده در ظهر و بقدر نیمی آن در عصر وارد شده و هم اطاعت ظهر و تخفیف عصر  
 آمده و در مغرب قرائت قصاصه فصل و در صبح قرائت طوال وارد گشته و در مغرب خواندن  
 سوره طور مروی شده و در نماز با ملا و در جمعه سوره سجده و سوره و هر خواندن با دست  
 بران ثابت گشته و جایزست سؤال و تقوی نزد آیه رحمت و آیه عذاب و نماز و خواندن  
 قرآن در رکوع و سجود منوع است و آنچه از کار این هر دو دست سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم صحیحین است و  
 از او کار رکوع است دعای ملء السموات و الارض و الحمد لله و بقیه عضو می باید کرد  
 جهدها الف و بین و رکبتین و اطراف قدین و این نیز متفق علیه است و میان هر دو سجده  
 این دعا من الله ما اغفر لی و ارحم فی و اهد فی و عافی فی و ارض فی و امل فی و ارجو فی و ارجو فی و ارجو فی  
 استرح ملت است و بسنت صحیح ثابته گشته و وضع رکبتین در سجده قبل از این است  
 و در قعد دست راست بر رکبه یمنی و دست چپ بر رکبه یسری نهادن و بعد نشستن  
 و صلوة دعای خوش آئینده تر خواندن خواه ماثور باشد یا غیره ماثور ثابت شده و خود  
 ماثورات هیچ چیز فرنگداشت نه است که حاجت بغیر آنند و وارد شده است امر  
 بتنوازیها چیز بعد از تشهد اخیر در حدیث متفق علیه و لفظ آن اینست اللهم انی اعوذ بک  
 من عذاب جهنم و من عذاب القبر و من فتنه الیمن و المات و من شر ذنبتی  
 المبین الذی تجالی و آنحضرت صلی الله علیه و آله صدیق رضی الله عنه را خواندن این دعا در  
 نماز است اللهم انی ظلمت نفسی ظلماً کثیراً و لا یعفو الذنوب الا انت و اغفر لی

مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الْعَفُوفُ الرَّحِيمُ وَابْنِ وَصِيَّتِ شَقِيقِ بَيْتِ  
 وَدُرِّ بَرْدِ بَابِ قَائِمِ كَأَنَّهُ بِاسْمِنا وَصِيحِنا بَرْتَشْتِ وَتَجَلَّاهُ اذْكَارِ اذْ بَارِ صَلَوةً مَكْتُوبَةٍ بِرُكْنِ  
 لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحُجُودُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 كَرَمِ وَصِيَّتِ تَنْفِصِ عَلِيٍّ صَحِيحِينَ ثَابِتِ كُشْتِ وَبَارِ وَطَرَانِي يُحْيِي قَاهِمِيَّتِ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 وَابْنِ السُّنَى بَيْتِكَ الْخَيْرِ هَمَزِيَادِهِ كَرَمِ اذْكَارِ عَمَاسِ اللَّهِ هَمَزِيَادِهِ لَمَعَ لَمَعَ اَعْطَيْتِ  
 قَالَا مُعْطَى لِمَا مَسَعَتْ وَلَا رَأْدًا لِمَا قَضَيْتِ وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَنَّةِ مِنْكَ الْجَدُّ نَسَبِ  
 وَبِكَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْفُجْرِ الْخَرَسِ وَوَبِرْصَلَةِ شَالِ مَا بَعْدَ تَشَهُدِ مَا بَعْدَ تَسْلِيمِ  
 هَرِ دُوسْتِ وَنَزْوَانِصْرِ اَنْزَارِ سَبَاسِ تَغْفَارِ وَارِ دُوسْتِ وَ لَفْظِ اَنْ اَسْتَغْفِرُ اللهَ الَّذِي لَا  
 إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَأَقْرَبُ إِلَيْهِ سِتْ وَبَعْدَ اِسْتِغْفَارِ اللَّهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ  
 وَمِنْكَ السَّلَامُ تَبَارَكْتَ يَا ذَا الْجَلَالِ يَا الْأَكْرَامِ وَارِدِشْهُ وَدَرْسِ هَرِ نَزَارِ  
 وَدَرْسِ بَارِ لَفْظِ هَرِ كِبِ اَرْسُجَانِ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَاللهُ أَكْبَرُ وَتَامِ كَرُونِ شَمَاصِ  
 بِكَلِمَةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ الْمَلِكُ وَلَهُ الْحُجُودُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ  
 مُوجِبِ مَغْفَرَتِ خَلَايَا سِتِ اَرْجِي بِحُجُوفِ دَرْيَا شَدِ وَبِكَ دَعَايِ سِتِ كَمُخْضَرَتِ صَلَافِ  
 بِنِ جِلِ آمُوشِ وَبُخْوَانِ اَنْ دَرْسِ هَرِ نَزَارِ اَمْرِ مَوْدِ اللَّهُمَّ اَعِنِّي عَلَى ذِكْرِكَ وَ  
 شُكْرِكَ وَحُسْنِ عِبَادَتِكَ وَهَرِ كَمِ آيَةِ الْكُرْسِيِّ رَاوِرِ وَبِرْصَلَةِ مُمِي خَوَانِ اذْ رَا جَرِ نُبُوتِ  
 اَزْ خَوْلِ جَنَّتِ سِتِ وَدَرْسِ وَبِقِي زِيَادَتِ سُوْرَةِ اَحْلَاصِ هَمَزِ آدِهِ وَبِأَجَلِ تَامِي بِجَنَابِ نُبُوتِ  
 دَرِ اَفْعَالِ وَاقْوَالِ صَلَوةً وَجِبِ سِتِ نَبَضِ صَلَوةً كَمَا اُتِيْتَنِي صَلَوةً

### باب در بیان سجده سهو و تلاوت و شکر

مصلی غیر سست در سجده سهو خواه پیش از سلام کند خواه بعد از سلام و بجز هم آنکه محل این سجده  
 بعد از سلام است فقط یا پیش از سلام فقط طریقی بعضی احوال و بعضی صحیح است بلا موجب مجرد  
 مخالفت قول فلان و همان و این تخمیر و جایست که آن سهو موافق سهو می نیست



در پیش یا پس بودن سلام و اما سهوی که موافق سهو آنحضرت صلعم باشد پس لائق آنجا  
 موافقت نبویست و ای قاع سجود در جای سجده آنحضرت صلعم با موافقت در سهو و این  
 مواضع مخصوص شهورست مشتمل بر علم سنت مطهره شناسای آنهاست و تشکیک نیست  
 که حق عدم مکرر سجده سهوست نزد دیگر سهو و این دو سجده باشد از برای یک سهو و تشکیک  
 در رکعات که سه گذارد یا چهار طرح شک و بنا بر یقین نماید و تحریری صواب کند و سجده  
 بجا آورد و هر که بر دو رکعت با ستاد اگر راست شده است نشیند و اگر راست نشد است  
 نشیند در حالت اولی سجده کند و درین حالت بجهت نیست و بر به قیام خود هیچ سهو ثابت نشد  
 ابوهریره گوید با آنحضرت صلعم در سوره اذوالاسما اثنتی و سوره اقراسجده کرده ایم و این عباس  
 سجده صاو را از عمره آنحضرت دینی دارد اما در بعضی روایات سجده کردن آنحضرت صلعم و نکردن  
 سجده در سوره و سوره نجم آمده و خالد بن معدان گفته سوره حج را فیض است و سجده باشد  
 و غیرین خطاب گفته با بر سجده می گذریم پس هر کز شما سجده کرد و خوب کرد و هر که نکرد و بد  
 گفته نیست و گفته ان الله لم یغض علیکم فی الجوده الا ان یشاء فربما یجعله سجده تلاوت و رنار  
 و خارج از نماز هر دو راست و در حدیث ابن عمر تصریح سجده تلاوت از آنحضرت صلعم در  
 نماز آمده و هم از فعل خلفای راشدین و من بعد تم ثابت گشته مگر این سجده واجب نیست  
 و بهر جهت چه فعل و ترک آن هر دو آمده و این خاصه غیر واجب است ابی بکره گوید چون آنحضرت  
 صلعم را امر می خوش کننده می آمد و سجده می افتاد بنا بر شکر خدا و در حدیث عبد الرحمن بن  
 عوف تصریح است باین معنی حیث قال ان جبریل اتانی فبشرا فی فحیث قال الله شکرا  
 رواه احمد و صححه الحاکم و چون علی مرتضیٰ خبر اسلام مردم مین با آنحضرت صلعم  
 رسانید سجده شکر بجا آورد و آنها سجده بدون رکعات خود یک عبادت مستقله است  
 اعنی علی نفسك بکثرة السجده و اشال آن نص است بر آن و ایضا و حافظ این در کتاب  
 را در نماز قطعی اند از باب صناعت فقه است بلکه از او ای تفصیل در نظر است

## باب در بیان نماز قطع

در ادلای این باب صور مختلفه آمده و در رکعت پیش از ظهر و دو بعد از آن و دو بعد از مغرب و در خانه و دو بعد از عشا و در خانه و دو قبل از صبح در حدیث متفق علیها از ابن عمر رضی الله عنهما آمده و هم در رکعت بعد از جمعه در خانه و در صحیحین ثابت شده و از حالتی که در بخاری یا زکریا پیش از ظهر موی شده و حشمت تمام برزد و رکعت قبل از فجر ثابت گشته تا آنکه در حشمت خید من الدنیا و ما فیها و آوارده شده و برگزاردن دو از ده رکعت تقوی در یک روز و شب بنا بر سهیت و حشمت آمده و آن چهار رکعت پیش از ظهر است و الباقی که مقدم و در وقت بعد از ظهر نیز چهار رکعت دارد شده و بر آن وعده تحریم از بر نماز فرستد و چهارگزاردن را قبل از عصر و عاصی رحمت فرموده و دو رکعت را پیش از مغرب بر سهیت مصلی گذارسته و در دو رکعت پیش از صبح تخفیف شدید موی گشته تا آنکه حالتی گفته اقدام الکتاب تعقیب که درین هر دو رکعت قرات سوره کافرون و قل هو الله آمده و بعد ازین هر دو طبع بر شش امین سنت است و بدان امر دار گشته و نماز شب هم دو گان و دو گان و هم جدا گان آمده و تروخوف صبح یک رکعت و ترگزاردن بس سنت و بعد از فریضه نماز شب افضل نماز است و در حق سبب هر مسلم لیکن واجب نیست مهند اقتضای آن ثابت است و وقتش بیان نماز عشا تا مطلع فجر باشد و در باره آن هلی خید لکم من هذا النعم آمده و در رمضان و غیر آن زیاد و بر یازده رکعت بنیوت نرسیده و یاد و سنت صبح سیزده رکعت می شود و در روزه است سیزده آمده مگر با پنج رکعت متصل و تروکیست دو و دو یک شب باین طریق که یک در اول شب و دیگر در آخر شب بگذارد و هر که صبح دریافت و ترنگار داند برای او تر نباشد و اقتضای تر نزد صبح یا نزد یاد آمدن باشد و هر که عدم قیام را در آخر شب بگذارد و در اول شب و تر بگذارد و تمتد قیام را اگر از رویش در آخر شب افضل است چه نماز بی ننگا مشهور است و حدیث ایتار سه رکعت ضعیف بلکه غیر ثابت است بلکه از آن منتهی آمده پس

اختیار در ترک ایستادگی رکعت باشد و ایستادگی یک رکعت و پنج رکعت و هفت رکعت و نه رکعت بصحت رسیده و در آن صحت است از ایستادگی یک رکعت و نجات است از رضا بقضای آن و حدیث بتیاری اصل است و اما حدیث ایستادگی یک رکعت اکثر من آن صحیح است و آن صالح تخصیص عومات است که در اهل طایفه اوصحت باشد تا با پنج صحت ندارد چه رسد و نماز شب با اعتبار و تر بر سیزده صفت است چنانکه این حرم و رحلی ذکر کرده پس حصه و تر در سه رکعت متیقن عطن و مقصور با عیش نیست و نماز چاشت چهار رکعت و زیاده چند آنکه خواه آمده و این هم آمده که جناب نبوت آنرا خوانده ولیکن مثبت مقدم است بر نافی و در حدیث غریب و عمد بنای قصر درخت بر دو آوده رکعت صحیح آمده و هشت رکعت هم در گذشته و وقت صلوة آقا امین نزد سوختن پایها شتر بچپا از گرمی است -

### باب در بیان قضای قوت

زعم بعض اهل علم آنست که دلیلی برین باب نیست چه هر زمانکه اذان سهواً واقع شد دنیا در وقت آن بخواب رفته مقتضی نیست بلکه مؤداهست در حین ذکر بجا آوردن کلام صحیح و بیحرج است مگر آنکه اندراج قضای نماز یک عهده ترک شده تا آنکه وقتش بگذشت زیر قول و سکون در غیبه فدیة الله احق ان یقضی بمیدانی نماید و خلاف است سیان ائمه اصول در آنکه وجوب قضا بلیل وجوب اداست یا بلیل دیگر پس اگر صواب اول است وجوب قضا منتفی باشد از شخصی که بعد از موت ابوبن مسلین در قتل جهال نشو و نما یافت و از احکام شرعی حرفه بگوشتش نرسیده بانتفای دلیل وجوب ادا چه علم شرط تکلیف است و اگر ثانی است پس اندر حاشی زیر عموم وجوب قضا بعید نیست و توبیه اوست و وجوب تادیه صلوة متروکه بعد از خروج وقت آن بر تمام و سایر با آنکه این جزو در وقت ضرر و لما سکت بنا و ید نبودند اللهم مگر آنکه از براسه سبقت علم وجوب تأثیری مقرر گردانند و مثل این کلام در باره اسلام رنده بدار احرب نیز جاری می گردد اگر

کافری مسلمان شود بر وی خود و کسیچ حال و وجوب قضائیت زیر آنکه قائل است  
 بآنکه کفار مخاطب بشیعیات نمینزدش و وجوب در حال کفر مستفیست و آنکه قائل است  
 بآنکه مخاطب اند خطاب را باعتبار ثواب و عقاب مقرر می گردانند باعتبار وجوب ادا  
 یا قضا چه اسلام قاطع یا قبل خود دست بلا خلاف و ظاهر آنست که حکم مرتد حکم دیگر کفار است  
 و عدم وجوب قضا بنا بر صدق دلیل بروی صحت قش بر کفار و نفی حلیه حق بنائم  
 و ساسه است و دلالت نمی کند دلیلی بر وجوب قضای نمازی که بغیر عذر شرعی متروک  
 گشته و شک نیست که تقدیم مقضیه بر مؤداه و تقدیم اولی از مقضیات بر اخری  
 اولی واجب است و اگر نمی بود درین باب مگر همین نقل به حضرت صلعم روز خندق  
 هر آینه کفایت می کرد ولیکن سخن در تحتم این ترتیب و عدم جواز غیر اوست و محل نزاع  
 قبل از دخول در صلوٰه مکتوب است نه بعد از دخول که بعد از دخول اضافی آن واجب  
 باشد و هذا بامکان من الظهور ولا یخفی

### باب در بیان نماز جماعت و امامت

ثواب نماز جماعت نسبت به نماز تنهاست و پنج جزو بلکه بیست و نه وقت در جماعت است  
 و هر که حاضر جماعت نگردد و در خود آنست که آهنگ سخن خوانه او کند و نماز عشا و فجر  
 اگر آن نکر باشد بر اهل نفاق و نایبنا که اذان بشنود بر وی اجابت است تا آنکه در روایت  
 موقوف وارد شده که هر که نذا بشنود و نیاید نمازش نیست مگر آنکه حذر داشته باشد  
 و هر که نماز در خانه خود بگذارد و باز مسجد آمد و جماعت می شود باید که با امام نماز بگذارد و هر نماز  
 که باشد اگر چه خلاف است و آنکه نافله اول است یا ثانی در آن حج آنست که ثانی است  
 حدیث فانها لکما نافله اگر چه در باره نماز با مدا و وارد شده لیکن شامل جمیع صلوات  
 و اعتبار بموم لفظ باشد نیز بخصوص سبب پس حکم بعدم دخول در مغرب و عصر صحیح نیست  
 و باجماع جماعت آنکه سنن و اعظم شعار اسلام و افضل قرب و نییست و مهند نماز منفرد

جز نیست و جماعت فریقہ تنہم نیست بنابر تعارض اول و تصور زنان در جماعت ثابت  
 لا تمنعوا امماء الله مساجد الله ونحو آن شامل شباب و عجز است و لهذا از بعض صحابه  
 آمده که وی پس خود را بر منبر دشنام داد و در آن بنابر مخالفت حدیث بروی افراط کرد  
 و هائیکه صدیقہ کبیرا میل بسوی منع داشت و منظره فتنہ می کرد این منہ از باب عمل بصلح  
 و سب در آن لغو بود و در نہ معلوم است کہ دلیل بر خلاف این منع دال است و خصوصاً جماعت  
 اتمام است بامام تکبیر و سرکوع و سجود و قیام و قعود از پس امام بکنند پیش از و س و چون  
 امام سعه کند تقدس اللہم ذبنا لک الحکم گوید و تقدس تم در صف اول مستحب است  
 و افضل نماز و در خانه است مگر مکتوبه و امام را متخفیف نماز و وارد شده و ارشاد به خواندن  
 والشمس و سبح اسم و اقد و اللیل در عشا فتنه و معاذ را بر تطویش اندیدان نکند  
 فتاناً خطاب فرموده و در روایتی صحیح آمده کہ چون امامت کند سبکی کند و رعایت  
 جانب مؤتمین نماید زیرا کہ در ایشان خرد و پیر و ناتوان و صاحب حاجت است و اگر تنها  
 چنانکہ خواهد بگذارد و انتظار امام در رکوع اگر مؤدی بتضرر مؤتمین شود نماز شروع است  
 و نہ لا باس بہ باشد بنابر آنکہ از باب معاونت بر بر و تقوی است و در حدیث تطویر  
 آنحضرت صلعم تا آنکہ وقع قدم نشنود بعض روایت بہم و بعض لایعین اند و صحیح است نیاز  
 قائم خلف قاعده معذور و خصوصاً میکہ آن معذور را مرتب از برای س و نییہ باشد  
 همچنین جائز است نماز منقرض خلف تنفل و بالعکس اصل صحت اقتداس ہر مصلی  
 بہر مصلی است و ہر کہ از عم باشد کہ بعض صور ممنوع است بروی آوردن دلیل جماعت  
 نیست دلیل و اقدم در امامت اقر لکتاب اللہ است یا تر علم بفت سبیل قدم و ہجرت  
 بعد اقدم در اسلام یاسن و امامت مرد در جای سلطان مرد دیگر و قعود در خانہ اش  
 بر سادہ و نحو آن ناجائز است مگر باذن او و جائز نیست امامت زن از برای س مرد و  
 امامت اعزالی از برای س مہاجر و نہ امامت فاسق از برای س مؤمن لیکن سندان حدیث

وایست بحیث نشاید وزن را بر سر کلام است زن بکند و دلیلی صحیح که مانع از است  
 زن از برای مرد باشد نیامده مگر ظاهر هر مثل حدیث لن یعلم قوم من الا ما هم اصابه  
 وخوان تا مانع جل از است نساء که همراه شان مرد نباشد پس دلیلی دال بر عدم جواز  
 معلوم نیست و صحیح است است طفل نابالغ نیست دلیل باعتبار بلوغ و عدالت در است  
 نیست نزاع در آنکه نماز در پس کامل العداله و احاطه اسلام کثیر الروع افضل و حسب است  
 بلکه نزاع در آنست که عدالت امام شرطی از شروط جماعت باشد بلکه ثابت شده است  
 اعتبار مثل حدیث یصلون لکمه فان اصابوا فککم و لکم و ان اخطاوا فاعل  
 انفسهم از حکما قال این حدیث صحیح است و با جمله دین اسلام ایست و شریعت نبوی  
 سهله بوده و ما را امر کرده اند کشف حقائق بلکه سنون از برای ماصلوه در پس هر نفس  
 که نسبت یک از ما در حیض است باعتبار خراپه موجب فضل چیست آنحضرت سلام در پس  
 ابو بکر و عتاب بن اسید نماز کرده با آنکه این هر دو نسبت بوی اسلام هیچ در حساب اند لیکن  
 شیطان اکثر کسان را در وسوسه مضطرب بوی اسلاط ظن یا مصلوه انداخته و در لباس  
 شان را در دام عداوت هر یک از انانیه بجز خیالات مخمده و ظلمات مظلمه گرفتار ساخته  
 تا آنکه هیچ کی را جز خود در خور امامت نماند و این تلامع ایلین ایشان را از احادیث  
 فضیلت جماعت که یک از عظم شعار اسلام و اجل سبب اجوست محمد نموده و آزاد آه  
 جماعت است استوار و پیوسته کردن صفوف و نزدیکی میان آنها و برادر داشتن گردیده  
 و غیر صفوف رجال صف اول است و غیر صفوف نساء صف آخر و نشاء آن صف اول و دوم  
 شریعت خیر امان طلالان نماز نیست و جماعت در نقل جالو صحیح است و سلسله ادرک و عدم  
 ادرک رکعت ادرک رکوع از معارک است و حق آنست که رکعتی که در آن فاتحه در پس  
 امام خوانده نشده و در خور اعتداف نیست زیرا که قرائت فاتحه در هر رکعت نماز فرض نیست  
 و واجب تمام است اگر چه در پس امام باشد و حدیث زادک الله صلاک الله را

جوابهاست که در جاس خود مذکور و آنچه حدیث که در آن امر با نصاحت آمده یا آنکه در آن حدیث  
مقتال است که بسبب آن تنفیض از برای احتجاج نمی تواند شد مخصوص است بحديث  
عباده بن صامت و نحو آن و این حدیث صحیح است و بنای عام بر خاص بحسب اتفاق الی  
اصول واجب پس بعد رتی از قرائت فاخته در پس ایام در میان نیست و اما حدیث خلطه  
علی پس هیچ عارف شک نمی کند و آنکه خلطه موتم بر امام وقت می باشد که موتم جبرک  
و نزد قرائت شبهه خوب هیچ خلط نیست و همچنین منارعت در روایت که امام قرائت موتم  
باشند و حدیث جابر درین باب قول جابر است و قول صحابی حجت نباشد پس دلیل بر منع  
قرائت موتم خلف امام باقی نماند و حق آنست که آنچه با امام در یافته اول نماز است تا  
را تمام کند و یکی که خلف صف تنها نماز گزارده بود آنحضرت صلعم را امر با دعا و کلمات و فرمود  
و در روایت آمده که نیست نماز از برای منفرد خلف صف مگر آنکه داخل گردد در صف یا  
بشد یکی را از مردم صف و چون اقامت بشنود با سینه و وقار بسوی نماز برود و نشسته  
و در آن زود آنچه در یاد بگزارد و آنچه فوت شود با تماشای پرده از دو نماز مرد و امر از یکی  
از تنها نماز او یاد و کس از یکی تر از نماز با یک کس است و چند آنکه انبوه بیشتر باشد احب  
بسوی خدا و آنحضرت صلعم و زنده را امر با است اهل دارا فرموده و این حدیث صحیح است  
و این ام مکتوم عی را خلیفه خود در امامت نماز کرده و فرموده نماز بگزارید بر قافل لا اله الا الله  
در پس او و چون یکی از شما بیاید و امام بر حالی از احوال باشد پس همان بکند که امام می کند و  
مخالفت او در ارکان نهایی یعنی در جای که موضع قعود امام نیست نشیند اگر چه جای قعود این کس  
باشد و در موضع قعود امام ترک قعود نکند اگر چه در موضع قعود وی نباشد زیرا که اقتدا و متابعت  
لازم نماز جماعت است و ترک این هر دو مخرج صلوٰه از بودنش صلوٰه جماعت باشد و آخر  
بماست امام در ارکان بیان حدیث لا تحتلقوا علی احامکم است و لیکن امر باین معنی  
در احوال نماز جماعت قوسه که کاره باشند ازین امام منتهی و در گذشته و این مقام

از آنکه کارمین از اہل فضل باشند یا از غیر ایشان پس مجرب حصول کراہت مذہب است و اگر  
 صالح است و ترک است ولیکن غالب کراہت کہ در نوع انسانے خصوصاً درین اعضا  
 می باشد راجع بسوئے اعراض و نیویست و آنچه راجع باشد بدوی اعراض و نیویست  
 و مہذا غالب در روش از اعتقادات خاصہ و خیالات متخلکہ بودہ است چنانکہ میان کس  
 متخالف فی المذہب است بہم می و ہر چہ عصبیت ناشیہ باہم می ابصار از مواب است  
 و یکسے را وزن نمی گیر و چون ششم ششم نے بیند و محاسن او را ماسوے می پندار و ہر چہ با او  
 وقوع این عداوت در میان اہل یک مذہب ہم می باشد و باعث بران ہمیان اختلاف  
 یکدیگر است کہ یکے اشتغال بعلوم کتاب و سنت و دین حق دارد و دیگر از جملہ متکلمین است  
 و بسیار ویدہ باشد کہ برابر باب بدعت و ہوسے نزد ریت اصحاب سنت و قی برین  
 باین ہمہ طول و عرض کہ می دارد تنگ ترا ز چشم مور می گرد و از غایت بغض و عداوت  
 طاقت آن ندارد کہ او را نظر بیند اندر کرد و اللہ شہید الدہ الدہ امجدہ الطارف و اللہ  
 کیش بدعت شدہ ناشیہ و یاران نواب غیر سنت نبود چارہ بیمار یے دل  
 و با بجمہ اگر دلیلی تخصیص کراہت بآنچہ راجع بسوی خدا عزوجل است مثل آنکہ یکی را بنا بر کراہت  
 بر ماصی یا متعادون در واجبات الہی مکر وہ می دارد و موجود باشد شک نیست کہ این  
 کراہت کہ بریت احمر است مگر حقیقتش جز نزد بعض افراد عباد یافتہ نمی شود و اگر این دلیل  
 موجود نیست پس اولی از برائے کسیکہ کراہت مردم نسبت خود بلا سبب یا سبب کہ امام  
 دینی می شناسد است کہ کراہت این مردم نفر باید و اگر او درین ترک زیادہ با جبرش در فعل باشد

### باب در بیان نماز مسافر و مریض

بار اول کہ نماز فرض شدہ و رکعت بود سپس نماز سفر و رکعت مقرر ماند و نماز حضر چنان  
 رکعت گردید و آیین زیادت وقت ہجرت نبوسے بسوی امینہ اتفاق افتاد جز مغرب  
 کہ در تر روز است و جب صبح کہ در آن قرائت دراز باشد و حق و جب قہر است و حدیث عائشہ



ورا تمام و قصر و صوم و افطار و طویل است با محتاج نمی آید و محققا فعل جائز است که گفت  
 لا یلیق علیک و ای یلیس علیک که خاسخ ان تقصروا من الصلوة در باره نماز قصر است  
 نه در نماز سفر و عثمان که در منی تمام کرد در غر حجت نیست و مذکور که بعضی صحابه بر آن اتفاق  
 کردند و وی عذر خواست پس نزد وی در مقام باقی ماند و چنانکه اتیان بر خص محبوب خداست  
 همچنان اتیان و محبت مکروه و بجهان است و لهذا آمده تصدیق الله علیکم فاقبلوا صدقة  
 و ظاهر آیه و آورده در قصر و افطار عدم فرق میان سفر طاعت و غیر طاعت است و لیکن  
 قصر عزیمت است و افطار رخصت و بر سهیل یا سفر رخ و بر خر و ج از بلده تا رجوع بدان  
 که اردن در کتب آمده و در ترو و ثابت روز قصر ثابت شده و واجب جمع یسوی  
 مصداق اهم سفر است شرعاً یا لغتاً یا عرفاً فی الشرع و حدیث نبوی از قصر در اقل از اربع  
 بروضعیف و وثوق است و حدیث اذا سافد فی سبیل یقصم الصلوة تا فی قصر در  
 ما دون فرسخ نیست و باجماع بر سفر از مدبریل نه کمتر از آن مصداق مسافرت و در  
 اقامت چهار روز تمام نماز لازم و هر که از جای خود پیش از ذوال آفتاب باراده سفر بکند  
 تا غیر طرأ عصر کرده هر دو را جمع نماید و اگر بعد از ذوال سافر شود ظهر بگذارد و عصر بنزل بجای آید  
 یا ظهر و عصر هر دو را گذارده سحر شود آن حضرت در غزوه تبوک پنجین کرد و غرب را با پاشا  
 جمع فرمود و باجماع جمع در غزوه در حضرت تقدیم و تاخیر هر دو ثابت شده و در حدیث ضعیف  
 آمده که بهترین است من استغفار کنندگان نزد اسادت و قصر و افطار نمایند گان  
 در سفر اند و عمر ان بن حصین را با و اسیر برد و آن حضرت فرمود نماز استاده بگذرا از تنوائی  
 نشسته او اگر توانی بر پهلوی بجا آر و بیماری را دید که بر ساده نمازی کند آن و ساه  
 را میگذارد و فرمود بر نیز بن ایمن اگر توانی ورنه اش رشته نماز وجود را نیست ترا در کوع  
 گردان و این سوره است و چهار روز نوشته گردان از آن حضرت صلوات گشته و  
 حاکم تصحیح این حدیث از عائشه کرده

## باب در بیان نماز جمعه

این نماز از فرض اعیان است که بر کسی که سماع ندارد حدیث الجمعة علی من حیث الذلّه  
 مؤید است و قراو باین ندانند آیت که روبروی امام کنند زیرا که در زمین نبوت جبرین اوقات  
 ندای دیگر نبود و حدیث ان الجمعة واجبة علی من کان یوویه الیلیل الی اهله منیست  
 و جمعا جمع ممکن است باین طریق که خانه او نزدیک باشد و شب آنجا میسر شود و برادر و برادر  
 و جب نیست اگر چند باشد و بنا بر مزید شقت و ران و اشتراط امام و صرح جامع و مسجد جامع و حاکم  
 و حضور چهار کس یا زیاده اچیل فقر و جز آن که اهل فروع بیک گوش پیاخته اند حدیث خواندیش نیست  
 و اکثر تعینات و رین عبادت و تشعب مذاهب در شروط آن از قبیل جمع میان مسکن و بی مسکن  
 و ماکول السبع باشد و اعتبار آنها بلامبران از سنت و قرآن و از شرح عقل و عرفان است  
 بهریت جبر و شدت نزد و جانب جنت زائر به کجای بر داهل جهان را  
 و بر ترک این فرض و عید سخت آمد تا آنکه فرمود باز آیند اقوام از وضع جماعت و رنه مکررند  
 خدا بر دلهای ایشان و از غافلان گردند و حکم این نماز حکم سایر نمازهاست مگر پست و جتن  
 نیست از آنها که در شر و عبیت و خطبه پیش از و سه و در و است بد و کس یکبار امام شود و  
 دیگر موقوف و خطبه سنت است نه واجب و نه شرط و وقت جمعه بعد از زوال اوسط است  
 این در استند اجر بود و سینه بن اکن گفته نماز جمعه با آنحضرت صلوات الله علیه بر می کشید و دیوارها  
 را سایه نبود که بدان سایه گیریم و این حدیث متفق علیه دلیل است بر کفایت نماز جمعه قبل از  
 زوال و هو الحق و در عصر نبوت قبل از وفات بعد از جمعه بود و خطبه ستاده خوانند و عظم مقصود  
 خطبه و عظم است بر غیب و تر و سبب و اشتراط حمد و صلوة یا قرات چنینی از قرآن خارج از  
 غرض شرعیت خطبه باشد و اتفاق ثلث آن و خطبه نبوی دالالت بر مقصود و تخیم و شرط  
 لازم بودن آن نمی کند و شروع یتنای خدا و رسول در اول هر کار عادت است که عرب  
 بوده و ما حسن هذا و لکن قصر و جواب بلکه فقر شرطیت بر حمد و صلوة و وعظ را بجهل امور مندوبه

داشتن از او وی قلب کلام و اخراج سخن از اسلوب پذیرفتا اعلام است و حق آنست که  
 روز خطبه همان وعظ و استطراد بقواعد قرآنیست پس پس آنحضرت صلیم چون خطبه  
 میخواند هر دو چشم شریف او خشم می شد و او از بلند می گوید گویا از آمدن لشکر دشمن  
 می ترساند و صبح که دستا گهر می گوید و آرا الفاظ نبویه و خطبه جمعه این عبارت است اما  
 بعد فان خیر الهدی یش کتاب الله و خیر الهدی هدی محمد و شرا لامی محمد <sup>فنا</sup>  
 و کل بدعة ضلالة و اولی مسلم عن جابر و در روایتی آمده من یهدی الله فلا  
 مضل له و من یضلل الله فلا هادیه و نسائی زیاد کرده و کل ضلالة فی النار  
 و فرمود طول نماز هر دو قصر خطبه او دلیل فیم است و آیه شام گفته سوره ق از زبان آنحضرت  
 صلیم خطبه یاد اگر نمی کرد هر جمعه بر منبری خواند و تکلم روز جمعه و حالت خطبه امام همچو حال  
 اسفارت و هر که دیگر را گوید خاموش شود او را جمعه نباشد زیرا که حرکت لغو کرد و از رکعت  
 منتهی عنه نمود و یکی سجده آورد آنحضرت خطبه می خواند فرمود و رکعت تجتنبت اگر داده گفت  
 فرمود بر خیز و بگزار این حدیث متفق علیه است و دلیل است بر وجوب تجتنبت اگر چه درین  
 خطبه باشد و هو الحق و حدیث کاصول و کلام حق بیضی است الا ما ضعیف است  
 قاله صاحب مجمع الزوائد و سنت است که در نماز جمعه سوره و منافقون خوانند و هم قرار  
 سبح اعم و بل اتی در جمعه و عیدین هر دو آمده و جمعه رخصت است از برای عید و اگر خواهد  
 بگزارد و تطوع بعد از جمعه چهار رکعت است و پیش اذان جز تجتنبت تطوع نیست و درین یک  
 صلوته با صلوته دیگر بدون تکلم میان هر دو یا خروج منعی عنه است و هر که غسل بر آورد و  
 حاضر جمعه شده فوائذ ندارد و تا فراغ امام خاموش ماند و باو سه جمعه بجا آورد و از آنچه  
 مابین این جمعه و جمعه دیگر سه روز زائد بود بخشیده شد و این غسل از برای روز جمعه است  
 نه برای نماز جمعه و درین روز ساعت خفیف اجابت است که هر چه در آن از خدا خواهد داده  
 گردد تعیین آن اقوال بسیار زیاد بر چهل قول است و آنچه آنهار و حرف است یک آنکه

و تفسیر این نماز اضطراب غریب و آتشنا عجیب میان این علم و واقع شده و هر یک یکی را از نماز پنجگانه مصد آتش گفته و از برای تفصیح این دعوی خود جبرشیش دست زده حالانکه موجب از برای این قسم اختلاف معلوم نیست اولاً و اله براه نماز وسطی نماز عصر است نص است در محل نزاع بلکه تنها قول آنحضرت مسلم شغلنا عن الصلوة الی سطر صلوٰة العصر یعنی از غیر است و روایت عائشه بوا و معمول بر تفسیر است نه بر تغایر و خود مدفوعاً از وی رخصه آنها آمده و بی صلوٰة العصر و این تقریحی است که بعد از آن رسیب از برای مراتب باقی بماند

و این در صحیحین و غیره ثابت است و از غیره ثابت شده و این در غایت ضوح است  
و در لیلی که موجب کلام بران در تعیین غیر عصر از نمازها باشد و از گذشته و اقوال صحاح ثبت  
نیست و داشته فال بر تقدیر است بجز در خیالات اضاعت اوقات بیش نباشد فقط

### باب در بیان نماز خوف

این نماز بر صفات مختلفه وارد شده نیست معارضه در بیان آنها و زعم کسیکه مستثنی  
بر صفت از صفات ثابت نه ماعدای آن می گوید زعم اهدار شریعت ثابت و ابطال سنت  
قائم بلا حجت نیره است و غالباً داعی باین زعم تصور رباع و عدم اعتنا و بکتاب سنت  
باشد و شک نیست که حق تحقیق بقبول جواز جمیع صفات ثابت است و صاحب سنتی  
که انواع آن ذکر کرده حاصل چیز نیست که نزد اهل حدیث بر تبه صحت رسیده و در اینجا  
صفات دیگر است که باین رتبه بالغ نشده و وجه اختلاف اقتضای حادثه است و  
تقتضیاتش مختلف باشد و در بعضی موطن بعضی صفات انسب است نظر بآنچه مذکور  
علی الحکم چه در بعضی مواضع خوف شدید و عدد متصل یا قریب است و در بعضی جای شکی  
و دور تر است که این صفت اولی تر بآن موطن باشد و صفت دیگر انسب بوطن دیگر  
یا آنکه آنحضرت صلعم بقصد تشریح و اولاد بیان از برای مردم باین نوع پرداخته و باینجه  
بعضی صفاتش این است که یک گروه با آنحضرت صفت بست و دیگر روبروی دشمنان استاده  
پس با همراهیان یک رکعت بگذارد و خودش استاده ماند پس با همراهیان یک رکعت بگذارد  
و خودش استاده ماند و آنها نماز خود تمام کرده برگشتند و روبروی دشمنان استاده و آن گروه  
دیگر آمد و یک رکعت با آنحضرت صلعم بگذارد و نماز خود با تمام رسانید و آنحضرت همچنان  
نشسته ماند و با ایشان سلام داد و این صفت در حدیث متفق علیه در ذات الرقاع ثابت  
شده و در نجد یک طائفه با آنحضرت استاده و دیگر روبروی دشمن آمد و پس یک رکوع با دو  
سجده همراه ایشان بجا آورد و بعد از این گروه بمقابل عدو رفت و آن دیگر آمد با ایشان نیز

یک رکعت با دو سجده بگزارد و سلام داد و چهار رکعت ازین هر دو بر خاست و یک رکعت با دو سجده بجا آورده نماز خود تمام کرد این نیز در حدیث متفق علیه است و دیگر که اسلام دو صف شد یک صف در پس آنحضرت بود و دشمن میان ایشان و میان قبله قیام داشت آنحضرت تکبیر بر آورد و هنگام تکبیر گفتند در کوع کرد و همه بر کوع رفتند پسر بسجده رفت و صف متصل بهم سجده کرد و صف مؤخر در آخر عدو استاده مانند چون سجده تمام شد صف متصل با تا دو آخر حدیث و در روایتی چنین است که صف اول سجده کرد بسجده آنحضرت صلوات چون از سجده با ستاد آن صف دیگر سجده بر آورد و نخستین متاخر و صف ثانی متقدم گردید و آنحضرت صلوات سلام داد و هنگام سلام داد و این حدیث نزد مسلم است و ابو داود گفته این ماجر او در عثمان رو داد و در حدیث جابر آمده که بایک گروه دو رکعت گزارده سلام داد و با گروه دوم نیز دو رکعت بجا آورد و تسلیم نمود و در حدیث حذیفه یک رکعت گزاردن با هر دو طائفه و عدم قضاای رکعت دیگر آمده و در حدیث ابن عمر مرفوع آمده که نماز خوف یک رکعت است بهر وجه که باشد لیکن بندش نزد بزرگوار ضعیف است و جم از وی مرفوعا وارد شده که در نماز خوف سهو نیست مانندش نزد دارقطنی ضعیف است و معند اموتوفش گفته اند

### باب در بیان نماز عیدین

از آن باز که این نماز مشروع شده رسول خدا صلوات ملازم آن بجایست تا دم مرگ مانده و باین ملازمت دانه امر بخروج مردم بسوای این نماز فرموده و هم عواقب و تحقیق ذوات آنرا را حکم بر آمدن بصلی کرده و درین باب تا آنجا بسالاف فرمود که زن سبیل جلایاب را امر کرد که از جلایاب زن دیگر بپوشد و بر آید و امر بخروج مسلم امر بنماز است چه خروج و سبیل است بسوی نماز و وجوب وسیله تسلیم و وجوب متوسل الیه باشد بلکه خود امر قرآنی باین نماز وارد شده چنانکه آنرا تفسیر در آیه و آخر همین نماز مراد داشته اند و از آنکه وجوب است

مسقط بودنش از برای جمعه نزد اتفاق در یک روز و غیر واجب با سقطه حبس نمی توان شد  
 مختصرست چنانچه در وقت آن روز است که مردم افطار کنند و صبحی آن روز که مردم قربانی  
 نمایند و تقضای عید روز دوم باشد و در فطر خوردن چند خرباطه بطن و تریش از نماز  
 و در نحر بعد از نماز خصوصاً از گوشت قرمانی و اعتزال حیض از مصلی و گزاردن و  
 رکعت نماز پیش از خطبه و گزاردن قبل و بعد آن بلا اذان و اقامت و دو رکعت بعد  
 از رجوع بخانه و بدایت بصلوة در هر دو عید و استادان پیش مردم و امر و وعظ نمودن  
 بایشان و حالت صفت بندی و تکبیر بر آوردن در فطر هفت بار در رکعت اولی و پنج  
 بار در رکعت دیگر و قرات در هر دو بعد از تکبیرات و خواندن سوره قاف و سوره اعراس  
 در هر دو عید و نوافلت طریق در آمد و شد و ابدال این هر دو عید بدو روز که در آن  
 اهل بیت تلعب می کردند و پیاده بر آمدن بسوی مصلی و گزاردن نماز عیدین در مسجد  
 مطهر و در آن با حدیث صحیح و حسن و نحو آن ثابت شده و مذاهب و کیفیت این نماز  
 ده مذاهب است ولیکن حق همین گفتن هفت تکبیر در اولی و خمس در ثانیست پیش از قرات  
 و اوله بران و ال اند و قول بشر و عیت تقدیم قرات در رکعتین یا تاخیرش در رکعت اولی  
 و تقدیش در ثانیه بی حجت نیزه است بلکه از اصل دلیلی ندارد و حدیث باب لا بخاری  
 صحیحی فی الباب گفته و صفت خطبه عیدین همان صفت خطبه جمعه است و پس افتتاحش  
 بتکبیرات تشریف و در حجت نباشد زیرا که قول غیر صحابی است و در غسل عید حدیثی در سب  
 صحت یا تبس حسن ز سیده تا حفظ حدیثی در عدم تحلل چیزهای میان نماز و این غسل پس  
 رسد و ما احسن الاقتصار علی ما ثبت و اراحة العباد عالمه ثبت و در شرع عیت  
 مطلق تکبیر در ایام تشریق خوشی نیست اما تعیین لفظ مخصوص و وقت مخصوص و عدد و حال  
 در آن ثابت نشد بلکه شروع استکثار تکبیرات در دو بصلوة و سایر اوقات است و در پس  
 هر نماز فرض سه با گفتن و عقب نفل یک با گفتن و قصر شرعیت بران کردن اند تا فی علم

## باب در بیان نماز کسوف و خسوف

روایت این نماز از فعل نبوی چنانست که فرموده که هر ماه نشاء کسوف و خسوف  
 آسمانی است گرفتن آن نه از برای موت و حیات کسی است بلکه چون بینند که گرفته شد  
 دعا کنند و نماز بگزینند تا آنکه اذان حالت بر آید و این نماز سنت است بنا بر عدم ورود  
 دلیل بر ایجابش و مجرد فعل مفید زیادت بر سنت نیست و اندک شد و حکم نیرین واحد است و  
 اخبار و انکشاف یک معنی دارد و در کسوف قرائت بکر کرده و دو رکعت گزارده و در هر رکعت دو رکوع  
 و چهار سجده بر آورده و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه باشد و باری سنادی  
 بر آنست که الصلوة جامعه گوید و در هر رکعتی هر قیام در از قریب بخواندن سوره بقره و در  
 پنجمین رکوع طویل کرد و چون سر برداشت قیام در از کمتر از قیام اول بجا آورد و  
 رکوع دیگر در از کمتر از رکوع نخستین کرده سجده فرو رفت و سه سجده برداشته تا دو  
 بایت تا و مگر و در ترا و اول سپس بر رکوع طویل که کمتر از رکوع نخستین بود و پیر دشت و  
 بعد از رفع سر قیام طویل کمتر از قیام اول نموده رکوع در از فرو ترا و پیشین نمود بعد سه  
 برداشت و سجده رفت و برگشت و آفتاب روشن شده بود مردم را خطبه کرد و این حدیث  
 متفق علیه است اگر چه لفظ مرغاری راست و ابن عباس و علی مرتضی هشت رکعت  
 چهار سجده نشان داده اند و جابرش رکعت با چهار سجده بیان کرد و ابی بن کعب پنج  
 رکعت و دو سجده در هر یکی از دو رکعت روایت نمود و الکلی سنته قائمه بر هفت رکعت  
 مکلف از این صفات بجا آورد فعل شروع کرد و اختیار صحیح از انما بر صحیح و اب راعین  
 و فضائل و شیوه عارفین بکیفیت دلائل است و جابر قرائت صحیح است از اسرار و عبادت  
 افضل است از افراد و بخت لفظ فصلوا اما شرط نیست و چون با و و در هر دو را و نشینند  
 و بگوید **اللَّهُمَّ اجْعَلْهَا رَحْمَةً** و **وَلَا تَجْعَلْهَا عَذَابًا** و در زلزله شش رکعت با چهار  
 سجده بگزارد و فرمود هکذا اصل فی آیات



## باب وریان نماز استقار

سنت است که از برای این نماز متواضع تبدیل متخشی مترسل متضجع برآید و دو رکعت همچو نماز عید بگذارد و زیاده بر دو رکعت ثابت نشده و امام و قائم مقام او را میرسد که خطبه خواند و بتذکیر مردم پردازد و روح این خطبه و اساس و عماد آن استکثار استحقاق پیش و پس خطبه و اخلاص تو به از ذنوب و خروج از تبعات و ظلمات دماء و اموال و اعراض است و نقص نیست بفردی از افراد بلکه هر چه آرزایجا آورد و این خطبه پیش و پس از نماز هر دو ثابت شده فاکل سنت و تذکیر بافعال موجب رحمت خوب است و یک بار که مردم شکایت قحط مطر کردند و روزی از برای خروج مقرر کرده نزد ظهور حاجب شمس برآمده بر منبر نشست و تذکیر و حمد کرد و فرمود شما شکایت جدب و یار خود کردید و او تعالی امر کرده است بدعا و وعده استجابت فرموده پسر گفت الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ اللَّهُمَّ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّهُ الْعَلِيُّ وَتَحْنُ الْفُقَرَاءُ أَنْزِلْ عَلَيْنَا الْغَيْثَ وَاجْعَلْ مَا أَنْزَلْتَ عَلَيْنَا قَرَارًا وَبَلَاءً عَالِي حَبْنٍ بَعْدَهُ جَنَدَانِ دَسْتِ بَدْعَابِرِ وَاشْتَكَ سَفِيدِي هَر دُو بَنَلِ مَبَارَكِ وَبِدِهْ شَدِ بِنَابِرِ أَنْكَ لِبَاسِ شَرِيفِ دِرَانِ جَبْنِ رَوَادِ بُو دُپَسِ اِشْتِ بِنَابِ مَرْدَمِ كَرْدِ وَچَا دِرْخُودِ رَا بَرِ گِرْدَانِ دِو حَالِ أَنْكَ رَا فِ بَرِ بِنِ سَتِ وَ رَوِی مَرْدَمِ آوَرْدِ وَ از منبر فرمود و دو رکعت بگذارد و تعالی پاره ابر بارعد و برق فرستاد و آب بارید و سندان حدیث جید است و قصه تحویل در صحیح بخاری آمده و این تحویل از برای تفاول تحویل قحط بود و در هر دو رکعت قرائت بجز فرمود و یک بار در خطبه جمعه دست برداشته دعا کرد و گفت اللَّهُمَّ اغْنِنَا اللَّهُ وَ دَرِین حدیث دعا با ساک هم آمده و استقای عمر فاروق بباس بن عبد المطلب در بنجاریت گفت اللَّهُمَّ اِنَّا كُنَّا نَسْتَقِي إِلَيْكَ بِسِتْنَانَا فَتَقْنِنَا وَ اِنَّا نَسْتَقِي إِلَيْكَ بِعَمْرِ بَيْنَانَا فَاسْقِنَا اِنْشِ گوی پس آب داده شدیم و عباس گفت

اللهم انه لم ينزل بلاء الا بدنب ولم يكشف الا بشيعة وقد تقبحت بي القوم  
اليك لمكاني من نيتك وهذه ايدينا اليك بالذنوب ونواصينا اليك  
بالنقبة فاسقنا الغيث وطمأنس گفته که یک بار باران آمد آنحضرت صلوات الله علیه بر سر  
برگشا و تاجیزه از آن بیدن رسید و فرمودانه حدیث عهد بدیده و این در علم سنت  
و بود چون میدید باران را این استقامی فرمود اللهم صیّبنا نافعاً و انا و عیة  
نبویه است در استقامت اللهم جللتنا سبحاً با کثیفاً قصیفاً ذلی قاصحی کانتطوفا  
منه رذاذاً اقطع طایباً یحلا یذا الجلال و الاکرام و در حدیث صحیح مرفوع آمده که یسای  
علیه السلام از برای درخواست باران بیرون آمد و حیه بر پشت دراز شده را وید که پایها  
بسوی آسمان برداشته می گوید اللهم انما خلقنا خلقاً من خلقتک یسین بنا غنی عن  
سقیاتک گفت برگردید که آب داده شدید دعوت غیر خود داده احد یک را در استقامت  
بر اشرت بظرف لبوی سقا فرموده و همه سنت ثابتة قائم است

### باب در بیان لباس

آنحضرت صلوات الله علیه فرمود است من قومی باشم که فرزند حری را حلال سازد و آمده که و هم  
در برابر برای امانت است من حلال است و بر ذکوره حرام و با آنکه از پوشیدن ابریشم نه  
آمده مگر بقدر دو یا سه انگشت رواست همچنین از شستن بران و پوشیدن پانچ  
نه آمده و این نص است در موضع نزاع ما عبد الرحمن بن عوف و زبیر را در میص حری بنابر  
خارش بدن یا پیش تن خصمت و اذن داده و بر لبس حله سیر از شستن فرود گویند که حری  
خالص بود و نزد بعض مشوب بغیر و این سئله از آن مسائل است که احتمال بسط دارد و آنکه  
میان شوکانی و شیخ ابو عبد القادر کوکبانیه رحمة الله تعالی نوبت به تحریر هفت رساله  
رسید و عدم لبس مشوب مخرج آمده و هو الحق و جامه که در آن ابریشم بر یا سوانی خود غالب  
باشد حرام است بنا بر آنکه اکثر احکام کل است و احادیث درین باب مختلف آمده و قیاس

جواز اقتراش حریر بر جواز اقتراش چیزیکه در آن تضاد ویراسته قیاس و در مقابل نص است  
 و آن فاسد الاعتبار بود زیرا که نه انقضای بر حریر در حدیث معتدیه نزد بخاری است و  
 نه تحقیق است در تحریم و درین باب حدیثی آمده پس شروع باین قیاس به باد  
 نشو و ست و همچنین از شرب و اکل در آوند دروسیم نمی آمده و بر منع استعمال این هر دو  
 و غیره و نوش و لیلی دلالت نکرده و هرگز نمی کند بخش به دلیل پذیرفته نشود چه اصل  
 همه جاهل است جز بناقل صحیح از آن نقل نگزیند و همچنین منع تجلی خاص مذکور است و  
 در فضیله چیزه نیامده بلکه علیه که بالفضله فالجواب بها کیف شکم ثابت شد و لهذا  
 تخلیه بصیان بفضله ناپاگزین نیست و آنحضرت صلواته قلبین فقه را که فاطمه بدان حسنین  
 امر است بود و در کردار برای مجرب در شاد بسوی اولی و حسب بود و از برای تحریم آن  
 حسن حسین که بیدار بود و صلواتی آنکه آن یا کمالی اهلی طایفه تهم فی حیاتهم  
 الدنیا و هذا خلاصة ما یبلغه القول به فی الاستعمال و التحلی و حسب وجبه  
 آنکه شرفا غیر کلفت است مخصوص است از همه عموما و فعل عمر بن خطاب در نزاع آن  
 از صبیح محبت نباشد لایسا در ایجاب تحریم که از اغلظ احکام برکفین است تا بصیان چه  
 رسد و عمر بود که او تعالی دوست دارد که اثر نعمت خود بر بنده خویش بگذرد و او بکس  
 قیسه که غلو طبع بر نیاشد و او معصوم که بعضی سرخ رنگ می گردونی آمده و چون بر این عمر  
 بن العاص جازمه معصوم دید فرمود امك امرتک بهذا و اسرار رنگ سرخ جرم معصوم  
 ممنوع نیست و پوشیدن جنبه مکفوف البیض و الکین و الفرعین بدیلاج از آنحضرت  
 صالم ثابت شده و این جبهه و از برای وفای پوشید و تنجیمین و سایر هر دو  
 جائز است بلکه اگر است و حتی جرم از پوشیدن انگستره در سبایه و طوطی نیامده چنانکه مسلم  
 و اهل سنن از حدیث علی اخراج کرده اند بلفظ نهائی ان اجعل الخاتم فی هذه  
 اونی التي تلها و اشاره بسوی سبابه کرد و چون کردن موسی سر موسی دیگر حرام است

بنا بر عموم اوله بلافرق میان محرم و حرام آن بلکه درین حکم خود فرست میمان موی آدمی در  
 غیر انبیسیت و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل است و احادیث و باره جواز خضاب  
 سر و پیش آمده و در خضاب هر دو دست و پا و سائر بدن از برای مردان چیزی یک بدن  
 حجت است ثابت نشد بلکه مختص بزنان است و فاعلش که بقصد ندادن خضاب  
 نکرد متشبه بزنان باشد و مانا بودن یا نه آنست که با حدیث صحیح و از هیچ یکی  
 از صحابه نگین ساختن دست و پایا چیز از بدن بخا بقصد زینت ثابت نگذرد  
 و نه این شیوه نزد عرب و سلف صالح معروف بود بلکه فاعلش را عیب می کردند  
 چنانکه ابو جهمل را مصفر الاست می گفتند و این کنایه است از ارتکاب فاحشه و فحش  
 بودن او بلکه این پنجا صنیع خندان بود و در آن عصر کار غیر ایشان و آنحضرت صلعم  
 ایشان را نفی کرد و از احتیاط مسلمین منع فرمود و این قول که در مخنثین آن عصر مجرود  
 تمکیر اعطاف و لین کلام بودند فاحشه بنا بر ند بودن لوطیت در عرب پس فاست  
 زیرا که از بعض عرب این معصیت مذکور شده و از بعض صحابه احراق لوطی بشبوت  
 رسیده پس انکار وجود این معصیت در بعض آنها یعنی چه و بجه تائیل مکره است  
 مگر نفی که در جانه باشد و کراهت آنها کراهت حظ است و ظاهر اوله عدم فرق میان  
 تشال حیوان و غیر اوست و وعید وار و در دوم مصورین ارشاد می کند آنکه این حکم در  
 تصویر حیوانات باشد و ظاهر حدیث عدم دخول ملائکه در خانه که آنجا تشال باشد و  
 و شک نیست که تصویر صور حیوانیم در مساجد و بیوت و نحو همازید اثم دارد و نیست  
 نزاع مگر در غیر آنها پس اگر دلیلی بر جواز صورت کشی در خانه و اما مسجدا و اگر در  
 فیه ورنه ظاهر دخولش زیر عموم است و نفس نقش و تصویر چون در موضع نظر و موقع  
 اشتغال از عبادت و نحو آن نبود چنانکه در حدیث خمیه مخطط آمده که مانع از نماز شد  
 مانع نیست و این مقام باعتبار جمیع اطراف خویش از ان معارک است که حاکم باشد

بسوی فضل نظر و مزید کار مسامحه و قرا در نیت در آیۀ لا یبذلین فی فحش الا ما ظاهرا منها چیزیست  
 که بدان آراستگی حق نماینده موضع نیت از حق و لیکن جماع از صحابه تفسیرش  
 بموضع نیت کرده و گفته مراد وجه و کفین است یا قدین و کفین و بعضی عضو دیگر نشان  
 داده و چون صحابه اعلم اند بمعانی کتاب عزیز پس آیۀ دلیل بر تحریم مجرد نظر بسوی وجه  
 جنبیه نباشد و همچنین آیۀ بغض ابصار و نیت بغضیه مفید بعضی ابصار است که آن نظر باشد  
 و جواز بعضی نظر مستلزم هر از بعضی نظریست و دلیلی بر تعیین جائز و ناجائز از ان قائم  
 نشده و آیۀ حجاب مختص بانوار رسول خداست و ظاهر تحویل و جزیل بن عباس  
 از تشبیه منظره مقاومت شہوت است چنانکه شایسته و شایسته خشیدان دیدن خلایط الشیطان  
 بین حاکم دلت دارد بران دلت العیبر امر بتر و جبر و این در مجمع عام از مردم بود و اگر  
 پوشیدن روی و حجبی بود تاگزین تشبیه را بدان امری فرمود و واحد بسوی و  
 او چنانکه فیروزی دید پس محل تحویل و جزیل بر محل مذکور لا بدست بلکه سائر احادیث  
 وارده در متحد یاز نظر محمول بران باشد و نتوان گفت که این قصه پیش از نزول آیۀ  
 حجاب است زیرا که این اجزاء در حجة الوداع بود و آیۀ حجاب پیش از ان بدست در است  
 زیرا که نزولش در مکہ از نیت بود و حدیث انعمی ان انما مختص بزواج است  
 صلح چنانکه اذن نبوسه از برای فاطمه بنت قیس در حدیث نزد ابن ام مکتوم دلالت  
 دارد برین معنی و فرمودانه رجل اعنی تضعی ثیابک عند الوالد است بر جواز  
 نظر بسوی روی جنبیه بغیر شہوت حدیث ان المرأة اذا بلغت المحيض لم یصلح  
 لها ان یرى منها الا هذا و اشارت بسوی روی و هر دو کف دست نمود و این را  
 ابو داود از عائشه روایت کرده و در ان مقال است و ظاهر ادله جواز نظر است بسوی  
 محرم در اعدای قبل و در بدو تجویز نظر محرم بسوی موضع نیت منافی ماعدا اینست  
 و نظر غلام بسوسه مولاه خود جائز باشد و دیدن مرد بسوی خطبه و نگریستن خطبه بسوی

خاطب روستا است و استیذان نزد در آمدن در خانه حکم حکم است و لکن مردم علی بدین  
 ترک کرده اند و خوشی و کثافت گویش حتی صادق کامله شیخ تقدیر طاعت و تساهل  
 و شوکانی فرموده و که باب من ابی اب الشریعة قد صادق و محجور الای عمل به  
 الا الشاذ النادر و استنکره الاعمال اغلب حتی یصید بفعاله لما شرعه الله  
 کانه اقی بابا من ابی اب الکبائر و هکذا ایکن الا صراحت القیامة  
 و قرأت الساعة و از حضرت صلوات الله علیه صاحب از در آمدن بر ابالی خود شب بنگاه  
 رسیده و بپای این نه چنان بیان فرمود که لفظ الشیعة و تستعمل المفیضة  
 چنانکه در صحیحین و غیره ثابت شده و خود بنا بر نبوت شرب هنگامه خویش  
 نمی در آمد و علت درین همه همین است که است مفاجات اینها در حالت غیر مناسب است  
 که از آن تاثیر نفرت می گردد و تجویزش در دخول احد الزوجین بر دیگر مدول اشتیاق است

## کتاب الجنازة

مرگ بسیار یاد می باید کرد که بازم و برنده است و زیادت و زیادت و زیادت و زیادت  
 از روی موت نباید کرد و از گزندیکه فرو آمده است و اگر چاره ازین تمنانه باشد  
 اللهم اجلنی ما کانت الحیاة خیر الی و توفنی ما کانت الی فاة خیر الی  
 گوید و مردن مؤمن بعرق جمین باشد و تلقین لا اله الا الله بموتی ما موریست و  
 مستحب است خواندن سوره یس بر مردگان نزد خضار حضرت علی علیه السلام در آمد دید که در پیش  
 باز است بصر او را باز خوانید و فرمود بصر تابع روح می شود و نزو قبض و منع کرد و از او  
 بر بخویش بنا بر آنکه ملائکه آمین می گویند و گفت اللهم اغفر لابی سلة و ارفع حنة  
 فی المهدیین و افسح لہ فی قبره و قرار له فیہ و اخلفه فی عقبه و یمن حضرت  
 و فات یافت بجانه جیره اش پوشیدند و ابو بکر و سه اش و او نفس مؤمن آیتیم و او

تا آنکه از طرف او را کنند و سبکی که از هر احوال افتاده بر او حکم غسل او بآب و کنا رد او  
 فرمود و در وجامه احرامش کفن سازند و غسل دادن آنحضرت در قیص بود و دعوی  
 خصوصیت متعلق دلیل است و در باره غسل زینب از شاد کرد که سه بار یا پنج بار یا  
 زیاده بآب و برگ کنا بشویند و انجام کار کافور بکار برهند و از خود را شمارا و سخت  
 و امربدایت غسل از جانب یمن و مواضع وضو نمود و موسی سرش را سگید و بافتند و  
 کفن آنحضرت صلعم جامه سفید از پنبه بود و پیراهن و دستارنداشت و شروع  
 تکفین در قیص بدلیل آنکه آنحضرت قیص خود از براسه کفن عبدالسد بن ابی منافق کشید  
 و امر فرمود به پوشیدن جامه های سفید و کفن کردن مرد با دران و احسان کفن که با کوفت  
 مراد بدان تمام و نظیف بودن کفن است بی اسرار و نو و کنه دران برابر باشد و از  
 کشندگان غرضه احد و دو و کس را در یک جامه فرام کردند و این بنا بر ضرورت باشد  
 و هر که در اخذ قرآن اکثر بود او را پیشتر در گور نهادند اما غسل ندادند و نماز نگزارند  
 و این سنت است در شهداء و احادیث اثبات نماز بر شهداء اگر چه بطرق متعدد است  
 لیکن در همه کلام است و از بهای گران در کفن نمی آمده زیرا که سیرج السلب است  
 و با جلد در شریعت کفن از براسه سیت شک نیست و نه ریب در عدم و وجوب زیاد  
 بر یک جامه است و آنحضرت صلعم بودن کفن بر صفتی از صفات یا عددی از اعداد  
 ثابت نشده جز آنکه در تکفین دختر مرحومه اش ام کلثوم اول از ارباب ذریع بازخار  
 باز طاف داد سپس در جامه پیچیده شد و اگر چه درین حدیث مقال است لیکن خارج از حد  
 اعتبار نیست غایت آنکه کفن زن برین صفت مستحب باشد و در کفن مرد امر یک جا  
 و دو جامه وارد شده و عائشه را گفت که اگر پیش از من میری غسلت و هم و این دلیل  
 بر آنکه زوج و زوجه اولی تر اند بغسل دادن یکدیگر و فاطمه علی علیها السلام را وصیت غسل  
 خویش فرمود و او سه چنان کرد و آستین عیسی ابو بکر را غسل داد و این در حضرت صحابه

واحدی بران انکار نکرد و زن غامدیکه در زمان حبش کردن امیر نماز و کفن او فرمود  
 و یکی که خود را بشخص بکشت بر روی نماز نکرد و بر گوزن سیاه که چاروب کشته  
 مسجد نبوی می کرد نماز بگزارد و فرمود این گویا پرازن تاریکی است بر اهل خود و نماز من  
 روشن گرانهاست و از نغمی نمی فرموده و چون خبر مرگ نجاشی آمد بمصلی برآمده نماز  
 بگزارد و چهار تکبیر بر آورد و پنج و شش و هفت تکبیر نیز آورده است و زیادت تکبیر یعنی  
 مزیت مرده است در فضائل و لیکن حدیث چهار تکبیر اکثر است و از طریق چهار تکبیر حفاظ  
 صحابه وارد شده و احمد و بیست و هفت و جز آن مقارب آن در صحت اسانید و ستون نیست  
 تا آنکه بعضی اهل علم اجل صحابه بر این روایت کرده اند و مرد مسلم که بر جنازه او چهل کس  
 غیر شرک بایستند شفاعت ایشان در حق و سب مقبول او تعالی شود و عاصی  
 اجماع است بسوی آن از غیر عاصی و امتناع از نماز بر قرضدار منع است و آخر از بخت  
 گزاردن نماز بر هر بیت بود اگر چه بروی قرض باشد و وفا نگذاشته و بر جنازه زنیکه  
 در نفاس مرده بود برابر و سوا بایستاد و در جنازه مرد برابر سر مرده استادن ثابت  
 نیست غیر آن و احدی از اهل علم ترجیح قول احدی از صحابه بر قول و فعل رسول خدا صلی  
 قائل نشده و بر هر دو پیروی و در سجده نماز جنازه بگزارد و این حدیث نزد مسلم است از عائشه  
 و حدیث فلا شیء له ضعیف است یا صحیح لاشئ علیه است و بر ابو بکر و عمر نماز و بر عیسی بگزارند  
 و حکم بکراهت آن در ساجد کلام بر غیر اسلوب صحیح است و خواندن فاتحه و سوره بعد از تکبیر  
 اولی در جنازه سنت است بخاری روایتش از ابن عباس کرده و چون موطن موطن  
 دعاست نه موطن قرأت قرآن پس اقتصار بر ماورد از فاتحه و سوره متوجها باشد و این  
 اشتغال محض دعا کافی است و از دعای و صلیم بر جنازه است اللهم اغفر له وارحمه  
 و عاقه و اعف عنه و اکرم نذله ووسع مدخله و اغسله بالماء و الثلج و البارد و نقله  
 من الخطایا كما نفيت الثوب الا بیض من الدنس و ابد له دارا خیرا من



داره و اهلا خیر امن اهله و اذخله الجنة و قه فتنه القبر و عذاب النار  
 رواه مسلم و درینجا غبطه میروند که کاش این جنازه ما می بود و بر جنازه دیگر این دعا  
 کرد اللهم اغفر لحیننا و میتنا و شاهدنا و غائبنا و صغیرنا و کبیرنا و ذکنا و اناثنا  
 اللهم من احببتنا منا فاحیه علی الاسلام و من قویته مناقضه علی  
 الایمان اللهم لا تحتر منا احق و لا تضلنا بعده این نیز در مسلم و سنن است  
 و در نماز بر مرده امر با خلاص دعا آمده و حسن آنست که میان هر دو تکبیر دعای ازا و عیبه  
 وارده بخواند و اسباب صلیین بر جنازه بحق اموات پس معلوم است که محل آن ذابرا  
 این کار کرده اند آری اگر چنان باشد که دعا از برای میت روا بود مثل آنکه مرده  
 معلوم اتفاق است انجام صله دعا از برای خود و سایر مسلمین بکند اگر ضرورتی لم یجی بگزارند  
 نماز بران منافق شده است و من حسن اسلام المرء تنکه ما لا یغنیه و حصوله بر  
 عضو واحد نیامده مگر احقاق اکثر حکم کل و بجه دارد و حدیث لایقائم الرجل فی سلطانه  
 شامل جمیع صلوات و غنی از غیر است پس ولی میت اولی تر از غیر باشد و قرآن بهر  
 جنازه رفته چه اگر نیکوکار است زود در ساندنش بگردد تقدیم به سبب نیکوست و اگر نیکوکار نیست  
 انداختن شر از گردنهایست و حاضر جنازه را که بران نماز بگذارد یک قیراط اجر باشد و هر که  
 تاوفن حاضر ماند او را دو قیراط بود و قیراط پنجم که بزرگ باشد و ثقیل بحمل احدی آمده و در  
 پس جنازه رفتن از آنحضرت صلوات الله علیه و ابوبکر و عمر ثابت شده و پیش رفتن و از بین میسار  
 رفتن همه جائز و برابر است و در شی قصد است و مراد با حدیث مصرح با سراع  
 نه افراط و در شش خارج از حد اعتدال است چنانکه مراد با حدیث مر شده بقصد نه افراط و  
 بطور است بلکه مراد سلوک طریق وسط میان افراط و تفریط است که بران اسراع نسبت  
 بافراط و بطور قصد نسبت بافراط در اسراع صادق آید پس شروع دون جنب فوق شش  
 باشد در محم باشد و در فضیلت شش در پس جنازه حدیث صحیح یا حسن نیامده و اقوال صحابه

مختلف است و محبت بدان غیر قائم در فتن زنان همراه جنازه منعی است  
 و استادان از برای آن شوق باشد و لیکن این مسئله خالی از مضائق نیست هر که هر  
 روز دشیند تا آنکه مرده را بر زمین نهند و سنت در آوردن مرده در گور از جانب پائین  
 و نزد نهادن در گور بسعاه الله علی ملة رسول الله گفتن در حدیث ابن عمر زوایل  
 سنن وارد شده و در اقطنی اعلاش بوقف کرده و گناه شستن استخوان مرده همچو  
 شستن زنده است سعد بن ابی وقاص گفته از براسه بن کحد بکنید و بران شست خام  
 استاده کنید چنانکه بار رسول خدا کرده شد پس کحد اولی باشد و شق لایاس به است  
 و بقندی گوید یک شبر پس است نه زیاده و بلند را با خاک برابر ساختن آمده و از گچ کردن گو  
 و شستن بران و بنامودن و نوشتن بر قبر منتهی آمده و اصل در سنن تحريم است و خاک بر  
 مرده سه بار بخت استاده می باید انداخت و بعد از فراغ بر قبر استاده استغفار و زوال  
 بتشیت می باید کرد این حدیث را ابو داود و ابن عثمان روایت کرده و ما کم تصحیح و بیخود  
 و حمزه بن حذیب تابعی گفته صحابه دوست می داشتند که بعد از تسویه قبر و انصراف مردم نزد  
 گور استاده چنین گویند ای فلان بگو لا اله الا الله و این سه بار گوید ای فلان بگو لا اله الا الله  
 و در نیکی الا سلام و بیکتی محمد و لیکن این موقوف است نه رفع اما طبرانی رفع آن از  
 حدیث ابی امامه مطولاً روایت نموده و در صد را سلام زیارت قبور منوی عن ابی جهم  
 زیارت مردگان فرستد بنا بر آنکه ذکر آخرت و مزید در دنیا است بیست یکبار بگوید  
 غریبان شمع سیر کن بن حسین که نقش امامان باطل باطل است و لیکن درین امر  
 فرمان بسفر از براسه زیارت نیست خواه زیارت بنو فیهراشد یا غیر او درین مسئله تا نقل  
 زایل بسفر و اهل علم قدیم و حدیث را داده و حدیث این باشد شیخ الاسلام ابن قیم درین باب  
 و هم جمع جحد و بر ذرات قبور و ناکه مستحبه است و حدیثی بر آنست که از امامان کبریا  
 اندازد از نیکی بر قبر می گزیند انکار زیارت نفرموده و از این بر عام فرج تمام گرفته اند

شده که مرده معذب می گردد و در گور بر نوحه یعنی اگر برضای اوست و این در حدیث  
 متفق علیه است از ابن عمر و چون ام کلثوم دختر آنحضرت را دفن کردند آنحضرت نزد قبر  
 نشست و اشت و هر دو چشم مبارک اشک می ریخت **س**  
 بکت عینی الیمنی فلما رجع قفا عن العلم بعد الحکم اسبیلنا  
 و زنی موتی در شب منی غم دست می زد و اضطراب و فرمود بایزید از برای آل جعفر طعام  
 زیرا که بایشان چیزی رسیده که از ساختن طعام بازداشتند و نزد برآمدن بسوی مقابر  
 این و ما آنحضرت السلام علیکم اهل الدیار من المؤمنین و المسلمین  
 و انان شاء الله بکم لاحققن فسال الله لنا و لکم العافیة رواء مسلم و یثرب  
 یقبول اهل مدینه بگذشت و روی مبارک بآنها کرد و گفت السلام علیکم اهل القبا  
 یغفر الله لنا و لکم انتم لنا سلف و نحن بالاثرون این را ترمذی حسن گفته و در حدیث  
 عائشه نزد بخاریست که از سب اموات نمی فرموده بنا بر آنکه بجزای عمل خود رسیده اند  
 گفته که ایا را باین سب ایازند پس در شش باب سب افاضل است و از سلف است  
 از صحابه و تابعین و تبع ایشان و مجتهدین و محدثین ملت که نقل احکام اسلام و روایات و اخذ  
 غیر الا نام اند و هر چند باب نمون فسوق است ولیکن سب صحابه از انارات کفر باشد لیغیظ  
 بهما الکفار فصل بیمار را تا وی جائز است و تقدیر فی فضل و علمی که در اسلام و ایمان  
 و نجات معتبر باشد و دوم مرگ به کار آید علم است به لا اله الا الله و لیس کمثله شی  
 و انه لا یحیط به علما و اول توحید است و ثانی تنزیه او تشبیه و آن است که فرق میان  
 ذات و صفت دی عز آمد و جلت صفت و میان ساز و ذات و صفات مخلوق است  
 چه نفی مثل شامل ذات و صفات هر دو است و دلیل بر تفرقه نامعلوم بلکه معدوم و شرک  
 در هر دو موجود و مقدم بلکه واقع و ثالث تعظیم است از احوال نفس از وقوع در دعاوی  
 غیر داخل در وسع انسان است و عارف خدا برین صفت شروح عارف بنی است و معرفت

تدریقات که اهل کلام خود را و دیگران را بدان مشغول ساختند احدی را از خلق  
حق تعالی بمعرفت آن مستبعد نکردند تا آنکه قرون مشهور و لما بانحیر بگذشت و همانا ازین  
و سادس و د سائس در عاقبت بودند تکلیف ایمان بر منطوق حدیث و قرآن است  
بر آرای فلسفه و عقول فاسده اهل یونان و با جمله علم کلام باعتبار اصطلاح از علمی که مقبر  
در کمال اسلام و ایمان باشد و درودی و صد ری نیست آثار قی از علم ندارد اللهم  
اهدنا للامتنعنا بما کلفتنا بمعرفته و اعصمنا عن الذیغ و الزلل بجمالك  
و طو لک تا امر میض در نفق تجلص از حقوق عباد از باب امر معروف و نهی عن المنکر باشد  
و وصیت اگر چه در همه حالات لازم است ولیکن در مرض موت و نزد طور مقدار تش  
ضمیق و حق است بنا بر قلبه ظن بر حیل و اشد ابدان نزد ضرورت و واجب بود و مستحبست  
گردانیدن روی میست بسوی قبله و بر پهلوی راست خوابانیدنش و بنده ساختن  
دین کشاده اگر چه دلیل بر این وارد نیست و حتی از نوح مستلزم نمی آید از کار نباشد  
زیرا که گریستن امری زائد است بر نیاحت مگر آنکه همراه بکا کاسه ناجائز باشد و وضع  
که استطاعت دفع آن ندارد و کتم صوت که طبع از ان بیجری گرایند نیست بلکه احادیث  
اذن بیکار محمول است بران و غسل میت فرض کفایه باشد بر سلین و اولی آنست  
که فاسل عادل باشد اگر چه از فاسق هم رواست و کافر اموارات بسندست بدلیل آنکه  
چون ابو طالب بمرد آنحضرت علی را فرمود اذهب فی اربابک اخبره ابو داود و النسائی  
و نزد بعض موت ابو طالب بر اسلام بوده است و لکن ادل کتاب و سنت غیر خافی نیست  
و علم احقاق عند الله در تطیب مساجد مرده مرفوعی نیامده و لکن اگر از برای ستر و ام  
بکنند نیست بلکه خوب است و جماعت در نماز جنازه شرط نباشد بنا بر آنکه اصل در  
نماز مشروع آنست که همچو نماز پنجگانه باشد در مجری بودن فردی مثل اجزای جماعت چه که  
خلافت آن زعم کند دلیل آمد و تحقیق جماع صحابه بر تجویز صلوة بر آنحضرت صلوات و وفات شریف

بطور افرا و منوع است زیرا که بعضی در آن عین متفرق بودند اگر چه اکابر ایشان در مدینه  
 موجود باشند و بر تقدیر فرض این اجماع سکوتی خواهد بود و عارف باصول می دانند  
 که پنجمین اجماع بحجت بر بنی خیر و فصل تجویز بر قبور انبیا و اولاده و صلی الله علیه و آله و سلم  
 ندارد و حدیث ابی الیهاج نزد مسلم و ابی سعید نص است در تسویه قبور شرف و طمس  
 تمثال و آزار بنا بر قبر نبی آند پس بر همه چه مرفوع یا مشرف بودن قبر لایق است  
 آید از منکرات شریعت باشد و انکار بر آن و برابر ساختن بجا که واجب است بر  
 مسلمین بدون فرق در آنکه گویند یا نبی باشد یا غیر او و جدت صاحب بود یا طایف جماعه از  
 اکابر صحابه و در عصر نبوت بود اما قبورشان مرتفع نگشت بلکه علی مرتضی را هم تسویه قبور شرف  
 فرمود و خود صحابه قبر نبوی را بلند نکردند و آخر قول نبوی لعنت بر سجد گرفتن قبور انبیا  
 و نبی از وزن گرفتن قبر مبارک خویش است و صلی الله علیه و آله و سلم از حق مردم انبیا این شعار و  
 این شایسته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی آن ارشاد فرموده و تخصیص ایشان باین عبت  
 نیست عمنما تخصیص بخیر نیست که غیر مناسب علم و فضل است بلکه اگر این سخن در آید شک  
 نیست که از انکار انبیا بر قبور خود و زخرفت آنها فریاد بر آید و هرگز رضا باین شعار  
 مبتدع نبوده اند و هر که در حیات خود بدان رضا دهد و در مابعد موت بدان وصیت  
 کند وی خود فاضل نیست مگر از فضل نه از فضل و عالم با مد و عارف با شریعت را علم  
 زاجر است از آنکه چنین زخرفت مخالفت هر سه نبی بزرگوار و بجا آورده شود قال الشوکانی  
 رم فی الویل فما اقبل ما ابدع الیجهلة من زخرفة القبور و تشدیدها و  
 اسرع ما خالفوا و صبة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عند موته فنج علی اقبیه علی هذه  
 الصفة التي هي علیها الآن وقد شد من عضد هذه البدع ما وقع من بعض  
 الفقهاء من تساویهم لاهل الفضل حتی دونها فی کتب الهدایة و الله المستعان  
 و اگر حرف امتیاز قرینه بواجب می آید از برای زیارت پس موضع حج و مدینه را تخصیص

بر غیر بکن است ششید انجید و رفع حیطان و قبی و تزویق ظاهر و باطن چارست و بالذکر

## کتاب الزکوة

اسلام شرط و جوب زکوة نیست بلکه کفر مانع از صحت باشد و کفار مخاطب اند به جمیع  
شرعیات بر مذہب منصور و مختار و لیکن مانع کفر از محتش منع کرده و مکلف مخاطب است  
بر رفع آن موانع که با وجودش واجبات از وی غیر مجزی اند و این قاعده کلیه در هر  
باب از ان ابواب می رود که اسلام را در انها شرط و جوب می گردانند آری آنچه در غیر  
شرطیت باشد تکلیف است و هر چند از ان مردم از ان بگریزد و لیکن نزد همان نظر  
در آنکه زکوة یکی از ارکان اسلام است و چهار رکن باقی جز بر تکلف واجب نیست مانند شتر  
تکلیف سیع یعنی نباید و کیف که شریعت زکوة از برای تطهیر و تزکیه است چنانکه قرآن کریم  
بر آن گویاست و این هر دو از برای غیر مکلفین نمی توانند شد و حدیث امر با تجار  
در اموال بتامی تا زکوة نشنود و بخت نمی ارزد و همچنین در آثار مرویه از صحابه حجت  
نیست بآنکه معارض بوده اند با شال خود و بر موجب زکوة بر صبی بنا بر تنسک بموالت  
واجب است که بقیه ارکان اربعه را هم بموالت بروی واجب گردانند و با کمال اصل در اموال  
عباد حرمت است لا تا کلا الاموالکم بینکم بالباطل و لا یصل مال امرئ  
مسلما لا بطیبة من نفسه و لایسا اموال ایتام که قواعد قرآنی و زواجر عقلیه  
در ان اظہر اکثر از ذکر و محصر است و ولی تمیم که زکوة از مال اومی گیرد هرگز از تبعات در  
ان نیست زیرا که وسیع چیزی گرفته است که او تعالی اخذ آن بر مالک و بر دوسر  
مال واجب نکرده اما اول پس باین جهت که مفروض آنست که او صبی است مناط  
تکالیف شرعیہ که بلوغ باشد هنوز نشی دست بهم نداده و اما آنانی پس باین جهت که او  
الک بالنیست و بر غیر مالک زکوة واجب نباشد و اما آنانی پس باین وجه که نه مالک

کمالیست شریعتی مختص بنوع انسانیست بر ثواب و جاد و اجیب نیست فصل آخر حضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم چون معاذ را بسوی بنی کسیل کرد فرمود و اتعالی صدقه را در اموال ایشان ترض  
کرده است از اغیار گرفته آید و بر فقر اذال پس اگر ده شود و این حدیث متفق علیهاست  
و لفظ بخاری راست فصل فی بینه صدقه در اهل بیوجب کتاب ابی بکر صدیق  
رضی الله عنه که در حین روانگی انس رضی الله عنه بسوی بحرین نوشت و اضافت  
فرض بنیاب نبوت کرد این است که در بستان و چهار شتر و آنچه درون این قدر باشد  
نیست مگر گو سفند و در هر پنج شتر یک گو سفند و در بستان و پنج شتر تا سه و پنج یک  
بنت ابی محاض است یعنی آنکه یک سال بران گذشته و قدم در سال دیگر گذاشته  
و اگر نیاست در این لبون ذکر بسند است یعنی آنکه دو سال بران گذشته و پا در سال سوم  
نهاده و در هر سه و شش شتر اچهل و پنج یک بنت لبون است و در چهل و شش  
تا شصت و یک حقه طر و قه اکل است یعنی آنکه از سه سال گذشته و سال چهارم در آن  
و در شصت و یک تا هفتاد و پنج یک جذعه است یعنی آنکه از چهار سال گذشته و در سال  
پنجم در آمده و در هفتاد و شش تا نود و دو بنت لبون است و در نود و یک تا یک صد و  
دو حقه شتر گرفته و در زیاده بر یک صد و بستان و در چهل و هار یک بنت لبون و در پنجاه  
یک حقه و در چهار ابل خود هیچ صدقه واجب نیست مگر آنکه صاحب شتر خواهد و چیز  
بطریق طوع و طریق تبرع بدهد

### فصل در صدقه و غنم سائمه که بیرون می چرند

در چهل گو سفند تا یک صد و بستان یک گو سفند است و در زان ازان تا دو صد و گو سفند  
و در زان بر دو صد تا سه صد گو سفند و در آن فرزون بر سه صد و در هر صد یک گو سفند و در  
اکثر از چهل گو سفند اگر چه سی و نه باشد مثلاً صد و نوبت مگر آنکه صاحب غنم خواهد و جمع  
سیان متفرق و تفریق میان مجتمع خوف صدقه ناجاز است و در آنصافی که شتر یک بیان

دو شریک است تراجم با هم بیویه لازم باشد و بر صدقه گوشت پیرو خداوند صاحب بزر  
 گرفت نشود مگر آنکه صدق خواهد و در فقره ربع عشر است و نصابتش دو صد در سهم  
 پس در یک صد و نود و در هم صدقه نباشد مگر آنکه صاحبش بخوابد و بر هر که صدقه بجز  
 و لیکن نزدش چند غنیمت بلکه نیست از وی همان حقیر پذیرند و همراه آن حقیر و گو  
 بشرط تمسک است در هم بستانند و بر هر که صدقه حقه است و حقه ندارد بلکه بجز دارد از وی  
 همان بجز و قبل کنند و صدق که صدقه مستانده است و گوشت یا است و در هم  
 که صدقه دهند است بدو راه انجاری فصل در هر سال یک گوساله یک ساله  
 نباشد یا داده و در چل گاؤیک گوساله دو ساله است که ماده باشد و آن صدقات  
 مسلمین بر میانه شان باید و جز در دور آنها گرفته نشود و در عهد و فرس صدقه نیست  
 احمد و سلم زیاده کرده که صدقه فطر که بر عهد است و در هر چل اهل سائمه یک نیت لیون  
 و تفریق اهل از حساب روانا باشد یعنی مالک مالک خود از مالک غیر جدا کند بلکه همچنان  
 خلیط دارد و هر که زکوة واجب بامید ابر داد او را اجز باشد و هر که ندانم از وی بستاند  
 نیکو مال او تا وانی از تا و انما است و تقویت مال در چند جا ثابت شده و مقصود  
 بر مورد خود است قیاس بران صحیح نیست و کند باشد فیه تعلیق قول بر ثبوت این حدیث  
 کرده و آن ثابت است نزد احمد و ابو داود و نسائی و حاکم تصحیحش نموده و آنحضرت صلعم  
 فرموده چون ترا و صد در هم باشد و بران جولان حول گردی در هم دران و جیت  
 و در کمتر ازین مقدار خود هیچ واجب نیست مگر آنکه است و نیاز داشته باشد و این  
 نصاب طلاست و دران نیمه دینار است بعد از جولان حول و هر چه بفرایند همین حساب  
 باشد و نیت زکوة در مال تا آنکه سال کامل بران بگذرد و این حدیث حسن است و  
 ترمذی تصحیحش از بخاری آورده لیکن راجع وقف است و همچو موقوف در حکم موقوف با  
 بنابر آنکه هیچ اجتماع نیست و کلی گفته در فقره عموال صدقه نیست و در مال تمام امر تجارت



آمده تا صدقه آنرا بخورد اما سندی ضعیف است و هر چند شامی در مل دار و اناجیت  
 نمی آرد و امام رومی رسد که نزد حصول صدقه دعا کند از برای تو و اللهم صل علیهم  
 یگوید تحصیل صدقه قبل حلالان حول خست است و در کمتر از پنج اوقیه در ورق و در کمتر  
 از پنج ذره و از شتر و در کمتر از پنج دین در ثمر صدقه نیست و در لفظ بجای ثمر بنفشه تبر بفرست  
 باز یادست حب آمده و اصل حدیث متفق علیه است فصل هر زینی که غنیمت یافته است یعنی

بالانی یا آب انجمنهای خود در آن عشر است و در هر یک از اینها آب از چاه می دهند و با نیمی  
 شتر و گاو و سایر اسبابی نمایند و این نیز عشر است و این نزد بخاری است و ابو داود و بیکی  
 عشر بن روایت کرده و آن نخلی و درختی کشتی است که برگها سه خود آب می آشت  
 در آن عشر است و در مسقی بسوانی نصف عشر و طله زکوة چهار جنس است گندم و جو و برنج  
 و غنای از خیار و خرپنه و انار و نه عفو آمده و سندی ضعیف است و نزد خراسانی  
 و ثلث انگور و خرما یکیند و یک ثلث بگذرانند و نه کمتر از ربع نایب گذاشت و خراسانی تا یک عجز  
 خراست و بر زکاتش زیب است مانند لیکن در سنن این حدیث انقطاع است و  
 بنت یزید نزد آنحضرت صلعم در دست و شترش دو یاره از طلا بود پرسید زکوة  
 زرجی دهی گفت نهی و هم فرمود ترا خوش می آید که او تعالی روز قیامت و تو را سزا  
 بتوبه و شادمانی آن هر دو را بیفکنند این حدیث نزد ابی داود و ترمذی و نسائی  
 و اسنادش قوی و عالم تصحیحش از حدیث عالیه کرده و مؤید اوست آنکه ام سلمه و رضایه  
 از دهیم می پوشید آنحضرت صلعم را پرسید که اگر این کمتر است فرمود چون زکاتش دادی  
 کمتر نماز و این نزد ابو داود و در قلعنی است و عالم گفته صحیح است و با یکبار و زکوة علی چهار است  
 و جب و عدم آن و آنکه زکاتش اواره اوست و آنکه واجب یکبار است و بر و ثلث است  
 که آنم و سبب و فقه بر ضرورت و غیر ضرورت و سبب پاک و وسایل انوار علیه راست می آید  
 و این قدر در وجوب زکوة درین آیه است باشد و علی بن ابی حمزه بعضی از اهل علم در سیم مطاب

بنا بر زکوة صحیح

مطالب بدلیل است و این بر تقدیر است که در وجوب زکوة چهرین عموماً که جمیع ما  
 یصدق علیه زیرا و مندرج است و دلیل دیگر وارفته باشد و کیف که در خصوص طایفه  
 انصوص احادیث آمده **فصل** سمره بن جندب گوید امری کرد ما را رسول خدا صلاًم بر آوردن  
 صدقه از مالیکه براسیج طیارمی ساختیم روا بود او پس اگر این حدیث ثابت گردد  
 دلیل باشد بر وجوب زکوة در مال تجارت هر چه باشد از اسب و شتر و کتب اشته و  
 اشته و فروش و ظروف و نحو آن و لیکن اسنادش لین است کما قال الحافظ فی بلوغ المرام  
 و در تخریص گفته در سندش جهالت است یعنی سلیمان بن سمره که راوی آن از پدر خویش  
 مجهول است و شوکانی در وبل گفته لا تقوم بمثله الحجة طافی اسناداً من المجاهیل  
 و همچنین حدیث فی الابل صدقه تا آنجا باطله طرق خود ضعیف است چنانکه در فتح الباری  
 بدان تصریح کرده جز آنکه در یک طریق لا باس به گفته و از اینجا دریافت شد که دلیل مال  
 بر وجوب زکوة در اموال تجارت نیست و برات اصلیه تصحیح و سنت تا آنکه دلیل  
 اقل از ان بایستد و این مندر که حکایت اجماع بر ایجابش کرده جبارت عیسی است  
 و اگر کیم پس حجت بر قائل بحیث اجماع خواهد بود نه بر غیر و استدل لال بحديث  
 خاله که او در ع و اعتد خود در راه خدا جس کرد جنبه از محل نزاع است و در آنچه تکلیف  
 عام البلوی قول با یجاب بلا برهان ساطع و حجت نیره تجری بر خدا و تقول بر رسول است  
**فصل** در رکاز که مراد بدان دینه جاهلیت است خمس واجب گردد در رکاز است  
 آمده که اگر کنز را در قریه مسکونه یا بایرستانا ساند و اگر در ویرانه یا بدوران و در رکاز خمس است  
 و سندش حسن است و رکاز را بعد از آن تفسیر کرده اند لیکن اول ارجح است و گفتن آن مختصر  
 صلح صدقه از کانهائے قبله است **فصل** ایجاب مالیم حبه اند بر عباد و غلوه غنیه است  
 نه در ع و نقه و استدل لال مثل خدمن امی الله مستلیم و وجوب زکوة در هر حال از  
 اجناس است که بران نام مال راست می نشینند و نخل آن حدید و نحاس و رصاص و ثیاب

و فرایش و بجز و درست بلکه هر آنچه مالش خوانند بر تقدیر یک از اموال تجارت نهانند  
 حالانکه احدی از مسلمین بدان قائل نیست و این نه بنا بر آنست که ادله تخصیص اموال  
 مذکوره از عموم خد من اموالهم وارد شده تا آنکه قائل میگردد که زکوة غیر تخصیص بنا بر  
 بقایه عموم اوله واجبست بلکه در آنچه از اموال عباد شرعیست زکوة ثابتست آن  
 اموال مخصوص و اجناس معلومست و در غیر آن زکوة واجب نبود پس واجب درین  
 صورت حل اضافت در آیه کریمه بر عهدهست چه در علم اصول و نحو و بیان تقرر شده  
 که اضافت منقسمست بسوی آنچه انقسام لام بوده و بجز انقسام لام یک عهدهست تا آنکه  
 محقق رضى گفته اند الاصل فی اللام و چون این معنی تقرر شد پس در جواب هر دو  
 و در ویاقوت و زمر و تحقیق و تیسر و سائر آنچه نفاست قیمت مرفوع دارد ایجاب  
 زکوة در آن بے وجهست و بر تعلیل وجوب بجز نفاست انارقی از علم نیست و اگر این  
 تعلیل درست باشد باید که در مصنوعات از حد بیخود بیرون و بندوق و بخوان که نفس  
 استیثار و اغلی درینست بهم زکوة واجب گردد و صین و بلور و شیش و دیگر اشیای نفیسی  
 که اهل بر آنها و شوار و مردم در آنها را غلبه اند بطریق باشند بدان پس اصل و صفت  
 و قوتست بر حد و بوم شایع و راحت مردم ازین تکلیفات با آنکه نزول آیه را در  
 صدقه و نقل نشان داده اند و در زکوة فرض فصل احادیث در زکوة عمل مختلف واقع  
 شده و آنچه در غرض آنهاست از بر لیس احتیاج باشد موجود نیست پس ظاهر عدم وجوب  
 زکوة در اینست فصل در تره از زکوة واجب نیست و درین خصوص آنچه دال بر  
 عدم ایجابست بطرقی آمده که بعضی شاید بعضیست و اشیای یک در آن زکوة باشند  
 محصور و معدودست پس در اعداد آن هر چه باشد چه خضر اوقات و چه جز آن زکوة  
 نیست و احتیاج بمومات درین ابواب در حقیقت ذبول اوله خاصهست با آنکه بنا  
 عام بر خاص اجماع اهل علم متقدمست و ما احسن الی قنات علی الحد و الحدیث

سلامت و شین  
 فنی ازین است  
 که در اعداد اشیای  
 نفیسی ایجابست

والمشى على الطريقة النبوية فذلك هو المباح الخالص وخير الهدى هدى  
 محمد صله الله فصل حتى وجوب زكوة از عین است و اخراج قیمت جزو بعد رسوخ سائفت  
 بدلیل خذ الحب من الحب والشاء من الغنم والبعير من الابل والبقر من  
 البقر اخرجه ابو داود والحاكم وصححه على شرط الشيخين فعل مواذرين باثر  
 منقطع است بکجاست نئی شاید فصل اکیاب زکوة در اموالیکه در ان باتفاق زکوة واجب  
 نیست بچود و عقار و دواب و نحو آن بجز ذابجر باجرت بدون تجارت در اعیان  
 آنها در صدر اول بگوش نخورده تا بشنیدن دلیلی از کتاب و سنت چه رسد استیجار  
 اکیار و قبض اجرت از دور و ضلیع و دواب در میان ایشان مروج بود ولیکن بل  
 احدی اخراج ربع عشر قیمت آن دار یا عقاریا دابه بر اس حول خطور نکرده بلکه انقض  
 ایشان در رحمت ازین تکلیف شاق بوده تا آنکه قرن سوم از اهل صد سوم آمد و قول  
 بدان بلاد دلیل بجز قیاس بر اموال تجارت حادث شد با آنکه در اینجا خود در اصل  
 سخن است مصرع نیکف یقوم الظل والعود اعوج فصل پنجم شروع است اخذ  
 جزیه است از اهل ذمه و در بدل و مای آنها و هر آنچه بعض اهل ذمه بر تسلیمش مصاحبت کنند  
 و در هر سال بدهند آن هم جزیه باشد چه گاسه این جزیه بر هر فرد از افراد اهل ذمه می باشد  
 و گاه بر هکنان بمقدار معین زده می آید و بر اخذ نصف عشر متاع تجارت اهل ذمه دلیل  
 نیامده و حدیث یس علی المسلمین عشرا و انما العشرا علی اليهود والنصارى  
 مضطرب و تکلف غیر متابع علیه است بکجاست نئی از دور و اگر احتیاج نمایان پس مراد بجزیه عشر  
 یا مال مصاحبه یا ماخوذ از تجارت اهل ذمه باشد اگر از تجارت مای گیرند یا بیایاست و ضراب یا  
 خراج است که ملوک می ستانند چنانکه در بعض روایات حدیث آمده و با این احتمال  
 غیر منتفی از برای استدلال باشد چه ظاهر در مع مشور و دامت یکم خراج دیگر فقر  
 بجز جزیه و مال صلح و این دلیل بر اخذ نصف عشر از اموال تجارت اهل ذمه نیست و توفیر داده

جزیرا و شعور است حدیث لا تقلم قبلتان فی ارض ولیس علی مسلم حرج  
 فصل ابوال اهل حرج بر اهل باحت است هر یک را اخذ آن چنانکه خواهد از هر یک  
 خواهد قبل از تائین رود است و سلطان را میرسد که جریان را دستوری در آمدن مال  
 اسلام و اذن تجارت در آن قلیل باشد یا کثیر بهرین درستان مال مسلمان است  
 که از بهای تجارت از زمین بر زمین میزد و مردم روی زمین شطرنجی از مال اوجی گیرند  
 بدون نظر در آنکه این زکوٰۃ تجارت است یا غیره و دیگر بلکه در استحلال این اخذ  
 اعتبار بحد و خروج مسلمین از سفائن بحد و وصول از بر بسوی حدود و ارض که آنجا آمده اند  
 می کنند پس این اخذ و جزو تحقیق جزو ملک نیست بلا شک و شبهه و اسد العاصم فصل  
 تقدیر ماخوذ از اهل ذمه از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت نشده مگر همان قدر که در حدیث معاذ  
 است که از هر عالم دینار یک بگیرد و برابر آن از جائه معاف است بستاند و این حدیث  
 را احمد و اهل سنن و دار قطنی و بیهقی و ابن جان و حاکم اخراج کرده اند اگر چه در آن  
 مقال است لکن خارج از صلاحیت استدلال نیست پس وقوف برین مقدار متعین  
 باشد و تجاوز از آن را رد و نقص ازین مقدار بر راس امام و مسلمانان الا باسباب  
 بنا بر آنکه حق اینهاست ایشان را اقتضای بعضی ما و حسب از حق خود جواز است و ظاهر  
 عدم فرق است در غنی و فقیر و متوسط و راستوای جواز اخذ این مقدار از آنها و تفرقه در  
 اخذ این مقدار میان این هر سه بی دلیل است و فعل صحابه صلح احتیاج نیست پس  
 اقتضای بر مقدار حدیث معاذ و تنعم باشد و مؤید است حدیث مرسل ابی حویرث که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله را که سه صد کس بودند بر سه صد دینار مصالحه کرد و خبر جالبیست

### باب در بیان قسم صدقات

یعنی را صدقه زکوٰۃ حلال نیست مگر بن کس که مال را اخذ زکوٰۃ دوم خریدار صدقه  
 به مال خود و سوم قرضدار چنانکه غلامی در راه خدا شکر می کند که صدقه خود بگفتن به دیگر در

آمده که غنی و قوی مکتب را و زکوة مخفی نیست فصل فقیر کسے است که غنی نباشد و  
غنی کسے است که بچاه در هم یا بهای آن از زدن ز خود دارد و این تعریف در حدیث نفع  
آمده پس هر که مالک این مقدار نیست فقیر است و لبوس و فراش و اسکن و آلات چهار  
و کتب علم و آلات صنایع و نحو آن از آنچه محتاج الیه است در دین یا در دنیا خارج از این  
مقدار باشد آنچنین فقیر را از زکوة حلال است و صیر بسوی این تقریر متعمم و حق آنست که  
فقیر و مسکین متحد اند اطلاق هر یک بر غیر واجب بچاه در هم علاوه ضرورت صحیح است و آیة  
قرآنی عقل شرع و تحریر رقاب و اعانت مکاتب و ادای مال کتبات هر دو است و  
ظاهر اطلاق آیة شامل کسے است که بروی دین باشد غنی بود یا فقیر مؤمن باشد یا  
فاسق و طاعت بود یا معصیت آری غاری که اعانت او مستلزم اغرائش بر صحت  
دو وقوع در محرم باشد بے شبهه ممنوع است بنا بر اولاد دیگر و هر که وام او بنا بر سرف و معصیت  
بوده لکن وے از آن تائب و قلع گردیده و طالب اعانت از زکوة بر قضاے آن  
دین است پس ظاهر عدم منع است و تبیل الصدق من حق بجهاد نیست اگر چه از عظم مرتبة  
الی الله است پس در هر چه راسته بسوی خدا باشد صرف زکوة در آن صحیح است نیست  
معنی آیة و واجب بر ما در جای که نقل صحیح شیع دست بهم ندید و قوف است بر معانی  
لغوی و اشتراط فقر در مجاهد در غایت بعد است و تجملا سبل خدا صرف صدقه در اهل علم  
که قیام دارند بمصلحت دینیة سلیمین پس ایشان را نصیب در مال خداست خواه تو نگر یا نه  
یا گدا بلکه صرف آن در دین حجت از اہم امور است بنا بر آنکه عل و رتبه انبیا و جملة دین حفظه  
بیضه اسلام و شریعت سیدالانام اند و مسافر یک در وطن و در سفر مالک چیز نیست  
در اعانت اعدا زکوة نصیب غنی آن نصیب که بنا بر فقر آزمای تواند گرفت شرعی نیست  
و اگر هر دو جل غنی است هیچ نمی تواند ستانند و اگر غنی در وطن و مفلس در سفر است و قرض  
مکن نیست اعانت او نیز می رسد و اگر قرض می تواند بدست آورد پس این محل نزاع است

لکن حق اعانت اوست نظر باطلاق آید و این وجه و حیثیت با عدم وجود دلیل دال بر حلیت  
 بجای نه بجای دیگر فصل مصروف ذکر نهض کتب مختص با صنایع ثنائیه است هر که  
 و کوفه را در عین ازیان اصناف مناد و سبب امر خدا بجا آورد و هر چه بر وی واجب بود  
 شد و ایجاب تفسیر بر جمیع اصناف ثنائیه بر فرض وجود یگانان با قطع نظر از مرجع  
 و شکی نیست مخالفه فعل سلف و خلف مسلمین است و آنچه متقنه ایجاب توزیع هر یک صدقه  
 بر جمیع اصناف باشد نیامده آری چون جملہ صدقات یک قطره ز دام فرام آید و هر  
 اصناف حاضر باشند هر صنف را مطالبه حق خود میرسد ولیکن تفسیر یگانان بسوی یا  
 تقسیم نه با بطلان ابرام واجب نیست بلکه درین داد و دینش را سبب اوست هر صنف را که  
 خواهر زیاد و دهن از صنف دیگر و هر که خواهد کم و دزد و دزدی کفار و بیغافه از خود  
 صنف مجاهدین را بر هر گزینند و همچنین چون مصلحت متقنه تاثیر غیر مجاهدین باشد فصل  
 حلال نیست سؤال کردن مگر کس را سبب ضامن مال دیگر که اگر فسخی باشد و بعد از آن  
 عالمه سائل نشود و نه زیاد و بر قدر حاجت دوم کسی که آفته مال او رسید پس تا اصابت  
 تمام رسد همیشه سؤال بکند سوم فاقه کش که سبب از مردم دانستند تصدیق اصابت  
 فاقه بوی کنند و مساوی این هر سه صحت است و سائل آکل حرام فصل حلال نیست  
 صدقه برای آل محمد صلوات بر آئمه اوسلخ مردم است و احادیث تحریم زکوة بر بنی هاشم  
 بتواتر مضمونی رسیده و محتاج نفس خود بر تسویف این صدقه آنچه در خور انقعات باشد نیاید  
 بلکه مجرد ندیان است و هو عن الحق بمعزل و استند لال بحدیث ان لکم فی خمس الخمس  
 صایفه بیکم فاذا اضلوا ذلك ضلوا لکم الذکوة بر عدم تحریم صیغ نیست زیرا که در  
 سندش کلام کثیر است قاله الیثی و حسین بن قیس حبه را وی اضعیف است کما قاله  
 فی اکمل الصلوة و مراد به بنی هاشم آل علی و جعفر و آل عقیل و آل عباس و آل حارث است  
 و پس و حق تحریم زکوة است بر بنی هاشم خواه از ایشان بریشان باشد یا از غیر ایشان

در استرواح بخوار صدقه ایام بخیریت عباس قلت یا رسول الله انك سمعت علينا  
صدقات الناس هل تحل لنا صدقات بعضنا لبعض قال نعم اخو جالحكم  
صلح احتیاج نیست بنا بر مقلی که در است تا آنکه بعضی روایات او شتم بوده اند که حقیقه  
صاحب المیزان و موم احادیث تحریم معلومست تخصیص آنها به مخصوص غیر ناهض جائز  
نباشد **فصل قائل** جواز صرف زکوة بقاسق محتاج بسوی استدلال نیست بلکه دلیل  
بر کسی است که عدم منق را بشرط جواز و اجزای صرف لگان می کند و قائل جواز و اجزای صرف  
بوقف منع است بروی ابرار و دلیل مادام که مانع بوده است واجب نیست که تا تقرر نمی  
علم المناظره **فصل کتاب** عرب و سنت مطر و صرح اند بطای زکوة بفقیر و تقيید به بقدر  
معین نیامده و نیست متبرکرا تصدقات مصروف بجهت فقر یا سکت پس صارف زکوة  
درین حال صارف در مصرف شریعت اگر چنان تخم و انصاف متعدد و بوی بد و انصاف  
مصروف بنما اگر است بعد ازین مصرف و این ضار صارف نیست و نه مانع از اجزای است  
و هرگز لازم باشد که جز دون نصاب جائز نیست وی دلیل که صحیح تقيید مطلق و تخصیص  
عام باشد بسیار و نیست و اینجا مگر تخیلات فاسده که بنی بر اساس صحیح نیست **فصل**  
بنی المطلب مشارک بنی هاشم اند در سهم ذوی القرب و در تخریم زکوة نیز نه من حداس  
ایشان اگر چه در نسب برابر اند و حکم موالی آل محمد صلعم حکم آل محمد است و تخریم صدقه  
این عبد البر گفته نیست خلاف در میان مسلمانان در عدم حل صدقه بر موالی ایشان و اختلاف  
آن بتعلیل عدم شرکت در نسب و نبودن حصه آنها و خمس خلاف ثابت از نص است  
**فصل حلال** است گرفتن عطیه سلطان اگر چه جائز باشد آنحضرت عمر را فرمود هر چه  
ترا ازین مال بیاید و تو مشرف و سائل نیستی آنرا بگیر و هر چه چنین نیست انتظارش مکن بر او  
مسلم و نیز این حدیث دلیل است بر جواز اخذ عماله بعمال **فصل اول** طاع و صرح اند با آنکه صدقه  
زکوة در ذوی الارحام افضل است بدون فرق در میان صدقه واجب و مندوب چه ترک



استفصال در مقام احتمال نازل بمنبر از عموم در مقال است بآنکه در حدیثی است  
که نزد بخاری است نصرت است بآنکه آنحضرت صلوات الله علیه را فرمود که شوهر و پسر تو حق  
بصدقه ات و حدیثی است که ما اخذت یا معن زود احمد و بخاری است ثابت شده و این  
اول تبرع است از قائل بجز از واجبات و زهد قیام او بتمام منع از مانع بودن قرائت یا  
و جوب نفقه کافی است و قائل بدان دلیل که نافع در محل نزاع باشد نیاورد و این  
بر تقدیر نیست که بدست قائل بجز از تبرع تسک باصل نباشد تکلیف که اولی و خصوصاً  
ناطم باشد بجز از دفع زکوة بسوی اصول و فروع فصل آمده و سلاطین را مطالبه  
زکوة و قبض صدقات و رعایا را دادن زکوة بایشان نزول طلب واجب است بدلیل آنکه  
آن آخذها من اغنیاءکم و یا تحادیث بحث ساعه از براسه اخذ صدقات و حدیث  
من منعها فاناناخذها و شطط مالک و باو در کتاب و سنت که دال بر وجوب عطا  
اولی الامر است و لیکن در مجموع این اولی آنچه دال باشد بر عدم جواز اجزای صرف  
رب المال در مصرفش قبل از مطالبه امام موجود نیست بلکه وجوب آن برابر باب اموال  
و عید شدید و ترغیب و ترهیب که در عدم اخراج زکوة و اخراج آن و ادرست سفید  
آنست که ولایت صرف از برای ایشان است پس نزد عدم امام خود ظاهر است و چنان  
نزد وجود او با عدم طلب و انقض و مطالبه امام پس ظاهر عدم جواز صرف از برای  
خداوند مال است بنا بر آنکه عصبیان اولی الامر است حال آنکه احزاب عتشی آمده لیکن  
آنکه مجزی است یا نه پس ظاهر اجزاست زیرا که میان عصبیان امر امام و میان عدم اجزا  
ملازم نیست و زعم آن مطالب بدلیل است و مراد بحدیث فاناناخذها و شطط  
صالحه مانع از اخراج است مطلقاً و مؤید نبوت ولایت از براسه رب المال است آیه  
ان تبدوا الصدقات فنعما هی و ان تنفقواها و تقواها الفقراء فحق غیرا لکم  
درین آیه غنم تسک و اوضح مستند است و متواتر آن گفت که این آیه در صدقه تفصل است

بلیل سیاق زیرا که اعتبار بمجموع لفظ است بخصوص سبب چنانکه در اصول متقرر شده  
 آری تطبیق اوله واروده در حق آنحضرت صلعم برین بعد از انکه وسلاطین تا آنکه حکم آنها  
 همچو حکم وی صلعم باشد محتاج فضل نظر است و ناظر بجزو اجماع سکوتی که بعد از محصر  
 نبوت واقع شده قانع نمیشود و تواند شد و قتال صحابه باما نصین زکوة بنا بر ابرار و تقسیم  
 محرم بر منع زکوة بود و دفع زکوة بسوی انکه جو رسلاطین عدوان جائز و سقوط واجب است  
 در آن شک و شبه نیست و خدای تعالی اعدا را است که بر رب المال و تان کونوا  
 سازد کی بظالم و هر دو یکدور صرف دیگر نذل نه فیصل بهایای امرا غفلت زیرا که  
 بهایای آن بسوی او بجز دمارت نیست و اگر امارت ننیداشت سگر گزسته بهایای  
 نمی فرستاد و این بهای که با سیر آمدن برای تقرب الی الله یا قصد تبیل با سیر بدست  
 بلکه بغرض طلب عدل یا دفع جور است حال آنکه عدل ترک جو بروی بدو این بهای  
 است پس بهی که مذکور باین غنیت رشوت محرم باشد و اشکال بقبول آنحضرت از راه  
 بهایای مردم غیر دارد و دست زیرا که عدل شرفش مقطوع است چنانکه جو راز و صانسانند  
 تعالی مامون و چه به بسوی حضرت بلا متش نه از برای جلب عدل و دفع تم بود بلکه بغرض  
 تبرک بلا شک و شبهه و بجهل شیطان بفریغ قبول این بهایا توصل بآنه جو کرده و بفرمان  
 که درین توصل است بر عاقلی مخفیست و دلما بر بوتی محسن مجبول است و معارف نزد  
 اهل ننه دهم باشد تا به طایا چه رسد

بی نیایه است و دار و گریان واقف اند ما هم از دست رد دهنه چیز باخشیده ایم  
 و نقل احوال این بهی است که امیر با خدا آن بهاش بشاش گردد و منزهات ممدی نزد  
 او مرتفع شود و در مجرای حال ایثار صدر و فکر خاطر خصم هدایت و کفر تقیم که در مجلس حکم  
 نزد حضور ممدی و خصم او تخر ازین سخن کند بار و حسن و نیت همدی خود این تحریر مقدم  
 اوست و این را اثری در جوش حجت خصم است که کافی

### باب در بیان صدقه فطر

این صدقه فرض است بر هر بنده و آزاد و ذکرها و است و صغیر و کبیر و حاضر و غایب وادی که  
مسلمان باشد و آن یک صاع است از تمر یا از جو و در روایتی از گندم و در لفظی از  
اوقاد و در روایتی دو و ما را گندم و در لفظی نصف صاع از قمح و در روایتی صاعی از زربیب  
و حدیث صاع خط اصح است از حدیث نصف صاع و لیکن در آن شهر که باطلایان غیر عرب  
نیست بلکه این خزیه گفته که ذکر خط در حدیث ابی سعید غیر محفوظ است و بنی و اتم که و جم  
از کجاست و همچنین ابوداود گفته و با کجاست صاع افضل است و نصف صاع بخیر و لفظ  
من طعام که در حدیث متفق علیه است بر فرض شمول اواد برای حفظ مقصود است با حاشی  
نیم صاع گندم و لیکن این تنصیف اجماع صحابه نیست که بحجت شاید در زمان ادای این  
صدقه قبل از خروج مردم بسوی نماز است و مقصود بیان طهرت صیام از لغو و رفتن و طهر  
ساکین است هر که پیش از نماز بر آورد زکوة فطر ادا کرده و هر که بعد از نماز اول پس صدقه  
از صدقات است و این دلیل است بر عدم اجزای آن بعد از نماز عید و قبل در آن  
جائز بلکه مستحب و هر که بمقدار کفایت خود و عیال خود در روز فطر موجود دارد و او را صد  
یک صاع زائد بر مقدار کفایت مذکور است بر روی استخراج آن لازم است بخدایت  
اغنی هم عن الطوائف فی هذا الیعام پس غنا در فطره آنست که مستغنی باشد از طوائف  
و کوچ گردی در آن روز و فقیر کسی است که متفق بطوائف در آن روز است پس تخم و جو  
بر وجه غنا باز یادست بمقدار فطره واجب است و تصرفش کسی است که واجدان بمقدار  
نیست نه آنکه صرف او مصرف ذکوة باشد

### باب در بیان صدقه تطوع

هفت کس که روز حشر زیر سایه خدای عزوجل یا شدند یا آنهایی که کسی است که صدقه  
پوشیده می دهد تا آنکه شمال او را بانهفق یمن او نیست و هر کس در قیامت زیر سایه صدقه

باشند تا آنکه میان مردم فیصله شود و هر که مسلمانی را جامه پوشانند و از خطه سبز پشت  
 جامه پوشند و هر که مسلمانی گرسنه را بخوراند از شاربنت بخورد و هر که مسلمانی تشنه را آب  
 نوشانند وی از حریق محنوم میاشد و دست بالا بهتر از دست پائین است بالا آنکی بود و  
 پائین آنکی باشد و بدایت در تصدق بسیار است و بهترین صدقه آنست که او پشت  
 تو نگری باشد و منتفع را خدا غنی میسازد و مستغنی را غنی میگرداند و افضل صدقه  
 جهنم قتل است چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله گفت نزد من دیناری هست فرمود صدقه کن بر  
 نفس خود گفت یک دینار دیگر است فرمود بر فرزند خود صدقه کن گفت دیناری دیگر  
 نیز هست فرمود بر زن خود صدقه کن گفت نزد من دیگر است فرمود بر خادم خویش صدقه  
 کن گفت دیگر دارم فرمود بابت ابعصابه یعنی تو داناتری بصرف آن و زنی که از طعام  
 خانه بدین تهاست بدو اجزا فاشش باید و شوهرش را اجزا کتاشش بود و هم خان را  
 اجزا باشد و یکی دیگر که راکی و را جز کند و این حدیث بشفق علیه است زن ابن مسعود را  
 خود صدقه کردن خواست ابن مسعود گفت فرزندان حق اند بدان آنحضرت فرمود  
 ابن مسعود راست گفته شوی و فرزند تو حق را ندان این صدقه و در روایتی آمده ترا دو  
 انبر است اجر فریشت و اجر صدقه و این در بخاریست و ظاهر حدیث در صدقه و ابی بن  
 دهر سخن اگر چه ایرادش در قطع کرده اند و سخن در جواز زکوة با حصول و فروغ گذشته است  
 مردم چشم مرده و چو زن سوال می کنند تا آنکه در دستخیز نمایند و روی ایشان پاره  
 انگوشت نیاید و سوال اموال از برای تکثیر سوال اگر است که طلب بسیار خواهد  
 درین گرفته بختی هم بر پشت آوردن و بفروختن آن آبرو و سوزانگاه است و حق  
 از خواستن از مردم است خواه بر بند یا در هندو سوال خراش است که اهل بیان روی  
 خود بچهره می سازد و آنکه از پادشاه خواهد یا در امپراتور

کتاب در بیان نفس

استحقاق است که در آیه و اعلموا انما اغفینکم شیئ الحکم ذکرش فرست و آن خدا  
در رسول و ذوی القربی و یتیمی و یتیم را که این اند و هم رسول بعد از وی از برای امام است  
نجدیث ان الله اذا اطعم مدینا اطعمه ففی الدنیا یقوم بعده اخراجه ابوداود  
من حدیث ابی الطفیل و منکر سم ذوی القربی و خمس مفرط است و جعل آن در ذوی القربی  
بطریق فرض و رد که غیر را در آن فقیر و قطیری نباشد مفرط است و الله یحب الانصاف  
و ظاهر نظر قرآن از اخراج خمس در هر صنف از اصناف مذکوره و قرآن است نه در صنف واحد  
و در ویش از باب مصالح دعوی مجرب و بلا دلیل است و ظاهر هر ادله مقتضی و وجوب خمس در حدیث  
پس عدول بسوی قیمت جز بدلیل دال بر آن نتواند شد و گذشت که واجب در کائنات  
و اما ایجاب آن در جمیع معاون و مجاورت ازان بسوی صید بزرگ و کوچک و حطب و شیش  
چنانکه بسیاری از مصنفین کرده اند پس نا صواب است بنا بر عدم وجود دلیل دال بر آن  
و حاصل در اموال عباد که در اقل در الماک ایشان باشد و جوی از وجه تفسیه ملک حر است  
و عدم چو از اخذ چیزی از اناست مگر بطبیعت نفس مالک آن چیز و نه از صحای اکل باطل  
باشد و متیقن و تعلیم قتال و در معدن زر و سیم و وجوب خمس است بنا بر آنکه حدیث  
را که زامه قیل و صا الکا زیا رسول الله قال الذهب و الفضة التي خلقت في  
الارض یوم خلقت اخراجه الیه حق و هر چند در سندش سید مقبر بیت و لکن قاصر از  
صلاحیت تفسیر حدیث نیست و ایجاب خمس در محل و متعین صحیح آید که آیه و اعلموا  
انما اغفینکم شامل او باشد

کتاب در بیان صیام

فرمود آنحضرت صلعم که پیشه ن کنید رمضان را بر روز یک و روز دیگر آنکه مردی روزه  
می داشت در آن روز پس و سه روزه گیر و متفق علیین حدیث ابی هریره و نبی سفید  
تحریم سنت و عمار بن یاسر گفته هر که روز شنب روز گیر و سه عصیان ابوالقاسم کرده

ولین در کتب رسمی توفیق و ایل سنن آنرا موصول ساخته اند و این خبر میروان جبران  
 بتصحیحش پرداخت پس صوم یوم الشک حرام باشد اگر چه خلاف درین مسلمانان عصر  
 صحابه تا ایندم بوده آمده است و هر کوی از مردم در غلوات ثبات و نفی گردیده و احتیاج  
 بهومات والد بر شریعت و استحباب مطلق صوم صحیح نیست زیرا که این اوله مخصوص است  
 با جاوید امر بصوم و افطار برودیت هلال یا اکمال عدت و سنه از تقدم رمضان بیک  
 صوم و سنه از صوم نصف اخیر شعبان و تجارے عوام مسلمین بکلی بعضی خواص درین اعصاب  
 بر صوم و افطار مجروح و شکوک و خیالات کماثر شریعت عقد بر کران اند قاضی معجب و بکا در  
 دین و انتظار قیامت است و کیف که ابن عمر از آنحضرت صلعم شنیده که می فرمود چون  
 هلال رمضان بینید روزه گیرید و چون ماه شوال بنگرید افطار نمایند و اگر ماه بنا برابر  
 پوشیده شود و اندازه اش کنید و سه روزه با انجام رسانید متفق علیه و در مسلم تصحیح است  
 بعد از ثلثین و لفظ بخاری اکمال عدت ثلثین و در لفظ اکمال عدت شعبان است یکبار  
 و در جمیع هلال رمضان می گردند این عمر دیده یا آنحضرت صلعم خبر کردند مردم را امر بصیام  
 فرمود و چنین یک باویشنی آمد و گفت که هلال دیده ام پس سید شهادت لا اله الا الله  
 می رسد گفت آری می دهم هلال را فرمود تا مردم بروزه فردا ناکند پس در صوم شهادت  
 عدل واحد سند است و این منافی حدیث اذ اشهد ذ واحد انما ایا اله الا  
 الخ نیست زیرا که و لا نقش بر عدم عمل بشهادت واحد بطریق منتهی است و حدیث صوم  
 بشهادت واحد و مردم بدان منطوق است پس مفهوم شرط در اینجا بنا بر وجود ارجح  
 ازان غیر معمول به است و مؤید دست اوله والد بر قبول خبر آحاد علی العموم گر آنچه پیش  
 خاص کند و محل نزاع مندرج است زیر عموم بعد تقیص هر دو خبر مذکور بران و در دست  
 معتبر در صوم رویت لیلی است نه منارے خوایش از زوال باشد یا بعد ازان و در عیسی  
 خلافت آنحضرت از معرفت مقاصد شریعت غیر اهل دورست و احتیاج برودیت در کرب و دیروز باطل

در رنگ بطلان احتجاج بر وجوب تمام بقوله تعالی **ثُمَّ أَتَمَّوْا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ**  
 و این هر دو دلیل غیر قابل انکار محل نزاع اول اذان جهنتی که اخبار ساز بر رؤیت و رقت  
 معتبر کردند و همین جهت مراد ایشان از لفظ اس و ثانی اذان جهنتی که مراد بدان اتمام  
 صیام است تا زمان معین انظار و باجماع اعتدال بر رؤیت هلال در نهار دور از انصاف  
 قصص نیست از برای صوم از شب و جب است زیرا که در احادیث تصریح است بانکه  
 هر که بمیت نیست صوم قبل از فجر و اجماع و افراض آن از شب نکند و از صیام نباشد  
 و مراد بنیت مجرد قصد و اراده بسوی کدام شیئی است بدون اعتبار امری دیگر و شک  
 نیست که هر که هنگام سحر برخاست و سحر خور و او را قصد معتبر حاصل شد بچنین هر که اساک  
 کرد از مفطرات از طلوع فجر تا غروب شمس و سه لامحاله قاصد صوم است اگر چه صوم عدم  
 دیگر از آن و شرب منع نکند باشد پس خبر داده سحر قائم مقام تمییت نیست است نزد  
 کسیکه اعتبار تمییت می کند و مجرد اساک از مفطرات و کف نفس از آن همه روز نیز  
 قائم مقام نیست است نزد کسیکه اعتبار تمییت می کند و هر که گوید وجب دریت برین مقدار  
 است وی بر آن بیار و چه مفهوم نیست لغت و شرعاً غیر ازین نیست که ذکر رفت و بچنین حال  
 سایر عبادات است که مجرد قصد و اراد کافیست بدون احتیاج بسوی زیادت مثلاً در  
 نیست وضو مجرد دخول در مکان مقدار از براس وضو و غسل مجرد اشتغال بشستن اعضا  
 مخونه بر صفت شریعه در نماز مجرد درآمدن در جای نماز و تا بهب از براس آن و  
 شروع در آن بر صفت مشرعه پسند مسخریت و قصد و اراده لازم این افعال اند بنا بر عدم  
 صد و مثل آن از عقلا از براس مجرد احوال و عبت و این در صوم فرض باشد و اما صوم  
 تطوع پس منقطع از نفس خود است و آنحضرت صلوات الله علیه در آمد وی پرسید که نزد  
 شما طاعت چیست اگر می گفتند هست می خورد و در نه روز و داری ماند و لکن در اینجا میتوان گفت  
 که این حدیث را دلالت بر عدم وجوب تمییت نیست نیست و چون از این سؤال بعد از تمییت

واقع شده برین تقدیر تقیض صوم ترخیص از عموم حدیث تبیین تمام رسیده است  
 خیریت مردم در تجیل فطر است و اجل مردم در افطار حسب عباد و بسوی خدا است  
 سحر برکت باشد و تاخیر در آن سنت و افطار برقرار با آب نرزد و نماند حق خدا مامور است  
 و از صوم وصال منتهی آید و اصل در منتهی تحریم است و هر که در صوم قول و عمل زور ترک  
 نکند خدا یتالی را احب است در ترک طعام و شرب او نیست گویا تحریم کذب گفتار و کردار  
 در حق روزه دارد و کد ترست در نه حرمتش بر غیر صائم اوضح تر از هر واضح است و تعلیل است  
 بدن زن در روزه جائز و از آنحضرت صلوات الله علیه ثابت شده ولیکن و سه علیه السلام ملک  
 بود از برای ارب خود و لهذا شیخ را در آن خطبت و جوان را از آن منتهی فرموده و قلبه  
 را در حکم مضطر داشته و در صوم و احرام حج اتمام نبوی در حدیث ابن عباس نزد سجاد  
 آمده و در روایت دیگر از ائمه بن شد و افطار حاکم و محرم دارد و شده و بخاری و غیره  
 تصحیح آن کرده اند لیکن اول راجع است چه حدیث انس که بعد از منتهی رخصت و اوصاف  
 در محل نزاع و منتهی است از تاویل و تهویل و حجابست خودش در صوم مؤید است و احتمال  
 آنحضرت صلوات الله علیه در رمضان ثابت شده لیکن سندش ضعیف است و حرندی گفته که ایهم  
 فیه شکی و صائم که نسیان صوم اکل و شرب کرده صوم را تمام کند و این اطعام و سق  
 از جانب خداست و نیست بروی قضا و کفاره آن صوم و همچنین در ذریع قضا  
 نباشد اگر چه در استقار قضا واجب است و احد در سندش اعلال کرده ولیکن در قطنی  
 سند این حدیث را صحیح قوی نشان داده پس حق و وجوب قضا در تقدیر باشد نه  
 در قی که بی اختیار آید و تفصیل در آن بکثر بسیار بی آثار است و لهذا ابن منذر حکایت  
 اجماع کرده است بر آنکه تقدیر قضا صیام است فصل صوم در سفر رخصت است هر که اخذ کرد  
 باین رخصت خوب کرد و هر که روزه گرفتن دوست داشت بروی گناه نیست و در حدیث  
 حمزه بن عمرو سلی تقیض صوم و فطر برای سافرت و محل آن بر قطع ناصواب چیه نزد



ابی داود و حاکم تصریح است بمصادفت ماه رمضان و در حدیث اولئک العصاة امر  
 بانظار آن یوم بخصوص بود پس برین گفت آن امر بعصاة نامیده شد نه بجز و چه در  
 سفر و در حدیث لیس من الباء الصیام فی السفر بروایت نسائی زیادت علیکم  
 یخص الله التی رخص لکم فاقبلوا آمده و این تصریح برخصت مشعر بهریت صوم است  
 و هو المطلوب و حدیث الصائمت فی القدر که افطر فی الحضر موقوف است  
 در آن محبت نباشد و شرط صوم استطاعت است پس تقطش و متاکل را صوم واجب  
 نبود این عباس گفته در آیه و علی الذین بطیف الله الخ شیخ کبیر را خصت افطار است  
 بجای هر روز یک مسکین را بخوراند و نیست قضا بروی لیکن مرفوع درین باب و در کتابی  
 از کتب حدیث ثابت نشده و نه کتاب عزیز بران دلالت کرد و چه آیه و علی الذین  
 یطیفون فذیة طعام مسکین منسوخ است بآیه ما بعدش ضمن شاهد منکم الشهد  
 فلیصمه و این مردی است از جماعه از صحابه یا محکم است پس ظاهرش جواز ترک صوم  
 از برای مطیق غیر معذور باشد با وجوب فدیة بروی و این خلاف اجماع مسلمین است و آخر  
 این عباس که ذکر یافت مناسب است آیه نیست چه آیه در باره مطیقین است نه در باره  
 غیر مطیق صوم و همچنین اثبات فطر از برای حلی و مريض دال است بر آنکه آیه منسوخ است در  
 احدای این هر دو و علی کل حال در آیه کریمه دلالت بر وجوب اطعام بر تارک صوم غیر  
 مطیق نیست و هو محل النزاع و چنانکه در کتاب فتنه و دلیل برین سخن نیست چنانکه در  
 غیر این هر دو محبت نیز هم دلیل بران یافته نشد پس حق عدم وجوب اطعام است و باین  
 رفته است جماعه از سلف و محبت با شما صحابه قائم نیست و نه احدی را او تعالی از عباد خود  
 باین آثار تشبیه ساخته و برات اصلیه تصحیح است جز نازل صحیح از ان نقل نمی تواند کرد  
 قصه! گفتار صوم یک رقیه یا صوم دو ماه بیایی یا اطعام شصت مسکین است چمت آنکه در  
 قصه بجامع در رمضان از حدیث ابی هریرة و صحیحین و سنن ثابت شده و هر که صوم کرد و

جسبه است از جلال غسل بر آوردن روزه گیر و قضا کند هر که میبرد و بر وی صیام باشد  
از طریقه اولی اور روزه نهد و این در حدیث متفق علیه از عائشه آمده و ظاهر حدیث  
عدم فرق است میان آنکه سیت و سیت کرده باشد بدان یا نه و من زعمد خلافت  
هذا انلیا لتبیحہ قد فعه و قضای صوم به الفضا لا اوست نه قضای نماز و در آن  
عقل رافع قلم تکلیف است پس قول بوجوب قضا بر بخون فسرع و جوب اوست و در  
شوا و ابروی و بینی نیست رجوب نفسی نیست چه و لا بدست بر بوجوب قضا تصحیح و جوب  
اوست بر ذل العقل در روز عافیه و جواز سه اتفریق و فتره ای صوم رمضان است  
ان سنه فراقه وان شاه تادمه و اذ ان اذ قطن و صحیح ابن الجوزی بقول  
او تعالی فیما کان یوم ایاام احکد و این صادق است بر جمع و بر تفرق هر دو بنا بر  
عدت هر یک ازینا و بر ادات اصلیه قاضی است بعد از اشتق بمصدق نه بخانه  
و حدیث فلیست و لا یقطعه ضعیف است نزد جامع حفاظ -

### باب در بیان صوم نطوع و صیام مثنی عنها

صوم یوم عرفه مفسر سال ماضی و آتی است و صوم عاشورا مفسر سال گذشته و این  
صوم افضل صیام نطوع به است و در صوم حبیب پیغمبر و در نشده مگر آنکه در نطوع است  
و صیام شهر رم پس مستحب باشد و احادیثی که در تفسیر صوم حبیب آمده همه در حدیث  
و در استحباب صوم یوم غدیر و بی و در نشده و صوم انبیا که در ان ولادت یا بخت است  
یا انزال وحی یا سوی ان حضرت صلوات الله علیه است و هر که بعد از رمضان بهشتش روز را  
شال روزه گرفت گویا صوم و هر گرفت برابر است که در اول شوال یا وسط یا آخر آن  
روزه گیرد یا متصل باشد اگر چه اولی اتصال است ولیکن نزاع و شرطیت اتصال باشد  
و صائم یک بر دزد راه خدا بقتل و راه از دزد و زخ و در تراقت و عزاد بر راه خدا نذر اطلاق  
جهاد باشد و آن حضرت چندان روزه می گرفت که می گفتند که افطار نکند و چنان افطار میکرد

گمان میرفت که روزه بگیرد و دیده نشد که جز رمضان ماه کامل روزه گرفته باشد و  
 بیشتر روزه دارد و شبان می بود و همدا صوم از اقرب قرب الی اشد است آنحضرت صلی  
 الله علیه و آله و سلم سبانه حکایت کرده که فرمود الصوم لی وانا اجزی به و این حدیث  
 مطنی است از احادیثی که از وضع قصاص و اخلاق اهل ابواء است ابو ذر گفته اند  
 ما را آنکه سه روزه در هر ماه گیریم سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم و این نزدنانی و تریز  
 و این جهان تصحیحش کرده وزن را روزه گرفتن در حضور زوج جز باذن او جائز نیست  
 یعنی غیر رمضان و از صیام روز عید الفطر و یوم النحر نه آمده و نهی تقصیر تحریم است و  
 ایام شریف ایام اکل و شرب و ذکر خدای عزوجل است روزه آنها حرام باشد مگر  
 کسیکه واجد هر سه نیست خواه شنبه باشد یا قارن یا محصر بنا به اطلاق حدیث و  
 تخصیص شب جمعه بقیام و روز جمعه بصیام منتهی است مگر آنکه در روز صوم بی افتد  
 و تنها روز جمعه صوم نباید گرفت مگر آنکه پیش یا پس از آن یک روزه دیگر بگیرد و در شب  
 مستکبر نه از صوم نزد انتصاف شبان آمده و حدیث نه از صوم در روز شنبه  
 مضطرب است مگر جانش ثقات اند و ابوداود و گفته این حدیث منسوخ است زیرا که  
 ام سلمه گوید آنحضرت روز شنبه و یکشنبه کمتر روزه می گرفت و می فرمود این هر دو روز  
 یوم عید و شرف کانت می خواهم که مخالفت ایشان بکنم و این نزدنسانه و احمد و غیره است  
 و این جهان تصحیحش کرده و ظاهر حدیث ابی قتاده استجاب صوم یوم عید است مطلقاً  
 ظاهر حدیث عقبه بن عامر عدم مشروعیت صوم یوم عید است مطلقاً و ظاهر حدیث ابی هریره  
 نه از صوم یوم عید در عرفات است و ما کم و این خزینه این حدیث را صحیح گویند و بی  
 باستکارش رفته و جمع میان حدیث ابی هریره و حدیث ابی قتاده آنست که این  
 نهی خاص بجان باشد و غیر او داخل زیر عموم حدیث است و بقیه فتاوه بود لیکن جمیع  
 میان حدیث عقبه و حدیث ابی قتاده مشکل است و فرمود روز نه داشت کسی که

روزه ابرگرفت این لفظ متفق علیه است و لفظ سلم لاحصاء و لا افطر است و ظاهر  
حدیث من فطر صائماً آنست که حصول اجر بجز صدق فطر است هر چند جزء از آب  
یا پاره از تر باشد و از برای اعتبار شمع یا سدرق یا ماکول متنازعیه نیست زیرا که  
سهای افطار بفر و رفتن چیزه از گلو شکم واقع شده و من نادنا الله فی حسنة

### باب در بیان اعتکاف

و خول و تکلف بعد از نماز صبح بحديث متفق علیه ثابت شده و این اعتکاف در عشره  
او آخر رمضان می فرمود تا آنکه بمرد و سربارک از سجده برآورد تا شانه اش بکند و  
در خانه جزو از برای حاجت در نمی آمد تا گشته که پیوسته آنست که معتکف عبادت بپایانند  
و حاضر بر جنازه نشود و اس و مباشر زن نکرده و جزو بجا جبت لا بدیه بیرون نیاید و نیست  
اعتکاف که بصوم نیست مگر در سجده جامع و رجال حدیث نزد ابی داود و ابی یوسف و ابی داود  
حدیث موقوف است زیرا که در روایت نسائی لفظ من السنة درین حدیث ذکر نیافته  
و ابن عباس گفته بر معتکف صوم نیست مگر آنکه بر نفس خود واجب گرداند و حق آنست که  
شرط یارکن یا فرض بودن کلام شئی از برای شئی دیگر جز بدلیل ثابت نمی شود زیرا که  
حکم شریعی یا وضعی است و دلیل که دل باشد بر آنکه اعتکاف جز بصوم راست نمی آید  
نیامده تا آنکه ترغیب در اعتکاف دارد شده و اعتبار صوم منقول گشته و اگر معتبری بود  
ناگزیر بیانش از برای است می فرمود و اعتکاف آنحضرت با صوم امر اتفاقی است و اگر  
معتبر باشد اعتکافش در سجده اوصالی الله علیه و آله و سلم هم مستحب بود و در غیر آن از احادیث  
اعتکاف صحیح نباشد و این باطل است و خود آنحضرت صلعم در عشر اول شوال اعتکاف  
کرد و منقول نشد که روزه گرفت و یوم فطر بخلافه شوال بست و یوم صوم نیست پس  
حق عدم اشتراط صوم در اعتکاف است و عمر بن خطاب را امر باینکه معتکف  
یک شب که در جا بلیت کرده بود و سجده حرام فرمود و این متفق علیه است و در سلم بجا شایب

رو: است و روایت صحیحین ارجح از روایت احمد است نزد عدم امکان جمع و حدیث  
آنکس و هم ضعیف است و آنکه کاتبیک ساست و فوق آله بلکه بقدر فراق ناتمام  
باشد و عقل آن غلط و غلط باشد و این حدیث اگر چه صحیح احتجاج نیست لیکن  
اصل عدم تقدیر بوقت معین است و دلیل بر مدعی اوست و بچشم کامل شرط صوم است  
و شرط اعتکاف و این: تقدیر نیست که شد طبیعت صوم تسلیم نموده آید.

### باب در بیان قیام رمضان

هر روز در رمضان قیام کند یعنی نماز گزار و استکراوت کند و شبهاست آن از روی ایمان  
و استیاب گناهای آن تقدم آن پیش پدید شود و این منقح علیه است از حدیث ابی هریره و  
ظاهر لفظ رمضان بقید تمام ماه است نه بعضی آن و لفظ گناه شامل صغیره و کبیره هر دو  
پس هیچ مغفرتی که با آن باشد در هر یک و ظاهر آنست که حاصل می شود این قیام  
بنابر آنکه زیاده که است و اما تراویح بطوریکه آن مختار است در عهد آنحضرت صلعم  
واقع نشده بلکه ایجا حضرت عمر است رضی الله عنه که ابی بن کعب را بر جمع مردم امر کرده  
و در وقت صلوة ابی اختار است از زیاده ثابت و یک و بست و سه و با چهار و ده  
معمین در هر فرغ نیامده و اکثر اهل و طلع سو و مندست پس من از بست و زیاده چیز  
است بنا بر آنکه جو و در آن و اتفاقا عدم اجزا اکثر اذان آنارستی از علم غار و چون عشر  
اندر رمضان می در آمد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می بست و شب زنده می داشت و باقی  
اهل خودی بچاهت بیت

این آیه شب زنده در خوشیتم که تلخ کرد بهامه تو خواب شیرین را.

### باب در بیان شب قدر

این شب بهتر از شب است و در آن فرشتگان و روح فرود می آیند و تا دم  
صبح سلالت است چنانچه صحابه این شب را خواب و بخت شب اینخویدند آنحضرت صلعم

فرمود غراب شما متفق است بر سب او آخر پس تخری آن درین شبها می باید کرد و این  
و حدیث متفق علیه از ابن عمر آمده و سماویه بن ابی سفیان بودندش بشب است و سقیم  
رضان از آنحضرت روایت کرده ولیکن راجع وقف است و تعیین آن چنانکه  
حافظ در بلوغ المرام گفته اختلاف است و چهل قول که در فتح الباری بیاوردش پیردخته  
سلامه شویکانی در وبل النعم اشارت بهفت و چهل قول کرده و گفته که در شرح منتهی  
بذکر الدلائل بایان راجع و معرج بر دوازدهم و آن رجحان بودن است و اقوا  
عشر و آخر ماه مبارک حیا است و عائشه آنحضرت صلوات الله علیه گفت اگر دایم شب قدر کلام  
شب است و در آن چه گویم فرمود این دعا بگو اللهم افرغ قلبی من الغفلة فاعف عني  
شعر کریم بنحاشه بر حال ما که هستم ایسر کنند باده این حدیث را ترمذی  
و حکم تصحیح کرده اند

### باب در بیان شد رحال

پایان بسنن بسوی سه سجد که آن سجد حرام و سجد نبوی است و سجد نبوی است  
و لفظ لا تشدد الرحال بضم وال بر نفع و بسکون آن بر نفع هر دو آمده و مراد بنفع درجه  
نعل نیست و این حدیث مرفوع متفق علیه از ابی سعید خدری مروی شده و سلسله  
از معارج است و تعلق و زلازل بباران و زمین سلف و خلف الی الآن رد و  
حق آنست که سقر نبوی مواضع معتبره غیر این ساجد بقصد نصیحت تبرک بران موضع  
ممنوع است تا امر جا لبیت رواج پذیرد و قبر و عبادتگاه ولی از اولیاء و طوایف  
درین زمین یکسان است مگر تقیم که ششست من درین حدیث آنص است نه تمام  
و ایسی جدا از برای جواز شد رحل بسوی قبور انبیاء و اولیاء در کارست و دلیل موجود نیست  
و جواز فراز براسه طلب علم و تجارت و خوان باوله آخری هم نایست شده و اتفاقاً این  
در بلوغ المرام این حدیث را در آخر باب اعتکاف آورده تا بر آنکه اعتکاف در حجب باشد

و این سابعده مرتب ذکر افضل مساجد روی زمین است و مؤید اوست حدیث ابی الدرداء فرمود  
که نماز در مسجد حرام برابر صد هزار نماز است و در مسجدین برابر یک هزار و در مسجد بیت المقدس برابر  
پنجاه هزار نماز و مسندش نزد بزرگان است

### کتاب در بیان حج و عمره

یک عمره تا عمره دیگر کفاره گناهان است که در میان هر دو بوده باشد حج مبرور را جزا  
چون جنت نیست و این حج و عمره جهاد بے قتال است از برای زنان و عجمه واجب نیست  
مگر اگر بکند بهتر باشد و سندش ضعیف است و راجع وقف است بر جابر بن عبد الله و هم  
از جابر مرقوم آمده که حج و عمره دو فرضیه اند مگر سندش با وجود تصحیح حاکم ضعیف و منقطع است  
پس بخت نیرزد و واجب عمل است بر برادر اصلیه تا آنکه ناسق از ان بیاید و آنچه مفید  
و جوب باشد بطریق صحیح نیاید بلکه آنچه آمده است دلیل بر بطلان مشروعیت عمره است پس  
حق دینجا قبول ذایب بسوی عدم و جوب است و همه عمره است آنحضرت صلوات الله علیه و آله  
و تمام سال وقت اوست

### باب در بیان فرضیت حج

ز دل فرضیت حج قبل از هجرت است نزد صاحب نهاییه یا در سنه نیست و این قول اکثر  
یا سنه هشت یا نه یا ده یا پنج و در مسلم و غیره آمده که آنحضرت تا چند سال در نگ کرد و  
حج ننمود و در سال دهم بمردم اعلام کرد و این دلیل بر آنی است چه اگر علی الفور واجب بود  
هم در آن سال که فرضی شده از حج می نمود و اگر فقیه که مذررے داشته باشد بارے تاخیر  
بیان از وقت حاجت نارواست و آنرا که فورست حدیث من وجد نادا در حله  
را لیه شیخ فیهک یهودیا و نصحا لیا و این از طریق صحابی آمده و جمله طریقه ضعیف است  
و این اقوال در باره او امر مطلقه آنست که لفظ اضل که صیغه امر باشد دلالت نمی کند مگر  
بر تخریج طلب فعل ماضی از ماضی بدون آنکه مفید باشد بقور یا تراش یا یک باری یا کنار کن

یک بار از ضروریات ایجاب است و قائل بآنکه امر از براسه فوریا تر از نخی است یا اقتضای  
مرد واحد یا اکثری کند غیر مصیبت است و وجوب حج بر واحد زاده و راحله است و بر فاقه یک  
ازین هر دو واجب نیست و تفسیر سبیل بزاده و راحله مرفوعاً بطریق مرسل صحیح و بسند ضعیف  
سپرد و آمده و مجموعش منتقض است از برای احتیاج زیرا که وجود اصل در جمیع طرق مانع تقویت  
لبعض بعضی و شد عضد آن نیست و معنی از برای قصر سبیل بزاده و راحله چنین نیست  
بلکه سلامت از مرض و امن و وجود محرم از براسه زن و دخل در سبیل است و شرطیت تکلیف  
و اسلام و حریت تلقین بفاعل دارد و زاده و راحله و امن و محرم شرط مستلزمه فعل است پس  
بعضی شرط فعل را از براسه وجوب گردانیدند و بعضی را از براسه ادا مقرر کردند غیر موافق  
بعقل و نقل است آنحضرت صلوات الله علیه فرمود تنها نشود مرد با زن مگر آنکه محرم او باشد و سفر نکند  
زن مگر آنکه همراه محرم باشد مردی گفت زن من کج رفته است و نام من در فلان غره  
نوشته شده فرمود هیچ کن با زن خود و این در مسلم است از حدیث ابن عباس و هم در حدیث  
ابن عباس است مرفوعاً که حج یک بار است و زیاده بر یک بار فضل

### فصل در وجوه احرام و صفت آن

صحابه در حجة الوداع بر چند وجوه بودند بعضی تنها احرام عمره بستند و بعضی احرام حج و عمره با هم  
کردند و بعضی تنها احرام حج نمودند و این افراد ست و ثانی قرآن و اول تنع پس تمتع در  
مکه رسیده از احرام برآمد و حلال شد و قارن و مفرد حلال نشد تا آنکه روز نحر آمد و این  
متفق علیه است از حدیث عائشه رضی الله عنها **فصل** آنحضرت صلوات الله علیه قرآن کرد و فرمود  
اگر ادب پیشتر معلوم می شد سوق بدی نمی کردم و تمتع می گردیدم پس تمتع را افضل گردانیدم  
فرمود این تمتع تا ابد است و این بحث طویل الذیول من شعب الحج و القول است هر که اراده  
عشور بر صواب باشد وی رجوع بهدی حافظ ابن قیم و شیح منتقد کند و در باب که چهارده  
صحابی را وی فتح حج بعمره اند و حق همین است که تمتع افضل انواع است و اما اینکه تمتع نیست





میقات اهل یرینه ذوالکلیفه است بریک فرسخ از انجاست و میقات اهل شام مخد است  
 که آن را همه هم نامند و اکنون ویران است و بجایش رانی گرفته اند و میقات اهل نجد  
 قرن سنزل است و میقات اهل یمن و اهل هند یلم و این مواقیات از برای کسی است  
 که از اهل این مواضع نیست و بارادع حج و عمره در آنجا رسیده و هر که آنجا است از انجا که  
 دون اینهاست از هر جا که خواهد احرام بپند و تا آنکه اهل مکّه هم از مکّه بپسندند و میقات اهل  
 عراق ذات عرق است و در رفع این حدیث شک است و آنچه در بخاریست آنست که توفیق  
 این میقات عمر بن خطاب کرده و ابن عباس از برای اهل مشرق توفیق عقیق بطریق دفع  
 روایت نموده و این حدیث نزد احمد و ابی داود و ترمذیست فصل میقات عمره دل است  
 زیرا که عائشه را با برادرش عبدالرحمن بسوی تنیم فرستاد و این مکان اقرب محل است بسوی  
 مکّه و هر که گفته جزا تنیم روانیست و وی در مکّه است تمسکی برست اندیست اگر گیل عائشه  
 از برای خوشنودی خاطر عاطش ثابت گرددم از مکّه احرام عمره می توان بست و در مکّه غسل  
 بر آید تخصیص تنیم میدیل است همچنین احرام بر دخول حرم هم دون اراده حج و عمره  
 سبب برهان جلیست و مردم در عمره نبوت بنا بر حوائج مکّه اگر کسی در آمدند و منقول شد  
 که احدی احرام بسته آمده باشد بلکه دخول حجاجین علاط و ابی قتاده در میقات بی احرام  
 ثابت شده و برات احلیه تصحیح است و نقل از ان جز بناقل صحیح تواند بود و لازم دم بر  
 تجاوزش در غیر مکین معتد بتجکی نیست رای و اجتهاد است و آثار صحایه ترجیح به نباشد -

### باب در بیان احرام و آنچه متعلق باوست

ابال آنحضرت صلوات الله علیه و بر فرمود آمد مرا جبرئیل گفت که اگر کم اصحاب  
 خود را بر رفع اصوات باهلال و خودش از برای اهلال تجرد شده غسل بر آورد و فرمود محرم  
 قیص و عاتم و سراویات و بریش زخاف من پیر شد که آنکه کی غلین نیاید پس بیان  
 ترا هر دو باشند برید غلین پوشد و فرمود جائه سوده زعفران و ورس پوشد و زن ثقاب

بر روی نیکنده و دستمانه پوشد و استعمال طیب قبل از احرام و ادبرائے حل قبل از طواف  
 و حدیث متفق علیہ عائشہ آمدہ و محرم را نکاح و انکاح و خطبہ و صیدنا رواست مگر  
 صید مرد حلال کہ از برای اینکس نکرده است و احادیث رد صید محمول است بر صید حلال  
 از برای محرم چنانکہ عمار و حشہ صید کردہ صعب بن جشم را با دگر دانید و فرمود انا حرم  
 و پنج و ابہ فاسق اند و حل و حرم در خوردن باشند زلغ و غیو از و کثوم و موش و سگ گزند  
 و انجام و احرام ثابت است بحدیث متفق علیہ ابن عباس و در حلق راس از قتل تناسخ  
 و جبیک شاقیاسہ روزہ یا اطعام شش میکن و واروشدہ ہر مسکین را نصف صاع بربط  
 این نیز متفق علیہ است از حدیث کعب بن عجرہ و بدان قرآن نازل شدہ قطع شتر سزا  
 موت قتل است و ایجاب فدیہ بہ ستردن موی است نہ بر انداختن سپیش و در حکم قتل است  
 قطع و قطع دیگر موزیات از جنس دامیل و شوک و سن و دم و سائر آنچه ایذا دہد و لازم  
 درین ہمدہاں است کہ در حلق شتر آمدہ کما قال اللہ تعالی ففدیۃ من حیوان او صدقہ  
 او فسک و لیکن این لازم بعد از ثبوت منع ازین فعل است چنانکہ در موی سترناست شدہ  
 نہ در آنچه منع از ان ثابت نگشتہ کہ اصل در اینجا جو از عدم لزوم فدیہ است و میتوان گفت  
 کہ این امور مقامی بر خلق نیند بلکہ و اقل اند زیرا آیہ کریمہ فمن کان من حیضاً لا بدت  
 از تقدیر مخدوف و در آیه مثل آنکہ چنین گویند فمن کان من حیضاً ففعل شیئاً من محظوظات  
 الاحرام او بہ اذی من راسہ فخلق ففدیۃ الایۃ و این ظاہر است و لیکن سخن در  
 بودن قطع سن و قطع بشہ از محظوظات احرام است تا آنکہ نہ یہ لازم آید و جز بضرورت رد و بجز  
 و این را دلیل معلوم نیست پس مراد بآیہ آن باشد کہ چنان بیمار است کہ ہر آہ آن فصل  
 چیزے از محظوظات کہ دلیل بدان دارد گشتہ بچوبیس غیظ و غفیلہ راس او را بجز است  
 و روقح کہ خطبہ خواند و فرمود کہ او تقاضی نیل را از مکہ بازداشت و برای بیسج یکے پیش ازین  
 حلال نشد و مگر غیر مے حلال گردید و احدے را بعد از من حلال نیست صید او را از اینجا نہ

و خارش نبزند و لقطه اوجز از برای نشند حلال نباشد و صاحب قلیل فدیہ کیسه دریا  
کشنده را بکشد و بر گزارش عباس که از خربکار و بارخانه و گور می آید استنایش نمود  
و مکه را ابراهیم علی السلام حرم ساخته و اهل او را دعا کرده و من مدینه را حرم ساخت چنانکه  
ابراہیم مکه را حرم گردانید و دعا کرده ام و در صلح و مدینه پیچ و دعای ابراهیم از برای  
اهل مکه و این مدینه حرام است از مابین غیر تا ثور و این حرمت در باره صید و شکار و قطع  
و مختص است بسلب قاتل صید و قاطع شکار و بران تحقیق مرام درین مقام نزد ما آنست که بر  
کشنده و پیچیده و برنده و درخت در حرم مدینه از جزاء و قیمت هیچ واجب نیست بلکه فقط اثم  
و هر که قاتل و قاطع مذکور را بیاید بسلب او بگیرد و همچنین بر حلال در صید و شکار حرم مکه هیچ واجب  
نیست مگر مجزاً اثم آرس بر حرم جزای که در قرآن کریم ذکر یافته واجب است از کشتن  
شکار و در درخت مکه چیزی نیست زیرا که دلیل که بدان قیام محبت می تواند شد و از شد  
و روایت و وجوب بقره در قطع دو وجه کبیره بصحبت نرسیده و آنچه از بعض سلف مرویت  
دران محبت نیست و حرام است و آن که وادی از او دیه طائف باشد ابوداؤد و از حدیث  
زیر بن عوام آورده که آنحضرت صلا فرمود صید هیچ محرم و حنه المندی و صحیح الشافعی  
و این نص است در غل و غنای آن ثابت نشد

### باب در بیان صفت حج و دخول مکه

جابر بن عبد الله گفته آنحضرت صلا فرمود که ما همراه و سه بر آدمیم چون از مدینه نریزیم  
رسیدیم اسما بنت عمیس زن ابوبکر صدیق محمد بن ابی بکر را از ما پیدا آنحضرت فرمود  
غسل آروغهای خون را بجا بستم اهرام بر بند و خود بر سجده نماز گزار و در بر تقوی سوار شد  
چون برابر بنید آمد اهلال تبوحیه کرد و گفت اللهم لیبیک لا شریک لک لا شریک لک لا شریک لک  
والنعمه لک والملك لا شریک لک تا آنکه بخانه کعبه رسید و استلام نموده و سوره بقره را  
طواف رمل نمود و چهار بار شسته کرد و بمقام ابراهیم آمد و در کعبه خطه امنه بگذاشت و باز برگشت

برگشتند تا سلاش فرمود و از در مسجد حرم برآمدند و صفای این آییه فرو خواندند ان الصفا والمروة  
 من شعائر الله و گفت آفا و کلم در سینه بآنچه او تعالی آغاز کرده پس بالای صفا برآمد  
 تا آنکه خانه کعبه را دید و روی بقبله شده این توحید و تکبیر را فرمود لا اله الا الله و حده  
 لا شریک له له الملك وله الحمد و هو علی کل شیء قدیر لا اله الا الله انجن و عدا  
 و نصر عید و هذیم الا احباب و حده و میان این ذکر سه بار دعا کرد و فرمود آمد  
 بسوی خرقه رفت و می نمود و بشتافت در پستی وادی و چون به بلندی برآمد آهسته رفت  
 بر مرده و بآنچه بر صفا کرده بودند بر مرده بجای آورد مردم بعد این اعمال حلال شدند و آنحضرت  
 صلعم با حرام ماند و چون روز تری که هجدهم فریاد شد مردم متوجه شدند آنحضرت صلعم  
 در سینه ظهر و مغرب و عشا و صبح بگذارد و بعد از بامداد آنکه در رنگ کرد تا آنکه آفتاب  
 برآمد و بسوی عرفه راند و نزد شعر با ستاد وید که قبلش در غره زده اند و این جا خارج  
 از حد عرفات است در آن فرود آمد و بعد از آن وال فرمان بیالان بستان برقصی داد و در  
 بطن وادی عرفه رسید مردم را خطبه خواند و رین آنها را بلال اذان گفت و اقامت کرد  
 پیش خستین نماز ظهر گزارد و بعد اقامت دیگر نماز عصر بجای آورد و میان این هر دو سنی  
 خواند سپس سوار شده بموقف آمد و بطن ناقه را بسوی صحرات گردانید و موضع جل نشا  
 را در بر کرد و روی بقبله شد و تا آنجا استاد که مهر فرو شد و اندکی ز روی دور گردید تا آنکه  
 نزد غروب قرص آفتاب از عرفه بسوی مزدلفه برگشت و نیز راند و زمام ناقه را می کشید  
 تا آنکه سرش بهر که چلی می رسید و مردم را اشارت بدست راست می فرمود ای مردم آهسته  
 روید و بر هر که که می آمدند که ارغای عنان می کرد تا ناقه بالای آن برآید تا آنکه بمنزله  
 آمده مغرب و عشا را بیک اذان و دو اقامت بگذارد و میان هر دو که ام سست و نفل نخل  
 و خواب رفت چون بامداد شد برخواست و نماز فجر در اول صبح بگذارد و این بامداد اقامت  
 بود پس سوار شد و بر مشعر حرام آمد و روی بقبله شده دعا کرد و تکبیر و تیلیل برآورد و تا آنجا استاد

که صبح بخوبی روشن گردید و پیش از آنکه آفتاب برآید روانه شد و بطن عسر رسیده ناله  
 را اندک تحریک فرمود و راه میانه که بر جره کلان می برآید برفت و این فیر آن راه است که  
 از آن بفرغات فرستاده بود و آن را ضبب نامست چون بر جره که زیر درخت است آمد بخت  
 سنگ بزره بینداخت و با هر حصه تکبیر برآورد و هر سنگ بزره ازینها چو خف بود که گشت  
 می افکند و آن را بدانه با قلابايشک بز نشان داده اند و این رمی از بطن وادی کرد و بخر  
 برگشت و اینجا بخر کرد و هم مرتفع را گفت که بخر کند بده سوار شده بسوی خانه کعبه برانده  
 و در مکه گزارد و این حدیث عظیم الشان کثیر القوائد بطوله در صحیح مسلم است ترجمه بن ثابت  
 گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله از کلبیا رخسار خداسوال رضوان و جنت می کرد و بر حمت او از ناپنا  
 می جست و سندی ضعیف است نزد شافعی و در منی موضع معین بخر فرمود و دیگران را  
 گفت که من اینجا بخر کرده ام شما در حال خود بکنید و من در اینجا استادم و تمام عرفه بوقت  
 دهن درین مقام وقوف نمودم و مزد لقمه همه بوقت است و این را مسلم از جابر آورده و وقت  
 گفته چون بکه آمد از طرف اهلائی آن که جانب ذی طوی و علی است در آمد و چون برآمد  
 از جانب پائین آن که ثنیه سفلیه باشد برآمد و بی آمد بکه مگر آنکه شب بذی طوی بسجی کرد  
 و صبح غسل می برآورد و باد داخل مکه می شد و این در حدیث متفق علیه است و تقبیل حجر اسود  
 و سجده نمودن بران در روایت ابن عباس نزد حاکم مرفوعا و نزد بیهقی موقوفاً علی  
 و در سه شوط اول حکم بیل و در چهار باقی حکم پشته میان حجر اسود و رکن یانی فرمود و  
 جردین و رکن دیگر را از خانه استلام نمی کرد و عمر بن خطاب رضی الله عنه حجر را بوسه داد  
 و گفت می دانم که تو سنگی نه زبان میسرانی و نه سود می دهی و اگر نمی دیدم که رسول خدا صلی الله  
 تعالی علیه و آله هرگز نمی بوسیدم و این در بخاری و مسلم متفق علیه است از حدیث عباس بن  
 ربیع و حدیث روحی بر عمر و بن باب که نزد اوزرقی است سخت ضعیف است بحجت نشاید  
 و ثابت شده است از آنحضرت صلی الله علیه و آله استلام رکن بچین آید و بوسه بکند

رواه مسلم عن ابی الطغیلة و ترمذی صحیح حدیث طواف آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 بهر دو نفر کرده و در صحابه کی بر دیگری بابت تمیل یا تکبیر انکار نمی کرد اگر یکی حمل است  
 پس دیگری بکبر و این عباس را همراه سامان یا ضعفه از مزدلفه بنشیند روانه سخت  
 و جواز همیت کج و بجهنم صورت است پس پس بنشیند ام المؤمنین سوده را که گران اندام  
 فراتر بود شب مزدلفه رخصت دو انگلیش از خویش ارزانی داشت و این در احادیث متفق علیها  
 آمده و از رمی جمره قبل از طلوع شمس نمی فرموده و لیکن در سندش انقطاع است و ام سلمه  
 شب بخمر قبل فخری کرد بعد طواف افاضه بجا آورد و این باذن آنحضرت بود و صلوات الله  
 بر شتر مسلم است و گفت هر که حاضر نماز صبح شد با او مزدلفه و استواء آنکه روانه شویم و  
 پیش ازین بعضی هم استاده بود در شب یا در روز پس حج او تمام است و چرا که او در این  
 حدیث را ترمذی و ابن خبویه تصحیح کرده اند و احادیث شریکین چنان بود که تا مهر نر آید از مزدلفه  
 نروند و اشرف شیرازی گفتند رسول خدا صلوات الله علیه بر خلایق ایشان افاضه پیش از طلوع آفتاب  
 فرمود و تلبیه گویند مانند آنکه جمره عقبه را می کرد و ورین هنگام خانه کعبه را جانب یسار  
 را جانب یمن گردانید و هفت سنگریزه زد و این رمی کرد و جمره اولی را که نزدیک مسجد خیف است هفت  
 و سه روز دیگر بعد از و ال رمی می کرد و جمره اولی را که نزدیک مسجد خیف است هفت  
 حصی می زد و با هر حصی تکبیری گفت و بیشتر زمین نرم میرفت و تا دیر بود قبله استاده دست  
 برداشته و حامی کرد بعد بر می جمره وسطی می پرداخت و بجانب چپ و زمین میل آمده  
 استقبال قبلت می فرمود و تا دیر بود و دست برداشته و حامی کرد پس جمره ذات العقبه  
 را از بطن وادی سنگریزه می انداخت و نزولش و توفیق نمی فرمود و این در بخاری است از  
 حدیث ابن عمر فرمود و یا الله یا الله یا الله یا الله گفت و در کثرت سوم بر عرض مردم  
 و انقضایین هم فرمود و در حلق قبل از پنج و در نحر پیش از رسته الحاج ارشاد کرد و با جمله  
 آن روز از تقدیم و تاخیر هیچ مشقه بر سیده نشد بلکه همین عدم حج و اذن بغیر آن کار

بایست نمود و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر و ابن العاص بلکه در بخاری از مسور بن  
 مجزه آمده که خودش تخریقل از حلق کرد و صحابه را بدان امر فرمود و گفت چون رسیده جمعه عقبه  
 کردید بوی ستر کشیدید و بشوید و هر چیز جز زنان شما را حلال گردید و در سنن این حدیث  
 ضعیف است و فرمود نیست بر زنان حلق بلکه ایشان قصر می کنند و سندن حسن است و  
 عباس را اذن بهیست که در لیالی شبانبار سقایه داد و تبر عا ایل در عدم بیعتت سنی  
 شخصت از دانی داشت و فرمود می کنند روز نحر بعد فردای آن از برای دور و زیتر  
 روز چهارم که یوم النفر است و این حدیث را ترمذی و ابن جمان صحیح گفته اند و خطبه خواند  
 وی صلعم در روز نحر در حدیث متفق علیه آمده و همچنین در روز شانی فکر که یوم الروش خوانند  
 خطبه کرد و گفت ای ایام التشریق الحله و عاشقه را ارشاد کرد که طواف  
 بخانه وسی تو میان صفا و مروجه و عمره هر دو را کافی است و آبن عباس گفته در طواف  
 افاضه رل کرده و ظهر و عصر و مغرب و عاشا کرده اند که در حصص بخواب رفت سپس  
 شده بخانه آمد و طواف و داع نمود و این در بخاریست و عاشقه نزول نبوی را در بطح  
 بطریق نسک انکار کرده و گفته که نزول درین منزل بنا بر حاجت خرج بود و از مناسک  
 حج و عمره را امر کرد تا آنکه آخر عهد ایشان بخانه کعبه باشد مگر بر حائض تحقیف کرده و فرموده نماز  
 در مسجدین بهتر از هزار نماز در مسجد دیگر است جز مسجد حرام و نماز در مسجد حرام بهتر از نماز درین  
 مسجدین است بعد هزار نماز و او احمد بن ابن النبی و صحیح ابن حبان -

باب در بیان قنات و احصار

در حدیثیه آنحضرت صلعم محصور شد پس حلق را س کرد و زنان را بمانع شده و همی را  
 قربانی نمود و در عام قابل عمره بجای آورد و حبساعت زبیر را که بیمار بود و حج بر آورده امر کرد  
 تا آنکه احرام بندد و شرط کند که محل بن چایست که انجام احرام کس و این حدیث عاتقه متفق علیه  
 بخاری و مسلم است و فرمود هر که پای او بشکند یا لگ کرد و دی حلال شود و از احرام بر آید و سال



آیت و حج بگذارد و حکم که راوی این حدیث است می گوید که ابن عباس و ابوبهره تصدیق  
 این حدیث کرده اند و نزدی تحسینش نموده فصل در حدیث خذوا عنی مناسککم  
 که در صحیح مسلم و غیره است امر است باقتدای افعال و اقوال و صلعم و امر مفید و وجوب  
 پس مناسک که رسول خدا میانش فرموده همه واجب است نیست خارج ازین وجوب مگر چیزیکه  
 دلیلش خاص کرده است اما آنکه محتملست حج جز بفعل جمیع مناسک یا احتمال حج باقتدای بعض  
 مناسک می شود دلیل بران نیست و آنچه حدیث مؤثر و عدم باشد آن شرط است نه وجوب  
 و در اوله مناسک حج آنچه بقیه تاثیر حدیث در عدم حج باشد جز و قوت بعرفیت و ثبوت  
 که استدلان بعض افعال آنحضرت صلعم بر وجوب و بعض بر نذبح حکم است و همچنین بعض  
 افعال را ناسک و بعض را غیر ناسک گفتن نیز محکم باشد بلکه ظاهر است که جمیع افعال صادره  
 در حج مناسک است چه آنحضرت صلعم بیان نفرموده که ناسک فلان فعل است و فلان  
 فعل ناسک نیست و لکن لابد است که این افعال مقصود بالذات باشند بجز احرام و وقوف  
 بعرضه و طواف و رمی چهار نه آنچه غیر مقصود بالذات است بجز بیت بنی در لیالی رمی  
 یا بسبب غیر حج باشد بجز جمع دو نماز و در مزدلفه و نحو آن از آنچه تفصیلاش گذشت و من  
 اصعن النظر فی کشید من الاعمال الواقعة منه صلعم فی حجه المکرمه و دة مناسک  
 مستقلة و فرضا و شرطا و سنا و مندوبات و وجد اکثرها مما قلد فیها  
 الاول جن افامن غیر توفیه الاجتهاد حق که لا یخفى علی ذی البصیر  
 مراد باهلال رفع صوت باشد و ظاهر اوله است که واجب نیست مگر نیت احرام حج و ورا  
 آن امری دیگر نیست و اشتراط تقارنت این نیست با تلبیه یا تقلید بی دلیل است بلکه تلبیه  
 ذکر بی استقلال و سنتی مفروض است و همچنین تقلید هر کسی نیست کلام و ثبوت مشروعیست  
 این هر دو را بلکه نمی دانست که این هر دو شرط نیست احرام بیند و من ادعی ذلک  
 فعلیه البسها فی فصل ثابت نشده که احدی را امر کرده باشد بغسل از برای احرام جز

حائض و نفاس غسل این هر دو بنا بر تقدیر بوده و غسل آنحضرت بحدیث ضعیف ثابت است  
 شده و محتمل است که از برای احرام باشد یا در باب و عثا سے سفر یا تروی یا نحو آن پس  
 با وجود احتمال در غسل و عدم صدور امر بدان ثبوت بشرعیتش نمی تواند شد همچنین دلیل  
 بر استحباب ازاله تفتش قبل از احرام نیست و قیاس بر تطیب فاسد است و لایمناز دور  
 ارشاد بسوی ترک شعر و بشر بعد رویت هلال دیگر براسه مرید ضحیه و حاج اولی است  
 نسبت او بنا بر آنکه در شغل مشاغل است و در صفت حاج آمده هوالتفتش التعلل و این عمر  
 چون بعد از رمضان عزم حج می کرد تا حج تمسیح شتی از راس و ریش نمی گرفت حاصل آنکه  
 تساهل در اثبات احکام شرعی بلا دلیل بلکه اثبات خلاف دلیل و اب اهل انصاف  
 نیست فصل استمرار محرم بر طیب بدن در حالت احرام جائز است اگر قبل از احرام بوده است  
 و حدیث یعلی بن امیه غسل ثیاب و نزاع جبه و جهرانه بود در سینه هشتم بلا خلاف و حدیث  
 عائشه در حجه الوداع در سینه دهم بود و نیز در قصه یعلی خلق آمده نه مطلق طیب و خلوق  
 مخالف طهر عفران باشد و از عفران مطلقا سینه آمده و آثار نیست همچو کحل و دهن که در آن  
 طیب نباشد پس وجبه از برای منع از آن نیست بلکه در حدیث حسن نزد و حر فزی تدریج  
 آنحضرت صلوات و حالت احرام ثابت شده و کریم قل من حرم ذینة الله التي اخراج لعباده عامه است  
 نیست فرق در آن میان محرم و غیر او و کیف که خطابات تخیل و تحریم شامل تکلف در وقت  
 احرام است چنانکه شامل اوست در غیر وقت احرام پس برزاعم تحریم تیزین بوقت احرام  
 بر تکلف دلیل آوردن واجب است و حدیث الحاج الا شعث الا خضب با آنکه در آن  
 مقال است دال بر ایجاب فدی بر مزمل شست و غیرت نیست نه بر طاعت و نه بقتضی و نه  
 التزام فصل نیست اغتسال از برای دخول در حرم و وضو قبل از طواف ثابت نشده  
 از سه طهارت انحصار شرط است و حدیث الطواف بالیدت صلی و ضعیف است و در حدیث  
 آنحضرت صلوات و فعل است نهض بر وجوب نیست و نه وضو داخل در عزم مناسک است

که بیان خذل و اعنی مناسککم باشد فصل تمام روز عرفه وقت و قوت سنت و قوت  
 آن حضرت صلعم بعد از زوال شامی آن نیست زیرا که در چند روزی از روز بوده و سه روزه  
 و اوقات قبل ذلک لیلاً و نهاراً و همین است مذکور است و قول او این است  
 از قول جمهور و تجزیت و قوت در هر موضع از عرفه برابر است که بطن عریض باشد یا غیر آن  
 و اگر چه احادیث وارده در نبودن بطن عرفه جای قوت هر ضعیف است لکن قاضی  
 صلاحت استنباح نیست بنا بر کثرت طرق زیرا که از طریق شش صحابی آمده فصل احق  
 چنان می نماید که ذکر نزد مشرح اجماع واجب باشد بلیسک بود زیرا که با وجود و دفع مفعول  
 آن حضرت صلعم و مندرج زیر حدیث خذل و اعنی مناسککم نص قرآنی بصیغه امر هم  
 در آن وارد گشته و اذکر و الله عند المشع الحرام و قول بنده آن از ادای تقلید  
 آخر بول است و بقول قائل بحیث اجماع که مستند گاهی معروف است و گاهی غیر معروف  
 معتز نماید بود چه اول کتاب و سنت همواره محفوظ و مدون و معروف است و هر که چنین فکر  
 را غیر واجب گفته نقش از مرکز انصاف نباید لغز پیچ در اذکار کسی که درج و جز آن آمده  
 بعضی واجب و بعضی غیر واجب است بخصوص اوله فاقه قناتة فهاک تستخ فصل  
 قطع تلبیه نزد رسیدن حجره عقبه بصحبت رسیده و در کتابی از کتب حدیث مرغی مخالف  
 آن ثابت نشده و روایت علی در موطا که قطع تلبیه روز عرفه بعد از زین شمس می گوید  
 این حدیث صحیح نمی تواند شد فصل در باره فضیلت نماز در جوف کعبه حدیثی با خصوص  
 نیامده مگر در فضل صلوٰه در سجده حرام پس مستلزم ثبوت آن از برای کعبه بجزای خطاب بطریق  
 اولی باشد و در حدیث صحیح دخول نبوی در کعبه و نماز گزاردن در آن آمده فصل  
 مبیت نمی مقصود بالذات نیست بلکه شروع بغرض رمی است زیرا که فعل است و زمان  
 و مکان از ضروریات فعل باشد پس حق قول خفیه و بعضی شافیه است که مبیت سنی  
 فی نفسه واجب نیست و کیف که اگر واجب می بود هرگز اذن تبرک آن از برای قائل مندرج

از مندوبات بچو سقاییه یا باحی از مباحات بچو رعنی و داد و لقب خاص در حدیثین باب  
 نه از لفظ آنحضرت است **فصل** طواف زیارت در یوم النحر از آن حضرت در صحیحین ثابت  
 شده و این دلیل است بر آن که وقت این طواف همین است و لم یجب لنا الله بغیره  
**فصل** تنع از حاضرین مسجد حرام صحیح است چنانکه از آفتابی صحیح است و بنا بر عدم تنع  
 بر یک از دو احتمال در آیه کریمه باشد و مراد بخاطر مسجد حرام اهل حرم اند که شاید مسجد حرام  
 کنند و در بعض اوقات نماز و خوان آن حاضر انجامی شوند نه آنکه مراد بخاطر استقرار  
 دائی باشد **فصل** ادلی قطع تبلیه است نزد استلام حجر زیرا که آنحضرت صلواتم بخین کرده  
 و قول بقطع آن نزد و دخول حرم اقرب بدلیل نیست **فصل** اول و وجوب یک طواف  
 یک سی بر قارن بقول **فصل** هر دو ثابت شده اما قول پس حدیث ابن عمر است  
 قال قال رسول الله صلوات من قرن بین حجه و عموقه اجن الا لهما طواف  
 واحد اخبره احمد و ابن ماجة و لفظ ترمذی اینست من احرم بالحج و  
 اجن الا طواف واحد و سعی واحد منها حتی یحل منهما جمیعاً و گفته که این  
 حدیث حسن است و آنکه طوافی اعلاش بوقف کرده جامع حفاظ روش کرده اند و اما  
 فعل پس نیز بخین و غیرهاست از عائشه ان الدین جمعی این الحج و العموقه  
 طافوا طوافاً واحداً و درین باب حدیثهاست و احادیث دال بر دو طواف و در  
 سعه از برای قارن ضعیف است و در بعض متروک تا آنکه ابن حزم گفته که از آنحضرت  
 صلوات صحیحی درین باب صحیح نشده ولیکن این تعقیب است بحدیث ابن مسعود  
 علیه السلام که سندش لا باس بهست و لهذا بیست و غیره بسو که جمع رفته اند و گفته که طواف قدیم  
 و طواف افاضه کرد و گفته آری در سعه چیزهای ثابت نشده و حافظ و فتح الباری  
 از حقه صاویق عن ابیسیه روایت حفظ یک طواف از طوافی که برای قارن کرده و  
 این خلاف قول اهل عراق است حاصل آنکه اگر نزل جمع مذکور در شود و نه مصیر

بسوی تقاضی و ترجیح واجب است و عالم بحدیث غیر شاک است در آنکه او که طوائف  
 واحد و همی واحد اربع است **فصل** دلیل تحریم شله عام است و صورتی که شرع بخواند  
 آمده مثل شعار بدنه و موسم ابل بنا بر شناخت و قطع سارق و خوان خاص پس بنا  
 عام بر خاص واجب باشد و اشعار بدی سنت صحیح ثابت است از بدعت گفتنش موکد  
 بر تن می خیزد و خطاب در اینجا با ابل علم بعض حدیث است و رد منقلد اعمی زعم می کند که  
 ابتدای آن در ام الکتاب است و الحاصل آن مثل هذا الکلام لبس می من علم  
 الشریع فی و رد و لا حد رکما انه لیس من عالم العقل فی قبیل و لا بدید و المنعور  
 من اغتیب بملیه و تقید بد مع تنکته من النظر و الکشف **فصل** حکم بجزء بعض  
 مناسک بدم و عدم جبر بعض آن اوج است بسوی دلیل و دلیل که اقامه این من  
 کند موجود نیست و روایت من تذاک شکا فغلبه دمر اگر بصحت رسد هر شک و خود  
 جبر بدم باشد و بر مدعی تخصیص آوردن دلیل واجب گردد و لکن بروجه که منتفی از آن  
 استدلال باشد ثابت نشده و فایده آنست که ورموطا از قول ابن عباس آمده  
 و رفع سندش صحیح نیست بنا بر آنکه در آن دو مجهول اند و نیست حجت و در قول دی ضعیف  
 بر اصدی از عباد و رحمة الله ابن عباس فلفظ ضیق السبیل یا یجاب الدماء علی من  
 تذک شیئا من نساک پس لا ینق حال طالب حق آنست که در اصل این تشریح عام البک  
 نظر فرماید اگر دلیلی مفید این منی یا بدرجه اختصاص بعض مناسک بدم نه بعض دیگر  
 و در وجه ایجابش در مثل ترک ترتیب و موالات و بعض اعمال حج بگرداگر دلیلی نیست  
 فیهادرنه و قوف بر قول ماکذ و آن قول این است که در بسیاری از مسائل حج یک  
 تعلید دیگر کرده و آخر امت مقید با را که اول امت گفته با آنکه بنایش بر شفاعت  
 هاست و الله سبحانه و تعالی گفتن آن در هیچ جا می زیبد آنست که جنب یا حیض  
 ملائف عاصی است و تو کفر است و ایجاب کدام منی بر و سه جز دلیل صحیح صریح

نمی تواند شد و دلیل موجود نیست فصل اقرب و اشد علم آنست که طواف موافق صلوة  
 است هرگز در شمارش شگ کند که شش شوط اگر دبره یا هفت و سه طح شک کرده  
 تخری صواب نماید اگر می تواند ورنه بنا بر اقل کند چنانکه دلیل صحیح بدان وارد گشته  
 فصل جماع قبل و قوف بعرض مفید چیست و در اقوال صحابه که بطریق بلاغ در موطا  
 بحجت نباشد چه در اصول مقرر شده که قول صحابی حجت نیست و اگر هست در اجماع  
 ایشان است آنهم نزد کسی که قائل بحجت اجماع است و حدیث آن رجال جامع امر آنست  
 و هاکو مان فائلا النبی صلی الله علیه و آله فقال افتنی انکم کما اراهم یا اهد یا اهد یا اهد  
 و مرسل علی ما بود الحق حجت نیست گو رجالش ثقات باش و مراد برقت در آیه  
 اگر جماع دارند فائش منع از وقاع باشد آنکه مفید حج است ورنه جهال بهم مفید  
 و لا قائل بذلک و در باره ایجاب یک یا دو دیدن بر زوج و زوجیه دلیل نیامده و در منزل  
 مذکور مطلق ایجاب ہی بر هر دو است و آن برگو سفند و گاو و شیر همه صادق است پس  
 ایجاب اشد صدق هر سه چنانکه در موطا از ابن عباس از مخبر بن عمرو و دیگر در سنن  
 پیش از افاضه و قاع کرده و آیه تفسیر مطلق و تفسیر مجمل بیان صحیح نیست حاصل آنکه بر اشد  
 اصلیه صحیح است و جز اقل صحیح که حجت بدان قائم شود از آن نقل نمی تواند کرد و اینجا  
 این چنین ناقل موجود نیست پس و علی قیل یا بعد و قوف پیش از رسم یا قبل از آن زیاده  
 حاصی تثنی عقوبت است و با توبه در غور مغفرت و بخشش غیر باطل و هیچ شئی لازم او  
 نیست و آنکه جزین زعم دارد دلیل پسندیده بیار و چه بیان هیچ یک و میان حق خدا و  
 نیست فصل ادای صحیقه تقضی تسویه اند در بدنه و بقوه در تنه و هر یک از طرف نیست کسی  
 باشد پس در کفاره هم این تسویه باید بنا بر عدم و رد دلیل دال بر فرق میان هر دو  
 آری در صحیقه دلیل دال بر تفاوت میان هر دو آمده که بدنه از بدنه و بقوه از بقوه گشت  
 و لکن احقاق بعضی با حجت حج بعضی او را احقاق بعضی آن با جواب صحیحی است

**فصل** در آیه کریمه فحشاء مثل ما قتل من النعم بحکمیه ذوا عدل منکم و بجهت  
 یکی اعتبار مخالفت دوم حکم عدلین و ظاهرا نیست که اگر عدلین حکم بغیر مثل کنند این حکم لازم  
 نباشد چه مراد بهیچکدام بهیچکدام یا لفظی است و حق عدالت همین است که حکم بغیر مائل واقع  
 نشود مگر بنا بر غلط یا طر و شبهه یا آنکه معتبر در مخالفت این وصف است نه آن وصف و واقع خلاف  
 اینست و ظاهر آنست که حکم در حکم در خلف نیست چه حکم عدلین در هر حادثه قتل  
 ثابت است **فصل** بر محصر قضا نیست بلکه اتیان آن در عام دیگر است و عذر عارض  
 موجب سقوط محصر نیست و تعیین عام قابل مفید آنست که تا دلیله پیچیده مانع از ان منع کرده  
 نوری است تراخی از ان جائز نیست و عمره حدیه قضا نبوده بلکه شتر طوب و بر قریش در آن  
 مسلمین در سال آینده تسمیه اش بمره قضیه بنا بر وقوع مقاضاة بود بران بیان آنحضرت  
 صلوات میان قریش **فصل** نفوذ وصیت میت از اجرت حج بنا بر آنست که در ثلث مال دنیا  
 تصرف است و در خصوص حج آنچه دال باشد بر آنکه این نفاذ از اس المال است یا از  
 ثلث چیزی نیامده و حدیث قدس الله احق ان یقضی و نع اجرت از برای حاج مراد  
 نیست بلکه مراد آنست که حج والد از ولد صحیح باشد چنانکه قضا کے دین پدر از پسر صحیح است  
 و نتوان گفت که لفظ عام است پس بدان اعتبار و وزیر که این عموم نیست مگر باعتبار  
 فصل فیض حج نه باعتبار دفع مال از برای حاج که این معنی دلیلی دارد نشده و از اینجا  
 شناخته باشد که وصیت میت پدر او ن اجرت حاج از طروت او خارج از ثلث است که  
 بدان ماذون به است و حج از غیر قریب ثابت نشد **فصل** احادیث وارده درباره  
 زیارت قبر مطهر مقدس بود صلوات بر سلسله سبک و افرخ او مذکور است همه اش باین  
 ضعیف و منکر و موضوع است هیچ ازان بر تسمیه صحت و حسن نرسیده چنانکه از حصار م  
 منکی و جز آن ثابت می شود و گروه حدیث که سندش لا باس به است و ولا التثنی **فصل**  
 زیارت است و بس و طریق زیارت نبویه را شیخ الاسلام ابن تیمیه در منک و مبرج

صحیح ذکر کرده پس با تقصیر بر ما ذکر و عدم مرا بر خلاف آن واجب کسیست که ایمان  
بخدا و روز آخرت دارد و یکایک غیر واجب و اثبات مالم ثبت شیوه تقلید مشوم و بهنجار  
رای پریشان از حلاوت ایمان محسوم است

## کتاب النکاح

بسته حقیقه این لفظ و طلی است و تسمیه عقد بدان بنا بر ملاجهت است زیرا که عقد را سه  
بسی و طلی است چنانکه محرراشم نامند زیرا که سبب است در اقتضای اتم و کثرت در و این  
لفظ در قرآن بمنجه عقد مناسفه آن نیست زیرا که مجاز در قرآن بسیار است و کثرت دارد  
خواص حقیقت است و نه مخرج لفظ از مجازیت و آنکه محشر گفته که در قرآن جز بمنجه عقد  
نیامده ممنوع است چه در حقیقت و آنچه غلبه هرگز عقد مراد نمی تواند شد چنانکه سنت  
بر این دال است و جایز است بدان فتنه و همچنین الفاظ نکاح که در کتاب الله از برای  
ملوکات دارد شده جز از برای طلی می تواند بود چه آنجا عقد نسبت

### باب در بیان حکم نکاح و صفت منکوحه

هر که از جوانان استطاعت بارت داشته باشد می نکاح کند که اعضا از برای بهر وجهی  
از برای قروح است و هر که سطح بود بروی صوم است و این وجاست از برای او  
و آنحضرت صلعم گفته من بخانمی نگذارم و روز می گیرم و افطاری کنم و زنان را بر نی می گیرم  
و هر که از سنت من روگرداند و می از من نیست و دیبادت او کرده و از بتل منی شدید  
فرموده و گفته تزوج کنید زن و نود و دو که روزه قیامت بشنا انبیا را اسکاثره کنم و امر  
مستقیمه و وجوب است با قدرت بر تحصیل مؤن نکاح و این حرم گفته فرض است و هر که بگوید  
امر برای ندب است و نزد خفیه سنت و نزد شافعی تحب و باجماع نکاح افضل است  
تجرو و تعلی برای عبادت حاصل آنکه هر که بجمعه نکاح باشد و نکاح از برای ادا و



از ترک بود و بدون احتیاج پس شک نیست که اقل احوال در حق او مذنب است بنا بر  
 اول و آورده درین باب و هر که محتاج نکاح نیست و نه فعل آن او سست از برای  
 او همچو صورت عین پس در حق وی کرده باشد نزد خوف اشتغال از طاعات همچو  
 طلب علم و جز آن از آنچه بدان حاجت می باشد یا زن بترک جماع متضرری گردد  
 بدون اقدام بر عصیت و اگر از شغل از طاعات بی نیازست و زن بترک جماع  
 غیر متضرر و در نکاح نفعی راجع بسوی بابت حاصل نیست پس ظاهر آنست که مباح  
 باشد اگر چه اول مقتضی این تفصیل نیامده اما در اینجا اول و دیگر و قوا علیک آخر مقتضی  
 آنست و اگر درین صورت اخیر مباح نگویید بلکه مکرره گویند بنا بر و در اول و در غایت  
 و عولت و در آخر زمان چندان دور از صواب نیست و نکاح با زن از برای چهار  
 فصلت باشد یکی از جهت مال که دو تمتعت است مال خود بر شوهر صرف کند دوم از جهت  
 حبس که در غیر عالم نامور یا امیر نامدارست سوم از برای حسن و جمال که در آن فراغ خاطر  
 و شگفتی خداست چهارم از برای دین و صلاح و عفت و صمت او و لیکن تقدیم دین  
 همه زن و نیکو است گو یا به صنف دیگر جائز یا مستحب باشد و لهذا آمده فاظفر بذات  
 الدین تفتت ید الکر و فای انسان نزدیکتر و ج این دعاست باریک الله و  
 باریک علیه و جمع بین یکا بخیر و این در حدیث ابی هریریه است مرفوعا و ترمذی  
 و ابن حبان تفصیح کرده اند و ابن سعد گفته اند حضرت صلوات الله علیه حاجت مار چنین آفرید  
 اَنْ الْحَمْدُ لِلّٰهِ فَحَمْدُهُ وَ تَسْتَعِينُكَ وَ تَسْتَغْفِرُكَ وَ تَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنْ شَرِّ وَاَنْفُسِنَا  
 مِنْ يَهْدِيْهِ اللّٰهُ فَلَا مُضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يُّضِلُّهُ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ  
 لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُوْلُهُ بِاَسْمَاءِ كَيْفَ يَأْتِيهَا الدِّينُ  
 اَمْسُوْا اَللّٰهُمَّ تَقَاتِمَهُ وَ لَا تَقُوْنَنَّ اِلَّا وَ اَنْتُمْ مُسْلِمُوْنَ وَ دَوْمَ طَلْعِ اَللّٰهُ اَللّٰهُ  
 كَسَاءُ لَوْ نَبِهْ وَ اَلْاَرْحَامُ اِنَّ اللّٰهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَفِيْعًا سَمِيعًا يَأْتِيهَا الدِّينُ اَمْسُوْا

يُطْلِعُ اللَّهُ وَكَسُّكَ فَكَذَرْتُ نَاصِيَتَهُمَا وَابْنِ رَاحِدٍ وَدَارِمِي وَابُو دَاوُدَ وَنَسَائِي  
وَابْنُ مَاجَةَ وَغَيْرُهُمْ رَوَيْتُ كَرْدَهُ وَنَدْرَ تَزْدِي تَحْنِيضُ وَحَاكُمُ تَصْحِيضُ نَبُودَهُ وَفَرَّ رَوَايَاتُ دُجْرِ  
بَعْضُ الْفَاظِكُمْ وَبِشِيشِ هَمِّ أَمَدِهِ جَنَّاكُمُ وَرَأْسُ كِتَابِ مَوْعِظَةِ أَسْنَدِهَا يُخْطَبُ بِفِي شَوْبَةِ السَّنَةِ  
ذَكَرْتُ وَنَظَرْتُ رُونَ زُنْ مُخْطَبُ بِأَكْرَ تَوَانِدِهَا زُنْتُ سَتَ بَلَكُ بِيَكُ رَاكُهُ زُنْ خَوَاسْتَهُ بُوْدُ پَسِيدَارِ  
وَبِهَكُ كُفْتُ فَرَمُودُ بَرُو بِيْنِ دَوَيْنِ دَرْ سَلَمُ سَتَ وَرَأْسُهُ بِزَنْبُطِهِ بَرَادُ رِسْلَانِ تَأْأَكُمُ خَاطَبُ  
أَوَّلُ تَرْكُ كُنْدِ يَأْؤُنْ دَهْدَنْسَهُ فَرَمُودَهُ وَتَجْمَعُ بِيَانِ دُو خَوَاهِرِ حَرَامُ سَتِ حَرْنِيْنِ بَاسْتَنْدِ  
يَا اَسْنِيْنِ يَأِيْكَ حَرَهُ وَوَيْكَرَ اسَهُ زِيْرَا كُهُ آيَةُ وَآنْ تَجْمَعُوا اِيْنِيْنِ الْاَلْحَثِيْنِ اَعْمُ سَتِ اَزَا كُحْمُ  
هَر دُوحَهُ بَاسْتَنْدِ اسَهُ وَقَوْلُهُ اَوْ مَا مَلَكَتْ اَيْمَانُكُمْ اَعْمُ سَتِ اَزَا كُهُ هَر دُو خَوَاهِرِ كِيَكِيْ  
بَاسْتَنْدِ يَأْغِيْرَ اَنْ بِيْسِ بِيَانِ هَر دُو آيَهُ عَوْمُ خُصُوصُ مِنْ وَجْهِ سَتِ وَدَرْ سَتِ اَنْجِيْ تَعْيِيْنِ  
رَاجِحُ كُنْدِ نِيَادَهُ وَلِيْكَنْ سَنَهُ اَزْ جَمْعِ بِيَانِ مَرَأَةٍ وَعَمَهُ وَخَالَا اَوْ تَقْوِيْتُ مَخْجَعِ بِيَانِ اَخْتِيْنِ اَسْ  
اِمَارِيْ كُنْدِ چَ لَفْظِ مَرَأَةٍ شَامِلِ حَرَهُ وَاسَهُ هَر دُو سَتِ وَشَكْ نِيْسَتِ كَقَرَابَتِ بِيَانِ دُو خَوَاهِرِ  
زَالِدِ بِقَرَابَتِ بِيَانِ زُنْ وَعَمَهُ وَخَالَا اَوْ سَتِ وَهَر كَدُو عَوَسُ كُنْدِ كُهُ مَرَادُ بَقُولِ بِيَانِ اَتَيْنِ  
حَالِ رَا نَدَنده اِمَارِيْنِ بَنِ اَزْ وَسَعِيْ جَزْ بَدِيْلِ بِيْرَ اَنْشُو دَوَيْنِ قَوْلِ كُهُ سَوَقُ آيَاتِ اَنْزِيْرَا  
تَحْرِيْمِ حَرَامُ سَتِ بَاطِلُ سَتِ چَ دَرْ قَوْلِ رَسُوْلِهِ سَجَا حَرْمَتِ عَلِيْكُمْ اِهْمَا كُمْ تَأْ قَوْلِ اَوْ  
وَ اَنْ تَجْمَعُوا اِيْنِيْنِ الْاَلْحَثِيْنِ حَرَامُ اَسْتَوِيْ بُوْدَهُ اَنْزِيْ چَ دَرْ تَحْرِيْمِ اِمْمُ مَلُوْكَ وَبَعْجِيْنِ  
اَخْتِ وَبَنَتِ مَلُوْكَ دَاخِيْ چَ بَعْدَ اَزِيْ نَازَكُ يَأْتِسَهُ خِلَافِيْ سَتِ فَصْلُ اَوَّلُ دَالِ اَنْزِيْ تَقْلِيْلِ  
مَهْرِ بَرُوْنِ اَلْقِيْدِ بِمَقْدَارِ بَلَكُ هَر چَ قِيْمَتِ دَارِ دَهْرِ بُوْدُ نَشِ صَحِيْحُ سَتِ چَ حَدِيْثُ دَلُوْ خَا كُنْمَا  
مِنْ سَحْلِيْدِ وَحَدِيْثِ اَنْكَاحِ زُنْ بِرَغِيْلِيْنِ وَحَدِيْثِ حَلَتِ زُنْ بِرِصْدَاقِ طَعَامِ اِنْ بَرِيْنِ  
وَ حَدِيْثِ تَزْوِجِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ بِرُوزْنِ نَوَافَةِ اَزْ زُرْدَالِ بِرِصْدِ قِيْدِ بَعْدَ رَحَانِبِ  
قَلْتِ سَتِ وَ اِيْنِ اَحَادِيْثِ دَر اَهْمَاتِ سَتِ بَلَكُ زَنِيْ رَا دَرْ زَنِيْ يَكِيْ بِرِچِنْدِ سُوْرَةُ قُرْآنِ كَرِيْمِ

وادو فرمود ان شاء الله تعالی فقد صلتک کما جأ معک من القرآن ودر لفظی از سلم فقد  
 زیجت کما فعلها من القرآن آمده و لفظ بخارے امکن کما جأ معک من القرآن  
 است و از تکرار او و این است ما نحفظ قال سارة البقرة و التي تلها قال قم  
 فعلی عشرین آیه و درین الفاظ دلالت است بر آنکه ایجاب و قبول را عبارت  
 معین نیست و اما در جانب کثرت پس از آن نیز حد معین نیست و لهذا در قرآن شریف  
 ذکر نظر آمده و مهور هر یک از زوجات مطهرات و از زده اوقیه و نصف بود که یا نصف  
 یا سه یا شش هرگز زعم کند که هر چند قدر و آن قدری باشد بر وی دلیل است و شک  
 نیست که مخالفة در مهور مکره است و صدق حقیقت او بود پس هر گرد انید آنرا و  
 هیچ باشد و از علی بن طاووس قبل دخول زده در مهر و این دلیل استیم است و  
 و در تطبیق و صدق و جایای قبل از صحت نکاح برای زن است و هر چه بعد از صحت  
 نکاح با تداوان محلی است و از حق پذیرد که بران اگر امر و توان کرد دختر یا خواهر است  
 و نکاحی که در آن فرض صدق نکاح و پیش از دخول بان زن بمرد آن زن را مثل  
 سدان زن آن قوم خودش باشد یا و کس و شرط و حکال می شود زن با و ن سویت یا  
 در مهر و این بدل و بی و نه از جابر آمده و قول علی که هرگز از زده در عیم نباشد در سندش  
 نیز از نه بجهت نه از زده و بهتر از است که آسان تر باشد بر مرد و عمره دختر چون کند  
 و از آن آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بطلاق داد و از  
 اسلامه جامه در تنه اش و بایند و در سندش را وی متروک است لیکن اصل قصد در صیح آمده  
 و نیست دلیل بر و بر مهر کامل بجز و خلوت و تنسک بغير دلیل حلال نیست لایسار در قطع  
 احوال عیال که امانش تحریم است بکتاب و سنت و جز بدلیل ازان منتقل نمی تواند شد فصل  
 در بیان نکاح ثابت است و حدیث لا نکاح الا باولی مرسل است و فرمود هر زن که  
 بی و ولی نکاح کرد نکاحش باطل است و زود دخول مهر لازم آید بنا بر استحلال فوج و اگر در اولیا

استخار برود هر سلطان ولی کسی باشد که او را ولی نیست و این حدیث را این عنوان  
 در این جهان و حاکم صحیح گفته اند و در آن ولایت سبب ابطال ولایت اولیا پیش است  
 گویند تا جایی که ایشان است بعد از هر که غائب است نزد حضور کفو و رضای نگاهداری آن  
 اگر چه در جای قریب باشد و میگوید خارج از بلد زن و مرد نکاح بود پس آن ولی در علم  
 معذور است و سلطان ولی اوست مگر آنکه با فوی و شوسه را ضعیف با انتظارش گرداند که  
 درین صورت انتظار قدم آن غائب علی این هر دو است اگر چه بدین در آن گرد و با  
 عدم رضا و جوی از برای یکجای انتظار نیست لایسا با وجود حدیث ثلاث لا یؤمنون  
 اذ اجاءت را از آنجمله ایم است چون کفوش بهم رسد و قول علیه و را اعتبار ولایت  
 نکاح قرابت قریبه زن است که نزد نزدیک زن یا غیر کفو غضاخته است این را  
 و مزوج او غیر ایشان باشد و این منقضی بعصا نیست بلکه در فوی السه است  
 می شود و بچه برادر از جانب مادر و در فوی الارحام بچوب پسر دختر و گاه غضاخت  
 این هر دو باشد و غضاخت بنی اعمام و نوه هم باشد و شک نیست که بعضی قریب  
 ادخل است درین امر از بعض دیگر پس آباد و آباد اولی تر اند از غیر خود باز برادران  
 یک پسر و مادر اند پس برادران از جانب پدر یا مادر پس اولاد پیشین و اولاد بنات  
 سپس اولاد برادران و اولاد خواهران بعد از اعمام و اخیال قدیم کفایت این بعد  
 هفت گاه و برز اعمام اختصاص بعضی در آن بعضی آرد و آن جهت است و اگر بستن جز  
 احوال سن تقدیم نیست ما را بر آن قبول نباشد و حدیث لا نکاح الا بولی و سنا  
 عدل اگر ثابت شود و بصحبت رسد دلیل باشد بر آنکه اشاد شرط از شرط نکاح است  
 بنا بر آنکه نیستی ذات مستلزم اوست و توجیه نفی یسوی کمالی تنگ قریبه است چه تعبیر  
 کمال بعد الجارین است و لکن در حدیث مقال است پیش منقضی از برای استدلال نشو  
 فصل در ثانی چیزی ثابت نشده و لکن چیزی از ماکولات لباس برست زیرا که

منجمله طعام مند و بیست سخن در حکم مشروطیت انساب است باور و احادیث صحیح درسته  
از نبی و ظاهر آنست که این انتساب نوعی از نسب است و دلیل دال بر تخصیص و ارفقند  
نه از وجه صحیح و عین و نه ضعیف منجز **فصل** نیست نکاح ایمن بدون استیاء و نکاح بکر بدون  
استیذان و اذن بکر سکوت اوست و در رواستیه چنین است که شیب احق است بنفس خود  
از ولی خویش بکر را استیاء کند و اذن او خاموشی اوست و در لفظی این است که نیست  
ولی را با شیب امری و اختیار و اوقیبه امر خواهد شد و یک زن نکاح زن دیگر بولایت  
خود کند و نه نکاح خودش نماید چه ولایت و کالتش مقبول نیست و این را ابن ماجه و  
داظمی روایت کرده اند و رجال سندش ثقات اند و از نکاح شفا رفته آمده و انجمنان  
باشد که یکی دختر خود را باینکاح و دیگر بآخر نکاح خود با دخترش بدهد و میان این هر دو مهر  
نماید و این نه خاص بدختران است بلکه خواهرا ن و دختران برادر را نیز همین حکم است  
که نکاح شان بی مهر بر طریق باده حرام و باطل است و بعد از مفاد عقد نیست بلکه جواب  
بر هر یک از دو چنین توفیر هر از برای زوج است بنا بر احتمال فحی که با بمنزله فساد تسبیح  
بوده و فساد تسبیح مسلم فساد عقد نکاح نیست و مهر شرط عقد نیست و تسبیح از شفا  
مقتضی فحی و تحریم است نه مقتضی فساد عقد و در فی بکر اگر پدرش نکاح او کرده بود و او  
کاره بود آنحضرت صلوات علیه و آله و سلم که در دهر زن که دو ولی نکاحش کرده اند از برای اول است  
و بعد متزوج بغیر اذن اهل خود ظاهر باشد و تسبیح میان زن و عمه و خاله او حرام است  
و تحریم را از نکاح و از نکاح و خطبه و مخطوبه شدن نمی آید و ابن عباس گوید نکاح نیمه  
در حالت احرام کرد و میوه گفته نکاح در حالت احلال بود و اول در حدیث متفق علیه  
و نهانی در مسلم و عین است راجع که اهل البیت ادری بمافی البیت و اتق شرط با  
شرطی است که بدان فرج را حلال ساخته اند ما و یک تحریم حلال یا محلل حرام نیست  
**فصل** در عام و اطاس تا سه روز و بیست و نه و او سیس از ان نه که در واه سلم و در

حدیث متفق علیہ آمده که نمیکرد از منقه در عام غیر و حرم و سه رضی الله عنه گفته: نه فرمود  
 از منقه زنان و از حرم حرامیه و این در صحیحین و غیرهماست و در حدیث ربیع بن میسر آمده  
 که فرمود شمار از آن داد و در استنشاء از زنان و مکون او قنای تار و زقیامت حرامش  
 ساخته پس هر که نزدش چیز سے از جنس این زنان باشد او را بگذارد و از آنچه با و داده  
 هیچ نگذرد و این از مسلم و ابو داؤد و نسائی و ابن ماجه و احمد و ابن جابر است و در آن  
 دلالت است بر منع نکاح منقه تا ابد و هه الحق الحق الذي لا یجیص حدیث چو این نه  
 در حجت الوداع بود و وقوع این نه مؤید در آخر موطن از موطن سفر آن حضرت است مسلم  
 و بعد چار ماه از آن وفات یافت پس مصیر یسوی آن و جب باشد و سخن درین مسلم  
 در از است حاصل آنکه تاخ تحلیل جمع علیه تحریم جمع علیه تقید تا بیست و ناسخ در نسخ  
 هر دو قطعه اند و این بر تقدیر نیست که تاخ قطعه بر قطعه نباشد چنانکه جمهور اهل اصول گویند  
 و در نه را درین قول با جمهور موافقت نیست فصل محلل و محلل له ملعون از برسان رسول  
 صلوات و احادیث این معنی بطریق جماعه از صحابه با ساندی آمده که بعضی صحیح بعضی  
 حسن نیست و نه باشد لعن مگر بر امر ناجائز و شرعیت مطهره بلکه بر گناهیه که از آن شد زوایا  
 باشد پس تحلیل غیر جائز است در شرع و اگر جائزی بود و ناعل در آن رابدان لعنت نمی فرمود  
 و چون حرام و غیر جائز و شرعیت آمد پس غیر آن نکاح مست که در کرمیه حتی تنکیم و جبا  
 غیبه کا ذکر یافته و آمده که نکاح نمیکرد زانی محلو و مکره همچو خود و این حدیث ابی هریره که نزد  
 احمد و ابو داؤد است و در جالبش به ثقة موافق قول او تعالی است و حرم ذلک علی  
 المؤمنین پس نکاح با زانیه جائز نباشد و ظاهر حدیث ان اصناف لا تقرب الیها  
 آنست که کنایه از زانی باشد ولیکن اختلاف است در وصل و ارسال بلکه نسائی گفته اند  
 ایس اثبات نیست و جز از بایع منع نکاح با دختر یکم این کس با مادرش زنا کرده زیرا که تحریم  
 مجرم حرمت بشارت مست نه بقتل و شرع تجویم نیست شرع آمده و این دختر تربت شرعی نیست

تا اول باشد زیرا که نقالی و بنا آنکه و نتوان گفت که آن نیست لاحق مخلوقه به او است  
 زیرا که این حق اگر بشر است پس باطل است و اگر ادا نیست که غیر شرعی است پس  
 مضرت نیست چنانچه مخلوق از آب است لیکن این آب نه آبی است که بدان خوف نسب  
 ثابت شده بلکه آبی است که صاحب او را جزو حاصل دیگر نیست **فصل عائشه**  
 گوید یک زن خود را سه طلاق داد آن زن بر نه دیگری رفت آن دیگر هم ادر اطلاق  
 داد پیش از دخول پس زوج اول را راده تزد جنس کرد و آنحضرت صلوات الله علیه از آن پرسید فرمود  
 لا حق یندوق الا تخومن عسیلتها ما ذاق الا اول استوجه مسأله این دلیل است  
 بر وجوب طلی و با وجود آن مجرد دخول کافی است و انزال شرط نیست +

### باب در بیان کفایت و خیبار

این گفته آنحضرت صلوات الله علیه بر بعضی عرب کفایت بعضی اند و همچنین بعضی موالی کفایت  
 بعضی مکرهات و حجام و این را حاکم روایت کرده و در سندش راوی بی نام است و  
 ابو حاتم مستکثرش گفته و لیکن شاعری دارد و نزد بنی از معاذ بن جبل پسند متقطع و فاسد  
 بنیت قیس را گفته نکاح کن بلا سامه و این در مسلم است فاطمه قریشیه بود و اسامه موی نراره  
 و بنی بیاضه را امر با نکاح اباهند و نکاح با دوسه فرموده و او را حجام بود و سندش نزد حاکم  
 جید است پس مقدم باشد بر روایت اولی و راجع بود از آن و کفایت و نسب غیر مقبر  
 بود و هر که باعتبارش فرستد مجرد خیال بے استند لال آویخته بود و آن بنات بتولی ضعیف  
 عنما ارفع در فتور و علی در منصب مستلزم آن نیست که بر کثرت از او یا در جود جمعی از او  
 حرام باشند و قرون مشهور و لما بناخیر ازین مسائل در درستی بودند و خلافت احدی از مردم  
 در آن معلوم نشد و مگر بعد از گذشتن چهار صد سال از هجرت بنویسند و بجمعه مسئلای شش تنای  
 بنات فاطمه از ازدواج با دیگران فرمایش یا شنید یا غیر آن مسأله ده بیست مسأله  
 دلیله و قضیه عصبیه غیر است قضیه شریعیه و نسب و اگر لابد باشد اعتبار انساب احسان

پس شک نیست که اشرف انساب نسب به ما شتم و افضل اصحاب حسب علم است و پس  
 شروط اهل فروع در باب کفارت یکدیگر از برای تزویج و تنزیح استنبه بخراقات است  
 نسبت با جهادات و کمالها من اسحات عندا هم لیس علیها آثاره من علمه و  
 حدیث خیار بر بره نزد عتیق تنفق علیه است و در و واسیه نزد مسلم آمده که ز و نش عبد بود و در  
 رویتی دیگر آمده که صر بود و اول اثبت است و در تجاری از ابن عباس بصحت رسیده که  
 بنده بود و قیو نزد بلبی را که ز بلو و دو خواهر نزد اسلام آوردن بود ارشاد کرد که طلیق  
 ایها شئت و سندی را بخاری اعلال کرده مگر ابن جهان و در قطنه و سبتیجه بخمش  
 و نزد شیخ سیمینش نموده اند و غیلان بن سلمه ثقفی نزد قبول اسلام ده زن نزد خود داشت  
 و همگان همراه او مسلمان شدند آنحضرت او را امر کرد با اختیار چهار زن از آنها و این را  
 اگر چه ابن جان حاکم تصحیح کرده اند مگر بخاری ابو زرعه و ابو حاتم علاش نموده و ابن  
 عبد البر گفته که لها معلو و اعله غیبه من الحفلا لعلها اخری و چون مقام  
 مقام و حسب تحریم و قبیل و موضع موضع عاتقه البلو است حال دلیل برین منوال است  
 پس چنانکه باید و شاید تنفیض از برای استدلال بر مع زیادت برابر مع نشود و آیه کریمه  
 فانکحی امایاب لکم من النساء فتنخی و ثلاثه و باع بر محاوره عرب عباد و آنست  
 لغت مفید جو از نکاح و دو دوسه و چهار چهار و یک یا رست و در آن تصریح کرده اند  
 مقدار عدد زنان نیست و نه بلبی بر مفارقت و فعه اولی نزد و فعه ثانیه است و اگر نزد کسی  
 نقل مخالف این معنی از آن لغت و اعراب باشد پس مقام استفاده از وی است  
 بر این تفصیل فرماید و عقیقه بدعوی اجماع نزد غیر منزع باین جلیه اهلان و ابی خریطه است و به  
 قسم این اسامع بصحت خواهر رسیده حال آنکه ظاهر بر این صبیح و عمرانی و ثلاثه از محققین متنازعین  
 بر خلافت این اجماع فرشته اند و هم قرآن کریم فصل رسول رحیم کنه زن یا زاده درین  
 اوقات فراهم آورده خلافت اجماع مذکور است و دعوی خصوصیت مقتضی دلیل نیست و بر این است



اصلیه همراه دارد و نقل از ان جز بنا قلمی که زوش همداویر منقطع گرد و ممکن نیست و حد  
 تقدم غلمان باا اعلای که در ان است کجا نهض از برای نقل از دلیل قرآنی و فعل مصطفی  
 می تواند شد و هر که تصحیح این حدیث بروحی که بدان قیام حجت می تواند شد بکند یا  
 دلیلی دیگر در سنن این حدیث بیارد و خدایش جزا سے خیر و چه میان ایسیچ یک و میان  
 حق صداوت و بغضا نیست و بر عالم ایفای حق اجتهاد و لاسیما در مقامات تحریر و تقریر  
 چنانکه در همه اباحت این کتاب و جز آن کرده ایم و می کنیم واجب است و نزد حق چیزی  
 در صدر ترویج در عمل باید کرد و در تقریر صواب فایا ک ان تتأمی التصاریح بالحق اللد  
 تبلغ الیه ملکات لقیل و قال ولا سیما فی مثل موطن تجنب عنها کثیر من  
 الرجال فانک لاتسأل يوم القیامة عن الذی ترضیه منک العباد بل عن  
 الذی یرضیه المعبود و اذا اجاء فها الله بطل نهض معقل عم و من ورد البی  
 استقل السواقیما فصل آنحضرت صلعم و خضر در زینب را بر ابرو العاص بن الربیع بعد  
 از شش سال نکاح اول برگردانید و نکاح تازه نکرد و این حدیث نزد احمد و حاکم  
 بصحت رسیده و در حدیث دیگر آمده که نکاح جدید کرد و لیکن ترمذی اول را اجمود از رو  
 استناد گفته و یکی که اسلام آورده نکاح کرده بود شوی او گفت می دانی که من مسلمان  
 شده ام پس آنحضرت آن زن را از شوهر دیگرش کشیده بشوهر اول داد و این را ابن  
 جبار و حاکم تصحیح کرده اند فصل چون در پهلوی عالیه که زنی از بنی غفار بود و نزد خول  
 و وضع ثیاب ملاحظه بپایض کرد فرمود جامه خود پوش و بکسان خویش بیامیز و امر بکاین  
 دادن کرد و در سندی مجهول هست و از عمر بن خطاب آمده که زن بر صاریا مجنونیه یا مجنونه  
 را صداق ست عوض میس و این صداق بر زنی فریب و شده سندی یعنی اگر می دانست  
 ورنه بر جاہل تاوان نیست و از علی مرتضی هم بخوان بزیا دت قرن آمده و قضای  
 عمر رضی الله عنه در عین تاویل یک سال است و لیکن این همه موقوفات ست بکثرت نمی نرسد

گواسانیش رجال ثقات باشند چه در اشال این مقامات استناد بر قوعات باشد  
 و بغیر آنها و آن موجود نیست و بضرورت و ینیه ثابت شده که عقد نکاح لازمست  
 بدان احکام زوینیت از جواز و طلی و وجوب نفقه و نحو آن و ثبوت میراث و سایر احکام  
 ثابت می شود و همچنین از ضرورت و ینیه خروج از ان بطلاق و موت ثابت پس از برای  
 زعم خروج از نکاح بسبب از اسباب و دلیلی صحیح تنقض انتقال از ثبوت بضرورت و ینیه  
 و در باره فسخ نکاح از عیوب بحجت نیزه نیامده و مرفوعی بشدت رسیده و لفظ المحقق  
 با هلك صینه طلاق است و بر فرض احتمال حل بر پیش و حبس باشد نه بر مساوی آن  
 همچنین در فسخ بعت دلیلی صحیح نیامده و اهل بقا بر نکاح است تا آنکه موجب انتقال  
 بیاید و من اعجب ما یتعجب منه تخصیص بعض العیوب بذاک دون بعض

لا یجوز د لیل فیهان الله و بحمدہ

### فصل در بیان عشرت با زنان

ملعون است آنکه در دبر زن بیاید بلکه او نفالی بسو سے چنین کس نظر نمی فرماید و اول  
 مرسل است و ثانی موقوف و لیکن چون بطرق چند از جماع از صحابه آمده مجموعش تنقض  
 بر فرض این مسئله که مراد ازانی ششم این ششم باشد و آنکه این عمر زول این آیه مردی  
 از انصار که بدبر زن خود آمده بود نشان داده جبر است ابن عباس تو بهیم او درین باب  
 نموده کافی سنن ابی داود و آنحضرت وصیت فرموده است بخیر و یکی در حق زنان و گفته که اگر پیش  
 زنان از استخوان پهلوست و اعوج شے در ضلع اعلا سے اوست اگر بردی که راست  
 بشکند و اگر همچنان بگذارد که همواره کج ماند و استماع بدان همراه کجی است و شکستن آن طلاق  
 اوست و نزد دوم برینیه از غر و ه جابر گفت که بان تا هنگام سه پاس بخانه در آیی  
 یعنی شب و غل مشوات و ز ولیده موسی شانه زنده و غلبه استر و بکار دو گفته هر که عیبت او دراز  
 گردد وی شب هنگام ناگهان بخانه نه در آید و بدترین مردم نزد خدا روز قیامت کسی است

که بدن رسد و زن بوی رسد پسر را ز او برابر ملا کند و چون سادیه بن عبیده از حق زن  
 شوهر پرسید فرمود چون نان خورسک و اور بخوران و چون جامه پوشی و اورا هم پوشان  
 و بر روی او وزن و او را بد ملگویی و از وی چه در خانه جدا نشود این نزد احمد و ابو داود  
 و نسائی و ابن ماجه است و نزد بخاری تعلیقا آمده و منذری از ان سکوت کرده و این  
 جهان و عالم نصیبش نموده اند و پیوسته می گفتند که از در آمدن مرد بقبل زن از جانبیه  
 فرزند احوال می شود و پس فاقا احتی که ای نشسته فرود آمد اخرجه مسلم عن جابر و فرمود  
 اگر یک زن و زن خود بیاید و این دعا خواند بسم الله الله صجننا الشیطان و جنبا للشیطان  
 ما فوقنا اگر میان هر دو فرزند می مقدر بوده است هرگز شمشیر شیطان زیان نرساند  
 این در حدیث متفق علیه است و بخاری از ابی هریره مرثی نقل آورده که چون مرد زن را  
 بفراش خواند و وی ابا کرد و نیامد ملائکه تا صبح بروی لعنت کنند و تلفظ مسلم اینست که آنکه  
 آسمان است بروی نشینا که گرد تا آنکه مرد از ان زن خوش نود شود و همچنین و متفق علیه  
 لعنت بر واصله مستوصله و او شمه و شمه آمده و وصل پیوند سومی بومی است و دوشم  
 خلا نیدن سوزن یا خار در پوست و فرموده غیل فارسی و روم را زیان نمی کنند و ان  
 جمیع است باذن و در حالت رضاع و عول را و دخی گفته اخرجه مسلم و در حدیث دیگر  
 گفته بیو که عول را و او صفری گویند کاذب اند اگر خدا خواهد که خلق کند نتوانی که  
 برگردانی و در جالش نقات اند و جابر گفته ما عول می کردیم و قرآن نازل می شد پس اگر  
 ناجائزی بود از ان منوع می شدیم و این متفق علیه است و مسلم زیاد کرده جلیغ النبی  
 صلواته فله یفینا و باطله عول جائز است و کراهت تنزیه را بان منافاته نیست و احادیث  
 قاضیه بر منع محمول است بر مجز که است نقطه بر تحریم و بعد ایضا که از انس و صحیحین  
 آنحضرت صلوات بر همه زنان یک غسل مروی شده

باب در بیان ویمه

چون عبدالرحمن بن عوف باحضرت گفت که من تزویج کرده ام فرمود بارک الله لک  
اوله و لی بشأه این لفظ مسلم است از حدیث انس و فرمود چون یکے را از شما بسوس  
و لیمه خوانند باید که بیاید و این متعلق علیه است از حدیث ابن عمر و در لفظی نزد مسلم چنین آمده  
که اجابت کند خواه عرس باشد یا نخواستن و فرمود شش طعام طعام و لیمه است که آئینده را  
منع کنند و ابا آئینده را بخوانند و غیر محیب دعوت عاصی خدا و رسول است آری اگر اخصام  
باشد و احکامه اگر مفسر است بخورد و در روایتی آمده ان شاء الله و ان شاء الله  
و این لفظ مسلم است از جابر و ابن سعد و مرفوعاً آودوه که طعام و لیمه و فرمود اول حق است  
و روز ثانی است و روز سوم سمع و هر که سمع کند سمع کند بوی خدا متغالی لیکن سندش  
تزییعی غریب است با آنکه رجالش رجال صحیح اند و نزد این ماحبه شاید سے از حدیث  
انس دارد و باحضرت و لیمه بعضی زنان خود بدو و دیگر بدو و لیمه صغیه برتر و اطفال و کن  
تفسر فرمود و حسابی از خبر و حکم برگرفت و نزد اجتماع دوداعی اجابت از برای اقرب  
در باب و اگر یکے از دیگری سبقت کند اجابت مرسانق راست و این بسبب ضعیف  
آمده و فرمود من تیکه زده نمی خورم رواه البخاری و عمر بن ابی سلمه را گفت اے کدوک  
بسکه کن و بدست راست و از پیش خود بخور متفق علیه و درباره فقهه شریع فرمود از جوایش  
بخورید و از وسط آن چهرکت از وسط فرودی آید و سندش صحیح است و هیچ طعام را عیب  
نکرد اگر خوش آمد بخورد و اگر ناخوش گرفت بگذاشت و از خوردن بدست چپ نمیکرد  
و گفت شیطان بشمال می خورد و آتش در انا و نفخ اندران نمی فرمود و این همه  
در احوالات است **فصل** احادیث امر باجابت و لیمه صحیح است و آنچه متفق صرف آن باز و جو  
باشد دنیا مد آری حضور و لایم مشوبه بنکرات با عدم قدرت بر تغیر نایا نزد است چنانکه  
حدیث نمیکند از جلوس بر مائده که بران ادارت نخر باشد و ان نیست بران و سایر معاصی  
مقاس باشد بران **فصل** بعضی اهل علم بر کراست کلام بحالت جماع استند لال بقیام

بر کرامت کلام بحال قضای حاجت کرده اند و این قیاس اگر بجامع امتحانات است  
باطل است چه حالت جلجالت مستلزه است نه حالت تنجیته بلکه در مکالمه درین حالت  
نوعی از احسان عشرت است بلکه لذت نهان دارد و گما قال بعض الشغلاء  
و یجبنی منك حال الجماع لین الکلام وضعف النظر  
و اگر جامع کدام شئی دیگر است آن چیست با آنکه رسول خدا صلعم لعنت و مدح عبت را  
مشرع ساخته و وقت جماع اولی تر با و است **فصل** ایجاب کار و بار خانه و خدمت و عمل  
و بیت بردن غیر ظاهر است و لکن زنان صحابه اعمال صاخره میشت بلکه خارج از آن که  
تبلان در شقت است بجای آوردند و موسوع نشد که زنی از آن متنس شده باشد یا گفته که  
این کار بر زن من نیست یا من این کار نکنم بنا بر مکان شرف یا محل جمال بلکه در صحیحین  
و غیرها آمده که سنگ آسیاد در دست بتول و مشک در گردن زهرا و آخر کرده بود و لا  
شرف کشر فها رضی الله عنها و از صاها پس هر زن که گمان عدم وجوب چیزه  
بر خود جز نمکین روح بوطی کند و اراده رجوع با جرت خود نماید اجابتش برین امر و نیست  
اشکال در آن است که از ابتدا و از باشرت اعمال سر کشیده و گفته که عمل بر من غیر واجب است  
پس اجبارش بر عمل محتاج دلیل است اگر ثابت شود که آنحضرت صلعم بتول را امر بجبت  
زوج وی فرمود چنانچه باشد از برای تنسک بر اجبار مستفنه و مجرد تقریر نبوی که زنان خود و  
زنان مسلمین را بر عمل در بیوت ازواج سفید جو ازست نه وجوب

### باب در بیان قسم

آنحضرت بیان زنان خود قسم می کرد و می گفت اللهم هذا قسمی فیما املك فلا  
تلمنی فیما املك و لا املك و می فرمود هر که را دوزن است و وی مائل به سبک است روز  
قیامت بیاید و شوق او مائل باشد و آتش گفته سفت آنست که چون بکبر شیب آمد و نزدش  
هفت شب بماند باز قسم نگیرد و اگر شیب آمد و نزدش سه شب بگذراند و آنحضرت چون نزد

ام سلمہ شب بسر کرد فرمود ترا ہوانی بر اہل قومیت اگر خواہی زودت بہت شب با تم  
 ولیکن باز دیگر زنان خود نیز چہین کنج و ویکہ سودہ بنت زمرہ فوت خود بعاثہ بخشید  
 آنحضرت نزد عائشہ و شب ہی مانند عائشہ گوید و قسم بعض بار بعض فیصلت ہی داد  
 بلکہ نزد ہر زن بی سبب می شد تا آنکہ شب بہ کام بنما صاحب یوم می رسید و این دور  
 بر سار و فو با نہا بعد از نماز عصری بود ولیکن در مرض موت این انا عدا لغت و ارادہ  
 یوم عائشہ کرد ہنگام دستوری دادند کہ ہر کجا کہ خواہی بان پس در خانہ عائشہ ماند  
 و نزد سفر و زنان قرعہ انداخت و ہم ہر زن کہ بر آمد باہمان زن بیرون آمد و اقبار  
 قرعہ در شرع و غیر باب آمدہ بخلاف قاف کہ مستقل با ثبات نسب و جوا نہ نیست  
 اگر چہ استہانت نبوی بدان ثابت شدہ و آرزو کو ب زنان در رنگ بندگان ہی فرمودہ

این نزد بخاری ست

### باب در بیان خلع

زن ثابت بن قیس بن داہم حضرت صلوات بر دوسے عتابی در دین و خلق نمی کھنم  
 ولیکن کفر را در اسلام کردہ می دارم فرمود بستان را بر وی بازی گردانے گفت آرسے  
 ثابت را فرمود اقبل الحدیقہ و طلقھا تطلیقہ استرجہ البخاری عن ابن  
 عباس و در روایتی اموہ بطلاق اموہ و در لفظی آمدہ کہ ثابت مرد ویمید وی بود  
 زن او گفت اگر خوف خدائی بود نزد و آمدنش بر خود نمی بر رویش می افکندم و اینا  
 زیادت نزد نزدی و ابو داود دست و آسمان در وہ کہ این اول خلع بود در اسلام و باہما  
 این خلع طلاق بائن ست نزد جمعی از اہل علم سنم الشوکانی نے الویل و الفتح الرمانی و  
 فتح ست نزد جمعی دیگر سنم الحافظ ان التیم و الشوکانی ایضانی الدرد و التاری و لعل  
 ذلک ہو الرابع و توفید او ست آنکہ رسول خدا عاتش یک حیض گردانیدہ و این حدیث  
 حسن ست نزد نزدی و عموم قولہ تعالیٰ فلا جناح علیہا افتدت بہ وال ست ہجوا

اختلاف زیاده از آنچه زن از مرد گرفته و لکن حدیث اما ان زیاده فلا رادار قطنه  
تفصیح کرده پس محفص عموم مذکور باشد چنانکه حق نزو با جواز تخصیص عموم قرآن با حاد  
و مذاهب صحابه و من بعد هم درین مسئله مختلف و مبسوط است در موطلات

### باب در بیان طلاق

آنحضرت فرمود دشمن ترین حلال بسوی خدا طلاق است و این را ابو داود و ابن ماجه  
مروغا از ابن عمر روایت کرده اند و حاکم صحیحش گفته و ابو حاتم ترجیح ارسالش بنوده و چون  
ابن عمر زن خود را در بعض طلاق داد و عمر از آنحضرت صلعم پرسید فرمود بگو او را که مر جتیش کن  
بعده تا طاهرش بگذارد پستری حائض شود و پاک گردد پس اگر خواهد نگاهدارد و اگر نخواهد  
پیش از مس بگذارد و این است آن عدت که او تقالی امر بتطبیق رسانیدان کرده و این حد  
متفق علیه است و در لفظ او مسلم آمده و در دیگر جاها هم آمده و لیطهرها طاهر او حاصل  
و در لفظی از بخاریست که بحسب تطلیقه و در روایتی از مسلم چنین است ان رسول الله  
صلعم امرني ان اراجعها ثم املك حتى تحيض حیضه اخرى و در لفظ دیگر  
این است که گفت فردها علی و لم یرها شیئا و قال اذ اطهرت فطلق اولئک  
و با کمال این اوله دال اند بر آنکه طلاق سنه است که زن حائض نباشد و همچنین نفاس نیز  
زیر که طهر را در آن شرط کرده و نفاس طهر نیست و در آن طهر که طلاق داده جماع نموده باشد  
و زیاده بر یک طلاق نداده زیرا که آنحضرت صلعم بر سه طلاق جمعا خشناک شد و فرمود  
ای لعن بکناب الله و انما بین اظهرا کم و نیز این طلاق در طهر نداده باشد که در حیض  
مقدم بر آن او را طلاق داده است و مسئله وقوع و عدم وقوع طلاق بر بی اذن مکارک  
که جز باطلال دیگری در حافاتش جوایان نمی کنند و غیر از افراد رجال بر تحقیق حق و را بایش  
و اتفق نمی گردند و این مقام از تحریر این مسئله بر وجهی که نتیج مطلوب باشد تنگی می کند  
را می و قنوت بر سه مسئله باشد بروی لازم است که مؤلفات این حرم هیچ محلی و صفات ابن القيم

همچو بدی و محررات شوکانی همچو شرح شتقی و رساله مستقله اش را درین باب ملاحظه  
 فرمایند و علامه محمد بن ابراهیم وزیر سانی زورین باب مضینه هست و باجملة اتفاق کاتبین  
 بر آنکه طلاق مخالف طلاق سنت را طلاق بدعت گویند و از آنحضرت صلوات الله علیه ثابت شد  
 که هر بدعت ضلالت است و نیست خلاف در آنکه این طلاق مخالف چیزی است که در کتاب  
 مشروعش ساخته و رسول خدا و حدیث ابن عمر بیانش پرده خسته و آنچه خلاف شرع  
 خدا و رسول است مردود باشد بحديث عائشه عنہ صلوات الله علیه کل عمل ليس عليه امرنا فهو  
 رد و این حدیث متفق علیه است شوکانی گفته فمن نعمان هذه البدعة يلزم  
 حکمها وان هذا الامر الذي ليس من امره صلوات الله علیه من فاعله ويعتد به  
 لم يقبل منه ذلك الا بدليل انهم لم يسموا خلاصة چیزی که فاعلان وقوع طلاق بدعی  
 بران تعویل کرده اند اندراج این طلاق است زیرا آیات عامه و تفسیر ابن عمر بمحسان  
 او یک تطبیقه و جوابش آنست که اندراجش زیر عموما منوع است بنا بر آنکه از جنس  
 طلاق مازون نیست بلکه طلاق است که او تعالی امر بخلاف آن کرده و غضب نبوی  
 بر او حلال نمی تواند شد و در قول ابن عمر انها حبست تبیان ما سب نیست که است  
 بلکه در روایت صحیح نزد احمد و ابوداود و نسائی له به هاشمیا آمده که تقدم و در آن تفسیر  
 آنکه را می آن غیر رسول خدا است صلوات الله علیه قول ابن عمر معارضش نمی تواند شد چه محبت  
 در روایت اوست و در روایت ابوداود و در روایت مدره فلیما جمعها و یعتد بتطبیقه صحیح  
 زبیده که ما جزم به ابن القیم فی الیهدی و درین باب باره ایاتی دیگر است که در سائیه  
 مجابیل و کنز الدین و الاثر و الحنفی بنی منها و فصل ابن عباس گفته طلاق  
 بعد رسول خدا و ابابکر و دو سال از خلافت عمر سه بار در حکم یک طلاق بود عمر گفت  
 مردم شتابانی کردند و کار را ایشان را دران حلت بود پس جاری کنیم آنرا بر ایشان  
 و جاری کرد و رواه مسلم و محمود بن لبید گفته خبردار شد آنحضرت از مردی که زن خود را



سه طلاق یکبار اول پس خشناک برخواست و فرمود بازی کرده می شود بکتاب خدا و من  
 در میان شمایم تا آنکه مردی با ستاد و گفت اگر حکم شود آن کس را بکشم رواه النسائی  
 و در جاله موثق و ابن عباس گوید یوکانه نام رکانه را طلاق داد آنحضرت فرمود  
 رجوع کن بزین خود او گفت من سه طلاق داده ام فرمودی دهم رجوع کن و این نزد  
 او دوست و لفظ احمد بن حنبل آمده که ابورکانه این طلاق در یک مجلس داد و نگین شد  
 آنحضرت فرمود این هر سه یک طلاق باشد و در سندش محمد بن اسحاق سه و در ک  
 مقال کرده اند و راجع عدم قبح در اوست و ابوداود و در او آتش بوجه حسن ازین طریق  
 کرده و لفظ این است که ابورکانه زن خود سیمه را طلاق البتة داد و گفت و الله جز یک طلاق  
 اراده نکرده ام پس آنحضرت صلوات الله علیه او را بروی باز گردانید و این خلاصه است  
 درین سلسله طوایف الذیول کثیرة القول متشعبة الاطراف قدیرة الخلف و احاطة بسیع  
 اقوال و ادله بالصحیح و تسقیم آن مثل مصنف مستقل است شوکانی درین باب رساله  
 فراهم ساخته و در آن بعضی بسط کرده و صاحب مدنی تحقیق مقام بروج شقای او را نموده  
 و حجت درین موضع حدیث ابن عباس است که در صحیح مسلم و جز آن با ستادی که در حدیث  
 همه آمده ثابت شده ان ابا الصهباء قال له الم تعلم ان الثلاث كانت و احاطة بسیع  
 علی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و ابی بکر و صد رامن امارة  
 عمر قال نعم و این را الفاظ و اسانید است و بهر که محاذ و تخلص ازین حجت کرده و  
 حجت نافعه نیارده و تشکیک بقید این طلاق قبل از دخول چنانکه در بعضی روایات  
 بیوجه باشد زیرا که در طلاق تفاوت حال قبل از دخول و بعد از آن نیست و چون حکم  
 در یکیه ثابت شد در دیگر نیز ثابت گردید و من ادعی الفرق فعلیه ایضا حدیث  
 قد امتحن بهذه المسئلة جماعة من العلماء منهم شیخ الاسلام ابن قیم و جماعة  
 من علماء و اشقائهم و لكن لما كان من مذهب الاثمة الاربعة ان حلیفة و

مالك والشافعي واحدا ان الطلاق بفتح الطلاق كان المخالف لذلك عندنا  
اتباعهم وكتيب من خاتمهم كالمخالف للاجماع ولكن **س**  
جنگ هفتاد و دو دولت همه را عذر نبه چون ندیدند تحقیقت را به افمانه زدند  
و از اوله مقدمه ظاهر است که سه طلاق بیک لفظ یا الفاظ در یک مجلس بدو تنجیل است  
یک طلاق باشد اگر چه بدعی بود و این صورت منجمله صور طلاق بدعی واقع است با آنکه  
فاحش آثم باشد نه سائر صور بدعی که در آنها طلاق واقع نمیشود **فصل** در الفاظ چهار  
طلاق ناگزیر است از آنکه معنی آن مقصود باشد و همین است مراد اهل علم نیست چه بجز و تکلم  
بغير اراده مدلولش بلکه مجرد تقصیت بحرف چنانکه از پریشان خاطر سرریزی زند و با الفاظ  
بیان می کند که اراده معافی آن نکرده و نه در حال نطق بیا لش خطور **س** اثبات  
احکام شرعیه و نفی آن جائز نیست لایسا در بجز امر عظیم و خطیب نسیم که وقت بیان  
زومین و حکم تحریم با قوی بر شو و تحلیلش از برای غیر زوج است و اهل اصوال لغات  
کرده اند بر آنکه فهم شرط تکلیف است یعنی فهم ترکیب و مراد نمیدن معنی اوست چه فهم نفس  
حروف مبتدیه است و هیچ عاقل بدان قائل نشود تا بعالم چه رسد آری ز و صد در لفظ  
صیح طلاق از عاقل اگر زن و مرد یا هم اختلاف کنند زن گوید که مرا این التزام طلاق  
داده است و مرد گوید نداده ام بلکه حکم باین لفظ بلا قصد کرده ام قول تریل زانی باشد بنا بر آنکه  
صدورش از عاقل در غایت ندرت است و زود عدم منازعت تکلم عمل بلفظ کند پس اگر  
مدلول کرده است مطلقه شود زن زن اوست یا ستمی زیر نکاح ایست نه اینست  
را هیچ حکم نباشد و اگر لفظ طلاق مدلول آن را که فرقت است ز و تکلم بدان فسخ کر یا  
ولکن اراده فرقت زن با آنکه مخاطب باوست و غیر از طلاقش اخبار نموده پس چه کسی  
بازل است و بزل طلاق جدا باشد کما در و بذلك الدلیل **فصل** سیزدهم است که  
جدش جدا و بزلش جدست نکاح و طلاق و جدش حسن است رواه الاربعة

عن ابن هریرة و صحیحه الحاکم در لفظی بسند ضعیف نزد ابن عدی بجای رجعت عثمان  
آمده و در ردی مرفوع باین لفظ است که جائز نیست لعوب در طلاق و نکاح و عثمان  
هر که این امر سه رابازی گوید واجب گردد و فرموده او تعالی تجاوزه کرد از است مرجع  
نفس اما او که عمل نکرده است یا بر زبان نیاورده و این متفق علیه است از حدیثی باین  
و لفظ ابن عباس آنست که وضع کرد از است بن خطا و نسیان و امر است که علیه را و این نزد  
ابن مابود حاکم درست گرد است و ابو حاتم گفته ثابت نیست و هم از و سه رضی الله عنه  
موقوف آمده که حرام کردن زن بر خود چیزی نیست رواه البخاری بلکه باین است کفار  
آن بکنند رواه مسلم و درین سئله سیزده مذہب است بلکه ابن القیم گفته که نه یاده بر بست  
و اجماع باین است که تخیر نه از صراح طلاق است نه از کنایات آن بلکه میباید از ایماست  
و آیه کریمه صریح است بدان و گفتن الحقی با هلاک که دختر چون را فرمود کن یا از طلاق  
خجست طلاق مگر بعد از نکاح و نه محقق مگر بعد از ملک و سندش معلول است و در لفظ  
آمده نیست نزد و عثمان و نه طلاق در آنچه مالک آن نیست بخاری گفته این اصح ماورد  
فیہ است و مرفوع است قلم تکلیف از سه کس از خفته تا آنکه بیدار شود و از کودک تا آنکه  
بزرگ گردد و از دیوانه تا آنکه بداند یا بهوش آید و این نزد و احمد و ابو داود و نسائی و  
ابن ماجه است و حاکم تصحیحش نموده

### باب در بیان رجعت

عمران بن حصین گفته بر طلاق و رجعت گواه باید گرفت و سند این موقوف صحیح است  
و حدیث مرفوع متفق علیه ابن عمر بلفظ قال النبی صلیم لعمر صد فلیس اجماعاً نهیست  
بر ثبوت رجعت و مشروعیت آن بعد از طلاق و تفویض طلاق بسوی زن تفویض  
ایقاع مطلق طلاق است نه مقید با تناع رجعت که بائن باشد و لکن در رجعت بودن این  
طلقه زن را هیچ فائده تخیر نیست چه ثبوت رجعت بر زن مقتضی عود او بسوی نکاح مرد است

اگرچه کاره باشد پس رجحان باین بودن این طلاق باین حیثیت شد **مصل** طلاق مشروط  
را حکم ساز کلمات مشروط است و این در کتاب خدا و سنت رسول چندان است که زیر  
مهر نمی در آید و لکن کلام مشروط بصیغه از صیغ مفیده در لغت عرب بر وجهی باشد که  
احدی انکارش نتواند کرد مگر یکمیکه هیچ شئی از زبان تازر سے نشناسد و طلاق سکران  
صحیح نیست زیرا که سناط تکلیف عقل است و چون عقل زایل شد هر حکم شرعی زایل گشت  
پس طلاق محزون هم روا نبود چه در برابر بقای آن قدر عقل است که گفته خود بشناسد  
و با وجود این مقدار عقل است بنا بر آنکه قدر معتبر موجود نیست و اگر باقی نیست مجنون است  
نیست فرق میان جنون و جنون فنون است و حدیث لا طلاق فی اخلاقاً  
اگرچه نزد ابو حاتم ضعیف و نزد حاکم صحیح است و هو الا رجیم پس تنهض باشد از برآ  
اختیار ج بر عدم وقوع طلاق مکره و هو الحی و اصل در شریعت مطهره اختیار طلاق باخذ  
ساق است پس سید را طلاق از عید خود نمیرسد بلکه این کار بدست بنده است و هر که زعم  
کند که طلاق از غیر زوج صحیح است وی دلیل آری **فصل** دلیل صحیح که دلالت کند بر آنکه  
خلوت میجو دخول است در ایجاب مهر موجود نیست پس حاکم غیره بدخوله باشد زیرا که  
قوله تعالی ثم طلقوهن من قبل ان تمسوهن شامل خلوت است و مس در اینجا بمعنی  
جماع باشد چنانکه در قوله تعالی اولاً مستم النساء است و اگر مرد پس در اینجا علم از جماع  
دارند همچو مس بشره بشره باید که بجز دو وضع بدو زن برید زوج در خلا یا در ملا هر عدت  
لازم آید و لا قائل بذلك

### باب در بیان ایلام

عائش گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله رک و از زنان خود و حلال را حرام گردانید و یمن را کفاره  
ساخت و رداة این حدیث نزد ترمذی ثقات اند آبن عمر گفته مولی را بعد از چهار ماه  
حبس کنند تا طلاق دهد و نمى افتد طلاق تا آنکه طلاق دهد اخوجه البخاری و سلیمان

بنیاسار گفته ده و چند کس را از صحابه در یافتیم که همگنان قائل بودند بوقت اینی مجلس  
 موسی روایه الشافعی و از ابن عباس نزد پیغمبر آمده که ایامی جا بلیت یک سال و دو سال  
 بود او تعالی توفیقش چهار ماه فرمود پس آنچه کمتر از چهار ماه باشد ایام نیست گویم چون  
 ایام نبوی به یک ماه ثابت شده پس عدم صدق اسم ایام بر کمتر از چهار ماه یعنی چه  
 و اگر بنا بر آنکه برست پس در آن بهین قدرست که موسی از زن خود مطلقا یا موقتاً بزیان  
 بر چهار ماه تریص چهار ماه کند و بعد از آن اگر رجوع کرد حکم بهین مرتفع شد و اگر نمی تواند کرد  
 مطالبه فی ایام طلاق میرسد این کجاست که بر مادیون ارجع اشهر اطلاق ایام نیست  
 غایت آنکه مطالبه فی ایام طلاق جزو مافوق چهار ماه نباشد و ایامی مذکور در قرآن مقید  
 بضرایا غضب نیست و مردی از علی محمول بر اجتهاد است چه مقام مقام اوست نه مقام  
 توفیق و قائل جمیعش آن را صالح تقیید می گرداند

### باب در بیان ظهار و كفارة آن

ابن عباس گفته مردی با زن خود ظهار کرد و بدو بی یقین داد و نزد آنحضرت آمده ماجرا باز  
 و عرض کرد که پیش از کفاره بروا قدام فرمود نزد یک مشو بان زن تا آنکه امر خدا بظهار  
 اخراج اهل السنه و صحیحه التمام مذی و بجم النساء از ساله و در رواست  
 باین لفظ است کفاره ده و عود مکن و ظاهر آنست که مراد بعد در کریمه و الذین یظاهرون  
 من نسائهم ثم یعودون لما قالی ارجوع از مدلول لفظ ظهار است که آن تحریم زوجیه  
 باشد چنانکه بر کشتن زن بموسی خود خواهد خوا اراده و طعی کند یا نکند پس حصر معنی عود در  
 اراده و طعی بی وجه است و سلمه بن صخر در رمضان بخوف آنکه با و این برسد از وی  
 ظهار کرد تا گمان شبیه از چیزهای غایبان شد بروی بیقین داد آنحضرت فرمود گردنی آزاد  
 کن گفت چه گردن خود بلکه تمام فرمود در ماه پیاپی روزه گیر گفت از روزه باین حرکت  
 رسیدم فرمود شخصت مسکین را از یک زنبیل خرما بخوران و این نزد احمد و دیگران جسمه

نسائی است و این خزیله و این الجار و دوترندی و غیرهم تصحیحش کرده اند و اگر چه در اینجا  
مطلق عتق قریبه آمده مگر دلیل بر اعتبار ایمانش و اوست و این دلیل نه آنست که قریبت  
در کفار قتل آمده چه در اصول متفق شده که اقصای کفر و منافقت در سبب دیگری صحیح نیست  
بلکه دلیل بر آن سوال رسول خدا ص است از ایمان قریبه و این الله و من انا گفتن بعده  
اعتقها فانها صامنة فرمودن چنانکه در حدیث معاویه بن حکم سلمی است و از وجوب  
این قریبه بر آن کس استفسال نکند که این از کفار و ظالمین است یا قتل یا بیهوش یا بستر  
آن و ترک استفسال در مقام استمال نازل بمنزله عموم در مقام استمال کفار فی الاصول

### باب در بیان لعان

اصل درین شان ماجرای عویم عجمانی است ابن عمر گفته و سه نزد آنحضرت ص سلام آمد و گویا  
نود و چمی فرمائی اگر یک از ما زن خود را بر فاحشه بیند چه کار کند اگر می گوید سخن گران می گوید  
و اگر می خوشد براعر عظیم خاموشی گزیند ع گویم مشکل و گردن گویم مشکل + آنحضرت ص سلام پنج  
پایخ ندا و چون فردا شد آمد و گفت از هر چه ترا پرسیدم بدان بتلاشدم پس ایات  
سوره نور فرمود و بر وی خواند و پند کرد و او را تذکیر داد و فرمود عذاب دنیا آسان تر  
از عذاب آخرت وی گفت سوگند یکسکه ترا بحق فرستادن بر من دروغ نداشت اما آنحضرت  
صلعم زن را بخواند و پند داد چنانکه مرد را اندرز فرموده بود وی گفت قسم یکسکه ترا بحق فرستادن  
این مرد دروغ گو است پس آنحضرت شروع ببرد کرد و و سه چار گوای بخدا داد و بعد بزرگ  
فرمود وی نیز چهار گو است و او پس میان هر دو جدائی فرمود این را سلم روایت کرده  
و ابن عمر گفته آنحضرت ص سلام متلعنین را فرمود که حساب نهاده و بر خدا است و یکی از شمار فرستاد  
و بیست ترا را سه بر آن زن وی پرسید که مال من چه حال دارد فرمود اگر راست گفت و در  
حق آن زن پس مال زن راست بنا بر احتمال فرج او و اگر بر وی دروغ بگفته پس  
جوع آن مال بسوی تو ابعث است متفق علیه و در روایت انس که متفق علیه شیخین است

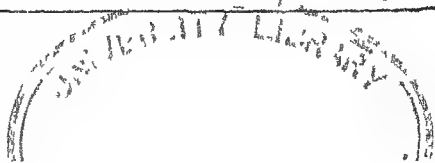
چنین آمده که آنحضرت فرمود بنید آن زن را اگر فرزند سفید رنگ فروخته سوی آرد ادا  
 شود هر دست و اگر سر رنگین چشم سپیده موسی یا کوه ماه قد آرد و ازانی است و آن عباس گفت  
 یکبار او فرمود که نزد شهادت پنجم دست برد بان خود نهند و گفت انها معا جبهه و چنان  
 نزد او و دو نسائی ثقات اند و از سهل بن سعد و قصه متلعین آمده که چون هر دو از  
 تلعین فارغ شدند عویم گفت دروغ گفته با ششم بران زن اگر او را نگاهدارم و دستم را  
 و پیش از آنکه آنحضرت امر فرماید این متفق علیه است و آن عباس گفت نزدی رسول خدا آمد  
 و گفت زن من دست لاس را ردی کند فرمود تفریش کن یعنی طلاق ده گفت بستم  
 که با هم در پس او و فرمود بهر گز او را و این نزد او و دو بزار است در جالش ثقات اند  
 و لفظی آمده لا اصعب عنک فرمود اصکها و مرا و لبس در اینجا جماع است و تفسیرش  
 بنیر زنا باعتبار عمل نزول علی فائده است و نه هب جمهور عدم فسخ نکاح بر ناست و چون  
 لعان فرمود آمد آنحضرت صلوات الله علیه بر زن که بر قومی کس را داند که از انها نیست و  
 از خدا و چیزی نیست و او را در کشت داخل کند و هر دو که انکار فرزند خود کند و ادوی بیند  
 بسوی او می داند که زاییده او است پرده کند او تعالی از وی و رسوا سازد او را بر سر  
 خلایق و را و لکن و آخرین مراده ابی داود و النسائی و ابن ماجه عن ابی هريرة  
 و صحیح ابن حبان و عمر بن خطاب گفته هر که اقرار کرد بفرزند خود یک چشم زد و او سلفی  
 آن نرسد و سند ابن موقون حسن است و هر دو گفت ای رسول خدا زن من کو که  
 سیاه زاییده فرمود ترا شتر اند گفت آری فرمود زنگه ای آنها چیست گفت سرخ رنگ  
 اند پرسید دران سیه فامی هم هست گفت آری فرمود این رنگ ادر کجا آمد گفت شاید  
 رنگی کشیده باشد فرمود پسر ترا هم شاید عرق نزع کرده باشد متفق علیه من حدیث  
 ابی هريرة و در روایتی که سلم گفته و هو یحیی ان ینغیه و در آخرش آورده  
 و لم یخص له فی الا نقاء

# باب در بیان عدت واحد او

سبب اولیه بعد مرگ شوهر خودش بعد از چند شب بچسب زاید و از آنحضرت اذن نکاح  
خواست اذن داد و نکاح کرد چنانکه در بخاری است از مسوین خمره و حملش و یحیی  
و در لفظی بعد از چهل شب آمده و در لفظی از مسلم آمده که نه هری گوید بانی نیست در زوج و  
ولی در خون است مگر آنکه زوج با او نزد یک نشود تا آنکه پاک گردد و این دلیل است بر آنکه  
عدت حاصل وضع حمل است اگر چه متوفی عنها زوجها باشد و بریره ماور شد بعدت تا سه  
حیض گوید یا سه پیچو حره است در عدت و اگر چه روایت این حدیث ثقات اند نزد ابن حجر  
لیکن معلول است و قاطعه نیست قیس در مطلقه ثلاثه از آنحضرت لیس لها نفقة ولا سکنی  
روایت کرده از خبر مسلم و از ام عطیه آمده که آنحضرت منی که در زن را از اعداد بر مرده زنده  
بر سه روز مگر زوج که بر دی چهار ماه و ده روز کند و سیج جاده رنگین جز ثوب حصه که به پیش  
چون نری خوانند نپوشد و نه سرم کشد و نه خوشبو مالد مگر نزد طهارت پاره از قسط و اطفا و یکبار بر  
و این لفظ مسلم است و حدیث متفق علیه است و نزد ابو داود و نسائی زیادت عدم خضاب  
هم آمده و هم نسائی نهی از شانه افزوده و ام سلمه چون بعد از مرگ شوهر صبر بر چشم نهاد آنحضرت  
فرمود صبر یعنی ایستادگی می افروزد پس در شب بخت و در روز بکشت و بخوابد و خاشانه  
نکته که این خضاب است پرسید که ام شانه کنم فرمود بزرگ کنار و او ایستاد و النساء  
و سندش حسن است و در حدیث متفق علیه از ام سلمه آمده که زنم گفت شوهرم برادر  
و چشم او دردی کند او را سرمه کشتم فرمود مکش و جابر گفته خاله ام مطلق شد خواست که  
بر آمده و نخل خود برود و دی او را از بر آمدن زجر کرد و دی از آنحضرت صلوات بر سید فرمود آری  
نخل خود بر نزد یک است که صدقه دهنی یا معروفی بکنی رواه سلم و فریقه بنت مالک را امر کرد  
بماندن در خانه تا آنکه کتاب با جمل خود برسد با آنکه زوجهش نفقه و سکنی از برای او گذاشته  
فریقه گوید آخر چهار ماه و ده روز عدت کردم و بعد از آن عثمان نیز بخین حکم کرد نزدی او و دی



و ابن جبران و حاکم قتیق این حدیث کرده اند مگر در سلم از فاطمیت قیس آمده که وی  
از آنحضرت گفت شوهرم سه طلاق داده است و می ترسم که کسی بر من ناگهان در آید  
پس ما و او را بر تنجول کرد و بنای این جواز بر ضرورت و احتیاج است یا بر وجوب بنا بر  
بزارت لسان بود و این مع همان اول است و در قرآن کریم است و لا یخفی عن و عین  
اخراج و فان خن فلا جناح علیکم عمر و بن العاص گفته است پیغمبر را برائتس  
نکند عدت ام و لد چون سیدش بیهوش چار ماه و ده روز است و اگر چه سندش  
نزد و از قطعی منقطع است لیکن حاکم قتیقش کرده و احمد و ابن ماجه و ابو داود و روایتش نموده  
ولیکن راجح آنست که واجب علم است بخوار هم او و از برای آن یک حیض کافی است و  
عائشه اقوال را باطل تفسیر کرده و سندش صحیح است و ابن عمر گفته طلاق کنیز و طلاق است  
عدت او و حیض در نع آن ضعیف است ولیکن از کثرت طرق تا حد حسن لغیر و سیئه  
پس مخصوص کنیز باشد خواه زوج او حری بود یا عبد و عمو مات شامل بهر تکلف است با حکام ثم حمیه  
و عید تکلف است بعد آن احکام مگر در احکام خاصه معروفه و هر که زعم دارد که عید نکاح  
چار زن یا سه طلاق یا عدت است بچو عدت حره و نو بیت بر وی دلیل است و فرمود  
حلال نیست مردی را که ایمان دارد بخدا و روز آخرت اینکه آب خود بکشت غیر دید و این  
کنا نیست از وظی با زن حامل از غیر و غیر حامل را استبراست و این حدیث نزد  
ابوداود و ترمذی است بزار حسنش گفته و ابن جبران قتیقش نموده و با جلد این اول  
وال از بر احکام عدت هر عدت که باشد و گذشت که مجرد خلوت سیئه وظی موجب مهر و  
عدت نیست و ابتدای عدت از روز مرگ شوهر با طلاق است نه از روز علم بدان پس  
ایام ماضیه معتد بها باشد و دلیل بر دژم که است که زعم عدم احتساب جمیع عدت یا  
بعض عدت قبل از علم دارد و تفرق میان بعض مقتدات بعض دیگر در اعتبار علم عدم  
آن چنانکه در کتب فروع واقع شده جزئیات مختلفه مستندی ندارد و نکاح با زن



زمان است منوع است لقوله تعالى ولا تقربوا عقد النكاح حتى يبلغ الكتاب  
اجله واعداد خاص برگ شوهر است در طلاق بائن و جزآن نیامده وزن شرک چون  
مسلمان شد عدت بیک حیض کند بعد از آن اورا نکاح کردن جائز باشد اگر شوهرش  
بعد از نکاح آمده و راضی در آن زن نماند و اگر پیش ازین نکاح آمده بروی مرد و گوید  
گو بعد از مدت دراز باش چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شریف خود را بعد از شش سال  
برای العاص باز گردانید و این صحیح است از حدیث روش بهر جدید نکاح جدید پس  
در اینجا عقد و ترضی مستحب است و این کسب مقتضای اول است اگر چه خلاف اتواء  
مردم باشد و همین است حکم در ارتداد کیسه از وزنی که چون مرتد بسوی اسلام برگردد و کوش  
حکم اسلام کس باشد که پیش ازین کافر بوده است

### باب در بیان زن مرد مفقود

عمر بن خطاب گفته زن مفقود چهار سال تریص کند بعد چهار ماه و ده روز عدت نماید  
اخرجه مالك والشافعی و تیسره بن شعبه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که زن مفقود زن است  
تا آنکه بیانش بیاید و این حدیث اگر بصحت مدنی باشد در محل نزاع و لکن اسنادش  
ضعیف است و جمعی از حفاظ همچو ابو حاتم و بیهقی و ابن قنطار و عبد الحق و دارقطنی و غیره  
تضعیف آن کرده اند فلا ینقض للاحتجاج به ولا تقوم به مثله الحججه و اما مذاهب  
درین مسئله پس تشعبی است که آثار قی از علم ندارد و لایسما تجدید است بقا درین معلوم  
از اوقات یک نیم صد سال و دو صد عام و نو و یا چهار سال و همچنین تفرق میان صحابه  
اهل و مال و میان فاقد اهل و مال که انیمه رای محض است و نزد ما آنست که تحریم نکاح  
محضه نص قرآنی آمده و اهل اسلام بر آن مجمع بوده اند بلکه معلوم از ضرورت و تیسره است  
وزن مفقود محضه است و اصل امیل در آن تحریم نکاح است و لیکن چون نفقه ندارد و کاش  
درین حین و الزام او بر استمرار نکاح غائب که در آن اضرا راوست و جی قوی از بر سه

فنج مست و بچنین چون مدت دراز شود و زن بترک نکاح متضرر گردد و فتنش باین بگنجد  
 سائق باشد و و میک فنج بنا بر سنت جائز می دارند پس چو از آن از برای غیبت طویل  
 اولی باشد چه از لصوص کتاب و سنت تحریم اساک ضرر او و سنه از و اج از ضمیر در غیر  
 یک موضع معلوم است پس دفع ضرر از آن زن بهر ممکن واجب است و چون جز بفتح ممکن  
 نگردد فنج آن جائز بلکه واجب باشد و دائم آن محسوس مقاس است بر غائب طویل الغیبه و  
 حکم زنش همان حکم زن قائب یا مفقود باشد و الله اعلم **فصل** مرد را شب گذراندین  
 نزد زن روانیت مگر آنکه ناکح یا زوی محرم باشد چنانکه در حدیث مرفوع جابر نزد سلم  
 و ابن عباس از آنحضرت صلعم روایت کرده که هیچ مرد با هیچ زن تنها نشود مگر آنکه زوی محرم  
 باشد اخوجه البخاری و در باره بایا یس او طاس فرموده حامله موطو نشود تا آنکه بار  
 نهد و نه غیر فوات حل تا آنکه یک حیض آرد و این نزد احمد و ابو داود و مست و سفارش حسن  
 حاکم تصحیح کرده و شاهده دارد از ابن عباس نزد داؤد قطنی و و کد فرارش راست و عاتق  
 راجح است و هو متفق علیه من حدیث ابی هریره و من حدیث عائشه فی قصه و

عن ابن مسعود عن عائشة عن عثمان عند الحنفی و اود

### باب در بیان رضاع

عائشه گوید آنحضرت صلعم فرمود یک دو صد حرم نیست اخوجه مسلم و فرمود و بینید  
 کیستند برادران شمار رضا محتم نیست مگر از جماعت و این متفق علیه است از حدیث  
 رشفه الدینما مرفوعا و هم از وی آمده که سله نبی سبیل آمد و گفت ای رسول خدا سالم  
 مولای ابی حذیفه با مادر یک خاتمی ماند و ببلغ رجال رسید و فرمود شیر نشان او را حرام  
 گردی بروی رواه مسلم گو یا رضاع کبیر بنا بر تجویز نظر جائز است لان سالما کان لهما کلا <sup>پن</sup>  
 و کان فی البیت الذی هما فیهِ و فی الاحتجاب مشقة علیهما فرض صلعم فی الرضاع  
 علی تلك الصفة فیکون رخصة لمن کان کذا و هذا الا یحیی عنه و ارفع

برادر ابو القیس بعد از حجاب بر عاتقه استیذان کرد عاتقه ابانمود تا آنکه رسول خدا آمد  
و بصدیق خود خیرش داد آنحضرت فرمود دستوریش ده وی تم تست و این متفق علیه است  
عاتقه گفته در قرآن ده رضعه معلوم فرود آمد و پنج رضعه منسوخ شده پنج ماند و تا وفات آنحضرت  
صلعم اندر می شد رواه سلم ابن عباس گوید اداوه آنحضرت صلعم بر دختر حمزه کردند فرمود مرا  
حلال نیست دریا که دختر برادر رضاعی بن است و حرام است از رضاعت آنچه حرام است از  
نسب متفق علیه و فرمود حرام نمی گرداند از رضاع مگر آنچه شکافد و دو سه که کودک را پیش  
از طعام باشد رواه الترمذی و صححه هی و الحاکم من حدیث امر مسلمة و ابن عباس  
گفته نیست رضاع مگر دو دو سال و ابن مسعود گفته آنحضرت فرمود صلعم رضاع نیست مگر آنچه  
ناشر عظم نیست حکم باشد اخرجه ابی داود و چون عقبه بن حارث ام یحیی بنت ابی آبه  
را بونی گرفت زنی آمد و گفت من شاهزاده را شیر داده ام وی از آنحضرت صلعم پرسید فرمود  
کیف و قد قیل عقبه او را جدا کرد و وی با دیگری جفت شد اخرجه البخاری و از آن رضاع  
صححه من فرمود مگر این حدیث از امیر ایل ابو داود و از زیاده می است و او را صحبت نیست

### باب در بیان نفقات

عاتقه گفته هند بنت عتبہ مادر معاویه چون با آنحضرت صلعم گفت که شوهرش ابو سفیان  
مردی غیبل است آنقدر نفقه نمی دهد که مرا و فرزندان مرا بسند باشد مگر آنچه از مالش  
بغیر علم او بستانم برین درین کار گناهی هست فرمود از مال او بقدریک ترا و فرزندان ترا  
کفایت کند بمعرفت بگیر و این حدیث متفق علیه را الفاظ است و طارق بخاری نزد قدومه  
میسیم از آنحضرت صلعم بر سر بزشید کمی گفت میعطی علیا است و بدایت بیال کن و آن  
مادر و پدر و خواهر و برادر تواند رواه النسائی و صححه ابن جکان و الدارقطنی و فرمود  
طعام و کسوت ملوک بر مالک است و تکلیف علی الاطلاقش ناپدید و رواه مسلم عن ابی هریرة  
و در جمیعین و غیرهما بلفظی لکم اخی انکم فمن کان اخیا فلیطعمه

یا کل ویلبسه مایلبس آمده و لطف صلاح ارقای خود را از طلبوس و مطعم خود می داد و ندو  
 سلم اللہ! طعما و کسواته بالمعروف معارض این حدیث نیست زیرا که این معنی  
 مطلق است بقدریست اول است و چون معاویه بن حیدر از آن حضرت پرسید که حق زن  
 کیکی از باروی چیست فرمود بخورانی و در اچون بخوری و پوشاشانی و در اچون پوشی  
 و در حدیث طویل حج از جابر مرفوعاً آمده که در باره زنان ارشاد کرد لهن علیکم فقهن  
 و کسوفهن بالمعروف و خروج مسلمان و فرمود پس است مرد را این بزرگ و ضائع گردانند کسی را  
 که قوت می دهد در این روایت نسائی است و در تفسیر ان میگوید عن جلاله قی نه است  
 در حال بیوه لا نفقه لها فرمود و اخبرجه الیه قی و رجاله ثقات اند و لکن محفوظ وقت  
 است و عدم ثبوت نفقه در حدیث فاطمه بنت قیس گذشته پس حق آنست که مطلقه  
 باینکه را نفقه و سکنی نیست مگر آنکه حامل باشد و همچنین بیوه را حامل باشد یا حامل زیر که  
 سبب نفقه بسبب موت زائل گشته گو یا متوفی عنها همچو مطلقه باینست و عدم وجوب  
 نفقه و سکنی اگر باردار نباشد و اگر باردار است مطلقه باینست و نفقه باشد نه سکنی و مطلقه در حج  
 را هر دو مست خواهد حامل باشد یا حامل و بر مطلقه قبل از دخول عدت نیست و نفقه ساقط  
 بلا ریب و همچنین سکنی و متعه مذکور در قرآن از برای مطلقه قبل از دخول عوض مهر است  
 و همچنین ملاعنه را نه نفقه است و نه سکنی زیرا که همچو مطلقه باینست یا همچو متوفی عنها زوجها  
 و شک نیست که فرقت او باشد ترا از فرقت مطلقه باینست چه نکاح با مطلقه باینست و در حال  
 از احوال جائز است بخلاف ملاعنه که نکاح با او تا ابد روا نیست و میر علیا بهتر از میر تقی است  
 و شروع بعیال باید کرد زن می گوید بخوران مرا یا طلاق ده و این را سند حسن است  
 نزد و از قطنی از ابی هریره فصل اتفاق مختلف است باختلاف از من و امکنه و احوال و  
 اشخاص و نفقه زن من خصب و خصب معروف است در زن جدب و نفقه معروف اهل  
 برادی هاست که غالب در آن اقوام است و آن در اهل مدین غیر معروف باشد و همچنین

نفقه معروف اغیار علی اختلاف طبقا تم غیر معروف است از نفقه فقرا و نفقه معروف  
 اهل ریاسات و شرف غیر معروف است از نفقه اهل وضاعات پس معروف مشارالیه در حد  
 شئی محدود نیست بلکه مختلف است باختلاف اعتبار فصل دال است بر نفقه اقارب قوله تعالی  
 و بالوالدین احسانا و بذی القربی و قوله تعالی و ات ذالقربی حقه و شک نیست که  
 هر که متقلب در نعم است و قریب او را جمع و عری گزند میرساند پس این کس نه محسن است و  
 نه قائم بحق او و نفقه معروف و ثروت و وارث است و در تحقیق است که چون سیکه از آن حضرت پرسید  
 من ابتد فرس و املك و اباک و اخاک و مولاک الذی یلی ذاک حق  
 واجب و رحم موصو له و نسائی ثم ادناک اذناک زیاده کرده و تم و تحقیق است  
 بنفط من احق الناس بحسن صحابتی یا رسول الله قال املك قال ثم من قال املك  
 قال ثم من قال املك ثم قال ثم من قال ابی ثم ادناک اذناک و اخرجه الترمذی  
 ایضا و حسنه و قال ثم الاقرب فالاقرب و درین سئله مذاهب است صاحب هر  
 بطن آنها کرده و نتوان گفت که مراد بشل این اول صلا رحم است زیرا که او تعالی نام آن  
 حق نناده و اگر گیریم تا هم قاصح و راست دلان نیست زیرا که تارک قریب بغیر نفقه و کسوة باوجود  
 حاجت قریب بسوی نان و لباس و اصل رحم نیست نه لثه و نه شرعا و نه عرفا و هر که انکار کن  
 خبر و هر که صلا مختص به حمیت و بدان از اجنبی متاز می تواند شد ممکن نیست که تبیین چیز  
 از چیز با که بدان صلا واقع شود بکنند مگر آنکه نفقه اولی و واجب بدان چیز باشد چنانکه ممکن نیست که  
 تبیین مسقط نفقه کند مگر آنکه ماعد ای نفقه اولی باسقاط غرا بر بود حاصل آنکه هر که واجب  
 مقدار کفایت است و زیادت مستغنی عنها دارد و بر وی اتفاق آن بر قرابت مجایز و حبش  
 و اقرب فالاقرب را مقدم کند چنانکه اولی سالقه بر آن دال است و هذا هو معنی النفی  
 ای الاستغناء عن فضلة تفضل علی الکفایة به لا ما ذکره الفقهاء من تلك التقديرات  
 التي لا تنجح الی دلیل عقل و لا نقلی ابوهریره گفته مردی با آن حضرت گفت زوم و زیاده

هست فرمود بر جان خود صرف کن گفت وینا رو دیگرست فرمود بر فرزند خود نفقه ساز گفت  
 دیگرست فرمود بر اهل خود صرف ناکفت دیگرست فرمود بر خادم خود نفقه کن گفت دیگرست  
 فرمود تو نیک می دانی که مصرفش چیست اخبرجه الشافعی واللفظه واحدا و ابا داود  
 و ابن حبان و اخرجه النسائی و الحاکم بتقدیمه الزوجه علی الوالد **فصل**  
 آنحضرت فرمود چون خادم یکم از شما طعام آر و اگر او را با خود نشانند باری یک دو لقمه باو  
 بدهد و این متفق علیهست از حدیث ابی هریره و فرمود و مذهب شد زنی در گریه بند کرد آن  
 تا آنکه بمرد و در آمد آن زن و زنانه طعام و آب داد و میگه جس کرد و نگذاشت که از خشتش  
 ارض بخورد و این نیز متفق علیهست از حدیث ابن عمر و در آن دلیلست بر نفقه خدام اگر چه  
 حیوانات باشند **فصل** عید بن سب در باره مرد غیر واجب نفقه بر اهل گفته بفرق بینها  
 و گفته که سنتست و این مرسل قوی است عید بن منصور روایت کرده و عمر بن خطاب با مرد  
 اجناد در باره مردان غایب از زنان نوشته که از ما مواخذه کنند بر انفاق یا طلاق اگر  
 طلاق دهند نفقه زمان جس بفرستند گو یا سقوط نفقه بطل نیست و هو الحسن و این اشاعه  
 باز بقیه با سنا حسن آورده و زن گرسنه و برهنه و حالت را بنده و ضرر است و حق تعالی گفته  
 لا تضاروهن و نیز غیر معاشره بمعرفست و حق تعالی فرموده و عاشروهن بالمعروف  
 و هم غیر مسکه بمعرفست و او تعالی گفته فامساک بمعروف و تسبیح باحسان بلکه و مسکه  
 مسکه بضر است و حق تعالی فرموده و لا تسکوهن ضارا و آنحضرت ارشاد کرده که لا  
 ضرر و لا ضرار و در نسخ بعد نفقه حدیث مرفوع ابوهریره آمده که قال رسول الله صلعم  
 فی الرجل لا یجد ما یفتق علی امرأته یفتق بینهما و این نزد و اقطنیست و در عمن بن قطن  
 که و اقطنی را در آن و هم شده غیر ظاهرست و از اعظم او که بجز از شیخ نبایر عدم نفقه نیست  
 که او تعالی تشریف حکیمین میان زوجهین نزد شقاق فرموده و حکم را میان زن و مرد است  
 آنها نهاده و از عظم شقاق آنست که میان هر دو شقاق در نفقه باشد و چون دفع ضرر از

زن جز بفریق ممکن نباشد حکمین را جِدائی میان شوی و بانوی می رسد چون این  
تفریق بحکم حکمین رواست پس جوارش از قاضی بالادلی باشد و هیچ شئی معادل تضرر  
بترک نفقه نیست و لهذا فسخ در عیوب ثابت نشده و نزد وجود عیب در زوجه بیچون و بیچرا  
و برص و نحو آن فوت شئی واجب از برای زوج است و لکن او تعالی ببرت او طلاق نهاد  
و در حین زوج بنا بر نفقه زن تفریق کسب اوست

### باب در بیان حضانت

عبدالمعین عمرو بن العاص گفته زنی آنحضرت صلعم را گفت این پسر من است بطین من او را  
و عا و وندی من او را سقا و کنار من او را حوا و بود پدرش مرا طلاق داد و خواست که  
او را از من بر باید ببرد تو حق بود که بان پسر مادام که نکاح نکرده و این نزد احمد و ابو داود  
و حاکم نصیبش کرده و ابو هریره گوید زنی آمد و گفت ای رسول خدا شوهر من می خواهد که پسر  
مرا ببرد و حال آنکه وی مرا نفقه داده و از چاه ابی عقبه مرا آب نوشانیده درین دنیا شوهر او نیز  
آمد آنحضرت فرمود ای غلام این پدرتست و این مادریتست دست هر کدام که خواهم بگیرم  
دست مادر گرفت و آن زن او را با خود برد و او احمد و ابی بکر و صحیح الترمذی و حرجن را نفقه  
سنان سلمان شد و زنی از اسلام ابی بکر و آنحضرت صلعم را میان هر دو بنشاند و سه  
بیل با و کرد آنحضرت گفت اللهم اهدنا یسیر یل به پدر نمود پدر صبی را بگرفت از حجه  
ای داد و النساء و صحیح الحاکم و این دلیل است بر آنکه حق بحضانت مادر است لیکن  
این ولایت مقتصد است بعدم بلوغ صبی پس تمیز بعد از بلوغ نزد تنافع تمیز ثابت شده  
و هر کرا صبی بگزیند همان اولی باشد از براسه او و برین باب و بعد از مادر خانه است چنانکه برادر  
بن عازب گفته که آنحضرت صلعم در دختر حمزه حکم بخالده او فرمود و این نزد بخاریست و احمد  
اخراج این روایت از علی مرتضی کرده و زیاده نموده که جاریه نزد خالده ماند و خالده مادر است  
حاصل آنکه خالده است دام احتیاج به صبیست پس خالده احتیاج باشد به صبی بهتر پدر و مادر است



بعد از برای طفل بعد از مادر پس دلیل بست و پدر و غیره را در آن رجال و نساج بعد از بلوغ  
 صبی پس تمیز حضانت نیست و نزد عدم مادر و خاله و پدر کار بست اولیا است اگر موجود  
 باشند و در نزد بست قرابت است که اولیا را نباشند و اقرب فالاقرب مقدم است و آن  
 در مقتضای دلیل مذکور است بلکه چون حضانت و کفالتی صبی امر لا بد منه است و قرابت  
 اولی تر است از اجانب بلا ریب و بعضی قرابت اولی تر از بعضی باشد پس این حق آن صبی  
 بعد از عدم کسانی که نصوص ثبوت حضانت آنها آمده پس اولیا را اندر زیرا که ولایت فطریه  
 مصلح و مسکونی ایشان است و نزد عدم اولیا حضانت بسوی اقرب فالاقرب باشد  
 این است مقتضای نظر جمیع و هر که قصد توقف بر جمیع علل تقدیم و تاخیر درین باب داشته  
 باشد ملاحظه فرماید بی نبوی الحافظ ابن قیم فرماید و لکن راجح نزد ما همان است که در اینجا ذکر کرده  
 و می توان گفت که حدیث انت احتی به ماله تنکی مفید ثبوت اصل حق و حضانت از آن  
 پدر است بعد از مادر و کسیکه بجای اوست و آن خاله است پس اولی حضانت در سبب حال پدر و مادر باشد

### کتاب الیومع

معتبر در بیع مورد رضی است و شمر رضا مختص در الفاظ مخصوصه و مقید به قبو نیست بلکه هر چه  
 بر رضا کند گواش را از قادیان است از حاضر یا کنایه یا معا طاة بدون لفظ باشد بیع نزد  
 وجود آن صحیح است چه ظاهر او قرآن و حدیث شرطیت عدم و رنج از رضایست و ترا ضی  
 مستقل است با تقابل ملک و الفاظ قرائن رضا اند و بر لفظ مخصوص از جانبین و یکی نیست  
 هر حدیثی اذ ابعث فقل لا خلافة و حکایت ببا یعت نبوسه با اعرابی و آنچه مانا باوست  
 چنانکه موعی و تفسیر البیان بدان استندال کرده غیر نافع است زیرا که اشعار لفظ بعثت و نحو  
 آن برضا منیع نیست ممنوع دعوی تخصیص بعضی افراد استفاد از صبی مخصوصه است و از اینجا  
 واضح شد که قول فقها لا بد با فی المعا طاة باطل است و هکذا احتیاطاً

### باب در بیان شروط بیع و بیع منعی

آنحضرت صلوات الله علیه را پرسیدند که اطلب کسب چیست فرمود عمل مرد و هر بزرگ مرد و این  
نزد خداست از رفاه بن رفیع و عالم تصحیحش پر خست و جابر بن عبد الله از آنحضرت صلوات  
الله علیه و آله پرسید که می فرمود و الله و رسول بیع محرم و مردار و خوک و اصنام حرام ساخته اند  
گفتند شوم بیه راه حکم چیست بدان اطلاق و تدبیر جلوی کند و چراغ می افروزند فرمود  
حرام است و بکشد خدا بود و چون او تعالی شوم را بر ایشان حرام کرد که خست فرمودند و بکشد  
آن مرد و زن و این متفق علیه است و فرمودند و اختلاف متباین که میان آنها می باشد  
سخن سخن بلعست و این را اهل سنن از ابن مسعود و فروغاخر ارج کرده اند حکم صحیحش گفته  
و میان این حدیث و بیان حدیث البینه علی المدعی و البینه علی من انکر ثموم و  
خصوص من وجه است زیرا که ظاهر این حدیث آنست که قول قول اوست خواه مدعی باشد  
یا مدعی علیه و ظاهر حدیث بینه مدعی آنست که قول قول منکرست باینکه او خواه بائع باشد  
یا غیر او و متقرر شده که نزد قاضی و عموم مصیر بهی ترجیح واجبست اگر ممکن باشد ترجیح  
و بیجا ممکنست چه حدیث البینه علی المدعی اصحست از حدیث فالقول ما یقول  
البائع و مقتضای این ترجیح آنست که قول قول بائع نیست مگر وقتی که منکر غیر مدعی باشد مدعی  
فرض در میان بیع باقی و تلف و زیادت و السلقة فاقده در حدیث القول ما یقول البائع  
ارشاد بجمع می کند لیکن اسناد این زیادت ضعیفست پس صراح جمع میان هر دو حدیث نباشد  
و تنه از شن کلب و مهر بنی و حلوان کاهن در حدیث متفق علیه ابو مسعود انصار و آورده  
و جابر در بیع جل فرمود است آنحضرت اشتراط اعلان تا خانه خودش کرده و این ثابتست در  
حدیث متفق علیه و عمل بدان متعین اگر چه خلاف بعض فقها است و آنحضرت بعد از مرد و یا  
که جز آن مال نداشت بفرخت و این حدیث نیز متفق علیه بین است پس بیع مهر بنی جرات  
بمخوژین و اعواز نفقه و نحوها جایز باشد میگوید و شایسته است اما و بعد از آنحضرت گفته است  
او را و احوال او را بیفکند این لفظ بخاریست و احمد و نسائی نیاده که در حسن جاه انشاء

و در حدیث ابوهریره مرفوعاً آمده که اگر مانع باشد بدان نزدیک نباید شد لیکن بخاری و  
 ابوحاتم حکم بوجه کرده اند و در مسلم از روایت جابر ز جبرئیل از شن گریه دارد شده و نسائی  
 روایت استثنای بیع کلب میدروایت نموده و لا از برای استیفاء باشد چنانکه در حدیث  
 عائشه بقصد بریده در بخاری آمده و اصل حدیث صحیحین است و مسلم آورده که عائشه را امیر  
 بر بریده و احقاق و اشتراط و افزوده و این عمر گفته که عمر از بیع اموات اولاد نمی کرده و گفته که  
 بیع و هب و ارث هیچ نباید بلکه تنعین شود تا آنجا که مناسب نماید و بعد از مرگ مالک آزاد است  
 و رفع این موقوف و هم مست و جابر گفته که ما را رسیده خود اموات اولاد را می فروختیم  
 صلح زنده بود و باکی بدان نمی دید و سندش صحیح است نزد این جهان و اختلاف صحابه  
 درین مسئله اشهر از آنرا بر علم است و از علی مرتضیٰ موافقت عمر مروی است و عجب از کسی است  
 که تحریم این بیع قطعی دانند فصل جابر گفته رسول خدا صلح نمی فرموده است از فروختن فضل ما  
 را و اسلام قدر در روایتی نمی از ضرب اجل زیاده کرده و در حدیث مرفوع ابن عمر نمی آید  
 محل نه بخاری آمده و هم از بیع جلی بجله و این اتفاق علیه است و همچنین نمی از بیع و هب و لا  
 از حدیث ابن عمر در صحیحین ثابت گشته و ابوهریره روایت نمی از بیع حصاة و بیع عمر از اشهر  
 نزد مسلم کرده و فرمود طعام خرید و یا تا بکلیل نه پیاید نفروشد و دو بیع در یک بیع نکند و اگر کرد و او را  
 از کس هر دو بار باست و لا بدست که در بیع با هر دو زن مختلف باشند مثلاً بنقد یک هزار است و  
 باینه بدو زده صد و تفسیرش جز این نیز آمده ولیکن ظاهر حدیث همین است فقال بیعت باعت  
 و بیع و نه و در شرط و در یک بیع و نیز بیع غیر مضمون و نه بیع چیزی که نزدش نیست و  
 لا فایده لایست نمی از بیع و شرط است و سندش غریب در این حدیث همیشه عام است  
 و حدیث جابر و بر بریده و نحو هما خاص پس عام را بر خاص بنا کنند و هر بیع و شرط ممنوع باشد  
 اگر بیع که جز از بیع یا قول آمده که آن خارج ازین عموم است و بیع عربون نه عینه است  
 و نه بیع که در بیع سلع و در جای خرید تا آنکه بجای خود گردد و تبدیل در آنم بدانیر و بالعکس در

المجلس نقابض جائز است بحديث ابن عمر زوال سنن وحاکم البعثش فقه آری بخش  
 بنی غنه است در حدیث متفق علیه که مرفوعاً از ابن عمر آمده و جایز است از آنحضرت صلوات  
 علیهما و آله و صحبه و ثنایا روایت کرده مگر آنکه این ثنیا مسلم باشد و این حدیث نزد  
 صحیح است و از طریق انس نزد بخاری هم بدون ذکر ثنیا مروی است و نه دوستانه یکبار بگفته  
 و حاضر بدست با وی نفرود شد این عباس گفته یعنی سسار او نشود و این متفق علیه است از حدیث  
 و سه رفته اند عنه مرفوعاً و ابوهریره گفته تلقی بطلب کنید و اگر کسی باقی کرده چیزی بخیر بپوشید  
 نزد سید بن سبوق بخاری دار و آخره مسلم مرفوعاً و سنن کرد از تبع بر بیع برادر مسلمان داد طلبه  
 بر خطبه او و از آنکه زنی طلاق خواهر مسلمان خود خواهد بپوشد و او را دوست نگویند که در آن  
 متفق علیه است از حدیث ابی هریره و مسلم بنی سویم مسلم بنی سلمه و او را یوسف بن سسار  
 از آنحضرت صلوات علیه که می فرمود هر که جدائی کند میان والد و دلد او جلدائی کند خدا بیان او  
 و دوستان او در دنیا است و او را احمد بن محمد الترمذی و لیکن حاکم گفته که در سنن او نقل است  
 اما شاید وی دارد و حکم ساز حاکم نیز همین است و چون علی مرتضی و غلام برادر یکدیگر را جدا  
 بفرخواست آنحضرت فرمود و بریاب هر دو را با دیگران و مفروش مگر همه را یکجا زاده احمد و جلی  
 ثقات اند و جمیع از حفاظ قبحش کرده اند فصل در زمین نبوسه رخ در زمینه گران شد مردم  
 گفتند رخ نظر کن فرمود و بعضی را باسط و رازق خداست و امیدوارم که خدا را ملاقات کنم  
 و هیچ یک را از شما ملائکه کلام ظلم از من دردم و در مال نباشد و این را اهل سنن از آن  
 روایت کرده اند و این خبر صحیحش گفته و این دلیل است بر منع تسعیر از طرف حاکم فصل  
 حدیث نه از تبع کالی بکالی اگر چه ضعیف است و بحق و بزار و دارقطنی از ابن عمر روایت  
 کرده لیکن نزد شافعی با نقاطه عن بیع الدین بالدین آمده و بایسته اجماع بر آن مشاء  
 عضد است چه متعلقه بالتبطل گشته و نمیدانست نه از تبع ملائکه و شافعی و حاکم و حاکم  
 علت درین سه بود و شافعی معذور است فصل سهرن و اسرافیه آنحضرت صلوات علیه و آله

له ای کاش

انکشافی کند مگر غاطی رواه مسلم و روایت او را آنحضرت صلواتم قوت یک ساله را از برای  
 عیال خود خلیق بعد صحت است و احوال شریفش در باره قوت خود و عیال خود بر عارف  
 غیر مخفیست آنکه هر یک را از زنان خود صد و سی از خیر می داد و لیکن دلالتش بر جوان  
 او غافل این مقدار و قتی می تواند شد که بودنش در وقت احتیاج مردم بسوی  
 طعام نزد فقیر حاجت مسلم گردد و بر جو از احتکار قوت یک سال نیست بلکه احادیث مطلقه و  
 تحریم احتکار بقید طعام است پس قیاس تحریم احتکار قوت بهایم بر قوت آدمی قیاس  
 مع الفارق است و حرمت احتکار بهایم باشد که بقصد فلاح بر سلیم کند چنانکه در حدیث  
 ابی هریره نزد احمد و حاکم آمده و لا بدست از اعتبار این قید و بر غیر قاصدش حرام نیست و  
 ظاهر آنست که قاصد فلاح احتکار داخل زیر سنه و وعید است خواه مسلمانان را حاجت  
 بدان باشد یا نه چه مجرد این قصد کافیست و اجبار متکرر بیج منع نیست بلکه اگر واجب  
 نباشد جائزست بنا بر آنکه از باب امر بمعروف و نهی عن المنکر است و این هر دو واجبند  
 بر هر کس **فصل** نه از تصری اهل غنم در حدیث متفق علیه از ابو هریره مرفوعاً آمده و در  
 آخرش گفته هر که بعد از تصریر بخرد و دوی بخیرست بعد از طلب در آنکه نگاه دارد یا با صاع  
 از تمر بازگرداند و در سلم خیار سه روز آمده و در تعلیق بخار صاعی از طعام نه از گندم آمده  
 بخاری گفته که تمر اکثرست و لفظ ابن سعید نیست که مشتری شاه مخمخ صاعی را و باز پسین  
 و این نزد بخاری است و امیر علی تمر زیاده کرده و معارض این حدیث و ارفیست و بلفظ  
 طعام یا بر روایت بصحبت زبیده بلکه صاعی از تمر صبح گشته و لیکن درین سلسله میان خفیه  
 رسول خدا صلواتم است فصحان الله و یحده **فصل** امام شوکانی در روایت گفته  
 للصحیفة اجماعاً عن الحدیث نکینة لیس علی شیء منها انارة من علم قال و لا نث  
 علی نض الشارع شعباً بل نقول اذا تنازع بائع المصراة و مشتريها فی قيمة اللبن  
 المستفاد و مراد المشتري صاحب من نفع و جوب علی البائع قبوله و لا لایجاب الی خیر

ولو كان المثل موجبا لضمهما اذا احدهما القدر كان الواجب الرجوع الى قيمته و  
 كذلك اذا تناقض البائع والمشتري على قيمة اخرى كان الرجوع الى حكمه **فصل**  
 ان حضرت مسلم بن عبيد بن صبره يعني انباري از طعام بگذشت و دست در آن گرفت و يافت فرمود  
 صاحب طعام اين چيست چرا اين را بالاي طعام نكردي كه مردم مي ديند غاش يعني خاكن  
 از اين است و راوي اين حديث مسلم است از ابى هريره و در باره عابس غيب زبان قطب  
 ثابت است باوه ساز فرمود كه ديده و دانسته در ناور آمده و اسناد اين حديث نزديك  
 و راوي از روايت عبد الله بن بريده حسن است و از عائشه زود اهل سنن مرفوعا وارد شده  
 كه خراج بضم آن است و بخاري تضعيف سندش كرده مگر ترمذي و غيره صحيحش نموده اند و اين  
 عام است در هر خراج و قصر آن بر سبب جائز نيست و خراج آتاوه است پس داخل نشود زير  
 اين لفظ مگر هيمن آتاوه و اين حديث معارض حديث مصراة نيست زيرا كه اطلاق اسم خراج  
 بر لبن مصراة نمي آيد و لكن مي توان گفت كه چون خراج بضم آن است پس بيان  
 مصراة و بعد فرق نباشد به استحقاق خراج چون در مقابل بضم آن شترى رقبه بعد يا ضمان  
 نفقه بر آن باشد پس شترى مصراة نيست بچنين است زيرا كه وى ضامن اوست بآن است  
 و نفق است بر آن و در تخلص از اين معنى مي توان گفت كه صلح مرد و با مصراة و در مقابل بضم  
 موجود در ربيع بحال عقد است چه عقد بر آن شتل است و ليكن بعد اين توضيح غير مخفى است و او را  
 آنست كه چنين گويند كه شريعت مطهره چنين آمده و قياس مذكور فاسد الاقبا است نهض  
 صحيح صحيح و آن را مصراة است بايك صلح از خود و خود بارتى بايك دينار و دو گوسفند از يك  
 قربانى خريد و بازيك گوسفند بايك دينار فروخت بدين دينار و يك دينار زود حضرت مسلم  
 از حضرت ابى او را و عاى بركت در بيع داد تا كه اگر خاك مى خريد در آن سود مى كرد اين بيع  
 و شرا از زود فقهاء موسوم است بعقد موقوف كه نفاذ آن بر ضاى موكل مى شد و قد وقع بقبول  
 اهل السنن و له شاهد من حديث حكييم بن حزام عند الترمذي و نهى كرد از

خریدن چیزی که در شکم انعام است تا آنکه بندد و از بیع چیزی که در ضرر است و از خریدن  
عبد آبتن و از شرای مغایم تا آنکه قسمت گیرد و از شرای صدقات تا آنکه بدست آید و از ضرر  
خالص و از آلتش ابو سعید خدری است نزد ابن عباس و بزار و داود قطنی و سندش ضعیف دارد  
و فرموده بخیرید ما هستی را در آب که این غرست و صواب و قف اوست بر ابن مسعود و حسن  
کرد از بیع خمر تا آنکه خورده شود و از فروختن صوف بر پشت جانور و از لبن در ضرر و راجع ایسا  
اوست از ابن عباس و بیقه ترجمه و قفش بروی گره و سند نه از بیع مضامین و ملائح که نزد  
بزار از ابی هریره مردی است ضعیف است مضامین آنست که در شکم ناکما باشد و مایع آنکه در  
پشت شتران بود و آمده که هر که اقاله سلم در بیع کند او تعالی اقاله عشرت او فرماید و ادا  
ابو داود عن ابی هریره و صححه ابن حبان

### باب در بیان خیاری

تا هر دو جدا شده اند و یکجا هستند هر یکی خیاری دارد یا یکی دیگر را خییر سازد و مخیر که بیع کرد  
بیع او واجب شد همچنین اگر جدا شدند بعد عقد و یکی ازان هر دو ترک بیع نمود این بیع محرم  
و واجب گردید و این حدیث مرفوع از ابن عمر متفق علیه است و لفظ مسلم راست و لفظ عمر و  
بن شیب عن ابی عن جده مرفوعاً این است که بائع و متبائع خیاری را نداده اند که متفرق نشده اند  
مگر آنکه صنفه خیاری باشد و حلال نیست فراق بخوف استقاله و در روایتی حتی بقفا من  
مکانها آمده و این حدیث نزد اهل سنن است پس متبر تفرق ابدان باشد تفرق اموال و یکی  
که در بیع مخایع می شد او را آنحضرت گفتین لا خلافة امره و این متفق علیه است از حدیث ابن عمر

### باب در بیان ربای

جابر گوید لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله بر او خورنده ربا و خورنده او را و کاتب و شهود آن را و گفت  
همه سوا از خجسته مسلم و نزد بخاری مانند این حدیث از ابی جحیفه عن ابی هریره است و فرمود  
ربا هتاد و سه باب است ابی هریره چنانکه هر مرد با مرد باشد و از ربی ربا آبروی مرد مسلم است

و این را ابن ماجه مختصر و حاکم بالتام از ابن سعد در است کرده و ابوسعید گفته است حضرت مسلم  
 فرموده نفر و شید زر را بر الاثل مثل و میفرزید بعضی آنرا بر بعضی نفر و شید سیم را سیم را لا  
 مانند مانند و میفرزید بعضی آن را بر بعضی نفر و شید زبان غائب اینا جز یعنی نسیه این نقد و این  
 مستفی علیه است و لفظ عباد و بن صامت از آن حضرت مسلم چنین بوده که زر بر زر و سیم و سیم و  
 گندم بگندم و جو بجو و خرما بخرما و نمک بک نمک مانند مانند سوا البواء دست بدست و جو  
 این جنسها مختلف شود بهر طور که خواهد نفر و شید اگر دست بدست است رواه مسلم و لفظ  
 این است زر بر زر و وزن بوزن مثل و سیم سیم و سیم سیم و سیم سیم و سیم سیم و سیم سیم  
 آن را است اخراج مسلمانها و ابوسعید و ابهریره گفته اند که مردی را رسول خدا  
 حامل برنجیر کرد و سه تر جنب یعنی فرمای حید آورد پسید بهم تر جنب و سیم می باشد گفت  
 نه بلکه یک صلح از این تقرید و صلح و دو صلح سه صلح می گیریم فرمود چنین کن بلکه همه را  
 بدر اتم بفروش و از در اتم تر جنب بخرد و باره میزان نیز چنین فرمود یعنی حکم میل همچو نمود  
 حکم موزون همچو زر و سیم کیسان است و این حدیث متفق علیه است و لفظ سلم و کذا لل  
 المین ان است و معنی هر دو یک است و این اوله دال اند بنطوق خود بر ثبوت رباعی  
 فضل و برین اجناس پس عموم مفهوم لاسما بالافاقی التسمية تخصص باشد باجاسه که ترجمیم  
 رباعی فضل در آن تخصیص آمده و این واضح است مخفی نیست و بدان معلوم می توان کرد  
 که میان این دلیل و احادیث متقدمه تعارض نیست که حاجت بسلوک مضیق ترجیح از ترجیح  
 نزد تحقیق افتد و کیف که جمع مقدم است بر ترجیح بلا خلاف و ثبوت قیاس که در علت رباعی  
 دارند بر اقوال شان محبت نیره موجود نیست بلکه مجرد تظلمات و تخمینات است که باو عاود  
 عارضه و طولیلا طائل منضم گردیده سیکه گوید که سائق باین علت تخریج مناسط است دیگر  
 سراید که سیر و تقسیم است و نزد ما اثبات احکام شرعی به همچو سالیک ممنوع باشد بلکه از اندر آن  
 این علت مزعم و برین مقام زیر چیزه از آنها منع می نمیم و ما احسن الاقتصار علی





و صرف زانکه میان بدعا یا مروج ست گیند و این چله گویا ثلث یا ربع مال رعایا ظلم  
 بهضمی شود باز چون دیدند که صرف فروش در رعیت زیاد است این سکه را شکسته ضرب  
 دیگر می زنند که در قدر خالص کمتر و در غش اکثر از سکه مکسوره می باشد و از سکه سابق منع  
 می نمایند پس رعایا و زعمای این سکه بدست نشان می فروختند تا آنکه قیمت یک قطعه از آن  
 بنصف قطعه ازین ضرب خاص می رسید یا قدری کم و زائد نمی آید باز سکه اولی را گرفتند  
 برین سکه دیگر می زنند و رعایا را از برای صرف بر مقدار رسوم حوالی می سازند و بدین طریق  
 نصف مال عباد را قریب بنصف راجی خوردند حال آنکه رعایا را قدرت استمرار بر آن رسم نیست  
 بلکه در بسیاری از احوال محتاج بسوی قرش فرانسه است و سکه انواع اکل بیاطل یکجمله  
 ضرائب بر باده و اساق است که ایشان را تسلیم آن مجبوری سازند و اذن زیادت و استیلا  
 می دهند تا بهر نرخ خواهند فروختند و بخرند مگر ضریب را دخیل سرکار نمایند و اگر فریاد  
 خواهد استغاثه گران از نرخ می کشند یا مگر بے بر باده انکار این زیادت می نمایند می گویند  
 این زیادت از جانب خداست و بدان را دایم گفته می شنیدند می سازند و گفته اند دلالت  
 من هذه الاجعولات الشیطانية التي هي السمكة بلا شك ولا شبهة نسأل الله ان  
 يصلي الجميع انقي گویم این انواع مخصوص بدیاریمن ست بلکه مطابق ارض گردیده چه  
 بلا و عرب و چه اصغار عجم چه شهر کلان و چه قصبه خود و اکثر مردم در ضرب این ضرائب  
 و اظلم نوع انسان در اخذ این کموس کرده و فرنگ و چه ترک ست و شکوه از فرنگ بیست  
 که حسابی از کتاب و دین جز نام نمی گیرند درین بر احوال ترک ست که دعوی اسلام دارند  
 و معنادر جده از حجاج و عمار بحد کس می ستانند تا بوضع دیگر چه رسد و این نیست مگر از باب  
 قرب قیامت غلظ حضور ساعت کبر **اللهم امننا على الاسلام في اتباع سنة نبيك**  
 خیر الا نامانك علی ما تشاء قدیں و با لاجابه جدید **فصل** باب مصارفت درین  
 از منبجیان عام گردیده که هیچ یک نمیکن از غلوص از درآمدن بدان در ربایه بخت

نیست الا ما شاء الله تعالی بیا نش آنکه سکه جات ملوک که از براسه مردم زند ضرر پیشتر نیست  
 نحاس را در آن بهیچیم می گردانند گاه کم و گاه زیاده و مردم رای گویند که صرف فروش قرش  
 و فروخ یعنی نرخ آن ازین سکه ناچندان و چنان است حال آنکه اگر سیم این ضرب را از  
 نحاس مجوس سازند بمقدار نصف قرش فروخی سنه رسد قطعا و این را سیکه ذریعته خورد و برود  
 اموال رعایا ساخته اند چنانکه در فصل سابق شتافته شد و مردم را در تصرفات خویش حجت  
 بتعال این ضرب می افتد و در مصارف بدان بسوی قرش فروخی باین مقدار مر سوم ناچار  
 و مضطر می گردند و فتنه را بفضیله با وجود علم بتفاضل می فروشد و این را بای بخت است و هر که  
 ایشان عارف این حال است وی با نچس در کتب فروع کفالش غیر راجع بسوکه  
 دلیل و غیر منقشه از حق است ستروح می شود و غالب حیل که بدان تقلص از ورطه را  
 گمان می کنند آنست که بعض متفقه که از علوم اجتماع و آشنای آبی و سبی نیند این ساکین  
 را فتوی داده اند بآنکه ریاضه معاطاة نیست و هر خنی که امر و مردم بدان کار بند شده اند  
 معاطاة است بنا بر عدم وقوع عقد و این مقصود بیچاره سنی دانند که اول کتاب و سنت صحیح  
 بخیریم با آنکه و این نظر بسوی مقدم و جز آن بلکه مشیر نیست در هیچ مگر مجروح رضا و در کتاب  
 سنت و اقوال نبیه القرون و الذین یملوهم ثم الذین یملوهم انچه دال باشد بر اعتبار  
 الفاظ خصیه و بریح که واقع نشود بیچ مگر بدان ورنه معاطاة باشد بیچ نیامده و ازین صحر است  
 انچه بعض مصنفین در فروع و مفتین در آن گفته اند که غش در هر سیکه از دو بیل مقابل فضیه  
 در آخر باشد این حرفی است بهیچ عاقل بدان رهنه اند هر چه قسم عاقلی بدان راسته  
 کرد که نه ادنیسه نفس را یک اوقیه نحاس بفروشد پس اگر مراد قائل باین قول آنست که  
 این خلص از راست خواه هر واحد از متباینین راسته بیدل شود یا نشود پس این حجت  
 علم نیست و ازین و ارجح است آنکه غش در هر واحد از بیلین جریره مسوقه عرف باشد و این  
 رد و دست بردارست قلا ده زیرا که در آن ششم غیر فضیه انقضیه است و این ضم امر اول خدا صلکم رخ

منع نگردانید بلکه امر بفصل و تمیز میان هر دو فرموده و تغییر ازین امر حیل دیگر ذکر کرده اند که از  
 سقوط بجائی است که هر که ادنی فطنت دارد بدوی حقیقی نمائند اگر گوئند که بار محلی  
 ازین در مطاع مملکه که مردم در آن افتاده اند هست یا نه گوئیم بلی مخلص ازین گرداب پتیا  
 عمر ازین عقبه کوه خراب آنست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده و آن قول  
 اوست صلعم برای خریدار تمیزید بتردی که یکی از ان دو ترجیح بود و دیگر غیب چون خبر  
 کرد که دی یک صلح جدید را بدو صلح روی خبر کرده است رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود این رست  
 پرسید چه کنم فرمود ترودی را بدرهم بفروش و بیان در سهم تمیزید بخرد پس این و آن را  
 و معالیه بنویست هر که صرف در اهرم بفروش بفروش فرنیجه خواها صاحب در اهرم مذکور شد  
 بقدر صرف قرش سلعه از صاحب قرش بخرد بعد از آن سلعه را بدست وی بفروش دیگر بفروشد  
 که چه این صورت مخلص از ربا نیست و هر که از عم باشد که اینجا غیر این صورت مخلص است  
 وی مخایع نفس خود باشد با نچه صریح ربای متوعد علیه بحرب خدا و رسول است و برضارب  
 این در اهرم منشوشه نصیب از اهرم باشد زیرا که حامل مردم بر باطلی خلق بسوی دخول در سود  
 اوست و بیان این سنت ملعونه بقصد حطام و اکل اموال مردم باطل از وی صورت گرفته  
 اینست که شمشیر ستم آخته اینست اینست که کار همه را ساخته اینست  
 و اگر تمثل امر الهی را از رفیق برعیت و عدل در قضا یا سب بریت می بود او را در غضب  
 خالصه از عیش منده حاصل است پس چا سره با ناسر همی آجخت و بهلاک خود و دیگران  
 نوع رهنی می گشت تنه کافی هم درین مقام چه خوش کلام ارشاد کرده که اقل احوال مسلم  
 آنست که در رعایت مصلح رعیت همچون سنج باشد و ضربت خود را همچو ضربت این قوم گردان  
 تا ربا از مصارف بر نیزه و بردادن ربا بر اسف قطوین مال و جان خود دلیلی او کتاب و  
 سنت بلکه اجماع و قیاس نیامده بلکه استقرار با بدخل است زیرا غم اولی تحریم ربا  
 ربا از آنکه کبار و عظمیاء است نه کتاب عزیز و احادیث مستفیضه مشهوره و تفسیری را در

نقل این مسئلہ از بحر الرکن تصحیف رو داده کہ بجای لفظ زنج ریا آورده و اصل عبارت  
 زین بن نمیم یحیی زلحاح الاستقراض بالیم است و نحو آن در اشباه و فقیہ وقتا و  
 ابن سیم شامیہ و جز آن از کتب فروع حنفیہ آمدہ و بقا دراز لفظ زنج نفع حاصل بکسب جائز  
 شرعی خارج از سرمای رباست شلالتی سیر آشن غالی نزد حاجت یسوی قرض بخرد کہ  
 این جائز است بکراہت نزد فقہاء و بعض این کراہت را حل بر حرمت کرده اند اگر در نفس  
 استقراض این نوع مشروط باشد و حق عدم جو از دوست ملی کل حال بنا بر آنکہ دلیل دال  
 بر ابعثش دارد نیست و قیاس جواز استقراض بر بنا بر اقیان بر جواز اعطای رشوت بطلم  
 یا سلطان بغرض دفع خوف یا ظلم یا تقدس او بر جان و مال خود بنا سے فاسد بر فاسد است  
 زیرا کہ دلیلی مختص از برای احادیث وارده دلین راستی و مرتبہ کہ را ئش کہ میان مرد و  
 میانخی است نیامدہ و باب مدارات و مصانعت کہ دلان در مدعا شرط باشد مثل دادن  
 چیز کے بشاعر یا جمعی داشتال او یا ب دیگر است از باب رشوت نیست و در حدیث حنفی  
 فی افحاه الملاحین القاب اشارت یسوی این مصانعت است نزد جمعی از اہل علم  
 همچو بیضاو سے و مناوی و طیبی و غیر ہم و نزد بعض مراد حرمان و تحنیب و عدم اعطای شئی  
 است و اگر وصل مرسل مکرر کہ اتی شاعرا النبی صلعم فقال یا بلال اقطع عنی لسانہ  
 فاعطاه اربعین در سہا بصحت رسد نفس باشد و محل نزاع و در حجت بر مرسل غیر قائم است  
 و اصل مصانعت بتصریح اہل لغت همچو ابن اثیر و صاحب مجمع البحار و تاج العروس و غیر ہم  
 احسان و مدارات و ولایت است و بمعنی رشوت مجاز المجاز باشد فصل جابر گوید آنحضرت  
 صلعم نے کردہ است از بیع انبار تر کہ میل آن معلوم نیست بکیل مساسے تمر و راہ سلم یعنی  
 فروختن جنس بجنس با عدم علم مساوات ہر دو حرام است و عمر بن عبداللہ گفتہ حضرت را شنیدم  
 می فرمود طعام بطعام مثل مثل است و طعام مادران روز جو بود این نیز در سلم است و فضا کہ ابن  
 عبید روز غیر یکی بگویند و از دہ دینار خرید دران زر و مہر جو او بود آن را جدا کرد و زیادہ از

و دوازده دینا یافت چون ذکرش بر رسول خدا کرد فرمود فرخسته نشو و تا آنکه جدا گردد شود و  
 مسلم و درین سلسله بیان فقهاء خلافت است و از جمیع منطوق حدیث است و بسیاری از  
 سلف بسوی عل بظاہرش فرخسته و آن عدم جواز بیع ذہب با غیر او از ذہب است تا آنکه بگوید  
 را از آن غیر جدا ساخته بفروشد ورنه این عقد باطل و عدا کرش واجب باشد و درین سلسله  
 خلافت خفیه با صاحب این حدیث صحیح واضح است **فصل** بیع حیوان بچوان بطریق  
 نسبی از آنحضرت بحدیث سمره بن جندب ثابت شده و ترمذی و ابن ابی حاتم و بصحت سندش  
 رفته و این عام است از ماکول و غیر ماکول و تقیید آن با کول در دلیلی ثابت نشده و اگر چه  
 سمره درین بیع از بیع شاه سلیم رخصه از دلالت دار و حلی مأفیہ من عجاج و در حدیث ابن عمر  
 آمده که از آنحضرت صلوات الله علیه ام که چون شما بیع کنید و دهماسه گاو و بگوید و بگشت  
 راضی شوید و جدا بگذارد خدا خوار را بر شما تسلط کند و بیع آن را ناکند تا آنکه بسوی  
 دین خود برگردد و در سندش نزد ابی داؤد و نقل است ولیکن احمد و بخوان از عطاء آورده و  
 رجالش ثقات اند و ابن القطن تصحیح نموده و مشک نیست که تا مسلمانان از جهاد برگشته اند  
 و بگشت راضی گشت خوار و دلیل بود و اند و جو جهاد نازی از براسے این دل نیست و بگوید  
 عبارت است از آنکه باز رگان کالای خود بدست یک نفیست معام تا یک مدت بفرماید  
 باز آن کالا را از وی بکتر از آن قیمت بخرد و این بیع کیل از انواع بیع است و لا بدست و آن  
 از اعتبار قصد جیل و از آنکه این تابع از بیع مجرد و متصل بسوی قرض نقد زیاد است  
 ورنه با عدم این قصد ناجائز نیست چنانچه بیع را محال و بر احوال ساخته و آنکه بیع  
 را بخرید و بفروخت و او را بخرید که از باده وینا را از شتر بیع بخرید و بیع صحیح است و بیع  
 بسوی ربا نیست بشن قلیل و در رنگ شن کثیر حلال ساخته و همچنین زیادت بر بیع بیع  
 از باده و رودی و صدوری نیست چه ببا زیادت احد المتساویین بر دیگر است و در میان این  
 و شن آن نزد احتلافت نفس تساوی نیست تا آخر بیع این صورت بنا بر بیع و بیع صحیح شود و بیع

که این زیادت در برابر تنقیس باطل است فقط چنانچه نیست که تحریم بیچ صورت منقحر بسوس  
 دلیل است و سنده احتمال بسط دارد علامه شوکانی را در آن رساله مفروقه ست موسوم به  
 شفا و اهل فی حکم الزیاده لای الاصل فصل هر که سفارش برادر مسلمان خود پیش کسی کرد و آن  
 برادر را برین شفاعت هدیه فرستاد و وی آن را بپذیرفت پس بایستی عظیم را از ابواب  
 برآمد و او را احمد و ابی داود عن ابی امامه مرفوعاً و در سندش مقال است و  
 ابن عمر گفته لعنت فیه و در رسول خدا راسخ و مرتب را سواد احمد و صحیحہ الترمذی  
 و این دلیل است بر تحریم رشاء و هو اجماع و هذا هو الحق و آنکه بعض فقهاء خست و رجوا از اند  
 رشوت داده اند و گفته که چون حاکم محکم کند رشوت و دلیل او از صواب مؤثر نگردد و او را  
 گزینش جائز است پس این مقال باطل است چسب و لما یجوز است بر حسب حسن و رشوت چشم  
 حاکم را کوری کند علامه شوکانی فرموده و لقد وجدت اثراً فی نفسی لهدایا من یدعی  
 لی مع ان بعد ابتلائی بالقضاء امر دکل هدیه و ان کانت من قریب او صدیق  
 لکن یجوز الا رسال بھذا یجوز من اثنی النفس مع ارجاعها فکیف مع قبولها  
 و الا نفع بھا فقیہ الله قضاء السوء فلقصد صارت تلك المقالة الباطل تجبر الھم  
 یعین و ن علیہ الی اکل اموال الناس بالباطل و قد اعاننی الله و له الحمد علی ھذا  
 ذلک الحمد المبني علی شفاعت ہا رب بالقول و الفعل اما القول فھا اودعتہ فی  
 مصنفاتی و اما الفعل فبقیامی فی عزل قضاء السوء انتھی و بہین قسم صنیع از پر و الا اگر  
 بنہ ضعیف ہم جو جو آمدہ چو در کتب مؤلفہ خود بکلام بلع رو اندازین ہدیہ نمودہ و ہم قاضی  
 ریاست را در وقت چنین امور و اشغال آن از پیایش برانداختہ و لله الحمد جعل الله  
 تلك الاقوال و الافعال خالصۃ لى حجه مقبۃ الی رضاك فصل عبدالبر بن عمرو بن  
 الناصب حضرت را امر تجوید پیش و ادب اہل تمام شدن فرمود و بر قائل صدق از کسی گیس  
 چنانکہ یک بیزیر و بعیناً آن اہل صدقہ گرفت و او را الحاکم و الیہم فی ورجانش تھا ان

و این دلیل است بر جواز بیع یک حیوان بدو حیوان بطور نسبه و این حدیث انسج و اثبات  
از حدیث سمره که سابق گذشت و آن عمر و گفته نمی کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مزاجینی  
فروختن حیوانات اگر نخل است بقر بطور یکیل و اگر کرم است بخریب بطور یکیل و اگر نرغ است بکیل  
طعام ازین همه نمی فرمود و این حدیث متفق علیه است و سعد بن ابی وقاص شنید که آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم نزد سوال از شماست که قرطب فرموده قرطب نزد من کم می شود و گفتند  
آری پس نمی فرمود و از آن و این را اهل سنن روایت کرده اند و ابن المذین و ترمذی  
و غیره اینها تصحیحش کرده و نوشته

### باب در بیان خصصت و عریایا و بیع اصول و ثمار

زید بن ثابت رضی الله عنه گوید آنحضرت در باره عریایا خصصت بیع بخرص بطور یکیل داده  
و این حدیث در صحیحین متفق علیه است و لفظ مسلم آنست که خصصت داد و در عریه که اهل بیت  
قرطب را با اندازه آن از تراز براسه خوردن بگیرند و در حدیث ابی هریره زیادت مادلون  
خمس و سق یا پنج و سق آمده و این نیز متفق علیه است و چون اقتضای بر قدر حاجت و آنچه  
نوعی از انواع رباست واجب باشد لهذا تقدیر پنج و سق مقدار محتاج الیه است و غالب  
احوال و غنای فقیر پنج و سق در مذهب معروف است دلیل بر آن دلالت ندارد و آن عمر  
از آنحضرت آورده که نمی کرد از بیع ثمار تا آنکه صلاحش نمایان گردد و این نمی بالغ و متاع  
هر دو کرد چنانکه در حدیث متفق علیه آمده و قدر و استی زیاد کرده که چون از صلاحش پرسیده  
می شد می فرمود تا آنکه عاقلتش برود و لفظ انس آنست که نمی کرد از فروختن میوه تا آنکه  
سرخ و زرد شود و این لفظ بخاری است و هم انس گفته که نمی فرمود از بیع انگور تا آنکه سیاه  
گردد و از بیع دانه تا آنکه سخت شود و این را ابن حبان و حاکم صحیح الاسناد و گفته اند و مشک  
نیست که معنی نه تحریم است حقیقه و محرم غیر جائز است و لیکن چون این سنه از براسه  
تجارت نزد عرض آفت شمار چنانکه در بخاری از حدیث زید آمده پس از برای رشاد



باشد از برای تحریم و غیره امر نبوده بوضع جوارح وارد شده چنانکه بیاید و هر آفت کیش  
از صلاح بترسد جائز است و جائز موضوع است بجا گرفته آنحضرت فرمود اگر بفروشن  
بدست برادر میوه را و آن را جائز رسید اگر رفتن چیزی از آن حلال نیست مال برادر  
را بغیر حق چنان می گیری این لفظ مسلم است و در لفظی دیگر امر بوضع جوارح آمده و حق  
وضع اوست مطلقا قبل قبض باشد یا بعد آن پس هر که گشت یا میوه خرید و قابض شد  
و لکن جسد زرع یا قطف نکرده تا آنکه تنه بر آن رسیده این آفت از شرعی موضوع باشد  
و باطل اگر رفتن شستن آن حلال نبوده زیرا که از دواوی اکل اموال مردم باطل است و بسا  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بعد تا بگذرد مال اخیاک بغیر حاجت و این اناست  
بأنکه تا لعل بجا آنکه موضوع است و اخذ شدن آن حرام نخواهد پیش از قبض باشد یا پس و فرمود  
هر که غنای خردید بعد از بیوند کردن پس ثمره آن باطل راست که فروخته است مگر آنکه فروشنده  
بدان راهنمی رود و این حدیث متفق علیه است

### باب در بیان مسلم

ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر کس اسلام آورد و اهل بیتم اسلام  
در میوه های گردند بحد یک سال و دو سال و سه سال فرمود هر که اسلام آورد و فرزند بایر  
که در کیل معلوم و وزن معلوم تا اهل معلوم کند و این حدیث متفق علیه است و لفظ بخاری  
من اسلف فی شئ است و این عام است از تمر و چون جزا است بمول المقدار است باقتدار  
کیل یا وزن معلوم پس ظاهر عدم جواز مسلم در جزا است و نیست و حدیث مگر معلوم  
بودن کیل یا وزن مسلم نیست پس اشتراط تعیین جنس صحیح است زیرا که کیل متعلق کیل است چه  
اگر جنس کیل معلوم نباشد و کیل ساخته شود و باقتدار تعیین نوع و صفت و حدیث و دلیل  
نیست و همچنین حدیث دلالت بر اشتراط تعیین مکان ندارد بلکه اقتدار این چیز را بنا بر ظاهر  
در باب حدیث و لکن مخفی نیست که رجوع به نوع معلوم یا صفت معلوم یا بسوی اوسط از آن

رائع تشاجرست و همچنین مرتفع می شود و تشاجر در تعیین مکان بر جوع بسوسه اصل و آن  
 عدم وجوب ایصال بر مسلم المیه و رجوع بسوی بلاد است که وطن یا بلاد اقامت است و این  
 رافع تشاجر باشد حاصل آنکه شرط مسلم تعیین جنس مسلم نیست و معلوم بودن آن کفیل  
 یا وزن و تا اجل معلوم است و این سه شرط است و دلیل بر اشتراط غیر آن دال نیست عبد  
 بن ابی اوسنے و عبد الرحمن بن ابی ایزسے گفته که یا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بفغانم  
 می رسیدیم و نزد ما انباط شام می آمدند با ایشان در جو گندم و زبیب تا اجل معلوم اسلاف  
 می کردیم و در لفظی زبیب آمد و پرسیدند که ایشان را راع بود یا نه گفتند از انما ازین معنی  
 نمی پرسیدیم ر واه البخاری و این دلیل است بر صحت سلف در معدوم در حال عقد زیرا که  
 ترک استقصا در مقام اتمال نازل بمنزله عموم در مقال است و لیکن این استدلال فعل  
 یا تبرک صحابی است و آن حجت نیست تا تقریر نبوسے بران بعد از علم ثابت نشود پس حجت

اول ادلی است در نسیک بر جواز آن

### فصل در بیان قرض

ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که مال مردم گیرد و اراده او دارد او تعالی از وی وافرتر  
 و هر که گیرد و اراده افلاش کن حق تعالی او را تلف فرماید و اما البخاری و عائشه گفت ای  
 رسول خدا! علم فلانی جامه از شام آورده است یکے را بفرست که دو جامه تا میسر و ام  
 گیرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرستاد و لیکن آنکس متعنه شد اخراجہ الحاکم  
 و الیهقی در جالش ثقات از حدیث دلیل است بر بیع نسبه صحت تا جیل تا میسر جامه باشد  
 یا جانور یا جز آن و قرض نوعی مخصوص است در بسیاری از احکام مخالف بیع باشد

### فصل در بیان رهن

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود پشت مرکوب است بنفقة چون مرهون باشد و لیکن در مشروطیت  
 بنفقة اگر مرهون بود و بر مرکب و شارب است نفقه آن مرهون اخراجہ البخاری و ع

این هدیة پس حق است که فوائد زمین و دولت آن به مرتبه است و فرمودن می کند  
 زمین اندر این مردمان را و راست تمام آن و بر و ست غم آن سوا الله الذی  
 والحق که عن ابی هدیة و در حال شدن ثقات اند که اگر محفوظ ارسال است یعنی  
 متعلق و نه و اندر این از بر سر این باشد و اگر هلاک شود در دست مرتبه تا و انش بر و  
 لازم حق مرتبه است پس ساقط می گردد و بلکه زمین ملک را این است حاصل آنکه زمین چون  
 در دست مرتبه بر و ان بتایید و تقریطوی تلف نشود و می مضمون علیه نباشد و اگر بجنایت  
 و تقریطوی است مضمون علیه باشد بنا بر بنیاتی و تقریطی که از و س وجود آمده از ان جنت  
 که مستحق جنت است چه جز و سبب زمین سبب ضمان نیست و دراک شریعه و نه انما  
 لا اعتبار علیه و لا شانیه ایورافع گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از مرد  
 شتر چون ان قرص گرفت چون ایل صدقه آمد فرمود قضای کر کن گفت نمی یابم که بهتر  
 از شتر او فرمود زمین بدو که بهتر مردم حسن القضا است و داده مسلم و فرمود و هر فرض که بر شتر است  
 ربا باشد و این را عارت بن اسامی سند ساقط از علی مرتضی فرموده و در و لیکن شایسته  
 ضعیف و در و یقی از حدیث فضل بن عبید و شایسته دیگر است و در و بخاری اگر محقق است هر

عبد الله بن سلام

### باب در بیان تفکیک و مجزأ

ابو هریره گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود هر که مال خود را بعهده خود  
 مردی یا بدو می افکند است بآن مال از غیر خود این حدیث متفق علیه است و در طریق  
 مرسل این لفظ آمده که هر مرد که مال خود را بفروخت و میفکد و بخرید و بخرید آن بقبضه  
 بائع نیاید و متعلق خود نزد او بعینه یافت پس در ساق است بآن مال و اگر شتری بخرید  
 صاحب متعلق اسوه و راست و یقی به صلی ارسالش پدید آمده و بیعت ابوداود  
 ضعیف گفته و مؤید است حدیث بخاری علی خلد و داود و ابن ماجه باین لفظ که

ابو ہریرہ در بارہ یاری مکہ مجلس شدہ بود آئیم وی گفت درین مجالس یقیناً نبی ہوئے  
حکم کنم کہ مکہ مجلس شدہ بود و مرد متاع خود بیدہ یا نہت پس دسے اہل سنت بآن ملکین  
را حکم صحیح گفتہ و ابو داؤد ضعیف آن مع دیادت ذکر موت کردہ و حجت قائمست باین  
اولہ براو نیست صاحب سلمہ بتناج خود نہ عدا خلاص خریدار و اگر حجت بشل آن قائم نشود  
بطلان اکثر شریعت لازم آید و در علم اصطلاح حدیث متقرر شدہ کہ سند ایچ ست از  
مرسل و بمرسل قیام حجت نئے تواند شد علی بابہ المذہب اہل حق و فرمودہ کی واجب ہلال سنے کند  
عرض عقوبت اورا و ابن را ابو داؤد و تسانی از تشریع روایت کردہ و بخاری آن را تعقیقاً  
آورده و ابن جان صحیح گفتہ و ابوسعید گفتہ آنت رسید ہر دسے بر عہد رسول خدا صلعم  
در شمار سگ کہ تہذیب و بدو لب یا شد دین اید و مجلس گردید آنحضرت صلی اللہ علیہ السلام و سلم  
فرمود ہر دسے صدقہ کنید ہر دم صدقہ کردہ لیکن ہر خاصے دین اقدار سید قرعنا ایمان را فرمود  
بگیرید انچہ یا بید از برای او نیست شمارا اگر ہمین گرفتہ شئے ہو ہر دواہ مسلم و صا  
احسن ما قبلی

قرض از مرتبہ مردی از نہت مرا بسکہ این راہ گران بود بسکہ سخت را  
و کہ کردہ و معا و مال اورا فروخت آن را در قرضے کہ بر ذمہ او بود دین نزد دار قسطے  
از روایت کمب بن مالک و ابو داؤد و مرسل آوریہ و تبرج لہ سال پر دہشتہ و حکم  
صحیحست و ابن دلیل ست ہذا کہ انچہ جائزست گرفتہ مال مجلس ست و نیست دران  
و لا یتعد مجلس یعنی اعسار لیکن چون مجلس توسعاً از عقوبت ست حدیث کی الی الہ واجد  
یکدل عرضہ و عقوبتہ عمل محبت باشد مگر علت مجلس غنایا و جہان ست نایس لابدست  
کہ این وصف تحقیق کرد و دین محل نزاع نیست بلکہ محل آن اللہ لباس امرست و قبل کمال  
کہ غنائی او ظاہر نشدہ معاقبت نیست و عقوبت مجلس اضطرارست و علتش جز بسبب معلوم  
شرعی نئے تواند شد چہ در حرمت اضطرار دینی با عدم متیقن مسوغ آن خلافی نیست و ظاہر تحریم

جس غیر غنی مائل است آرسے جس باقیقت و نزو خوف معرفت و احضار اش بسلیم نزد  
 اطلاق جائز است زیرا کہ امر معروف و نہی از منکر واجب است بقدر امکان و قیاس  
 بدان در حق کسی کہ این چنین باشد جز بحیولت میان او و میان مردم بکس ممکن نیست پس  
 اگر جس گفتند چہ کار کنند و حدیث حجر بر مردیون مخصوص حدیث عدم حل مال آدمی گویند طبیعت  
 نفس اوست چہ آن عام است و این خاص و لیکن لائق آنست کہ اقدام بر حجر جز بعد از  
 ثبوت دین نزد حاکم جائز نباشد و چنانکہ غالب حکام عصر تحریر جوہرات قبل از تقرر دین  
 و مساعدت طالبش ہر کہ باشد می پر دازند کہ این اقدام است بر مال معصوم و حیولت است  
 میان مالک و ملک او بدو ن محبت نیرو و ذلک ظلم فضیل ابن عمر گوید عرض کردہ شد  
 بر رسول خدا صلم روز آحد و ن چہار و ہ سالام پس مرا اجازت نہ کرد و معروض شد مہرے  
 روز خندق و من پانزدہ سالہ بودم پس اجازت نہ کرد این حدیث متفق علیہ دال است  
 بر آنکہ ہر کہ پانزدہ سالہ نیست تصرفات او از بیع و جز آن غیر نافذ است و لیکن در روایت  
 پیچھے این لفظ آمدہ کہ اجازت نہ کرد و مرا بلغ نہ دید و ابن خزیمہ تصحیح این لفظ کردہ و عطیہ قمری  
 گفتہ معروض شد مہرے آنحضرت صلم روز قرینہ پس ہر کہ مہرے رو یا نیدہ کشتہ شد و ہر کہ  
 نہ رو یا نیدہ ماہ اول گذشتہ آمد و من در ہمان کسان بودم کہ مہرے عانہ رو یا نیدہ اند پس  
 ماہ من ستہ کرد و من را اہل سنن روایت کردہ اند و ابن حبان و حاکم تصحیح فرمودہ  
 عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ گفتہ کہ آنحضرت فرمودہ زن را عطیہ جائز نیست مگر باذن  
 شوئی خود و در لفظی این است کہ زن را در مال امری نیست و میکہ زوج مالک عصمتش گشتہ  
 و این روایت نزد احمد و اصحاب سنن جز نزدی است و حاکم گفتہ صحیح است و بہر اہل علم  
 حل این حدیث بر حسن عشرت کردہ اند و ظاہرش جز طاوس دیگرے زنیہ فضیل قبیصہ  
 بن غفاریہ گفتہ کہ آنحضرت فرمودہ مکہ حلال نیست مگر کیے لازم کس مردے کہ کھل حاکم کردہ  
 اور اسلئے حلال است تا آنکہ کجا رسد و بدست آید پس باز انداز سوال و مردے کہ

اور اجاکھر رسید و مال اور اتباہ کرد مسئلہ اور احلال ست تا آنکہ بقوامی از جیش پرسد و  
مردے کو اور افادہ رسید تا آنکہ سکس بازداشتند ان قوم او گفتند کہ فاقہ بوی رسیدہ  
پس اور مسئلہ حلال ست اخر جہ مسلم و این دلیل ست بر لزوم دین تحمل حالہ ولیکن اورا  
حکم غفلت نیست در جہ کردن بروے بلکہ دے متروک باشد تا آنکہ از مردم سوال کردہ دین  
خود تھا کہ دین استقیم ست بر قواعد و میکہ ضامن آن مال نباشد و نیست جہر کہ بعد از ثبوت  
دین یا فقہ یا اسلاف یا نحو آن

### باب در بیان صلح

آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمایہ صلح جائز ست میان مسلمانان مگر صلحی کہ محرم حلال  
یا محلل حرام باشد و مسلمانان بر شروط خویش اند کہ شرطی کہ حلال را حرام و حرام را حلال  
گرداند و این نزد ترمذی ست از عمرو بن عوف مرثیہ و روایت او ضعیف ست لہذا  
بر ترمذی تصحیح را انکار کردہ اند گویا اعتبار بکثرت طرق کرد ولیکن ابن حبان تصحیح  
از روایت ابی ہریرہ نمودہ و ظاہر آنست کہ مصاکحہ از انکار جائز باشد مثلاً یکے برویکے  
دعوی صد دینار کردہ دی از جملہ منکر شد پس مدعی مصاکحہ بر نیہ آن مقدار کرد و این صلح جا  
باشد زیرا کہ مناط صلح تراخی ست و منکر را غصہ ست بعض آن در مقتضی منع موجود نیست  
و حدیث ابی حمید ساعدی مرفوعہ کہ ہر کس را اخذ عصای برادر خود بغیر طبیعت نفس او  
حلال نیست نزد ابن حبان و حاکم ست و همچنین حدیث عدم حلت مال مرد مسلم مگر بطبیعت  
نفس او منافی این مدعا نباشد زیرا کہ تسلیم بعض منکر بطبیعت نفس کردہ ست و در حدیث  
کعب اگر تنازع در مقدار باشد صلح از انکار ست و شایع آنرا جائز دانستہ و اگر در تقییل یا  
تاجیل ست نیز صلح از انکار ست بنا بر آنکہ یا منکر اہل صلح بر تقییل بعض دین شدہ و یا تنہ  
در برابر دعوی صاحب دین از براے اہل ساقط گردیدہ و داخل نیست درین باب صلح  
در حدود و انساب زیرا کہ مناط صلح تراخی میان ضمیمین ست و حدود کہ حقوق آلہی ست یا

مخص است یا شوب و امام را اگر چه ولایت این حد و در تقدیر تسلیم اختصاص بدان حاصل است مگر او را اسقاط حد خدا بنا بر ورود و عید شدید در آن نمی رسد و آنکه بعضی اهل علم بنا بر حد و اسقاط آن بنا بر صلیحت تصریح کرده اند آن باب دیگر است چه صلیح ثبوت بعضی و سقوط بعضی در برابر امری از امور است و اما نسب پس بان جهت که رضا بخرج از نسب در دخول در آن جد بحثی رو نیست زیرا که بر هر دو عام و عید شدید آمده نیز نسب متبعض نمی شود تا این صلیح میان مدعی نسب و منکر نصف آن صحیح شود و اما برادر از حقوق مجهول پس اسقاط شئی فرع علم بان شئی است و جابل از چیزی که اسقاطش محمی خواهد یا بوجه از وجه آن رانی داند یا از جمیع وجه نمی داند پس اگر بوجه از وجهی داند که تمیز بعضی تمیز نیست و در قطن غالب شده که این شئی از فلان جنس است و مقدارش متجاوز ازین قدر نیست این اسقاط صحیح باشد و اگر از همه وجه مجهول است بر وجهی که جنس و مقدارش کیفاً و کماهیچ معلوم نیست پس این اسقاط غیر صحیح است چه می تواند که بر صفت باشد که اگر علم بدان حاصل گردد نفس با سقاطش خوش نه شود فصل ابوهریره گفته است حضرت فرمود همسایه های را از خلا نیدن چوب و ردیو را فرود نهند و اصل در امر ایجاب است چنانکه در سنه و در نفی یعنی نمی تحریم است و لهذا ابوهریره در آخرین حدیث گفته مالی اما اگر آنها معوضین و اسلامین بهابین اکتفا نکند و این تنفیض علیه است از حدیث او و آنچه معارض این حکم باشد در سنن صحیح نیامده مگر عموماً که از تخصیصش انکار نتوان کرد پس لابد است از صلیح میان دو همسایه در خلا نیدن چوب بر دیوار و هو الحق الی اخره و کیف که دلالت حقیقه نمی بر تحریم است در ترک حرام و حجب است و تحب و این حدیث مخصوص اولاد است بر عدم جواز تصرف در ملک مالک است مگر باذن و طلیت نفس او

### باب در بیان حواله و ضمان

حضرت فرموده مطلق غنی ظلم است و چون یکی از شما حواله کرده شود بر تو نگراید که این حواله

بپذیرد چنانکه شیخین متفقاً این حدیث را از ابوهریره روایت کرده اند و در نقلی از احمد بجای  
فلیتبع فلیتبع آمده و بعد از حدیث و چون محال علیه ویر کرد یا مفلس شد محال را اصطلاح بعمل بر دین  
خود میرسد زیرا که دین او بر ذمه اش باقی است ساقط نشده و آنکه در احادیث صحیح از جابر و غیره  
اتمسک آنحضرت صلی الله علیه و آله از نماز جنازه بر قرضدار آمده پس مشیخ مستجد حدیث ابی هریره که صحیحین  
بلفظ من قونی و علیه حدیث فعلی قضا و آیه آمده و حدیث را لفظاً مست و از کفالت در  
حدیثی که در این در حدیث ضعیف از عمر بن شعیب عن ابی عن جده نزد پیغمبر است  
فصل مظلوم را تناول مال بقدر حق خود از ظالم جائز است و از باب اکل مال مردم بیاطل  
نیست و زنیانست است تا زیر نه از ان در آید چه خیانت اخذ مال است خیفه با کتم امر از  
مالک و اینکه مال گرفته در برابر ما خود از او بفرگفته است و حدیث لا یجوز مال امری مسلم  
الا بطبیعه من هضمه مانع این کانتست زیرا که این حکم باینست که آنجا اعتدال بر غیر است  
و اگر اعتدال کرد اعتدال بر او آن بر او هم جائز باشد چنانکه بر بدن یا مال یکے خیانت کند از او  
ارش آن جنابیت بگیرند شاء ام ابی و این ظاهر است و ما احقمان یکون یحیی علیها  
و مراد از کشتل در اینجا و است است نه تنقید جو از بکیل و موزون و در لغت عرب بکشتل  
و سنت اطلاق ممانعت بر غیر شایان مصطلح بسیار است

### باب در بیان شرکت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حق تعالی می فرماید من ثلث و شرکیم تا یکے خیانت  
صاحب خود کند و چون کرد از میان هر دو بیرون شدیم و این حدیث از ابوهریره نزد ابو داؤد  
مرویت و حاکم صحیحش گفته و سائب مخزومی که شریک آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بود قبل  
بشت روز فتح آمد و گفت من جاباخی و شریکی و این را احمد و ابو داؤد و ابن ماجه روایت کرده اند  
و این مسود گفت من دعا و سعد شریک یک و اگر شریکیم در آنچه روز بر زبان برسم مساواة  
النساء و این دلیل است بر صحت شرکت در مکاسب و انواع شرک همچو فاضله و عثمان و



وجوه و ابدان که در کتب فروع وقوع شده این اسامی نداشتند و در لغت بلکه  
 اصطلاحات ما و نیز تجدید است و دو کس را از خلط مال و تجارت که معنی مفاد و ضمیمه اصطلاح باشد  
 مانعی نیست مالک را و مال خود چنانکه خواهد تصرف حاصل است مادام که مستلزم محرم شرعی  
 نشود و سخن در نشان اشتراط استوای مال و نقد و عقد بودن اوست که دلیلی بر اعتبار آن اند  
 نه گشته بلکه مجرد تراضی بجمع هر دو مال و تجارت در آن کافی است و همچنین مانع از اشتراک دو کس در  
 شری که دام چیز نیست هر یک نصیب خود بقدر شری بگیرد چنانکه معنی عنوان مصطلح است و این شرکت  
 در زمان نبوت ثابت شده و جماعه از صحابه در آن درآمده و بسیار بود که یکی یا هر دو متولی  
 شرا می شدند و هر واحد قیمت آن بقدر نصیب خود می داد و آری دلیلی بر اعتبار عقد و خلط نیامده  
 و همچنین دلیل ماضی کی یکی را و استنادت مال از برای خود و تجارت در آن با اشتراک  
 در جمیع لباس بست چنانکه معنی شرکت و وجه است اصطلاحا و لکن شروط مذکور بی وجه است  
 و همچنین توجیه کی یکی در عمل مستوجز علیه که معنی شرکت ابدان است اصطلاحا باکی نیست آری  
 اشتراط شروط در آن بی معنی است حاصل آنکه از برای دخول در جمیع این انواع مجز و تراضی  
 کافی است زیرا که آنچه از باب تصرف در ملک است مناطش تراضی است اعتبار دام دیگر در آن  
 متضمن نیست و هر چه از باب و کالت یا اجاره است در آن آنچه درین هر دو بلند است کفایت  
 می کند این انواع منوعه و شروط اشتراط از یک است و کدام یک دلیل عقل یا نقل طبعی بسو  
 اوست چه امر ایست ازین تنویر و تطویل است و کیف که مستفاد ازین شرکت مفاد و ضمیمه عنوان  
 و وجه همین قدر است که دو کس در خرید و فروخت و بی یک چیز شریک گردند و هر یک بقدر  
 حصه خود از شری بستانند و این یک چیز و ضمیمه معنی است ماسه هم آزمای نقد تا با عالم چه رسد  
 و مقصر بدان نتواند و بهر حال از کمال چسبی بایر رسد و این عام است از آنکه شری مرفوع هر  
 واحد مساوی باشد یا مختلف و نقد بود یا عرض و متجز به مال هر واحد باشد یا بعضی آن نقد  
 بیع و شرا یک کس باشد یا هر یک و گرفتیم که در اصطلاحات شاخت نیست با نری بر اعتبار آن

و چنین تکلف از برای شروط و تطویل مسافت و اقبال بر طالب علمست و این را لا طاعه لعلها  
یعنی چو می دانند که اگر حاشی یا بقالی را از جواز اشتراک در شرع و نهج چیریس بپرسند نعم  
گفتن بروی دشوار نشود و اگر او را گویند که غنان یا وجوه یا ابدان جابرست یا نه بپارزد  
نعم معانی این الفاظ حیران و پریشان گردد بلکه بسیاری از متبحرین علم قروع را دیده ایم که کفای  
این انواع برایشان متبیس می شود و نزد متبیین بعض از بعض متلعثم می گرد و اللهم الا انک فی السید  
بمقتضای مختصری از مختصرات نقض باشد که درین حین املار بحفظ خود بکند و نه بجهت عبارتست  
از کسیکه توسیع دائره آرای حاطله از دلیل کند و بر هر چه از قال و قیل واقف گردد و بپذیرد  
که این داب اسراری تقلیدست بلکه مبتدأ است که تقریب صواب و ابطال باطل کند  
و در هر مسئله از وجوه دلائل فخص فرماید و میان او و میان صدق بحق مخالفت کدام مخالف  
که در حد و در مقصرین بزرگ و معتظم بوده است حائل نگردد و فالحق لا یعوف بالرجال و از برای  
همین مقصد در ابحاث این کتاب وجوب آن سلوک سالکی کرده ایم که جز صافی الذهن از  
تقصبات و خالص الفهم از اعتقادات مالوفات قدسان نمی شناسد و تقبیل بیان در ذکر  
این انواع و اقصا بر بعض آن از همین جهت در اینجا رفت که در انگشتار از باطلاات غیریت

### فصل در بیان و کالت

جابر گفته خواستم که بسوی جبر بر آیم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون نزد وکیل من  
آمدی یا زده و حق بگیر ایضا جابر داد و صححه و گذشت حدیث عروه بارتی در باره  
فرستادن آنحضرت صلعم او را بدینا را از برای خریده خمیه و این نزد بخاریست و شعبین از ابوهریره  
فرستادن آنحضرت صلعم را بر گرفتند صدقه روایت کرده و این متفق علیه است و جابر  
گفته که سه شخصت شتر را بدست مبارک خود خر کرد و بزنج بسته شتران امرایان مرتضی نمود  
و این نزد مسلم است که قصه عقیف آمده که فرمود بروا سئیس بزن انیس اگر اقرار کند  
چونش بکن متفق علیه و این همه دلیل است بر ثبوت توکیل و توکیل عبارتست از آنکه غیر را

حکم تصرف بطور نیابت از خود بکنند و معتبر در آن کمال فطنت و معرفت بموکل نیست بوجه  
مقصود موکل بدون تفصیر و هر که در تمیز باین ترتیب سیده وی صلاح و کالت است مگر آنکه  
شارح تکلیف فاعل در مفعول شرط کرده باشد و شرطیت تکلیف در وکالت وارد نشده و آنکه  
که مطلوب در آن از مکلف فعل آن امر بنفسه است سقوط تکلیفش از وی همانند ما باشد که آن  
کار را بذات خود بکنند شایسته است ثابت در آن جائز نیست و از گذاردن دیگر سقطش  
از ذمه آنکس نمی تواند شد و هر که زعم دارد که فعل غیر قائم مقام فعل مکلف است باعتبار وقوع  
استنابت از طرف او پس بروی دلیل است زیرا که جز از استنابت علی العموم نیامده بلکه  
مقتضی بعضی صور آمده و هر چه از افعال چنان است که طلبش از مکلف باعتبار حصول وجود او  
در خارج است و معلق بودن مکلف نیست همچو صدقه و نحو آن پس زعم عدم حتمش مطالب  
بلیل است چه مقصود وجود آن در خارج بود و آن بفعل ما مور از طرف مکلف یافته شد  
پس آنکه بفعل خودش یافته می شده و هر که تعلیق توکیل بشبه طایا وقت کرد آن معلق شد و این اصح  
تحتاج استدلال نیست زیرا که بجا آوردن وکیل آن کار معلق را پیش از زمان تعلیق مخالف  
موکل است و مخالفت لازم موکل نیست و از اینجا معلوم شد که اگر وکیل خلافت را سه موکل امری  
در آن مصلحت نیست یا ضرر است بکنند لازم موکل نمیشود زیرا که وی وکیل را بدان امر نکرده است تا در  
آن بروی شود و همچنین اقرار وکیل بر موکل غیر لازم است و لابد است که دخول اقرار در مطلق  
تفویض معلوم باشد بقدریه حال یا مقال ورنه اصل در تفویض تصرف و مصلحت است نه در  
مصلحت نیست تا باینچه در آن عسده یا ضرر باشد چه رسد و هرگز اذن بدان خود نشندی بر نرزد

### باب در بیان اقرار

بوزگفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بگو حق اگر چه تلخ باشد رواه احمد و الطبرانی  
وصححه ابن جبران فی حدیث طویل و این دلیل است بر آنکه اقرار انسان بهتر است در جمیع  
خواه بر جان خودش باشد یا بر غیر خود چه مال و چه عرض و چه بدن و در قرآن کریم از ترتیب

احکام و عقوبات بر حصول امور که اقراوات باشد کثیر طیب است اگر چه لفظ اقرا در اینها مذکور  
 نشده و درست مظهره نیز اگر از جهر است پس نتوان گفت که اصل در لزوم اقرا برای مقدر  
 آنها اجماع یا سنت است و پس در سرکران اهل علم را خلاف است و اعدل با قول واضح  
 مذاهب عدم لزوم اوست و سرکران را همچو صاحبی گردانیدن از بر آن عقوبت فعل او و بخی  
 زیرا که عقوبت در دنیا حد است و در آخرت آنچه در احادیث صحیح آمده پس اختراع عقوبت  
 دیگر که شرع بدان وارد نگشته بی وجه باشد و قول قائل که صحت حرکت صادر از سرکران در  
 حالت سرکنا بر عموم اوله سنت نبلی ساقط است چه مناط احکام شرعی عقل است و چون عقل  
 برفت گویند خطاب ادرسه برفت و وی درین حال اگر مجنون نیست باری همچو مجنونست باین

### باب در بیان عاریت

سمر بن جندب گفته است حضرت صلوات الله علیه فرمود بر دست است آنچه گرفت تا آنکه بدیدش رواه  
 احمد و اهل السنن و صحیح الحاکم و غیره و برده امانت بکسی که نرا امین کرده و خیانت کس  
 مکن که خیانت تو نموده و این نزد او بود و در نزدی است از حد بیست ابی هر چه بسجده  
 و حاکم گفته صحیح است و ابو حاتم از سب استنکار آن نموده چون یعلی بن امیه گفت که رطل را  
 سه رطل برده وی گفت این عاریت مضمونه است یا مؤداه فرمود مؤداه است چنانکه احمد و ابوداود  
 و نسائی آورده اند و ابن حبان صحیحش گفته و چون از صفوان بن امیه روز خیمین استعاره  
 در روع فرمود وی گفت بنصب می گیری اے محمد صلوات الله علیه فرمود نه بلکه عاریت مضمونه است رواه  
 ابوداود و النسائی و صحیح الحاکم و اخراج له شاهد اضعیفا من حدیث ابن عباس  
 و مشک نیست که عاریت یکے از کلام اخلاق و محاسن طاعات و افضل صلوات است چه  
 در ان اباحت مالک است از برای منافع ملک خود و بجا بختند و این فعل داخل است زیر  
 نصوص کتاب و سنت و درین هر دو انچه از ترغیب و درین باب آمده پیش از آنست که در جهر  
 گنج و منها قوله تعالی و تعاونوا علی البی و التقوی و قوله ینعون الماعنان و در لسان عرب

در بیان شیخ این اباحت منافع که در اعاده است بلا عوض است پس در هر چه این صفت  
 یافته شود عاریت است والا فلا و نقدی بجنایت در عاریت سبب از اسباب ضمان است  
 و خیانت در آن یکی از انواع جنایت است و واجب بر خائن ضمان خون است فقط لا غیر  
 و مجرد حصول خیانت در بعض موجب ضمان حین نیست و همچنین استیلاک و اشتراط ضمان  
 سبب ضمان است چنانکه در حدیث صفوان است و اگر چه در آن مقال است اما از احتیاط  
 برای احتیاج قاضی نیست و لایسما و میکه شرایط ضمان خودش مستیمر باشد یا شرایط مستیمر  
 است مستیمر بدان راضی گشته که این رضا الزام نفس است با اختیار ضمان و این جمله سبب  
 داخل است زیر حدیث علی الید ما اخذت حتی قی دید اگر مراد آنست که علی الید ضمان  
 ما اخذت و لکن ظاهر آنست که مراد علی الید حفظ ما اخذت است و این نیست مگر در باب  
 و بر ضمان تالف دلیل در آن نیست

### باب در بیان عصب

سید بن زید گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که بگیرد از زمین یک شبر راه ظلم  
 مطوق گرداند او را خدا بکشد بر آن روز قیامت از سخت زمین این حدیث متفق علیها  
 و آنست گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نزد بعض زمان بود یکی از اموات مؤمنین  
 بدست خادم خود قصعه از طعام فرستاد و عائشه یا زینب آنرا بشکست آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله و سلم طعام را فراموش فرمود و گفت بخورید و کاسه صحیح بر رسول داد و شکسته را نگذاشت این  
 لفظ بخاری است و در تری زیادت طعام بطعام و انام با ناء آمده و تافع بن خدیج مرفوعا  
 روایت کرده که هر که در زمین قومی بغیر از آن او در است کرد او را از آن نزع هیچ نباشد مگر  
 نفقه و این نزد احمد است و نزد سحش گفته و گویند که بخار سخیفش نشان داده و آنرا  
 بن زبیر آمده که مروی از اصحاب آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفته که دو کس نزد رسول خدا  
 خصوصت کردند و زویند که یکی در آن درخت نشاند و زمین از آن دیگرست آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زمین

بزمینداران با نیر و صاحب دخت را حکم کرد که نخل خود را از نجا سیر و ن کند و فرمود در گنایم را حق نیست در این نزد ابوداود و بسند حسن مرویست و آخر حدیث نزو اهل سنن از حدیث سعید بن ابی عمرو و در وصل دارالش و تعیین صحابی اختلاف بوده او در خطبه که روز تخریب می خواند میگوید ای بکر در آن ارشاد کرد که و ما و احوال شما بر شما حرام است بجز حرمت این روز و درین شهر شما درین ماه شما و این متفق علییه است

### باب در بیان شفعه

جاء گفته حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بشفعه در هر آنچه مستقیم نشد و و یکدیگر واقع شد حد و و بر گردانیده شد راها شفعه نیست و این لفظ بخاریست و سلم زیاده کرده شفعه در هر شریک است زمین و خانه و بستان نمی فرساید که بفرود شد آنرا تا آنکه عرض کند بر شریک خود در روایت طحاوی و باین لفظ است حکم کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بشفعه در هر چیزی و رجالش ثقات اند و فرمود هسایه خانه حق است بخانه و این نزد نسائیست از حدیث انس و این جهان تصحیح کرده و لکن علت دارد و ابورافع گفته فرمود جا ای حق است بصقب خود و اخراج البخاری و صقب بصدا و همین هر دو را به معنی آن قرب و مجاورت باشد و جا برای این لفظ زکات کرده که گفت جا حق است بشفعه خود انتظار برده شود و اگر چه منایب باشد چون طریق و غیره یکی است و این را احمد اخراج کرده و در هر چهار معنی است و رجال سند ثقات اند و حدیث رفوع ابن عمر بلفظ الشفعه کحل العقال نزد ابن ماجه است و بنا را بشفعه لغایب افزوده مگر سندش ضعیف است و حق آنست که سبب شفعه یک چیز است فقط که آن خطبه که کاتب بیان دو شریک در شئی مشترک میان آنهاست در طریق باشد یا در مجاری آن یا منبع و ظاهر اوله مانع بود و قسمت است از ثبوت شفعه خواه این قسمت بیان شترسی و شفعه باشد یا تقدم بود چنانکه گفته و آتمه و در بیاق شفعه مفید است و نیست و قیاس بیان شریک در اصل و نفس مجری و منبع و طریق زیرا که شرکت که منایب باشد شال بیع است و شفعه یکی از حقوق تابعه است

برای دفع ضرر و مضار ذمی حرام است همچو ضرر مسلم پس این قول که ذمی را شفعه نیست بآنکه  
ملک سبب از برای اوثانیت است و همی ندارد بلکه حق بهیود و نصرانی در شفعه ثابت است  
در اکثر احوال و در آن متسکی ندارد و حدیث کحل العقال با جمیع الفاظ و طرق خود بنابر  
ضعف و نکارت و جز آن ساقط از پای است دلالت است و ثبوت شفعه با حدیث صحیح یافته شد  
و تقیید ثبوت بقیدی که دلیلی بر آن نیست مستلزم ابطال اطلاق است فادان حدیث است  
بدون جهت و آن باطل است پس حق عدم بطلان شفعه بترافی است چو دفع ضرر که شریعت  
شفعه را برای آن بوده است مختص بوقت دون وقت نیست و میتوان گفت که تراخی مستلزم  
اضرار شتر است بنابر مطلق بودن ملک او زیرا که ملک او مستقرست چنانکه خواهد در آن  
تصرف کند غایت الامر آنکه شفعه را حق است هرگاه طلب آن کند و جیب گردد و این تعلیل  
و نه اضرار و گسیج حال

### باب در بیان قراض

صاحب یازدهم حضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده که در سه چیز برکت است یکی قرض و قرض  
یک دوست دوم قرض و امان و مضاربت کردن سوم میثاق گندم بخر برای خانه نه از برای  
فروخته است و اینها را در ساجه و سندش ضعیف است و حکیم بن عوام چون مدد را مال بر  
مفارعت پیدا و شرط می کرد که مال مراد که بر طلب شده و در بطن سیل فرو دنیا ری اگر کسی  
از بنای یک خانه من بال هر بن یا شیشه این نزد دار قاضی است و رجالش ثقات اند و عبد الرحمن  
بن ابی قحطه عامل عثمان بود و مال بر آنکه بیع می نمود و با شد و این موقوف صحیح است و لیکن  
جامع از حفاظ تصریح کرده اند که درین باب موقوفی آن حضرت مسلم ثابت نشده بلکه همه انبیه  
درین امر آمده است آنها صحابه است و اجماع من بعد هم بر جواز این معامله واقع شده چنانکه  
غیر واحد حکایتش کرده اند و حافظ ابن حجر تصریح بر بطلش در عصر نبوت نموده و گفته و الذی  
نقطع به انها کانت ثابتة فی عصر النبی صلی الله علیه و آله و سلم یعلم بها و اقربها

ولی لا ذلک لما جازت البسة انتهى و زدن آنست که مضاربست و اهل سنت دیگر کسیه  
 واحد الله البیع و زیاده عن تراخن بلکه هر آنچه دال بر جواز بیع و بر جواز اجاره و بر  
 جواز وکالت است دال است بر مضاربست و اینجا شناخته باشد که قراض غالی از دلیل تمام  
 اگر چه بخصوصه کلام دلیل دال بر آن ثابت نشده

### باب در بیان مساقاة و اجاره

دلیل بر مشروعیت اینها حدیث ابن عمر است که آنحضرت صلی الله علیه و آله خیر معاذا بشرط ثمر یا زرع  
 خارج از زمین کرده و این متفق علیه است و در روایتی از حاکم بن یحیی باین لفظ است که ابن عمر  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله استقرار خود بر آن بر کفایت علی نصف ثمر خواستند آنحضرت صلی الله علیه و آله فرمود  
 داریم شما را بر عمل خیر ما را که خواهیم و مقرر شد تا آنکه عمر بن خطاب ایشانی کرد  
 ولیکن این حدیث منسوخ است بحديث رافع و آنچه یعنی اوست و درین مسئله مذہب است  
 و اول آنکه در اجتماعات مضطر بود که شوکانی در شرح مشفق در سائله مستقلة ذکر ثواب پر داشت  
 و امر اول آنست حدیث جابر است نزد مسلم و در تفسیر از مسلم آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله علیه السلام  
 غل و ارض خیر را به یهود و نصیرا و بر آنکه در آن احتمال از اموال خود کنند و نصف ثمر ایشان  
 باشد و این منسوخ است مثل اول حظه بن قیس گفته رافع بن خدیج را از کراسه اصحاب مذہب  
 و فضیله پرسیم گفت لا یاس بهست مردم بر عهد آنحضرت صلی الله علیه و آله علیه السلام از بیانات  
 و اقبال جد اول و اشیاء را از زرع با جاره می گرفتند پس بسیار بود که این تباہی شد و آن عالم  
 می ماند و آن تباہی گردید و این مسلمی ماند و نبود مردم را که اگر چنین چیزها را کند از این  
 کرده شد ولیکن شئی معلوم مضمون لا یاس بهست دو اقامه حدیث دلیل است بر تخیر  
 و دعوتی که مفسر بغیر و جمالت و شاجرت گردد و احادیث وارده در نه از اخبارت معمول  
 بر آن چنانکه شان علی مطلق بنقید است حافظ و ربلغ المرام گفته درین حدیث بیان علی  
 که در تفسیر علیه است از اطلاق شئی از کراسه ارض و ثابت بن ضحاک گفته شئی فرمود رسول خدا



از امر است و امر کرد و اجرت را داده مسلم ایضا و باجماع این مسئله طویل الذیل تشبیه الطریق  
 کثیر الاختلاف قلیل الاثبات است و خلاصه آنچه مراد از این شد آنست که اجاره ارض بی شئ  
 بمول که قیوت بر مقدار آن ممکن نشود و منفعه با اختلاف گردد و بجز اجاره ارض بر آنکه مالک یا  
 اجیر را زرع خارج از آن زمین یا امانت بر سواست و بخوان در رکنان معلوم از ارض باشد  
 هیچ نیست و از خصوصش شئ ثابت شده و این مسأله نه جنس آن مجاب است که رسول خدا  
 و پیغمبری کرد و در اجاره بی شئ معلوم از غله حاصله بمجملش و ربیع اوله مختلف آمده احادیث دارد  
 بتجلیل مجابره که رسول خدا بران مرده و جماعه از صحابه بعد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران  
 عمل کرده و تقضیه جو از او است و احادیث معارضه آن که حملش بر صورت جهالت سابقه  
 ممکن نیست در خور عمل بر کار است مست فقط و باین نهج میان احادیث اجتماع دست بهم  
 می دهد و میتوان گفت که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فعل مکرده نکره می توان گفت که  
 از برای بیان جواز کرده باشد زیرا که این جائز است حرام نیست حاصل آنکه تا جیره ارض شش قسم  
 به قسم یک که حرام و دوم حلال است مکرده حرام آنست که اجاره بغيره معلوم از خارج ارض باشد  
 و حلال آنست که بمقدار سه از طعام معلوم غیر خارج از ارض یا بدرام یا دنانیر معلوم یا  
 سخا آن باشد و مکرده آنست که بجز معلوم از خارج از زمین باشد بنحو ثبات و ربیع هذا اما ظاهر  
 لی بعد امعان النظر فی الأدلة فمصلح ابن عباس گفته خون کشید رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم و حجام را اجرت داد و اگر حرام می بود نه داده و اهل البخاری و رافع بن خدیج  
 گفته که کسب حجام حلال است و این نزد مسلم است مرفوعا و جمع میان هر دو باین طریق است  
 که کسب حجام مکرده غیر حرام است و وصف بمثل رحمت بماله در تنقیه و ارشاد بسوی مسأله  
 اسو است و مرفوعه حق تعالی می فرماید کسی که از من خصم ایشانم روز قیامت یکدیگر مری  
 که داده شد بمن با عهد شکنی کرد و دم مری که از او را فروخته بهای آن بخورد و سوم مری که  
 کسی که را مژ و ور گرفت و کار تمام کنانید و اجرتش نداده و این مسلم از حدیث ابو هریره

اخراج کرده و قهرمود حق انچه بران اجرت گرفتند کتاب خداست اخراج به البخاری  
 عن ابن عباس و این حدیث عامست صادق می آید بر تعلیم و بر خند اجرت بر تلاوت  
 نزد طلب از قاری و بر اخذ اجرت بر قریبه و بر اخذ عطا سے مدفع بسوے قارے بنا بر  
 قاری بودن او و بخوان پس تعلیم تکلف مخصوص باشد ازین عموم و ماعدایش داخل زیر عموم  
 و در بعض افراد عام اوله خاصه دال بر جوازش آمده چنانکه عام با بران دلالت مست و منجمله  
 این افراد اخذ اجرت بر قریبه و تعلیم زن بتقابل مهرست فیه کذا فی غنی تقریر الکللام فی  
 المقام والمصالح التبعیه من ضیق العطن ولا سیما بما لا مدخل له فیما فی بصدقه  
 فصل ابن عمر گفته آنحضرت فرمود بدید اجرت اجیر قبل از آنکه عرق او خشک گردد و این را  
 ابن عباس روایت کرده و درین باب است از ابی هریره نزد ابی یعلی و سینه و اد جابر نزد  
 طبرانی و همه ضحاک است و ابوسعید روایت کرده که فرمود هر که مزد و گیر و اجرت او را نام برد  
 و در آن انقطاع است نزد عبدالرزاق و سینه از طریق ابو حنیفه رجوع و صلش پر دخت نور  
 قضین اجیر خاص باشد یا مشترک انچه صلح تنک باشد نیامده مگر از طے و عمر هر که خواهر  
 ایشان شود فهمانیم من یقلد و در تلف عین در دست اجیر بدون جنایت او و بی اجیر  
 قضین اجیر نیست چه وی اجیر بر حفظ نبود و قضینش مستلزم اخذ مال او بدون دلیل است آری  
 اگر این املافت بنایت دے باشد قضین او بر کار جانی بودنش بر مال غیرست و نه بجهت جنایت  
 تعاطی در جنایت که بران خبرست و در او از چنانکه باید دانند دیگر بدون اوست بجای  
 خوفناک با عدم غلبه نطن بسلاست و اگر چه این مسافرت بمال و و بعینت معدود و از تعریف  
 لیکن نزد ما از ادوی جنایت بر مال غیر می نماید چه تعریفش از براس تلف تسبیب است  
 حکم مباشرت زیرا که اگر چنین نمی کرد عین تلف نمی شد و نه غیر خدا آن سلطی گردید و از  
 موجبات ضمان است تقریظ مستاجر بر حفظ و حفظ چیست دادن اجرت بوی و تخلیه میان عین  
 میان او و مکتومت آنکه در حکم مستجرم حفظ اوست و چون نگاهداریش نکرد و حکم تلف گشت

و اگر چنین نمی بود صاحب مال ترک قیام بحفظ آن عین نمی کرد ولیکن این تضمین وقتیست  
که تلف عین بامر می ممکن دفع از اجیر باشد و اگر نباشد همچو آفات سماوی و حیث غالب  
پس بر اجیر حافظ ضمان نیست چه از ان بیچاره تقریظی نبوده و برین تفصیل حل حدیث  
علی البید ما اخذت حتی قادی باید کرد حاصل آنکه اجیر بر عمل و عین یا بر عمل آن غیر  
مضمون علیه است مگر بر آنچه از جنایت او باشد و تضمین بر تقریظ در حفظ بے وجه است خواه  
تلف عین بامر غالب باشد یا غیر غالب زیرا که دس موجب برین کار نبوده و اگر استیجار اجیر  
حفظ عین بود بلا نزاع بر جنایت خود تضمین قیمت آن عین باشد زیرا که تلفش بسبب تقریظ  
اوست چه نزد این تقریظ آنچه مطلوب از اجیر بر حفظ بود بجا نیاورده و هذا ما یظهر فی تضمین  
الاخیر والله اعلم

### باب در بیان اجامی موات

عروه ادمائشه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که فرمود هر که آباد کرد زمین را که از ان  
پیش کسی نیست وی احق است بآن زمین عروه گوید مگر در خلافت خود بهین حدیث حکم  
کرده دواة البخاری و روایت سعید بن زید از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین لفظ  
که هر که زنده کرد زمین مرده را این زمین او راست ترمذی تحشیش نموده و گفته که مرسل آمده  
و هو كما قال و اختلف فی صحایه فقیل جاب و قیل عائشة و قیل ابن عمر و راجح  
اول است و تصعب بن جهمان بن عباس را خبر کرد که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است نیست همه مگر  
از برای خدا و رسول دواة البخاری و امام در حکم نبی است درین باب و فرمود نیست  
ضرر در ضرر و این را احمد و ابن جهمان بن عباس آورده اند و نزد ابن جهمان شل آن  
از حدیث ابی سعید تم آمده و در موطا مرسل آمده و مرسل آمده و مرسل آمده و مرسل آمده  
در هر امر بر هر صفت که باشد و این حدیث قاعده عظیمه از قواعد دین است جزئیات و کلیات  
شریعت حقش را بدست و عکس هر جا جارس است مگر آنکه دلیلی بر تخصیص این عموم آید و مؤید

مضارت در بعض صور مطالب پیل است اگر بیارید پذیرفته شود و نه این حدیث بر رو  
 او باید زد و الله کار مین به بین الکنا فکمه فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود  
 هر که چاه کند او را چیل گز عطن از برای ماشیه اش باشد و او ابن مساجد عن عبد الله  
 بن مغفل ولیکن سندش ضعیف است و این در صورت عدم ضرر و ضرر است و وائل بن حجر  
 حضری را پاره ترین و حضرموت بخشید چنانکه احمد و ابو داود و ترمذی روایتش کرده اند ابن حبان  
 صحیحش گفته و در روایت ابن عمر آمده که زبیر را بقدر حضرت فرس اقطاع کرد و سب را آنجا  
 دو انید که بایستاد باز تا زیاده خود بیند خست فرمود تا آنجا که سوط رسیده است بدید  
 ولیکن در سندش نزد ابو داود و ضعف است و معذامش رعیت اقطاع از حاکم برای رعایا  
 و هر که در جایگاه وادش مصلحت بیند ثابت است باین اوله بلا نزاع و فرمود مردم شریک اند  
 در سه چیز گاه و آب و آتش و این را احمد و ابو داود روایت کرده اند و رجالش ثقات اند

### باب در بیان وقف

رسول خدا صلعم فرموده انسان چون مرد عمل او از او سبب متقطع شد مگر سه چیز یکی صدقه جاریه  
 دیگر علم متفق به سوم ولد صالح که دومی از برای اوست و او را که مسلم مراد بعد از جاریه وقف  
 زمین و مانند آنست در راه خدا نیست قرب و داخل است در علم نافع کتابت کتب و نسیه  
 و تالیف و احکام شرعی و وقف کتب را اهل علم و عمر زمین و در خیر یافت و از آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم درباره آن امر خواست و گفت هیچ مال انفس ازین زمین نزد خود نیافته ام  
 فرمود اگر خواست اهل رحمت یعنی وقف کن و حاصلش را صدقه گردان پس عمران را  
 صدقه کرد برین شرط که حاصلش فروخته نشود و در ارث و هبه نزود و حاصلش را در فقر و فاقه  
 و رقاب و سبیل خدا و ابن السبیل و ضعیف تصدق ساخت و گفت نیست گناه که سبب دلی است  
 در خوردن از ان بمعروف و اطعام صدیق بدون تمول بمال و این لفظ مسلم است اگر چه  
 حدیث متفق علیه است و در لفظ از بخاری چنین آمده که تصدق کن باصل را بآنکه فروخته شود

دور رسیده داده نیاید و لکن میوه آن صرف نموده شود و این ظاهر در آنست که شرط از کلام نبوت  
 و جمع ممکن است باین طریق که عمر این را بعد از اتمام نبوت شرط کرده پس بعضی روایات رفع کردند  
 و بعضی موقوف بر عمر داشتند و در حدیث ابو هریره است اما مخالف پس بر آن آید و جمع و اعتقاد  
 در راه خدا پس ساخته و این نیز متفق علیه است و اال است بر شریعت و وقف و از آن عظم  
 حج بر صحت و وقف مشاع حدیث ثامنونی حافظ کمالی بنی النجار فقال لا انطلب نفقه الا الا  
 است و این حدیث صحیح است که در قصه بنای مسجد نبوت آمده چه ظاهر آنست که حافظ کمالی  
 مشترک بود و در میان ایشان قوی توان گفت که نسبت مانع از آنکه هر یک را از سهمین انچه  
 نصیبه تعیین در آن حافظ باشد حاصل آنکه قائل بجزا و وقف مشاع محتاج یا مستند لال  
 نیست دلیل اگر هست بر ذمه مدعی حصول مانع ازان است

### باب در بیان همه

بیان سلیمین در جوابیهات خلافتی نیست گویا کالاجماع است مگر از ابن الصبیح غفیر  
 شافعی مؤلف کتاب شامل نقل خلافت کرده اند و این از غرائب علمای دست عثمان بن  
 بشیر گفته که پدرش نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت این پسر خود را خلافتی بخشد  
 پرسید هر یک پسر را شل این داده گفت نه فرمود با پس گردان و در لفظه چنین است که پدر  
 نزد حضرت رفت تا او را بر صدقه من گواه گیر و حضرت فرمود یا همه فرزندان این چنین کرده  
 گفت نه فرمود بترید خدا را و عدل کنید میان او را و شما پس پدر برگشت و صدقه را باز گرفت  
 متفق علیه و در روایتی از مسلم است که فرمود گواه کن برین کار غیر مرا یا خوش می آید ترا  
 که در نیکی با تو بگمان برابر باشی پس چنین کن و این دلیل است بر وجوب تنوییه میان اهل  
 و هذا الحق حاصل آنکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و تعالی در حکم کتاب تنویلی کیفیتش شد  
 و تفصیل را جو ر نام نهاد پس هر که زعم کند که این تفصیل بسبب از اسباب پیچیده و نحو آن جائز است  
 بر وی دلیل است و در و ان اعم ازین حدیث پیچیده اهل جناء الاحسان الا الاحسان

و بخوان سوره شمسیت زیرا که بر فرض شمول این آیه بر محل نزاع اجماع است از حدیثیه متواتره  
 بلا خلاف پس بنا بر عام بر خاص واجب آید و این مجازات در غیر آن نیز باشد که با لغای  
 متولی قسمت آن شده و کیف که او سجا نه کم ای کین د اعل العادین است و بی حیکم  
 الله فی اولادکم الذک مثل حظ الانثیین فرموده و استدلال بر جوازش بقول آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم اما جمعده و اما دده باین طریق که ارتجاع را با آنکه در ملک است  
 منتهیست از بطلان بجائست که بر هر کافرانی فیم دارد و منتهیست چه امر بود و ارتجاع  
 فاضله بعدم جواز تفصیل و وجوب رد و ارتجاع است و بر خروج آن از ملکش دلالت نیست  
 نه بطلان وقت و نه بتمضی و نه بالتزام بلکه استدلال بر آن بلفظ ایسا که ان یکون فی الک فی  
 سوا اولی ترا بین استدلال باطل است زیرا که احاطه شمع بر اکتیاف رشن کرده اگر چه من  
 وجوب تسویه و تحریم مفاضله میان اولاد است زیرا که جو رست و جو رست و حرام است و تعلیقش  
 بر پرباستوای اولاد و بر موجب عدل بودن مفاضله نیست بلکه همان ستم است و مراد آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم تمییز مفضل بر فعل اوست که با آنکه این کار جو رست سبب عقوبت از فضل  
 اولاد نیز است و مقام احتمال تطویل و بسط دارد و پدر و الا که در دلیل الطالب ازان نقصا  
 و مکرر در فصل آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید عائد و رب خود و پسر سگ است که تے  
 کرده می خورد و این متفق علیه است از حدیث ابن عباس و در رساله ای از نجاشیه آمده ما را  
 مثل سو نیست آنکه عود و بر سه می کند چو کلب است که تے می کند و در آن مجموع سه نماید و آن  
 ابن عمر و ابن عباس مرفوعا آمده که حلال نیست مرد مسلم را اینکه عطیه دهد باز در آن برگرد و گوید  
 در آنچه بر پسری دهد اخ جیه اهل السنن و احمد و صحیحہ الترمذی و ابن حبان  
 و الحاکم و غرض از تشبیه عائد و سه به کلب باینکه در زیر است چه این صورتها باینکه شیع و  
 فطایح است و ظاهر آنست که دلالت حدیث بر تحریم رجوع در سه مطاقا است که بر سه بدو بر سه  
 که نه صحت است ازان مگر آنکه حدیث مرفوع حسن از سه بصحت رسد و لفظ دسه نیست

اذا كانت الهبة لذی رحم محم لم یرجع اخراجها الى اهل کرم ودار قطنه وراثته  
 از ابن عباس کرده حافظ گوید در اسناد ثانی ضعف سنت و این ابو موسی گفته هر دو حدیث  
 ضعیف است پس اگر منتقض با احتجاج شوند مخصوص ذی رحم از عموم باشند همچنین اگر حدیث  
 ابی هریره که نزد ابن حزم است مرفوعاً بلفظ الی اهل بیت حتی بهیبتہ ما لم یشب فیہا و  
 حدیث ابن عباس نزد طبرانی مرفوعاً بکثیر بلفظ من و هب هبة فهو الحق بهیبتی و  
 علیها اگر بصحت رسند مخصوص به غیر شایع علیها باشند و رجوع در آن جائز بود ولیکن حدیث  
 ابی هریره را ابن ابی حزم تصنیف کرده و حاکم تصحیح از قول عمر آورده **فصل قول قائل**  
 و هبت دال بر رضای اوست بخروج موہوب از ملک و سے و دخول در ملک موہوب له  
 و ہین قدر معتبرست زیرا کہ چون موہوب له استعمال بہ باین قدر کرد گویا استعمال مال مرد  
 سلم بطیب خاطر نمود و باطل نمود و زیاده برین قدر معتبر نیست پس چون موہوب له  
 قبض کرد یا ترک قبض نمود و سکوت کرد و رونمود در آن کفایت سنت و قاعده عدم اتمام بہ  
 مگر بقول قتادہ دلیل است و جہت بر اشتراط قبض در بہ تمام نیست عائشہ گوید آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہی قبول می کرد و بران مکافات می نمود و ادا البخاری پس ثبات  
 بر بہ یا ز باب مکام اخلاق است واجب نیست و ازینجاست کہ چون مردی ناقض آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم داد و بروی مکافات کرد و پرسید کہ راستی شدی وی گفت نشدم  
 زیاده داد و فرمود راستی شدی گفت آری دادا احمد و صحیحہ ابن حبان و فرمود ہر کہ  
 بہ داد وی حق است بران مادام کہ عوض نکرده شدہ سنت بران و این را حاکم از ابن عمر  
 آورده و صحیح دفع اوست و بن برین اثر گذشت **فصل عمر گفته سوار کردم سکی را بر اسب**  
 در راه خدا پس صاحبش اضاعت او کرد و گمان بردم کہ سے آنرا از آن فرود شد آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ازین ماجرا پرسیدم فرمود خریدی مکن اگر چہ ترا بیک درہم بہر بہر منتفع  
 علیہ و چنی آنست کہ بظاہر و ریعے عود در بہ و در صدقہ ست و ابو ہریرہ گفته آنحضرت صلی

فرمود بدین فرستید با ہم دوست و امید یکدیگر را و این را بخند سے در ادب مفردا خوان کرده و آنرا  
 بسند حسن رویش کرده و لفظ انس مرفوعا این است بدین فرستید با ہم زیر لکھ بدی کشید  
 می بود کینه را ساداکا البزار با سناد ضعیف و ابوهریرہ گفته فرمود اسے زمان سلمان غدار و  
 خردشمر و زنی بدین دن همسایه را و اگر چه یک سم گو سفند باشد و این متفق علیہ است مقصود  
 مبانیہ است و حش بر بدین همسایه از برای همسایه حقیقت فرسن زیر لکھ عادت با بد اسے  
 آن جاری نیست و ظاهرش نے است ممدی را و ادب تقاریر بدین ممدتہ بسوسے او بر روی که  
 مؤدی بترک اہل گرد و پختل کہ این نے از بر اسے ممدی لکھ باشد تاوی آن بدین را مختصر  
 انکار و پختل کہ ہر دو اعراب باشد و شاید کہ اولے ہیں است و حکم بدین رشوت و ربا بل باگشت

### باب در بیان عمری و رقبے

حضرت فرمود عمری کہے راست کہ او را بخشیدہ و این متفق علیہ است از حدیث جابر و لفظ  
 مسلم چنین است کہ نگاہدارید رخ و احوال را و تباہ کنید آن را چہ ہر کہ عمر کے کردین عمری را  
 و عقب او راست و در زندگی و بعد موت و در لفظی این است عمری کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ  
 وسلم از جابر و ہشتم آنست کہ ہی لک و لعقبک گوید آ کہ ہی لک ماعشت گفتہ ان جصاب  
 عمری بری گرد و لیکن این زیادت درج است از قول ابی سلمہ پس یقیناً مجتہد نیز نہ و لفظ  
 ابی داود و سنائی چنین است کہ لا تقبوا ولا تعزلوا ہر کہ رقبے یا عمر کے کردان و ثرا و است  
 و این نے محمول برکہ است است یا بر تحریم و ہر چہ باشد مراد آنست کہ نباید کرد و چون کرد  
 صحیح شد زیرا کہ العمدی جائز آمدہ پس نسخ نتوان گفت و ظاہر اول آنست کہ ہر چہ  
 سہامی عمری و رقبے صادق آید از احکام است یعنی ملک معمر و رقبے باشد چھو سائر  
 املاک او و شک نیست کہ بر اطلاق و تعلیق بہرست عمر این معنی صادق است و در تعلیق بشل  
 یک ماہ یا یک سال یا زیادہ ظاہر عدم صدق این معنی ہر دیت پس در حکم عمر کے و رقبے  
 نباشد و ظاہر لہ و لعقبہ مجرست صالح تنک نیست و گفته اند کہ مطلق عمر کے ہر بہرست



پس اگر ذکر عقب شرط باشد مطلق نه مخیر عمری آنست که چنین گوید اعم و تا وقت فقط و نیز  
صالح تخصیص یا تعینیت پیش از آنکه بر سلسله عمری است و اگر تقسیم که عمری اعم است از  
اطلاق و تعینید ذکر عمر معرنا و ذکر عقب با او باری شک نیست که تخصیص بموافقت عام  
صحیح باشد لایما چون مفهوم لقب بود که انحنی بعد ده و همچنین تعینید بموافقت مطلق کما

تقدیرافی الاصول

### باب در بیان لفظه و ضال

انس گفته گذشت آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم برخای آنست او در راه پس فرمود  
اگر نمی رسیدم که از صدقه باشد می خوردش متفق علیه ظاهر آنست که تعریف اشیای مخیره  
همچو تمر و عصا و نحو آن غیر واجب است و حدیث وجوب تعریف سه روز و پنج چیز را ضعیف است  
و در سندش مقال و باجماع ترخیص و محقرات مفصص عموم احادیث وارده در وجوب تعریف  
یک سال است و لا یخص عن ذلك زی بن خالد سبینه گفته مردی نزد آنحضرت آمد و  
از لفظه پرسید فرمود عفاص و دو کار او را بشناس و تا یک سال بشناسان اگر صاحبش هند  
نبها ورنه نشان تو باوست پرسید گم شده گو سفند را چه حکم است فرمود این تراست یا  
برادر ترا اگر گفت حالتی چیست فرمود ترا با وی چه کار است وی ستا و حذر و ما  
همراه خود دارد و درخت می خورد تا آنکه مالکش او را بر خور و این نیز متفق علیه است و لفظ مسلم از  
زید این است که هر که ضاله را جادهد وی خود ضال است ما ذام که تعریفش نکرده و در حدیث  
عیاض بن حمار فرمود آ مره که هر که لفظه یا بدیران دو گواه عادل گیرد و عفاص یعنی آن را در دو کار  
یعنی سر بند آن را نگاه دارد و لفظه را غائب نکند اگر رب لفظه آید احق باشد بدان رنه مال خود است  
هر که او را بد بر سر او اهل اجل و اهل السن و صحیح این سخن جیه و ابن جان و باجماع ثابت  
ست تعریف یک سال است و همین است ظاهر اول و تعریف سه سال که در حدیث ثانی آمده  
مطل لعل و ما اول و تا ویلات است و صیر بسوی آن متعین و مراد بامدن صاحبش آنست که

در آن سالی که سال یازده انقضاے آن بیاید چنانکه حرفت فاء بدان شمرست پس اگر آمد  
 لفظ لفظ را بوسیله تسلیم نماید و در خودش بدان منتفع گردد و چون بعد از انتفاع آید ضامن  
 آن باشد پیشتر بلکه بر جان خود صرف کرده نه در غیر آن و سلم از عبد الرحمن بن عثمان بن سنیبه  
 روایت کرده که شنیدم فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از لفظ حاج و در حدیثی دیگر  
 آمده که حلال نیست لفظی که اگر برای معرفت و تعریف لفظی که آمده است از تعریف دیگر لفظی  
 و در حدیثی مقدم بن معاذ بن کرب آمده که فرمود حلال نیست صاحب دندان از دندان دیگر و  
 و حار ابل و نه لفظ از مال معاهد مگر آنکه مستغنی شود و معاهد از آن اخراج اید و اید

### باب در بیان ودیعت

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی که نهاد و ودیعت خود نزد کسی بروی ضمانت  
 و این را بن باجه بنده ضعیف از عمرو بن شعیب عن امیه عن جده روایت کرده و نزد وفاق بنی  
 بلطف کا ضامن علی بن قثم و در سندش نیز ضعیف است و لکن مجموع این احادیث منتقض بر  
 عدم ضمان بشرط عدم خیانت و جنایت و تعدی و حفظ است زیرا که در بعض طرق تخیلی لفظ  
 غیب المخل آمده و مثل یمنه خائن است و جنایت و تعدی میجو خیانت باشد و اما حدیث  
 علی البید ما اخذت حتی تودی پس در آن لالت چنان است

### باب در بیان فرائض

اهل علم از مجتهدین و غیر هم درین باب توسع بسیار کرده اند ولیکن احن به تدوین و عمل به است  
 که کتاب و سنت ثابت شده و مجرورای و رخر تدوین نیست خصوصاً در کتب هدایت آئین  
 عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و چه پانید فرائض یعنی سهام میراث را با اهل  
 آن و آنچه بماند از برای اولی رجل ذکر باشد و این متفق علیه است و وصف رجل بلفظ ذکر  
 بفرض تاکید است و فائده آن دفع توهم تجوز یا سهو یا عدم شمول باشد و این العربی گفته فائده آن  
 آنست که احاطه بجمع میراث ذکر را باشد نه اشخاص را یا محروم بلفظ رجل مجرور بحدوث و قوت در آخرت

پس حاجت بند ذکر رفت یا راجل یعنی شخص شامل ذکر و انشے بود لہذا ذکر ذکر و یا احتراز  
از خشی مست و سبیل گفتہ ذکر صفت اولی مست نہ صفت راجل و تبعہ الکرمانی و فرمود  
دارث نمی شود مسلمان کا فر را و ذکر کا فر مسلمان را متفق علیہ من حدیث اسامہ بن زید  
و این یکے از موانع ارث است و ہذا اجماع نیست فرق در آنکہ کا فر حربے باشد یا ذمے  
یا مرتد و قبول نیست تخصیص مگر بدلیل و قول صحابہ صدام قول نبوی نے تو اند شد ابن عمر و  
گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود نیست تو ارث میان اہل دولت و این نزد  
احمد و اہل سنن مست جزو مرتد سے و عمراد و بلنہین کفر و اسلام مست پس چچو حدیث اولی باشد لیکن  
این جل بعدی دارد و در تواریث ملل کفر مختلفہ بعضی از بعضی خلاف مست و در میراث مرتد  
اقوال مست و حق آنست کہ مرتد چچو کا فر مست از اہل ملت اسلام نیست پس حدیث اول  
شامل مرتد باشد و بدلیل تخصیص مرتد نبی صمدہ فصل ابن مسعود و بارہ مردی کہ دختر و دختر  
پسر و خواہر گذاشت از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روایت کردہ کہ فرمود دختر نہ مست  
و دختر پسر را سدس و این بنا بر تکمیل و ثلث باشد و آپسہ باقی ماند خواہر ارث است و این نزد  
بخاری و مسلم مست و عمران بن حصین گفتہ مرتد سے نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد  
و گفت پسر پسر ہم ببرد ما را از میراثش چچی رسد فرمود ترا سدس مست چون برگشت باز خواند  
و فرمود یک سدس دیگر تراست چون برگشت باز خواند و گفت سدس دیگر طعمہ مست و این نزد  
احمد و اہل سنن مست ترندی گوید صحیح مست لیکن از طریق حسن بصری از عمران آمدہ و حسن را  
از وی سماع نیست و فقط طعمہ گو یا کنایہ از تعصیب مست چسہ زائد است بر اصل فرعیہ و میراث  
جدنی نفسہ کہ اتم تفصیل شافعی نیامدہ غایبانی الباب ہمین حدیث باب و آنچه در سنن است  
دارودہ قتاوہ گوید معلوم نیست کہ این سدس ہمراہ کلام دارث یکجہ دادہ و چون حال  
ورثہ کہ باجد بود و نہ معلوم نشد پس یا سقے نماند مگر مجسہ و آراء از علای صحابہ و من بعد تم و ثبيلات  
و تشبیہات بخت نے از رد و می توان گفت کہ جل نسبت اخوہ و اخوات مطلقا حق مست نیز کہ

نزد نبودن والدین بجزایر و ابسقط برادران و خواهران است مطلقاً و هر که این  
 زعم باشد که در پدر فرزندی هست که جد دران شریک نیست وی دلیل آورد و همچنین قول قتال  
 که دلیل مقتضی مقام است جدا خواهد بود باقی را بعد از اخوات بگیرد محتاج دلیل است و در  
 حدیث بریده آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از برای جد یک سدس قرار داد و یک  
 چو او مادری نباشد یعنی و اگر باشد حاجب گردد و او ایه این د اود والنسائی و صحیح ابن  
 السکن و ابن سنیة و ابن الجارود و قحطیه ابن عدی و لیکن درین حدیث نیاید  
 که این جد از طرف مادر بود یا پدر و نه اینکه جد مذکور است که در ج یک پدریان و  
 مادر بود یا در ج یک مادریان و در پدر نباشد پس تفصیل و تقابیل که در کتب فقہ مذکور است  
 در خواصان نظر در سند است فقہاء است و مجرد اجتماع فردی از افراد صحابه بر احدی حجت است  
 و همچنین اجماع جامعته از ایشان تا آنکه بجماع رسند فحصل آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود غل و ارث کس است که او را وارث نباشد و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از تقدم  
 بن معمر یکب اخراج کرده اند و ابو زر عذرازی تحسینش نموده و حاکم و ابن حبان صحیحش گفته و  
 ابن حدیث را طرق است و اقل احوالش آنست که حسن یغیر باشد و ازین باب است حدیث  
 ابن اخت القوم منهم و این حدیث صحیح است و در روایتی نزد احمد و اهل سنن جز ابو داود  
 باین لفظ آمده که الله و رسوله و صلی من لا صولی له و الخال و ارن من لا و ارث له و  
 حسنه الذ منی و صحیح ابن حبان و دران و الوالت باشد بر ثبوت سیراث ذوی الارحام  
 و تمویذ است و بنیدن آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم میراث ما عتبه و ثرنا ما و او نمیدانند اگر  
 ذوی الارحام قال تعالی و اولوا الارحام بعضهم اولى ببعض و قال للرجال نصيب مما ترك الوالدان  
 و الاقربون و للنساء نصيب مما ترك الوالدان و الاقربون و لفظ رجال و نساء و اقربون شامل فی الارحام  
 و آن حدیث سألته عن میراث العتة و الخالفة فسأنی ان لامیدان لهما مایس  
 و دران مقال است و اگر بصحت رسد غایتش تحفیهص این و وفرازمعم ذوی الارحام باشد

و تاملش باین نهج ممکن نیست میراث از برائے این ہر دو ہمراہ کسے کہ اقدم است  
 یا میراث مقدم نیست یا آنکہ میتوان گفت کہ حدیث فصاحت الفرائض فلاولی رجل  
 ذکی وال برآنست کہ اولی الارحام ذکر اولی از اثاث اند پس حدیث نفی میراث عم  
 و خالہ مفید این معنی و مقوی اوست با حدیث وراثت خال و باین طریق جمع میان این حدیث  
 حاصل می شود و قد قال بشل ذلك ابو حنیفہ رحمہ اللہ تعالیٰ فصل جابر از حضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورده کہ چون آواز کند کودک و ارث گرد و اخ جہ ابود و صحیح  
 ابن جان و این بنا بر آنست کہ استعمال دلیل حیات است و عاقل و بکا و نحو آن در حکم  
 اوست و درین باب حدیثی است اما ہر ضما و قمر و نیست برائے قاتل از میراث چیز  
 و صواب و وقف این روایت بر عمرو بن شعیب عن ابیہ عن جدہ است و احلہ النساء و  
 قہا کہ ابن عبد البر و بکا از طریق مرویست کہ از قریب حسن الخیرہ قاضی نیست و نظائر  
 کہ حدیث شامل قتل عمد و قتل خطا ہر دو است و بر تفرقة دلیل منتفی نیست تخصیص بے دلیل  
 مقبول نباشد پس حق حقیق بقول آنست کہ قاتل عمد یا خطا وارث مال یا دیت نیست و البیہ  
 ذهب الخیر و لیکن اگر این قتل بطور دفاع است یا امرام حق پس وجہ از برائے منع میراث  
 مفروض نہ شرعاً نباشد و قمر و ہر چہ را پدر یا پسر فراہم آورد آن از برائے عصبہ است ہر کہ  
 باشد و این را ابوداؤد و نسائی و ابن ماجہ از عمر بن خطاب آورده اند و ابن المہدی و  
 ابن عبد البر تصحیح پر دختہ دلیل است برواقت و ملا حدیث ابن عمر فروغاکہ و لا تحمہ اسیت  
 بچو کہ نسبت قریبہ آن نمی شود و این روایت از طریق شافعی از محمد بن حسن از ابو یوسف  
 شاذل و ابو حنیفہ رحمہ و ابن جان تصحیح کردہ و لیکن نزد یقین معلل است لکن حدیث ان  
 میثاث الی لاء الا کب من الذکی ما ولا تراث النساء من الی لاء الا و لا من اعتقن او  
 اعتقہ من اعتقن اخ جہ ابن ابی شیبہ من حدیث عمرو بن شعیب عن ابیہ عن  
 جلدہ عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم دلیل است بر تخصیص میراث و لا مردان را و زنان را و آنست کہ

آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرموده افترض شما زید بن ثابت است اخراج احد و صحیح  
 اللق مادی ولیکن معلل با رسال است و درین حدیث با عوجی که در دست اشارت است تا آنکه  
 درین باب رجوع بسوی او می توان کرد و لهذا اشارت فرموده در فرائض بروی اعتماد کرده و او را بر غیر  
 ترجیح داده و فصل خلافت در آنکه عبد مالک ارث می شود و یا نه بشود و شهر تراز را بر علم است و ادله  
 در آن بغایت مختلف ع فکیف یقوم الظل و العواد اعواج و در حدیث حسن نزد مردم  
 از ابن عباس مرفوع آمده که اذا اصاب المکانب حدا او صیلاتا و در ثبوت بحساب ما عتق منه  
 و این صحیح احتجاج است بر آنکه عبد و ارث نیست چیه درین حدیث از برای چه باقی بر عتق  
 اثبات سیراث نفروده و حدیث عمر بن شعیب عن ابيه عن جده مرفوعا بافظ الکتاب من  
 ما بی علیهِ ساهم که نزد او بود و غیره است معارض اوست و جمع میان هر دو ممکن است  
 باین طریق که حکم عبودیت بروی در اعدای احکام مذکور در حدیث اول است.

### باب در بیان عول

درین باب مرفوع است آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم ثابت نشده و دعوی اهل صحابه هم  
 بر آن مخدوش است بنا بر خلافت ابن عباس و در آن نیست در اثباتش مگر محرم اجتهاد است بعض  
 صحابه چو اجتهاد صحابه بر اصرار حجت نیست و لایسما و یکیه تسلیم قطع بعض سیراث و ارث باشد بلکه صنیع مرید  
 قسمت ترک آنست که احقاق فرائض باهل آن کنند و آنچه ماند با ولی عجل ذکر دهر و هرگز اوقاف  
 مقدم کرده است او را مقدم داشته نصیبش تمام و کمال بدهد و مؤخر کرده او تعالی را مؤخر  
 داشته مابقی قلیل باشد یا کثیر یا و پسر و شش اگر یکیه ببرد و زوج و مادر و خواهر گذاشت فراض  
 خدا از برای زوج نصف است و در صورت عول او را سه شش می رسد و یک ربع از نصیب  
 کم می گردد و همچنین مادر را ثلث است و در عول او را ربع می رسد و این حظ است از نصیب که اوقاف  
 آن را فراض و مقدور نموده پس قول ببول جز بدلیل راست نیاید و کیف که رعایت مصلحت بعض  
 مرثیه با دخال نقص که مفیده بیش نیست بر بعض دیگر از جنس اجتهاد جاریست بر سنن مرضی است

پس درین مسئله زوج را نصف ترک غیر مقصود و امر ثالث و آخرت برسدس باقی می باید  
 و جزین سدس خواهر را دیگر هیچ عمیر سداگر چه ذات فرض مقدار که نصف باشد بود است  
 و لکن این نصف مشروط است بآنکه اولی تر بدان یافت نشود حاصل آنکه اخذ بعض میراث  
 و ارث بجز در اسبلی مستندست و خطری که در آنست مخفی نیست بخلاف تقدیم اول فال  
 او کانی که او تعالی میراث شان فرض گردانیده بآنکه داخل زیر حدیث المحقق الفاضل  
 باطلهاست و در آن سلاست از خطرست زیرا که درین صورت دخول نقض بر اقدم و حق  
 نیست بلکه یزد و فریضه متاخره و مستحق بعیدست و صاحب راه ابن عباس ما ابصره  
 بعد از آنکه استدلال چیست یقول لو قدم ما من قدم الله و اخذ و امن  
 اخرا الله ما عالت فریضه فی الاسلام ولیکن شوکانی رحمه الله مدتی در آن تالیف حاشیه  
 شفا الا و ام ازین مسئله رجوع کرد و رساله بنام ایضاح العقول فی اثبات العمل نوشت فصل  
 در مسئله رد میراث دلیل بآنکه خصوص نیامده و نه در عصر نبوت وقوع رد در فریضه از فرض نقض معلوم  
 شده و لکن استدلال بدان باطل است قدس در میراث ذوی الارحام ممکنست از آن جمله دلیل  
 دال بر تحقق سبب از ذوی الارحام از براسه جمیع میراثست همچو حدیث الخال و ارث  
 من لا وارث له و چون ابن معنی در ذوی الارحام ثابت شد پس ثبوتش در ذوی السهام  
 یا لاولی باشد و از اعظم اولیه بر و حدیث متلاعنینست در صحیحین و در آن آمده و کانت محلا  
 و کان انهما ینسب الی امه فخرات السنة انید یثها و تده منه ما فرض الله لهما  
 و بیان این مفروضش در احادیث وارد شده همچو حدیث عمر بن شعیب عن ابی عن جده عن  
 النبی صلی الله علیه و اله و سلم انه جعل میراث ابن الملائنة لأمه و لی وراثته امن  
 بعد ها اخراج ابن داود و در سندش ابن لیمهست ولیکن ترزکی از برای آن شاکی  
 باین فقط مرفوعا آورده اما لایحه حتی ثلاثه معا مرایش عتیقه با و لقیطها و ولد ها لکن  
 لا عمت عنه مگر در سند این شاکی بآنکه ترزکی تمیزش کرده مقالست و وجوب استدلال نیست

که ام حائز جمیع میراث دل خود است نیست معنی دیگر همین خود ذکر و الحاصل آن خدا  
 السهم له مع غیب ما فرضا الله له فی کتابه ومع عدم الغیب من العصبیات و ذوی  
 المهر له جمیع المال فرضا من الله عز وجل

### باب در بیان غنّه

این قسم واسطه است در بیان ذکر و انشئه درین شریعت حقه ذکرش نیامده و نه وجودش  
 در خارج تحقیق گشته و صحت استلزام و یا از بعضی سلف که درین باب واقع شده منسبت  
 و بر فرض محتمل میان سؤال از انشئه و میان وجود آن شئی در خارج ملازمی نیست چه تعلیق  
 سؤال استیصال گاه است از برای که ام غرض همچو اتمام و تفرین اذیان می باشد و حق تعالی در کتاب  
 عزیز فرض بعضی فرائض از برای ذکر و بعضی از برای استیفاء کرده و بدان ضرب امثال زوجه  
 و بعضی از بعضی با حکام میسر ساخته و همچنین رسول او نوده و لیکن وجود چنین کس که یک گاه  
 همچو آنکه ذکر و آله دیگر همچو آنکه دار و بسیار بقول شده اما میان وجود و آله و میان غنّه  
 غیر میز بودن صاحب و آله ملازم نیست لاسیما و میکان اعتبار سبق بول کنند **فصل**  
 اما میراث محسوس این قواعد سه عمده معنی است اذان چسبه تقریر اهل ذمه بر شریع آنها خواه در  
 نفس الامر صحیح باشد یا غیر صحیح متقرر شده و چون ترافع بسوی اسلام کنند پس حکم میان  
 بشرع اسلام باید چنانکه کتاب عزیز بدان صرح و قضا س رسول صلی الله علیه و آله و سلم بدان  
 قاضی است پس تدوین این فصل چنانکه کرده اند و می کنند بے فائده عاید است **فصل**  
 قسام جبریه همچو سایر اجزاء است مستحق اجرت باشد از یک سیکه کار کرده و این اجرت اگر  
 سماء است مستحق مساوی آن نیست و اگر غیر سماء است اجرت مثل جرس عمل باید لیکن  
 این قدر باید که اجرتش همچو اجرت مزد و لیس اعمال ضعیفه نباشد زیرا که مرجع این صغانت  
 قسمت بسوی علم است و علم شرف صنائع است و دنیا و دنیا و آنقدر اجرتش باید داد که بقدر  
 نصیب بعضی تقسیم برسد چنانکه درین روزگاری کنند که این ظلم حکمت است بلکه سکوت ملک



وسط باید کرد و اجرت بر مقدار انصبا باید داد و قول بعض اهل علم که اجرت شصت و نصف عشر  
 نزدیک یا ربع عشر آن بانی مجاز و بیش نیست و بدلیل برتنی گرد و بلکه اعانت خلطه قساین بر اهل  
 مال مردم بباطل است

### باب در بیان وصایا

ابن عمر گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود من رسد مرد مسلمان را که چنانچه دارد و  
 در آن وصیت کردن می خواهد آنکه دو شب بسر برد و اگر وصیت و سه نوشته نزد او موجود  
 باشد متفق علیه و سعد بن ابی وقاص گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گفتم من مال دارم  
 نیست و ارث من مگر یک دختر من و ثلث مال خود و تصدق کنم فرمود که گفتم نیمه مال فرمود و گفتم  
 یک ثلث فرمود یک ثلث و ثلث بسیار است اگر در ثلث خود را خشن بگذارد بهتر از آن است که در دو  
 بگذارد و پیش مردم دست بسوال بردارند و این نیز متفق علیه است و در آن دلالت است بر آنکه  
 اقتضای ثلث بنا بر علت مذکور است و چون دارنده ثلث از قریبت موجود نباشد اقتضای ثلث بر  
 ثلث هم واجب نبود ولیکن باین اجماع نیست زیرا که جمیع اداکار بر علماء آن فرستند که میت را  
 اگر چه بیت المال وارث نبود تصرفاتش چه در ثلث نافذ نیست و این ثلث که هر یک را در آن  
 اذن تصرف داده اند باعتبار آن قرب مقرب است که میت از برای جان خود بدو اذن بکتاب  
 شرعی بجای آر پس این ثلث ما ذون بیت و اما آنچه بر میت واجب است خواه حق خدا باشد  
 بجهود کوفه و کفالت و حج که میت مقتدر و جب است یا حق آدمی باشد بجهود دیون پس واجب  
 آن از راس المال است قبل از هر شئی و این تفصیل که در میان تعلق بمال ابتدا و میان  
 تعلق بمال انتها ذکر می کنند چیزی نیست و اصلاً تاثیر ندارد و حاصل آنکه چون میت برود  
 حقوق خدا و حقوق آدمیان که بر ذمه اش واجب بود و اخراج آن از راس ترک او واجب است  
 بعد از آن در باقی نظر نکنند اگر میت وصیت بکدام قربت غیر واجب بر وی کرده است اخراجش  
 از ثلث باقیست واجب باشد زیرا که این در قتالی و ستوری تصرف ثلث مالش از زانی داشته

بهر طور که خواهد صرف کند بگوشه بط عدم ضرر و تحقیر تفصیل بعضی در ترتیب بعضی یا اخراج مال از ورش  
 نه از برای مقصدی و سینه بگوشه برای تجر و احرام و رتبه پس درین قرب که میت از برای  
 خود مقرر کرده رفعت و یدنی است اگر مستغرق ثلث باشد بدون زیادت و نقصان است  
 انفاذش واجب و اگر زیاده است انفاذ از مال مجزای آن ورش نمی تواند شد و نزد آن ورش  
 نشان بر خروج پاره از مال ملوک خود کم باشد یا بسیار حاصل گشت و اگر کمتر از مستغرق ثلث  
 فاضل ثلثت ورش را باشد فهدا هو الحق الذی لا ینبغی العدول عنه و اما اگر دانیدن  
 بعضی حقوق و حبسه الکی از ثلث و بعضی از اس مال پس بی اهل است و جو مجزای ثلثت  
 نیست و ظاهر نزد ما نیست که میان حقوق و حبسه خدا و حقوق آدمیان در خروج آن از ترک  
 فرقی نیست و نه تقدیم حقوق آدمی بر حقوق خدا واجب بلکه جمله حقوق یکسان است زیرا که بیشتر  
 در وجوب بر میت و لا فرقی بین واجب و واجب و هر که زعم کند که بعضی حقوق اقدم است  
 بر وی دلیل آوردن واجب با آنکه اگر کسی گوید که حقوق خدا اقدم از حقوق سینه آدم است و  
 بقوله صلی الله علیه و آله وسلم قدین الله احی ان یغضی استلال نماید بعد از صواب نیست  
 اگر این می بود که مراد به یغضی یفعله الفاعل است بهر قریب که از طرف قریب خود می کند  
 و از وی صوم نمند یا آنکه مال از برای این کار کردن بدید که این محتاج دلیل دال بر صحت است  
 سایر اینجا پیش چه رسد و در حدیث معاذ بن جبل آمده که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 اول تعالی تصدق کرد بر شما بثلث اموال شما نزد وفات شما از برای زیادت و حسنات شما  
 ما واه الدار قطنی و اسخ جبه اسجد والبنار من حدیث ابی الدرداء و ابن ماجه  
 من حدیث ابی هریده و کلها ضعیفه لکن قد تقوی بعضها ببعض و عائشه گوید که  
 آمده گفت ای رسول خدا ما درین ناکسان جانمان فتنه و وصیت نکرد و گمان داریم که اگر  
 سخن می کرد از طرف خویش صدقه می داد و او را اجر است اگر از جانب و س صدف و هم فرمود  
 آری و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و این بحث طویل الذی یولی و شعب الادوار و یقول

و منقول است و حسن اقرار آنست که تعلق ثواب و عقاب بعد از موت انسان جز بسبب  
از وی نباشد پس در ثواب هیچ صدمه جاریه و علم نافع و ولد صالح است و شک نیست که  
این هر سه چیز سے آدمی است و ظاهرش حقوق هر یک از اوله و اوله است دعا باشد یا جز آن  
در جبر و حاجت آنکه لفظ یدعی الدبران دال است و تجمیع سے انسان کی سنت حسنه است که  
از اجاری کرده و با جمله هر چه بودن او از سے انسان صحیح است شرعاً یا عقلاً و در حقوق آن انسان  
بسی نیست و این در سے حسن است و در عکس آن جاری ساختن سنت سیئه و وصیت  
مقتضی اتم یا قطعیت رحم و بخوان است و در مثل این امور طرد و حکماً اشکالی نیست زیرا که  
مندرج است زیر قوله تعالی و ان لیس للانسان الا ما سعى لیکمال اگر هست در کار نیست  
که از سے انسان نیست مثل حدیث صیام ولی میت از طرف میت و همچو حج از طرف ائمت  
و از طرف شبرمه و همیشه که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بران تقریر ایشان فرموده است  
و همچو دعا از برای اموات نزد ذکر و زیارت قبور سوت و بخوان از امور پس بعض مردم تاویل  
این کار با می کنند و بسوی نوع از سے ارجاعش می نمایند حال آنکه طبعی از برای این تاویل و  
ارجاع غیبت بلکه اولی آنست که چنان گویند که آنچه مخالف آیه مذکوره آمده مخصوص این  
عموم است و بناس عام بر خاص امری متفق علیه علمای اصول باشد و اگر تاویل ناگزیر است  
پس تاویل چنینی باید کرد که مخالف عدل خدا و حکمت آله است همچو تعذیب میت بکای اهل  
و سے چه تاویل این قسم امور محتاج الیه جموست و کیف که تعذیب بدون سبب از انسان  
عدل باشد و زموافق حکمت است فلهذا خلاصه ما ینبغی القول به فی هذه المسئلة  
فصل ابو امامه با سلف گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را شنیدم می فرمود خدا هر ذی حق را  
حق او برادرش نیست و صیت از برای وارث اشخاص احمد و حسنه التی مدی و  
قرآن ابن خنیمه و ابن الجارود و داؤد القطنی روایتش از حدیث ابن عباس کرده  
در آخرش و یاد نموده که الان یشاء الی مرافقه و اسنادش حسن است و با جمله در شریعت

و صیت از برای اقرار بقبل از نزول آیه موارثت خلافتی نیست و بعد از نزول آیه پس  
 دران خلافت است و لکن شک نیست که آیه منسوخ است بحدیث و حدیث متضمن اشارت  
 بسوی آیه موارثت است پس نتوان گفت که نزد بعض اهل اصول منقض از برای نسخ نیست  
 زیرا که این نسخ با اشارت مذکور واقع شده آری خلافت در منسوخ است که آیه جواز است یا جواز  
 و حق آنست که منسوخ مجموع مفاد آیه است چنانکه حرف نفی در لایحه لوامرث بیان شده است  
 لایحه لفظ ابن عباس که لایحه لوارث و صیه کما اخبر به الدار قطنی موصوفا  
 و ابن دود و مسلا و اما معارضه میان این حدیث و حدیث اذن تصرف و ثلث مال  
 پس جمع ممکن است باین طریق که اذن مقید است یا مخصوص بآنکه وصیت غیر وارث را باشد  
 حاصل آنکه وصیت از برای وارث منوع است بنص حدیث و بر ذاعم جواز دلیل است  
 و لایحه چون این وصیت بقصد ضرر بعضی و رتبه باشد که این حرام است بقرآن قال تعالی  
 غیب مضامیر و قال فمن خاف من موص جفاد او اثماً الا به و کذلک هر وصیت که  
 مخالف شرع شریف باشد باطل است و منع وصیت ضرر از کتاب و سنت ثابت و منجمله  
 آن سیکه تفصیل بعضی و رتبه بر بعضی است و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنرا جواز نبوده  
 و با بطلان ظاهر اول عدم نفاذ چیزه از وصیت ضرر است و ثلث باشد یا کمتر یا بزرگتر  
 لائق رد آن بر فاعل اوست و احادیث اذن ثلث مقید است بعدم ضرر و علامه شوکانی  
 را در ان رساله مختصر دست

### کتاب انجیایات

ان سعید گفته است حضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حلال نیست خون مرد مسلمان که  
 گواهی می دهد به لا اله الا الله وانی رسول الله مگر به سیکه از سه کار شیب زانی و نفس  
 بنفس و تارک دین خود و مفارقت جماعت مرا و الهی جماعه حدیث متفق علیه است و در  
 حدیث عائشه مر فوجا آمده و روایت کشتن مسلمان الا در سیکه از سه خصال زانی محض

و مردی که بشد مسلمان رسد بپس گشته شود و مردی که بپرون شود از اسلام و محاربه کند  
 با خدا و رسول پس گشته شود یا بدو اگر کشیده آید یا دور کرده شود از زمین مراد او ای داد  
 و النساء و این تخمیر ثابت است از قرآن کریم و هون الحق الذی لا یجیض عند تقیبه  
 که درین هر سه عقوبت از ابن عباس رضی الله عنهما آمده بحجت نیست این سه و گفته  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اهل حکم که در میان مردم کنند روز قیامت در  
 خونها باشد متفق علیه و فرمود هر که بکشد بنده را بکشیم او را و هر که جوع کند عبد را جوع کنیم او را و  
 این نزد احمد از بیه آمده و ترمذی تسلیش نمود و لیکن روایتش از طریق حسن بصری از  
 سمر آمده و در سلع حسن از سمره اختلاف است و در روایتی آمده هر که خصله کند بنده خود را  
 او را خصی کنیم این زیادت را که نزد ابی داود و نسائی است حاکم صحیح گفته و در سند حدیث  
 ابن عباس لا یقتل حبس بعد متر و لیکن اندک بقتل حبس خواهد بنده این کس باشد یا  
 غیر ثابت است و ذوالقیق باشد یا مولی و مؤید است قوله تعالی النفس بالنفس و اولی سنت  
 وارد اند بقتل مرد عوض زن بدو تسلیم که ام شمس از ورنه زن و در حدیث عمر بن خطاب  
 آمده آنحضرت را شنیدم می فرمود گشته نشود بدو عوض پس و این را احمد و ترمذی و ابن  
 ماجه روایت کرده اند و ترمذی گفته مضطرب است و ابن جبار و و بیقیه تصحیحش پر خسته  
 و چون ابی حمیفه از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پرسید نزد شما چیزی از حدیث جزو آن است  
 فرمود نه سوگند بیکه دانسته گانف و شمشیر اگر دیگر نمی که خدا مردی را در قرآن عطا فرماید  
 و مگر آنچه درین صحیفه است گفتم در صحیفه حبسیت فرمود دیت است و ربانیدن بندگی و آنکه گشته  
 نشود مسلم بکار فرار او الهی امری و اخراج احمد و ابی داود و النساء من وجه اخراج  
 عن علی رضی الله عنه و گفت خونهای مسلمانان برابرست و می دو و بدو مسلمانان او را  
 ایشان اینها یکدست اند بر غیر خود با گشته نشود و من بکار فرو نه و عهد و عرس خود و این را  
 حاکم صحیح گفته و آنس بن مالک گفته دختر را یافتند که میان سترش و مسلک گرفته شده او را پسندید

کہ این کار با تو کہ اسم کس کردہ است فلاں یا فلاں تا آنکہ ذکر کیے بیوہ کے کردہ اشارت  
 بسر کرد آن بیوہ دی را اگر قمار ساختند و سے اقرار کرد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود  
 سراورامیان و دوسنگ بشکنید حدیث متفق علیہ است و لفظ مسلم راست پس این قول  
 کہ حدیث بسیف نباشہ باطل است و از عمران بن حصین آمدہ کہ غلامی از ان مردم فقیر گوش  
 غلامی از ان مردم غنیہ سیرید فقر و نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند برایشان بی فقر و  
 رواہ احمد و التلانیہ ہا سنا صحیح و ترمذی بن شیبہ عن ابیہ عن جدہ کہ گفتہ مردم کے طعنی را کہ  
 مردی کردوی نزد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و گفت قصاص من بگیر فرمود تا آنکہ  
 بہ شو سے باز آمد و قصاص خواست پس قصاص گرفت باز آمد و گفت لنگ شد م فرمود  
 ترانسہ کہ م تو نافرمانی من کردی پس دور کرد ترا خدا و باطل شد لنگہ تو ہی فرمود از ان قصاص  
 جرح تا آنکہ صاحبش چ گرد و دیر بخادیل ست برد و جب انتظار بر جرح و اند مال آن وقت قصاص  
 از جراح و این حدیث نزد احمد و دارقطنی ست و لکن معلل با رسال ست و ابوہریرہ کہ گفتہ  
 دو زن با ہم پیکار کردند از قبیلہ نزیل یکے دیگر سے را سنگ زد و او را با پیکار کہ در شکش بود  
 بکشت اختصام آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کردند حکم داد کہ دیت جنین و ایک غرہ عبد  
 با ولیدہ ست و دیت زن بر عاتقش نہاد و ولد او را و سیر کہ با او بودند آنہا را وارث او گردانید  
 محل بن نابہ نے ہذلی کہ گفت ای رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چگونہ تاوان دہم کسے را کہ خورد  
 دنیا شامید و نہ بخن کرد و نہ آواز برآورد و بچو کس انداختہ می شود یا خون جنین شخص باطل باشد  
 فرمود این مرد از برادران کمان ست و این ارشاد بنا بر سبب ہمدے سے کردہ است  
 متفق علیہ است و ابو داؤد و نسائی روایتش از ابن عباس کردہ اند و صحیح ابن جابر الکلبی  
 و انس کہ گفتہ کہ بیع بنت نصر عماد و ندان پیشین دختر سے شکست و از وی عفو خواستند عفو نمودند  
 ارش عرض کردند ابدا و رد نمودند آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمدند و انکار کردند مگر قصاص  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بقصاص فرمود انس بن نصر کہ گفت اسے رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

برین شکسته شد و بخدا ای که ترا این فرستاده و ملائش شکسته نشود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود ای انس کتاب خدا قصاص است تو مرا شسته بگو شد حضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود از عباد خدا کسانی اند که اگر تم بربزه آکنند سوگند ایشان بر است فرماید در این حدیث  
 اتفاق حدیث است اگر چه لفظ از بخاری است و فرمود هر که در عیت کشته شد یا در انداختن شگ  
 یا سوط یا عصا بروی عقل خطاست و هر که عمر کشته شد آن موجب قصاص است و هر که کشته  
 این قصاص شود بروی لعنت خداست اخوجه این د اود و النساء فی و ابن ماجه باسنه  
 قوی و این مینه بر آنست که قتل و قسم است عمد و خطا و طافه با انا اهل علم قتل راسته قسم خسته  
 و قسم سوم که خطای شبیه عمد باشد افزوده و دران دیت مغلفه مقرر کرده اند و اشبات خود نموده  
 با حادیثی که درین باب آمده است دلال نموده و گفته که در قتل خطا شبیه عمد شد ترست از آنکه  
 چهل بار در باید و لکن حدیث زنی که زنی را بر سطح کشته بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 سلم او را قتل فرموده معارض این احادیث است و مقام از مدارک است محل بسط آن از  
 مبسوطات باشد **فصل** این عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود چون مردی مرکب  
 را گرفت و دیگری را قتل کشته شود و مرکب مجوس گردد و این را در اقطعه موصوله  
 مرسله آورده و این قطان صحیحش گفته و رجالش ثقات اند مگر آنکه بقیه ترجیح ارسال کرده  
 و عبد الرحمن بن یحیی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آورده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 رد اعوض معاقل کرد و فرمود من او را ترکه ام که وفاسه ذمه او کند و این مرسل است  
 نزد عبد الزاق و موصول است نزد اقطعه بکر ابن عمر و لکن سناد موصول و اسب است  
 این عمر گفته کشته شد یک کودک بطریق غیله یعنی فریب عمر گفت اگر تمام اهل صفاد را بشک  
 می شدند همه را عوض این کودک می کشتم و اذ الیخاسی حاصل آنکه اگر جاعته از  
 مردان یا از مردان و زنان و قتل هر دوی عهده آشرب یکدیگر بدون حق شرع گردند  
 کشته شوند و هذ الیخاسی زیرا که اوله قرآنیم و صدیقیه در میان قاتل یک باشد یا

جامع فرق نکرده و حکمتی که تشریع قصاص از برای آن بوده یعنی حقن دماء و حفظ نفوس  
 مقتضای این است که کسان کشته شوند و هر که قاتل بعد از قتل جماعت بواحد است و می  
 جفتی شرعی ندارد و بلکه غایت آنچه بدان استدلال کرده اند تدریقات ساقط است که از شغل  
 مطهر و قبیله و دیرنی نیست و علامه شوکانی بر بعضی علای عصر برین ابحاث نقض کرده  
 باستیغای جمیع حج پر دشت و فرموده هر که او را قتیله بعد از این مقاله کشته شود اهل آن  
 قتل میان دو اختیار اندیدایت گیرند یا کشته نشدند اخراج او من حدیث ابن  
 شریح الخ اعی و النساء و اصله فی الصحیحین من حدیث ابی هریره جمعنا  
**فصل** اگر یک بینه که مردی یا زن او زنا می کند متکلفش روایت زیر که در حدیث سعد  
 بن عباد و در هیچ جامع از قتل آمده آری نزد این روایت انکار نمکنند که در حیلالت میان  
 آن بر چه ممکن است واجب باشد چنانکه بر غیر زوج واجب است و تا تواند قتل نکند و اگر انکار  
 آن جز بقتل نتواند بکشد چنانکه حکم سائر معاصی است

### باب در بیان دیات

عمود بن حرم گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بآلین کتابی نوشت در آن این است  
 که هر که مسلمانی را بدون جنایت بکشد وی را قصاص است مگر آنکه او ایاس مقتول را نشد  
 گردن یعنی بدیته یا عفو و در نفس دیت صد شتر است و در بینه که از پنج بر کنده شد دیت  
 دوز زبان و دیت است و در هر دلب دیت است و در هر دویضه و در ذکر و در صلب و در  
 هر دوشتم دیت است و در یک پانسم دیت و در ماسوم که بمفرود است رسالت دیت و در  
 چنانکه که بشکم رسالت و دیت و در متقله پانزده شتر و در هر انگشت از انگشتان دست و پا یک  
 ده شتر و در روضه که سفید است آنخوان ظاهر کند پنج شتر است و مرد کشته می شود و زن و بر او  
 هزار دینار است اخراج او من حدیث ابن شریح الخ اعی و النساء و ابن خنیمه و ابن الجارود  
 و ابن جابر و احمد و اختلافی فی صحته و ابن مسعود گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم



فرمودیت خطا خمس است بست حقه و بست جذعه و بست بنات مخاض و بست بنات  
 لبون و بست بنه لبون اخراج الدار قطنی و لفظ سنن اربعه بست بنه مخاض بل  
 ابن برون است و کلن اسناد اول اتوی است و این حدیث را این ابی شیبه بطور دیگر نقل  
 وقت آورده و موقوف اصح است از رافع و ابو داؤد و ترمذی روایتش بطریق رافع از عمر و  
 بن شحب عن ابیسه عن جده کرده و لفظش این است و بست بنه جذعه و بست حقه و بست  
 بار و است و هر نوع از انواع و بست براس یک اصل است اگر جانی اختیارش کند  
 احادیث و روایات تغلیط و تخفیفاً مختلف آمده و هر یک را قسم است و بست مغطه  
 و خطای شبیه عمر باشد و بست تخفیف در خطای بعضی واحا و بست صحیح اندابن یعنی بان  
 رجوع باید کرد و ندانیم و بن باب مختلف بوده و کلن حجت نیست مگر در دلیل نه در قیاس  
 و تراویض است که اولاً بعضی اهل در بطولش باشد چنانکه در احادیث است عبد الله  
 بن عمر بن العاص از حضرت صلوات آورده که و بست خطای شبیه عمر آنکه بسوط یا عصا باشد  
 صد شتر است چهل از آن چنان باشد که در شکمها سه آنرا اولاد بود و اخراج ابو داود  
 و النسائی و ابن ماجه و صحیح ابن حبان و فروردین و آن برایست یعنی خنصر و ابهام  
 سوا الا لینه اسری عن ابن عباس و لفظ ابی داود و نسائی الا صابع سوا است باز باریت  
 الا ستان سوا و الثنیه و الضرس سوا و لفظ ابن حبان آنست که و بست اصابع نین  
 و کلن بر بست از هر انگشت ده شتر و در حدیث عمر بن شحب عن ابیسه عن جده مرفوعاً  
 آمده که در خارج پنج شتر است و این را احمد و ابن سنن اخراج کرده اند و احمد الا صابع  
 سوا کلن عشر عشر من الا بل زیاده کرده و صحیح ابن خیمه و ابن الجارود  
 و هم از وی مرفوعاً مروی است که عقل یعنی و بست اهل دمه نصف عقل مسلمانان است  
 سوا الا اربعة و نزاد ابی داود و ابن لفظ است که و بست معان نصف و بست حرست و لفظ  
 نسائی آنست که عقل زن چهل عقل رجل است تا آنکه ثلث و بیش برسد و صحیح ابن حبان



بمقدار همان نسبت تقدیرارش کند شلا در شرع از برای موضحه ارش مقدس است اگر جنایتی  
 کمتر از موضحه باشد همچو سحاق و منلاحه و باضعه و دامیه پس به بیند که مقدار باقی از کرم بچشم نیست  
 اگر بقدر خمس یا بد جنایت اربعه اخماس از کرم بریده در دیت این جنایت چار شتر یا چهل تن ثقل  
 مقرر گرداند زیرا که مجموع ارش موضحه پنج ابل یا پنجاه مثقال بود و اگر دید که بابتی از کرم ثلث است  
 ارش جنایت بمقدار دو ثلث از ارش موضحه گرداند چون بابتی مثلاً نصف یا ربع یا خمس  
 یا عشر باشد نیز پنجین بجاء آورد و بگذارد سائر جنایات که تقدیر ارشش نیامده ملاحظه نسبت  
 میان او و میان مقدار الارش از جنس آن جنایت بکند و درین حین حاکم عالم محتاج  
 تقلید دیگر است از محمد بن باشد کائنات من کان و نه تقسیم جنایت بسوی واجب الارش  
 مقدور و واجب اکمل منه باقی ماند و معلوم است که نقیض غیر معنی اندر در روایت و بسیاری ازین  
 بیچارگان میان حدیث صحیح و موضوع فرق نموده کنند تا بدریافت علل خفیه احادیث چه  
 رسد و بدتر از ایشان حال صوفیه است که هر حدیث موضوع نزد یک ایشان گردا و ادا کنند  
 است فسخان الله و بچند دود و دین عید و صورت است کیست که واجب قیمت  
 عید است اگر چه از دیت حرمتجا و زرد و زرد و زرد عینه از اعیانی است که تنگ آن صحیح باشد  
 پس چنانکه وجوب قیمت بر سلف عین است اگر چه از دیت آزاد و بیغنا و پنجین بر سلف عید  
 هم واجب است دوم آنکه زیاده بر دیت حرام نیست زیرا که عبد از نوع انسان است  
 و در جمیع صفات مستبره کمتر از حر باشد و غایت انتهائیش آنست که در کمال همچو انسان حر باشد  
 و واجب در حر دیت است پس نه زیاده بران و اول امر است من حیث المرای و لیکن  
 از طریق روایت از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم درین باب چیز است بصحت نه پیوسته  
 و از علی مرتضی رضی الله عنه همچو هر دو قول مرویست فصل اصل جیل و جنایت هر  
 حیوان غیر انسان آنست که این جنایت بر مالک حیوان مصنون نیست بنا بر دو دوا میکی  
 آنکه جان غیر مکلف است پس الزام مالکش جز بر واجب روانی ندارد و دوم آنکه حدیث جنایة الدابة

جبا که صحیح و توجیه بران بقا است آنکه تخصصی بیاید و چه حدیث تفسیر آن حضرت صلعم پس صاحب ماشیه که در شب اسنادی کرده و ملحق است باین تخصص جنایت واقع از دایه سبب آدمی چنانکه دایه را در راه مسلمانان استاد کند یا در بازار ببرد و اند یا سنگ بزند و بیرون آید و از نو بنه دایه آنچه مانند اینهاست حاصل آنکه جنایت و آنچه غیر مضمون است مگر بدلیل ازال برضانش باشد یا بسبب آدمی بود که اگر آن سبب نبوده این جنایت ازان دایه صادر نمی شد و مضمون اول شرعی است و ثانی عقلی آن عمر رضی الله عنه گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود جابرترین مردم بر خدا کسی اندکی آنکه در حرم خدا قتل کرد و دیگر آنکه غیر قاتل خود را بکشت سوم آنکه بنا بر ذل یعنی ثار جاهلیت کشت و این نزد احمد و ابن حبان است و در ذیل حدیث صحیح و ترمذی و شعب عمیل بیست و هجده مرفوعاً آورده که هر که خود را طلب نمود و وی معروف بطب نیست آنکس ضامن باشد اخراج الله امر قطعی و صحیح الحاکم و این حدیث نزد ابی داود و نسائی و غیره نیز هست مگر آنکه مرسلش افو که از او مل باشد و این عام است از آنکه علاجش سرایت کرد و یا مایه شر بوده و بعد باشد یا بخاطر هر حال است بروی وجهی است گویند بر رضای بیمار بمعاکبه اش قصاص میباشد و در سبیل گفته و در آیت دیت نیست و در مباشرت مضمون علیه باشد اگر عداست و بر حاکم بود اگر خطاست

### باب در بیان دعوی خون و قسامت

صحاح حدیث که درین باب آمده حدیث تفیق علیه سهل بن ابی جهم از کبرایه رجال قوم دیت که عبد الله بن سهل و حمیه بن مسعود هر دو بنا بر جده که باریشان رسیده بسوی خیمه برآمدند و حمیه بگشایه خبر داد که عبد الله بن سهل کشته شد و از یهود بازخواست کرد و گفت شما او را کشته اید یهود گفتند و الله ما نه کشته ایم حمیه و برادرش حویصه و عبد الرحمن بن سهل نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و حمیه سخن کردن گرفت حضرت فرمود و کجای اراده سخن فرمود حویصه کلام کرد باز حمیه سخن نمود و فرمود دیت صاحب شما دهند یا نه ان بحرب نمایان و درین باب



می فرمود هر که آمد شمار او امر شمارم است و می خواهم که جدا کند جماعت شمار او را یک شید است  
 مسلم و این عمر فرموده می دهنده ای این ام حکم خدا و باره یک یک ازین است باغ  
 گشته چیست گفت خدا و رسول و انما ترانه فرمود تمام کرده نشود کار ز غمی ایشان و گشته نشود  
 اسیر ایشان و خواسته نشود دیگر بزنند ما ایشان و تقسیم کرده نشود و غنیمت ایشان و این را باز رو  
 حاکم روایت کرده اند و اما حکم تقسیمش کرده و هم هست زیرا که در اسنادش کوثر بن حکیم متروک است  
 اما از علی بن موقوفه آن بچند طریق بصحت رسیده و اصل وجه این ابی شیبہ: اما حکم که  
 باب در اصل مستفاد از اجتهادات صحابه رضی الله عنهم است و اکثر روایات درین باب از  
 مرتضی است و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده ثابت نشده مگر حدیث مذکور که صحیح است  
 از حفاظ ضعیفش گفته اند و صحیح است که مناد می رفته رضی الله عنه روزی در صفین ندا کرد و فرمود: ای  
 نشاء اهل اسلام اجماع کرده اند بر بعضی این احکام مثل عدم جواز بیعت با عاصی و اصل آنکه  
 اصل دم و مال مسلم حرام است و او تقالی سوای قتال طائفه با غیبه تا آنکه از بنی بر گردان  
 با مری دیگر نداده پس واجب اقتضای بر همین قدر است و هر که از وی فتنه از بیعت حاصل نشود  
 با وی قتال رواست اگر چه جریح یا منہم باشد بدون فرق میان کسیکه او را فتنه باشد و کسیکه  
 او را فتنه نباشد مادام که مصر بر بنی خود است و گرفتار مال او را نیست بلکه مالش باقی بر عصمت  
 اصلیه است و همچنین سبب مسلمین ماذون به از طرف خدا نیست و بی شک و شبهه حق پرست  
 علی که مالد و همه بود و در جمیع موطن و طلحه و زبیر با و بیعت کرده و شکستند و بنی و زبیر  
 جیوش مسلمین بر آمدند ناچار قتال شان واجب آمد و قتال او با خوارج حق است اما در  
 متواتره و ال است بر مروق خارجیان از دین بمروق سهم از رسیده و همچنین بنی اهل صفین  
 ظاهراً و اگر در آن هیچ نباشد مگر همین حدیث مرفوع یا عماراً تقتلک الفتنة الباغية  
 از برای افادۀ مطلوب کافی است و تعاونیه را صلاحیت معارضه علی نبود و لکن وسع طلب  
 ریاست و جاه و دنیا کرد و در میان قوسه انتقام که نه معروف می شناسند و نه منکر را انکار

می کردند و معاویه با ایشان راه می داد و دعوت رفت و طلب دم عثمان ظاهر نمود کار او از پیش  
رفت در این قوم رو بر روی او بدل داد و اسوال کرد و غیر خواسته او نمود تا آنکه حضرت ابی  
بکر عراقی می گفت که دوست دارم آنکه ده کس از آنها عرض یک کس از اهل شام بجز  
حضرت در آنهم بدینار بکار آیند و درین معامله از اهل شام هیچ عجب نیست عجب از کسی است  
که بصیرت دارد و بچو بعضی صحابه و فضلاء را بعضین که سیل میا و یکرند کاش می دانستیم که کدام  
امر بر ایشان شکی نیست تا آنکه بنصره مطلقین و خذل محقین بر دوختند حال آنکه قول از ساجانه فان  
بلغت احداها علی الاخی فی قالوا اللّٰهی تبغی حتی تقبلی الی احداهه بگویش ایشان رسید  
و احادیث متواتره در تخریم عصیان آنهاست مادام که کفر بواجب نکند شنیده و قول آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم حق ماست که ترافه باغیه بکشت و بهماخ بوش خورده و راست اینست  
که اگر عظیم قدس صحابه در فروع فضل خیر القرون نمی بود می گفتیم که خبث شرف و مال سلف این است  
را در فتنه انداخته چنانکه خلف را مقتون خود ساخته الله صغیراً و نشر صوف که در قتال  
باغیان بوده از سنت مطهره ثابت نیست و نه سنت خلفای راشدین است بلکه محدث  
اول او معاویه است که براهند بعیت این کار کرده و عمر بن العاص او را برین حرکت برداشته  
چنانکه مطلع بر کتب سیر و تاریخ می داند و معذ اصحابه اجماع کرده اند بر قبول اخبار بغاوت و این  
فائده در روایاد و اشتی است تا اعتراض غیر عارف بمقتضی بر روایت از بغاوت علیه کرم السوجه  
برخی و علامه سید محمد بن ابراهیم وزیر در عوهم و قوهم درین باب بسط قول کرده و بر طریق  
حکایت اجماع برین منتهی نموده فصل سبب اعظم و رکن اهم از امامت و نصب امام انصاف  
ظالم از مظلوم و قیام بعد از امامت اسلام است و شک نیست که بیج مال ظالم از بیای قضا  
ماخوذ از مظلوم از ان جنس است که اتمام واجب جز بدان نمی تواند شد و همچنین داد و آن چیز  
که بدست ظالم است بمظلوم عوض حق او همچنین گرفتن زکوٰۃ و تحوان بکاراه از مستغ از تسلیم  
آن بشه طیکه امام صرف آن زکوٰۃ در مصارف مذکوره در کتاب الله بکند و واجب است

چون التباس مظالم روحی باشد که معرفت مظلومین ممکن نیست پس این احوال بخدا اموال خداست  
در صارت بیت المال سلمین مصروف گردد و لامصرف لها الا ذلک و شرکان اگر خواهند  
که جیفه شرک مقتول را برقع مال خرید کنند و جی از برای کراهت بیع آن جیفه نیست زیرا که اموال  
شان بر اصل اباح است و استخفاف آن بهر ممکن سلف و این از باب توصل بسوی حلال  
بنیز منوع نیست و در کتاب و سنت آنچه دال بر کراهت حل رؤس باشد نیامده اما اگر در حل آن  
از باب اعداء با تقویت حرب حق باشد عقد محقق باشد و شکفت نیست که از او ادعای  
طاعات بودند از صحرا سے مکروهات و لایسبها سراسے مشرکان چسب جیفه کافر  
بچو جیفه و اب سوره حشر تے نار و تحلیل بر با شرت نجاست چیز سے نیست بنا بر آنکه میان  
هر دو ام که ام ملازمت نبوده است لیکن که بدون با شرت نجاست بردارند و در نیست که سراسے  
ابی جری از آنحضرت صلعم در مذکور این بچند طریق آمده و ذلک معانی ملاحظه حاصل من الجمل

### باب در بیان قتل جانے و مرتد

آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که کشته شد و مال خود و سے شهید است مرا و او ابی  
داود و النسائی عن ابن عمر و صحیحہ الذی هدی و این حدیث و صحیحین سراسے آمده لیکن از  
ابن عمر بن العاص و نزول سنن از حدیث سعید بن زید است و اقسام شهادت زیادہ بر  
پنجاه است پدر روا لاکرم و امجدہ در کتاب عبرہ بذکرش پر دختہ و عمران بن حصین گفتے یعلی  
بن اسید با مردی قتال کرد و یکے و یکے را بکشد و انتقام زد و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آمد فرمود یکے از شما برادر خود را چنان می گرد که نرمی گرد نیست دیت این حرکت را و این  
متفق علیہ است اگر چه لفظ از سلم بوده و این دلیل است بر آنکه جنایت سے که سبب آن از طرف  
فجعی علیہ باشد هرست آیت هر برده گفته الوا قاسم صلعم فرموده اگر ثابت شود که مردی کشته  
بر توئی اذن تو و او را ستریزه زدی و چشم او کور شد بر تو گناہ نیست متفق علیہ  
و در لفظی از احمد و نسائی که ابن جابر تصحیحش کرده چنین آمده که نیست دیت و بقصاص آن



اهل علم را درین مسئله تفصیل و شرط است که غالبش غلات ظاهر حدیث و ماطل از دلیل است  
 و حدیث ظاهر الاراده و واضح الاستفاده است پس مصیر بسوی آن نزد ما متعین باشد و  
 در حدیث برادرین عازب آمده که حکم کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تا نیکم حفظ حوائط در روز  
 بزمه اهل حوائط است و حفظ ماشیه در شب بزمه اهل مواشی است و بر اهل ماشیه است  
 ضمان آنچه ماشیه در شب بان رسید و این را احمد و اهل سنن جز ترمذی از خارج کرده اند و  
 ابن حبان گفته صحیح است لیکن در اسنادش اختلاف است و از معاذ بن جبل درباره مردی  
 که مسلمان شده یهودی گردیده آمد که گفت نشینید تا آنکه کشته شود و قضاء الله و رسوله پس که  
 کشته شد متفق علیه و در روایت ابی داود آمده که پیش ازین از وی توبه خواسته بودند  
 و این دلیل است بر آنکه از مرتد توبه خواهند اگر در قید او رفته فی الفور بکشند و محلت سده روز  
 سخنان بی دلیل است و حدیث مرفوع ابن عباس که هر که دین خود تبذیر کرد او را بکشید و او را  
 انجاسی مؤید است زیرا که مطلق نفی عقیده بهمت است بلکه باستتابت بلکه آنچه در ادله  
 صحیح آمده امر بقتل است و امر بقتل و انکار بعض صحابه بر قتل مرتدین قبل از استتابت در مجتهد  
 نیست و صلی الله علیه و آله و سلم همیشه ثابت از شارع نمی تواند شد و کجاست اصل عدم انکار  
 باطل است و همچنین دعوی استتابت سبب منقوض است تا آنکه اگر مجرور و دوسخ احاق باشد  
 شلالت را مریض با اختصاص بر سائر اعداد و اوارده در کتاب و سنت نیست پس حق دین مسئله همین  
 که مرتد را یک بار امر بر جوع اسلام کنند اگر اجابت نکرد حقن دم او واجب باشد و اگر نکرد قتل  
 او در آن وقت متعین است و دعای مشرعی بحد قول مایه که ادیح الی الاسلام است حاصل  
 شده و حق آنست که قتل یا حدی از باطنیه که در سنده بود نام دارند با وجود استر ایشان بکفر  
 حلال نیست مگر بعد از آنکه قتل یا قول کفر بدون تاویل بجا آرند و لایسما مشهور آنست که نزد عوام  
 خود اظهار اسلام و صلوات می کنند و ایمان بودن خود بر حق می نمایند پس اگر این منصف صحیح شود  
 هیچ عوام بخواهیر کافر بودن شان نمی دانند بلکه اعتقاد بر حق بودن ایشان می کنند درین بین

تعریف ایشان بحق اجماع از قتل است و کافر بواج از اهل بیت سر بر نداشتن هیچ یکی از آنها  
 روا نباشد بنا بر آنکه کفر اسلام و دعوت نبویه دارند اگر چه از امور دین بر کران بلکه بر خلاف  
 باشند و تنگ نیست که متعلم بحر بعد از اسلام و فاعل بحر کافر مردست و حدش حد مرتد و آن  
 قتل است و قدم قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بیدین حاصم را که بر حضرت صلح کرد  
 معارض این حکمی تواند شد زیرا که پیش از ثبوت حد بحر بود بنا بر خشیت معزیه بود که شکوت  
 داشتند تا آنکه حق تعالی ایشان را تائب ساخت و کسر شکوت کرد و قلیل و ذلیل گردانید و قد  
 عمل الخلفاء الدائمون علی قتل البصاة و شاع ذلك و ذاع ولم ينكح احد و در  
 قتل و یوث دلیل ثابت نشده و اصل دم مسلم عصمت است و هر عصیت موجب قتل بنا شده  
 بلکه آن محاصره مخصوصه است که در ان شیع بقتل وارد گشته و لایا بعد از ورود و حصر در حدیث  
 لا یجحد دم امی مسلم الا باحدی ثلاث و یوث ازین هر سه کن نیست حاصل  
 آنکه وی از غم عصاه است با جهنم منافی دین و مروت که درین کار باشد و اما آنکه گشته شود  
 فلا دلاک ائمه فصل ابن عباس گفته باینائی را ام ولد بود که آنحضرت را دشنام می داد  
 و در وی صلح می افتاد و این تائید او را ازین حرکت منع می کرد اما منتهی شد تا آنکه شبی مقول  
 گرفته در شکم او خلائید بران شسته بکشت این خبر را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسید فرمود  
 آگاه باشید که خون آن ام ولد بر رو را لکان است سارا راه این داود و النساء پیش  
 آهست که سب شیعه است و سب مرتد و روت یکی از اسباب قتل است این بقرینه  
 که درین خصوص دلیل بر جواز قتل نیامده فکیف که اهل دم سب تا آنکه زن سابه و ارباب  
 و یکی را فرستاد که کعب بن اشرف و ابی رافع را بکشد و مردان و زنان سب را که زیارت  
 کعبه پنهان شدند امر بقتل فرمود و تنگ نیست که حامل انسان بر سب رسول جز دین مهین نیست  
 غر آنکه آنرا از نزد خدا عز و جل آورده چیزه دیگر نیست و هر که سب و سب باین سب کند را د  
 دین و کاره بدی وی صلح باشد و درین روت خود هیچ شک و شبهه نیست و قریب باینست

شماره و شمار گردانیدن سب صحابه و بیکار بخش دین و قلب سب و گراست اسلام و  
 مسلمین چیزی دیگر هرگز متفق نیست این بزرگواران و حامل بر دشنام ایشان نیست چپ  
 اینها ابل و دین اند علی الحقیقه اقامت شرع کرده اند بیعت خود و حفظ این شریعت مطهره  
 پر خسته و زانامردم چنانکه آمد و بود در سائیده فرخی الله عنهم و امراضا هم و اقصی  
 المستغلین بشلهم و من یق اعدا هم المصونته قال فی الی بل قدس اینا فی المایه  
 ما صا سی فعله اهل مصر و الشام و المغرب من قتل من کان کذلک بعد ما فخته  
 الی حکام الشریعه و حکمهم بفک دما لهم و هداوان کان عندنا غیب جان  
 لما عرفناک من عصمه دم المسلم حتی یقوم الدلیل الدال علی جلا زسقکه و لکن  
 فیه القیام التام بحقوق اساطین الاسلام انتهى کلامه رح وهو مسک التمام

### کتاب الحمد و

گفته است که حدیثی است که در قرآن کریم آمده و ظاهر کتاب عزیز آنست که هرگز  
 محارب بودن با خدا و رسول صلعم و ساعی فساد بودن در ارض صادق آید عقوبتش قتل  
 یا صلب یا قطع از خلاف یا نفی از ارض است خواه کشته یا نگشته و ظاهر عدم جمع میان این  
 همه انواع یا دونوع و عدم جواز ترک یک نوع است و این معنی ظاهر نظم قرآنی است و  
 تفاسیل که بعضی اهل علم ذکر کرده اند اگر دلیل دال بران یا بر بعضی آن که صلیح متکلف باشد  
 بیاید عمل بران باید کرد و اگر همین مجرد قول ابن عباس و دیگر صحابه است پس اجتهاد و دوی ضعیف  
 عنه و دیگر صحابه و من بعد هم بر احدی حجت نیست و مراد بصلب مصداق صلب نزد اهل سنت  
 است اگر صلب نزد ایشان نام مفضی الی الموت است همچنین باید و اگر اعم است بر این مثال  
 بفرمودی از افرادش حاصل می شود و در آیه کریمه آنچه مشیر باست بیسوی عدم عفو و رحمت الهی  
 از برای تائب قبل از قهرت بر جو نیست و نه در آن قطع بحصول مغفرت و رحمت از برای  
 این تائب است و اگر قطع تسلیم کنیم این قطع در ذنوبی باشد که امرش بدست او تنافی

است که در آن سقوط خطاب اخروی و حد شروع آسمی می تواند شد و اما حقوق آدمیین از دم و مال و عرض پس در کایه دلیلی بر سقوطش نیست و من ترا عم ان ثمره لیلایدل علی السقطه  
مطلقاً فی الدلیل علی هذا النعم

### باب در بیان حد زانی

ابوهریره و زید بن خالد جینه گفته اند که مردی از اعراب نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت سوگند خدایت می دهم که از بر سر من حکم بکتاب خدا میکنی و دیگر که افتد از وی بود گفت آری میان ما قضا بکتاب خدا فرمای و اذن ده که سخن کنم فرمود بگو گفت پس من عییف یعنی مزدور بودم و زود این مرد پس زنا کرد با زن او و مرا خبر دادند که بر لبم برجم است پس صد گوسفند و یک دختر در فدیاش دادم و اهل علم باید سیم مرا خبر کردند که بر لب من صد تازیانه و تقریب یک سال است و بر زن اینکس برجم باشد فرمود سوگند بکی که جان من در دست اوست میان شما حکم بکتاب خدا بکنم دختر و گوسفند بر تو واپس است و بر لب تو صد تازیانه و تقریب عام باشد و با دو کن ای انیس بسوی زن این کس اگر اعتراض کنی یعنی بزنا جرمش بکن و این حدیث متفق علیه است و لفظ مسلم راست و فرمود بگیرد از من بگیرد از من او تقاضا کرد برای ایشان یعنی زنان را سه مقرر کرده و زنهای بکر یک صد تازیانه و تقریب یک سال است و و زنهای شیب بربیب جلد صد تازیانه و برجم است و او را مسلم و احادیث قاضیه بموجب تقریب بطرق صحیح از صحابه آمده و این متضمن زیادت بر جلد است و غیر منافی او است پس قبولش متعین باشد و معارضه اش بعدم ذکر تقریب و بعضی روایات غفلت از وجوب حل مطلق بر سقیه است و احتجاج با قوال بعضی صحابه مفید چیزی نیست زیرا که ما متعبد با قوال شان نمیم و معنی چنانکه ضرب و تقریب از آنحضرت صلی الله علیه و آله ثابت شد و همچنین از ابو بکر صدیق هم ثابت است گشتی را و الله مدی عن ابن عمر و مر جاله ثقات الا انه اختلف فی رافعه و قفه و ابوهریره گفته مردی از مسلمانان نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد آنحضرت صلوات

تشریف داشت آن مرد حضرت را اندک و گفت ای رسول خدا صلی الله علیه و آله من زنا کرده ام حضرت  
 صلی الله علیه و آله فرمود اگر دانی آن مرد بهمان سوی روزه خود کرد و گفت من زنا کرده ام یا دعا عرض  
 کرد یا آنکه آن مرد چار بار تکرار نمود چون دید که چار بار شهادت بر جان خود بنهاد و او را بخواند  
 و فرمود ترا جنون است گفت نه پرسید محض شده گفت آری فرمود این را برده بجم کفایت علی  
 و در حدیث ابن عباس آمده که چون ماعز بن مالک نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد گفت  
 که زنا کرده ام فرمود شاید بوسه گرفته باشی یا اشارت بچشم و ابرو نموده یا نگاه کرده گفت نه اے  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله جماع کرده ام پس امر کرد بر جمعه را و اهل البیت را و اربع شهادت از  
 معارف است و حق آنست که اقراری که بدان استباحه جلد و رجم می شود در آن زیادت بر  
 یک بار شتر نیست و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رجم و امر بدان و بجلد و بحد و اقرار یک بار  
 ثابت شده و در چند حدیث آمده و سکوت وی صلی الله علیه و آله و سلم درین قصه ماعز جنب  
 آنست که اقرار چار بار شرط باشد غایتش آنکه اگر امام در بعض احوال تثبیت کرد تا آنکه اقرار بمرات  
 واقع شد این تثبیت او را می رسد علامه شوکانی بسط قول درین سئله در شرح نشانی کرده و المقام  
 حقیق بالتحقیق و از عمر بن خطاب آمده که وی خطبه خواند و گفت خدا محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 را باین فرستاده و بروی کتاب نازل ساخته پس در آنچه بروی فرود آورده و آیات رجم بود و  
 آن را خواندیم و یاد گرفتیم و فهمیدیم و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رجم کرد و ما بعد از وی رجم کردیم  
 و می ترسیم که اگر زمان در او گردد و گویند که گوید که ما رجم در کتاب خدا نمی یابیم و گمراه شوند تبرک  
 فریضه که خدا نازلش کرده و رجم ثابت است در کتاب خدا بر کسی که زنا کرده و وی محض است مرد  
 باشد یا زن اگر بینه قائم شود یا جمل یا اعتراف باشد متفق علیه و با جلد و رجم زانی محض  
 حق است و نیست بدست ملئ که مجرور روایت عدم جلد ماعز حال آنکه نص قرآنی تخصیص باینکرده و  
 در سنن ابی دال بر جمع میان جلد و رجم باشد از برای محض آمده و اندک عطفی که ماعز و جمعه  
 شریعتی بدانیده را جلد و رجم هر دو کرد و گفت جلد کتاب خدا کردم و رجم بخت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نمودم

پس زعم نسخ جلد محصن بے دلیل است و مجرد خلوت مثبت احصان نیست زیرا که تشدید در  
عقوبت محصن برجم از برای آنست که و س که سر سورت شہوت غرور کرده و دویسہ از تکاب زنا  
او را باقی نماند و بخلات کسیکہ هنوز زن نہ گرفته است کہ اشتغال شہوت و شدت یادت از حجب  
تخفیف عقوبت است چہ وی بتکلی بعزوبت و شباب گشتہ پس مجرد خلوت مقتضی تغلیظ عقوبت  
از برای او نباشد و او را ازین خلوت جز زیادت ثوران شہوت چہرے دیگر دست ہم نہادہ  
و اندک بعض اہل علم نقل اجماع کردہ اند بر آنکہ ثبوت احصان جز بدخل ثابت نمی گردد و بدیگر  
خلوت حاصل نمی شود و در روایات در رجم ماعہ مختلف آمدہ در بعض ذکر حفرة است و در بعض نہ و  
جمع میان آنها چنین است کہ حفرة صغیرہ کندہ بود نہ چون از انجا بگرفت بقیہ رجم و حال قیام کرد  
و اما ضرر از برای زن پس ثابت است خلائی و در شریعت نیست فالحق اند مشرع و خطاب  
در اقامت حد و متوجہ بیک نیست بلکہ بکلی مسلمین است و لکن استدلال بر توجہ خطاب بسوی  
امام ممکن است بآنکہ متواتر شدہ کہ هیچ حدی در زمین نبوت قائم نشدہ مگر آنکہ در حضرت وی  
صلی اللہ علیہ وسلم بود و همچنین در زمین خلفائے راشدین و من بعد ہم در جمیع اقطار و اعصاب  
اقامت حد و در حضور امراء یا با و امرشان می شد و اطلاق برین معنی قرآن بعد قرن و عصر  
بعد عصر دال بر آنست کہ این کار بدست امام است اگر در زمانہ حاضر امامی یا سلطانے از  
سلاطین اسلام موجود باشد و اگر نباشد یا هست ولیکن اقامت حد و اندک در وجوب آن ترجیح  
گردد بر ہمہ مسلمانان و از باب فرض یا کفایہ باشد و بر بعضی کیے ساقط نگردد و بقیہ  
علی اصل خطابات الکتاب و السنۃ المتعہدۃ الیہم و ترقی بدیث اربعۃ الی الکتمۃ  
او الی الی لکن بوجہی کہ صلاح اعتبار بر وصحت نہ رسیدہ و بر تقدیر تسلیم این معنی کہ دلیلی دال بر  
بودن حد و بسوی انہ باشد حدیث امر مالکان با قاست حد بر مملوکان مخصوص او باشد چہ  
اشترط عدم امام در اقامت مالکان از برای حد از باب تزجج عام بر خاص است بر فرض  
آنکہ انجا عامی دال بر بودن حد و بسوی انہ یافتہ شود و حق آنست کہ حد بحد و قریع سببش

و غیر ز من امام یار مکان که نجاتش نرسد باطل نرسد بلکه مراد آنست که چون امام را  
سبب حد برسد و وی قادر باشد بر اقامت آن واجبست بر وی اقامت آن حد نخواهد  
در ایام ولایتش یا پیش از آن واقع شده و خواه در جای ولایتش بوده یا در غیر آن چنانچه  
مگر بلوغ تا امام چون آن از تنقید آن و این بر تقدیر نیست که عدم اقامت حد و در غیر ایام  
تسلیم کرده شود **محصل** ابو نعیم بره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدم می فرمود چون  
زنا کند کینه ای که از شما و ظاهر گردد زناسه او او را بحد کند و ولایتش نه کند باز اگر زنا کرد باز تا زین  
زنده و سرزنش نه نماید باز اگر زنا کند پس بفرود شد او را اگر چه بر تنه از سوی باشد و این تفسیر علی  
است اگر چه لفظ مسلم است و از علی کرم الله وجهه مرعوف آمده اقامت حد و کند بر ملک  
خود و این را با او در روایت کرده اگر چه در مسلم نیز هست اما موقوفاً بر عمر آن بن حصین گفت  
نفسه از همین نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم آمد و وی باردار بود از زنا گفت اسه  
رسول خدا صلم رسیده ام بحد پس قائم کن حد را بر من آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم و له  
او را بخواند و فرمود نیکی کن با او و چون بار بند نزد من بیار و من پنهان کرد پس امر فرمود بر جسم  
آن زن و وی بر خود جامه های خود بر بست و مرجم گردید و نماز کرد بر جنازه او و گفت نماز  
می گزارای بر وی و وی زنا کرده فرمود وی چنان توبه کرده که اگر در میان بهتاکس از اهل  
سینه قسمت نمایند هر یک بکند بهتر ازین یافت که وی جان خود در راه خدا داد و مرد او مسلم  
و بعد از ثبوت این روایت سخن در جواز و عدم جواز نماز بر مرد و مرد باشد یا زن از غرض  
فقها و عجب است علماء است جابر بن عبد الله گوید آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم مردی را از  
اسلم و مردی را از یهود و زنی را که نهین خاندیه بود و رجیم فرمود اسخ چه مسلم و قصه و وی بود در  
صحیحین از حدیث ابن عمر آمده و سعید بن سعد بن عباد گفته میان خاندیه و مردی که نام او  
بود با کینه ای از کینه یاران شان خبیث کرد و کیش بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کرد و فرمود  
او را حد زنیه گفتند ضعیف تر از آنست که زنده شود و فرمود عسکالی که در آن حد شایع باشد بدان

یک ضرب جزئید چنان کردند و این نزد احمد و نسائی و ابن ماجه بنده حسن است لیکن در  
 وصل و ارسالش اختلاف نموده اند و درین حدیث دلیل است بر حفظ حیات محمد و بر عدم  
 تأخیر حدانہ یار فاقا توان و حق آنست که با شریعت جملہ شاخہاے عقلا صغیر و کبیریت بلکه  
 یک بار بزنند و این عمل بخلاف اصل جائز شرعی است موشل آن در قرآن کریم آمده فخذ  
 بیدلک ضغثا لایہ فصل ابن عباس گفتہ است حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ہر کرا  
 یابید کہ کار قوم لوطی کند فاعل و مفعول ہر دو را بشنید و ہر کرا یابید کہ بر ہیئت افتاد و راکشید  
 و ہم ہمہ را قتل کنید این حدیث نزد احمد و اہل سنن مستور جالش موثق اند مگر آنکہ در  
 سندش اختلاف است و نزد اہل انساب از اختلافی کہ فقہاء در حد و طعی کردہ اند  
 و ہر یکے تجویزے ترا شنیدہ کہ مستند بر لیلی نیست و اجتماع اصحاب بر واحدے انماست محبت  
 نباشد و قیاس استنزال منہ بر لواطت بجامع قطع نسل غفلت شدیدیست چہ علت در  
 تحریم لواطت نہ انصافے آن بسوی قطع نسل است و نہ ہر شے از انکولات و شروبات  
 و حرکات و سکناات کہ بنفسے بضعف باد یا بطلان شہوت شود اشد التحریم از لواط باشد  
 و لازم باطل است پس لازم و موشل اوست و باجملہ استنزال منہ بکف یا بچیزے از اجادات  
 نزد و عاصے حاجت مباح است و لا بسا چون فاعل خاشے از وقوع و فرستند یا معصیت  
 کہ اقل احوالش نظر باز نیست باشد کہ درین حدین مندوب است بلکه گاہے واجب گردد  
 و یکے ترک معصیت جز باین حرکت ممکن نشود و احادیث وارده در منع از نکاح بہت ثابت  
 و صحیح شدہ بلکہ بعض اہل علم نقل این استناد اصحابہ نزد غیبت از اہل خود کردہ اند و شل  
 این کار حربے نیست بلکہ ہجو اتخارج دیگر فضلاات مودئیہ بن است و حرام وضع آن در  
 حرام است و تعلیل بقطع نسل چہ این کار کسی می کند کہ زن حلال منہ یا بدو اگر  
 یا بدہرگز عدول باین کار کہ غیر متنبی طبع و غیر ہوس نفس است نماند و حاملش پران جز ضرورت  
 شدہ یا بد فقر و قریع یا کراہت و قریع در حرام نیست و اما جستجش بودن آن پس انبث تر



ازان او و نیست که بدان تا ترقی و نحو آن می گردد پس حکم بخدا تعالیٰ یعنی بید با عصمت  
 سلم و تحریم ایلاش بی وجه است **فصل** ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 لعن کرد رجال فحشین و نسا مترجلات را و فرمود بیرون کنید ایشان را از خانه های خود  
 سرا و الا الخ اسامی و ابوه هر چه گفته فرمود دفع کنید حد و در آن دفعی از برای آن یاسید  
 اخراج این حاجه و سندش ضعیف است و ترمذی و حاکم اخراجش از حدیث عائشه  
 بلفظ اد را و الحد و عن المسلبین ما استطعتم کرده یعنی تا توانید حد و در آن مسلمانان  
 دور کنید و این نیز ضعیف است و بیقی روایتش از علی بلفظ اد را و الحد و بالشبهات  
 نموده و این موقوف است و ابن عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که چه چیزند  
 ازین قافله رات یعنی نجاستها که او تعالیٰ ازان نموده و هر که المام کرد و کسی پرستد آنرا  
 بستر خدا تو بکنند بسوی او تعالیٰ چه هر که ظاهر شد گناه او برابری اقامت کتاب خدا  
 کنیم سرا و الا الحاکم و این در موطا از مرابیل زید بن اطم است حاصل آنکه تا توان گناه  
 بر او شد و تو بکنند تا امام نرساند که پیش از رسیدن امید عفو خداست و بعد از رسیدن اقامت  
 حد بر امام واجب **فصل** هر که مکروه شد بر زنا او را زنا جائز است و حد غیر واجب چه احکام شرعی  
 عقید با اختیار است و عموماً آن مخصوص اند با دلایل آخری و امکان اگر اکره زن ظاهر است و عدم  
 امکان اگر اکره مرد از آن جهت است که اندامیکه بان وقوع زنا باشد ذکر است و زنا موقوف  
 بر انتشار است و اگر اکره بدون انتشار غیر مؤثر باشد و انتشار کار مکروه اهم فاعل نیست بلکه کار  
 مکروه اهم مغفول است و لیکن در اینجا می توان گفت که سبب انتشار قوت شهوت است اگر چه  
 مرد را اراده فعل نبود با انتشار اگر اکره بر ایلاج امکان دارد و مکروه بفتح رای راست آدمی  
 جائز است و المانع از اخذ مال سلم با اگر اکره نیست و استدلال استدلال بر منع بدعی و جماع غیر مقبول است  
 و تعلیل منع بآنکه اضرا بضر است بی هیچ سودی و بد چایض را بضر باند مال همچو اضراش تبرئ  
 عرض بدشنام است و لیکن اگر است که سوغ اخذ مال آدمی و طلب عرض اوست همان اگر اکره است

که در آن توحد لقتل و قطع عضو باشد و مجرد اگر آن مجلس و ضرب که بدان اخذ مال غیر جائز نباشد  
 تعرض که حق آنست که مجرد قید و سخن و ضرب خفیف که نیست و هرگز فعل چیزه از محظورات  
 بدان روان نباشد و نه هیچ شے از عقود باین مجلس که باطل می تواند شد زیرا که اگر اه  
 عبارت از آنست که شخص را از خدا اختیارش بیرون آرند و هیچ انسان قبل این امدان  
 حد اختیار بیرون نرود بلا تشک و شبهه

### باب در بیان حد قذف

عائشه رضی الله عنها گفته چون عذر من نازل شد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر من  
 استناد فرمود خواند و از منبر فرود آمده دو مرد و یک زن را امجد قذف کرد پس محمد رو  
 شدند اخراج احمد و اهل السنن و اشاعرا الیه البخاری مراد بر می محصنات که  
 در قرآن مذکور است آنست که قاذف لفظی دال بر رمی بزنالمثله یا شرمایع را گوید و آنقرآن  
 احوال ظاهر شود که مراد شکم باین لفظ بهمین رمی بزنماست و تا مدیله مقبول که محل کلام بران  
 صحیح باشد نیارد پس این لفظ موجب قذف است بلا تشک و شبهه همچنین اگر لفظی آورده که  
 محتمل زنماست یا محتمل با احتمال مروج است و لکن اقرار بار آورده است بزنما کرد درین بیان  
 نیز بروی وجوب حد باشد و در تعریف بلفظ محتمل که قرینه حال یا محتمل بر قصد رمی بزنماست  
 نمی کند هیچ حد نیست و مجرد احتمال ایلاش روان نباشد و آنچه که به عام سنت و فعل است و نه  
 آن حرم و عید و غضاقت بقذف عید از برای حراشد ترا قذفت حرم است و در حد قذف  
 آنچه دال بر تنصیف حد عید باشد در کتاب و سنت نیامده و آیه فعلیهم ذنوبهم ما علی  
 المحصنات من العذاب در حد زنماست و حد زنما غیر حد قذف نیست پس در احتیاط  
 یکدیگر بری اشکال است لایسا با اختلاف علت و بودن یکدیگر محضند و دیگر شے  
 بحق آدمی فصل انس بن مالک گفته اول لعان که در اسلام بود آنست که شریک بن بن  
 را بلال بن ابیه قذف بزن خود کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود گواهیاریا حد

بر پشت تو زده شود احد میث و این دلیل هست بر آنکه چون زوج از مینه آوردن بر دوشی  
قذف خود و عاجز گردد و حد قذف بروی واجب شود و عبد الله بن عامر بن ربیعہ گفته ابو بکر و  
عمر عثمان و من بعد هم را در یافتن و ندیدم که ملوک را در قذف جز چهل تا و یا زده باشند  
و الا مالک و الثقیفی فی جامعه و سخن درین مسئله گذشت و ابو جریر گفته آنحضرت  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که قذف ملوک خود بکند بر او سه روز قیامت اقامت حد کنند  
مگر آنکه بچنان باشد که گفته و این تفیق علیه است و ظاهر عدم حد بر سید بنا بر قذف عبد است  
و فقها در این اختلاف

باب در بیان حدس و سحر

عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود بریده نشود و دست دزد و اگر  
در چهارم دینار یا زیاده و این متفق علیه است و لفظ مسلم است و لفظ بخاری آنست که بریده  
نشود و در بیع دینار و زیاده و در رواستیه نزد اهرم باین لفظ است که قطع کنید و در بیع دینار و زیاده  
و کمتر از آن و از آن عمر آمده که بریده آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم در مجن که شمش سه درهم  
بود و این نیز متفق علیه است و سه درهم همان بیع دینار است چنانکه در روایات صحیح و وارد شده  
پس نصاب سه مرتبه یکی ازین دو چیز باشد سه درهم یا ربع دینار هذلی اهل الحقی و استدللال  
بر زیادت شش مجن بر سه درهم ساقط است بوجهی که در شرح منتهی ذکر است و آنکه در حدیث  
ابی هریره مرفوعاً آمده لعنت کند خدا دزد را که می دزد و در بیضه پس بریده می شود و دست او و می دزد  
جبل را و قطع کرده می شود و در او متفق علیه پس این بیضه و جبل بهم قیمت سه درهم باشد **فصل**  
عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم اسام بن زید را فرمود شفاعت میکنی  
در حدی از حد و خدا باز استاد و خطبه کرد و فرمود ای مردم هلاک نکرد گسائی را که پیش از شما  
بودند مگر این کار که چون شریفی در میان ایشان دزدی می کرد و او را می گذاشتند و چون  
ضعیفی دزد و بد بروی حد قائم می نمودند متفق علیه و اللفظ مسلم و هم بوجه دیگر

از عائشه رضی اللہ عنہا آفرودہ کہ زن مخدومیہ متاع مردم بعاریت می گرفت و انکار می نمود  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بریدن دست او فرمود و بجا برادران حضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم آورده کہ بر خائن و فتنب و مخلص قطع نیست سوا او احمد بن الاسباعه  
وصحیہ الترمذی و ابن حبان و در حدیث رافع بن خدیج آمن کہ نیست  
قطع و ترسہ و در کثر یعنی پیہ درخت سوا او المذکرا و ن مدنی عاصمہ  
ایضا الترمذی و ابن حبان و ابی اسبیہ مخزومی گفتہ و زدے را  
زود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورند و سے اعتراف کرد و لکن نزدش  
متاع یافتہ نشد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود خیال نمیکنم و زیدہ باشد گفت بل  
زد و بیدہ ام پس دو بار یا سہ بار بروی تہین کلمہ اعادہ فرمود و ناچار را قطع کرد و بعد از بریدن  
دست بدیش آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورند فرمود استغفر اللہ و تب الیہ گفت  
استغفر اللہ و اقب الیہ فرمود اللہم تب علیہ و این دعا سہ بار کرد اخراجہ ابن  
حداؤد و احمد و النسائی و ساجا کہ ثقات و حاکم آخر جہش از حدیث ابی ہریرہ کردہ و  
در ان زیادہ کردہ کہ ہر پیر او را قطع کنید دست او باز داغ و بید موضع قطع را و اخراجہ  
البن ابیضا و قال لا باس باسنادہ و نیست دلیل بر اعتبار تکرار اقرار و ثبوت قطع و مجرد  
استثبات و تلقین بقرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم دلیل شرطیت یا وجوب نیست و  
کیف کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قطع بر اقرار یک با ثبات شدہ چنانکہ در حدیث  
صاحب جن و صاحب ردای صفوان آمدہ و در حدیث عبد الرحمن بن عوف مرفوعاً آمن  
سوادان زده نشود و زیدہ از آنکہ حد برو سے قائم کردہ شد و این نزد ناسے ست و لکن شدش  
منقطع ست و ابو حاتم گفتہ منکر ست و عبد اللہ بن عمرو بن العاص گفتہ پیریدہ شد رسول خدا  
از نمر معلق فرمود ہر کہ از جماعتہ ان آن نمر را بد بان خود رسید و در کنار گرفت برو سے مسیح  
نست نیست و ہر کہ با نمر بیرون آمد بروی غرمت و عقوبت ست و بر خارج بست بعد از ایوان

جرین که چون بن رسید قطع است اخراج او داود والنسائی و صحیحہ الحاکم و آنحضرت  
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم صفوان بن ابیہم را دیکہ امر بقطع سارق رو اسے او کہ و وی سفارش  
نمود فرمود هلا کان ذلک قبل ان تاتینی به یعنی این بگو پیش از او رون چنان کہ در سے  
آنکون کہ تا من رسید سفارش و غفو نمودند از او و بعد بروی جارسے شود و اخراج احمد  
و الا لاسبعة و قد صححه ابن الجارود و الحاکم و حرز مستدرک و شرح کلام شمس معین یا نوع  
منضبط نیست تا آنکہ مسجد غیر حرز باشد بلکه حرز کیے امر عرفی است چنانکہ احادیث برانی لالت  
دار و دو جابر گفته سارق را نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آوردند فرمود بکشید گفتند  
دزدی کرده است فرمود دستش برید پس بریدہ شد بار دیگر آوردند فرمود بکشید بار سوم  
آوردند بار چهارم آوردند و ذکر کردند کہ دزد دست ہمان طور فرمود کہ در بار اول ارشاد کردہ بود  
بار پنجم آوردند فرمود بکشید و این نزد ابو داؤد و نسائی است ولیکن منکر است و از حدیث  
حارث بن حاطب بخوان روایت کردہ و شافعی گفتہ کہ قتل دزد در بار پنجم منسوخ است  
بلکہ پنجم در سرتہ باشد ہمین قطع است پس بسن یہ حقیقہ تمام بدست و در سنت از وجہ صحیح  
و لیلی بر تقدید مافی القرآن کبرغ ثابت نشدہ اگرچہ از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و از  
خلفای راشدین مرویست و لکن برویجہ کہ محبت بقتل آن ثابت نمی گردد و از آنحضرت صلی  
علیہ وآلہ وسلم ثابت شدہ کہ دست دزد برید چون باز دزدی کرد پایش برید چون باز  
عود کرد دستش قطع نماید چون باز دزدی کرد پای دیگرش برید

### باب در بیان حد شارب

الس بن مالک گوید نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مرد سے را کہ خمر نوشیدہ بود آوردند  
قریب چہل جریدہ او را نزد الس گفتہ ہمچنین ابو بکر رضی اللہ عنہ نیز کرد و چون عمر رضی اللہ عنہ  
خليفة شازم مردم استندہ نمود عبد الرحمن بن حوف گفت اخف حد و ہشتاد تا زیادہ است  
عمر بنان امر کرد متفق علیہ وسلم از علی کرم اللہ وجہہ و قصہ ولید بن عقبہ آورد کہ آنحضرت صلی

و ابو بکر جلیل پیل تا زیاده زد و عمر رضی اللہ عنہ بشتا و تا زیاده زد و دہشت است این است  
 یسوی من و ہم درین حدیث است کہ بر مردی گواہی دادند بقہ غر عثمان گفت وی قبی نکند  
 تا آنکہ عمر فرسیدہ و معاویہ ادا حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہورده کہ در بارہ شارب غم  
 امر بکند کرد و فرمود اگر باز خورد جلد کفید و چون بار سوم بنوشد جلد نسیید و اگر چارم بیاشار  
 گردش زنید و این لفظا حس است و ترمذی ذکر کردہ کہ قتل مشغی است و ابو داؤد و اخر جنتی از  
 و ہرے صریح کردہ و کرمود چون بزنی کی از شما باید کہ بر نیز کنند از روی مینے بر روی نزد  
 و یا بکلیہ منع قتل از شارب ثابت است و جمیع اہل علم بران مجمیع بودہ اند مگر بعضی غامضہ یہ کہ  
 در ان خلاف دارند و تقدیر حد شرب از آن حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بر وجہ تشریفات  
 تا دین بصحت در سیدہ و پنجم ولایت جلد شارب بکریہ و نعال و ضرب بارہ و یہ بدون تقدیر  
 معین است و در دن بیا پوش تا چہل ضرب ہم آمدہ و تقدیر بہشتا و در زن صحابہ بودہ پس حق  
 آنست کہ جلد شرب غیر مقدس است و انچہ واجب باشد این ضرب بدست یا بچوبدست  
 یا نعل یا ثوب بر مقدار رای امام است از قلیل و کثیر و برین تقدیر این حد بخندہ انواع تعزیر  
 باشد **فصل** ابن عباس گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود اقامت کردہ نشود  
 حدود و مساجد سواہ الذی مذی و الحاکم و ہمین است مذہب حم و انحن و اہل کوفہ  
 ابن بطلال گفتہ قول من نذہ المسجد اؤلی و اما حرم شریف کے پس حق موطن ارض است  
 با قاست حد و د خدا اندران و قرکب چیز سے از حد و در حرم بامعصیت موجبہ حد معصیت  
 دیگر بدان ضم نمودہ کہ آں بہک حرمت حرم انہی است و فیہ یقول اللہ عز وجل ومن یرد  
 فیہ بالحد بظلم الا ید پس مجبورادہ را از موجبات عقوبت و استہود و حدیث سنہ از  
 قتل و درم و دلیلی بر عدم اقامت حد و شرعیہ در حرم نیست و کیف کہ قتل باب دیگر غیر  
 این باب است و یا اللہ العجب کیف یستجاسر بیت اللہ و حماد من حد و کلاہل  
 معاصیہ و لیکن ذلک موجب اللہ یخص فیہا وقد ورد الی عید الشدید فیمن تزلک

اقامة حد من حد و الله

## باب در بیان مسکرات

انس گفته او قتالی تحریم نمازل کرده و نبود در مدینه شراب مگر از تر اخراج مسلم و غیر  
گفته فرمود آمد تحریم غرو آن از پنج چیز است الگو، درخا و شمد و گندم و جو و قمر آنست که عقل  
بپوشد و این حدیث متفق علیه است و ما احسن ما قال الشاعر

زباده هجیت اگر نیست این نه بس که ترا دمی زد و سوسه عقل بپوشد دارد  
و ابن عمر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم روایت نموده که هر مسکرات و هر مسکرات  
اخراج مسلم و در حدیث جابر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده هر چه بیاوش  
ست گرداند از کفش حرام است و این نزد آمد و اهل سنن است و رجالش ثقات اند و ابن  
حبان تصحیح کرده و ابن عباس گفته از برای آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم زسیب را در  
ستابند می ساختند و آنرا می نوشید امر روز و فردا و بعد فردا و شب سوم می نوشید و می نوشید  
و اگر چیزی می افزود و آنرا سیر بخت اخراج مسلم پس شرب نمیدانست و روز باشد و بعد  
از آن نزد شدت و زیادت و در خور تحقیق بود و آنکه از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
آورده که او تعالی شفاست شفا و چیز دیگر بر شما حرام کرده ننهاد و اخراج البیهقی و صحیح ابن  
حبان و دلائل حضرت می گفته طارق بن سواد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از غمر پرسید  
که از برای او و ابسا و فرمود غم و در آن نیست بلکه است اخراج ابن داود و مسلم و غیر  
و بسط قول درین باب پدر عالی در جرت در دلیل الطالب کرده میان رجوع باید کرد

## باب در بیان تعزیر و حکم صائل

ابو بردة انصاری از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنیده می فرمود زیاده بر ده تا زیاده  
نشود مگر در حدی از حد و خدا و این متفق علیه است مراد باین باب هر عقوبت است که بخله  
حد و متقدمه نباشد و از بخله کی ضرب است و آن ده سوط باشد یا کم نه زیاده چنانکه درین

حدیث شریف، و محمد ادران ولایت بر وجوب تعزیر نیست بلکه فائیش نقطه جواز است و  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بر حال جماعه ترکیده ذوق غیر موجب صد گاه شده و بفریب  
 و حبس و نفس ایشان نیز درخت پیچ مجامع در شمار رمضان و جز آن و سبب تعزیرات یکے  
 حبس است و از انجمله نفس است چنانکه با جماعه فتنان بیا آورده و از انجمله ترک مکالمات  
 چنانکه با هر سه متخلف فرموده تا آنکه زمین باین همه وسعت بر ایشان تنگ آمده و از انجمله  
 شتم بی محش است چنانکه از موسی علیه السلام و قرآن حکایت نموده فاذا الذی استنصره  
 بالامسیت صراحه قال له موسی انک لانی مبین و ازین باب مست قول یوسف  
 باخوان خویش چون او را منسوب بلسرت کردند انتم شاکاناد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 بر ابی زکرفت انک اصدا فیک جاهلیة و این وقت فرمود که وے زنی را دست تمام  
 می داد کما فی البخاری و در مسلم است که مردی بشارت می خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود بپرس  
 راست بخوردی گفت نیتو آنم فرمود توانی وضع نکرد او را نیت یعنی اگر برای گوید باز اندست را بسوی او نیت  
 برداشت و هم در مسلم است که هر که مردی را شنود که گم شده را در مسجد می جوید او را رها  
 الله علیه و آله گوید زیرا که ساجد ابرایه این کار ساخته نشده و اندویم در مسلم است که آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم نشد ضاله را لا وجدات فرمود و در ترمذی آمده چون بنید کس را  
 که در سجد خرید و فروخت می کند لا اربح الله تجارتک بگویند و خطیب را ارشاد کرده که بنی  
 خطیب القوم انت اخ جده صلح و غین و ازین جنس از آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم در صحابه رضوان الله علیهم اجمعین من بعد هم از سلف صالح نشسته کثیر واقع شده و  
 این بر وقوع مرشد بسوی جواز است اگر فاعلش را گمان تاثیر این تعزیر و مرکب گناه باشد  
 عاقل باشد فرمایند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بر اندازید ذوی الیات را عیاشات  
 شان مگر حد و رعیت در گذشتن از ان جائز نیست را و ایه ابی داود و النسائی و ابی یحیی  
 و علی مرتضی کرم الله وجهه فرموده و یتیم که بر پاکتم بر احدی حدیث دوسه میروایم از فرمود



چیزی ازان گمراهی بفرستد که اگر میرود پیش دهم اخراجی و گلاشت حدیث  
 سمید بن زید درین کتاب مرقوم که هر که کشته شد نزد مال خود وی شهید است پس دفاع  
 ازان جائز باشد و این نزد اهل سنن است و ترمذی صحیحش گفته و جناب از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم شنیده می فرمودند که با باشد اندران بنده خدا مقتول باش و قاتل شواحه  
 ابن ابی خلیفه و الدارقطنی و اخراج احمد بنی عن خالد بن عمر فطه پیست  
 زمین عشق کونین صلح کل کردیم تو ختم باش و زاد و متی تا شاکن

### کتاب الامامة

چون جهاد را از امام ناکو پیست اول سئله امامت باید شنید پس بر احکامش آگاه  
 می باید شد و درین سئله مذاهب متفرقه و اقوال تشیعیه است تا آنکه از عظم مسائل خلاف  
 درین است گردیده آن گوید که امام بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فلان است نه  
 خفه یا جلای این گوید فلان نیست بلکه فلان است بعد از وی صلعم با جماع دهد ابکذا و هذا  
 بیکذا و برین گفت و شنود ترتیب تکفیر و تقصین و تبذیر و تشنیع کرده اند و ازین ترتیب جدا  
 سوچه سفک و مار و پتک حرم و تفرق دروین و قتال میان مسلمین پیدا شد و دلائل و  
 تعلق بسیار و رلف و خلف است و در هر زمان در هر قطر روحی و دهر چنانکه در کتب  
 تواریخ موجود است و این کتب مشحون اند بذكر فتن و افسه میان سنی و شیعیه در بسیار  
 از اقطار ارض تا آنکه حدادت یک طائفه با طائفه دیگر پیش از صداوت و ارباط نفه میبود  
 انصاری است حال آنکه اگر درین سئله احقاق نظر و امعان بصر و اعمال فکر کنند و تعلیل  
 غیر خود و نفس خود را از ادیان صبیست و بیست و پاک گردانند و دریابند که این  
 مسلم در خور بعضی البعض ازین ماجریات نیست تا بچلداش چه سده هر واحد از خلفا  
 راشدین در صلاح مسلمین بذل و سح کرد و تقصیر از خود و رخص و قیام بجم و جهاد اسلام  
 را ضعیف نشد و اگر از یک از اینها چیزی که در صورت خطاست واقع شده باشد حق محل شرفیش

آنست که حل آن بر حسن محامل و اهل منازل تاویل کنند چه او تعالی متولی تعدیل این امر است  
 بالاجمال و همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و اهل احوال این تعدیل آنست و تصدیق  
 رسالت پناهی آنست که حل کل بر سلامت نمایند و بعد از اجابت خدا عز و جل بواجبات  
 شرعی به از نماز و روزه و حج و زکوة و جهاد و نحو آن است و شناختن این معنی که فلان در فلان  
 وقت خلیفه بود و فلان در فلان هنگام خلیفه بود بر ما واجب نیست و نه بدان تعبدا و خواسته  
 بلکه این امریست که خامه اذان خشک گشته و بهر چه خدا خواسته بدان در عباد و خود و فرمان  
 داده و این همه را در بر روی او بجا نه موقوفیست که آنجا محقق از سبطل و مصیب از خطی نمایان  
 گرد پس ما را و اشتغال را بقوی که از عمر دراز و زمان عریض بجا آسوده اند و از احسان  
 محسن نشان ما را نقیر و نه از اسادت مسیئی شان ما را قطیری هست چه سر و کار و کدام  
 عاقل باخو چنین کارا حقا نه که ازین مفرطین و از ان مفرطان بوجو آمده و بکند بلکه هر که بر  
 دین خود جلیص است او را از وقوع درین توه که مردم بیش از هر قرن دران افتاده و پاک  
 گشته اند بر حذر باید بود و هر که زعم دارد که بر عیدی از عباد خدا شناختن امامی که اداک  
 زمان او نموده و واجب است این سخن از وی جز بدلیل شرعی مقبول نشود زیرا که هیچکس این  
 شریعت بجز و دعوی حاطله که هیچ کی ازان عاجز نیست ثابت نموده و اگر این معرفت  
 امام واجب باشد و جب معرفت انبیاء علیهم السلام اذ او علی السلام تا پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 و سلم واجب و اجم و اقدم تر باشد فصل دلیل بر آنکه امام از قریش باید حدیث لا ینزال هذا  
 الا من فی قریش و حدیث الناس تبع لقریش و حدیث الا کلمة من قریش است و شک نیست  
 که بعض این الفاظ دال بر حضرت و لکن احادیث و جب طاعت علی العموم مخصوص  
 مفهوم حضرت و قرآن کریم بر آن تصریح کرده با آنکه دلیلی دال بر وجوب طاعت غیر قریش  
 علی الخصوص آمده مثل حدیث اطیعوا السلطان و ان کان عبدا حبشیا را سه کاند  
 و این در صحیح است و همچنین حدیث علیکم بالطاعة و ان کان عبدا حبشیا فانما المؤمن

کالجمل اذ ائقدا انقاد اخس جه احمد وابن ماجة والحق اکر وغیرا هم وبرز غم فرق  
 میان امام و سلطان دلیل است و لایسا بعد از قول آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم  
 الخلافة فی امتی ثلاثون سنة ثم ملک بعد ذلك اخرجه ابو داود والقی مزی  
 وحسنه من حدیث سفینة ونیز اخبار آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم بآنکه ائمه از  
 قریش اند مثل اخبار است بآنکه ائمه در حبشه و قضا در از دست و آنچه جواب ازین احادیث  
 باشد همان جواب از حدیث الاثمة من قریش است و تخصیص بودن ائمه از قریش بعض  
 بطون جز دلیل تمام نشود و مشک نیست که اخذ جمیع علیه احوط است اما آنکه مصیر بسوی آن  
 متمم باشد پس غیر واضح است و المقام من المراكز و ما اسقطه بان لا یكون كذلك و  
 کتاب و سنت و قول صحابه و اجماع نیامده که هر که دعای مردم بسوی بیابیت کرد و  
 بجزو این دعا امام شد و طاعتش واجب و مخالفتش حرام گردید و این دعا از خلفای راشدین  
 واقع نشده و احدی از ایشان دعوت مردم بسوی خود نکرده و نگفته من امام و شما را  
 بسوی طاعت و بیابیت خود می خوانم بلکه ازین کار کاره بودند و از ان امتناع می نمودند  
 تا آنکه چون مبایعان ایشان را معذورند داشتند ناچار اجابت کردند حاصل آنکه بیکه  
 جماعت از سلیمان بر مردی صیاح ازین است فرام آمده بیعت طاعتش در امر و نهی وی کنند  
 طاعتش برایشان واجب گردد اگر دیگر کسی که قادر بر امر و نهی درین موضع است متقدم  
 نشده باشد و بهر که از اهل ارض که بیابیت غیر در گردن او نیست غیر بیابیت این مرد صیاح  
 رسد بر وی اجابت دخول زیر طاعت این کس واجب گردد بشرطیکه ممکن باشد از امر  
 معروف و نهی از منکر و این طاعت در امر معروف از شریعت است نه در غیر معروف  
 زیرا که طاعت مخلوق در معصیت خالق روا نیست و اینکه گفتیم حاصل ادله صحیح از اقوال نبوی  
 و افعال خواص صحابه است که خیر القرون بودند از آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم آن  
 علیکم و سنتی و سنة الخلفاء الراشدين و اما شروط امام پس از آنکه کیست که مرد

باشد زیرا که زان ازال اصدار و برانست و قوت بتدبیر ملا و عباد و ندارد بلکه اضعف و  
عجز است از سرانجام چنین امور و کند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و صفی نقض  
عقل و دین کرده و بتضعیف شود و در باره فارس چون زنی را ولی امر خود را بدید  
لا ینفخ قهر و لیا امر همه امراة فرموده و آنرا بجله آنست که بالغ باشد چه کودک و صباغ  
در خاصه نفس خود نیست تا بنظر و مصالح غیر چه رسد و آنرا بجله آنکه حاصل باشد زیرا که دلیان  
محتاج حفظ خود از انزال ضرر نیست بنا بر ذهاب عقل که مرجع تدبیر باشد پس ولایت امر است  
از وی کجای می تواند شد و اما آنکه آزاد باشد نبسته پس شک نیست که هر دین کار را ولی کامل  
از عید است در غالب حال و لکن دلیل دال بر وجوب طاعت سلطان اگر چه عید باشد  
و ارد شده کما فی مناک الاشارة الیه و دعوی اجماع بر حریت امام و رعایت سقوط است  
و خلاف در آن در کتب مذکور تا بغیر آن چه رسد و اما آنکه عالم بمحتاج ایست باشد  
پس شک نیست که عالم بودن امام از اهم امور و اقدم مقاصدست چه در تنفیذ و تنجیز امور  
بر امام و سلطان است و چون علمی که بدان راه بسوی حق یابد نداشته باشد لامحالہ عجز و  
کند و لایسا و بیکه نفس نفیس خود مباشر احکام شرعی باشد و باصدار و ایرادش پیدا دزد  
و اگر غیر مباشر این کار است اقل احوال آنست که آنقدر تمیز و نقاد است داشته باشد  
که عالمی را از مای مجتهدین با داریت رعای این شریعت مطهره مقرر گردانید بعد از آنکه از برای  
آن عالم سعادت علم و قوت عدالت و قصب در امر دین ثابت باشد و چون بنفس عارف نبود  
لازم آنست که از اهل علم علی اختلاف انواعهم احقای سوال از چنین عالم با کمال نماید و  
لا بدست که بعد از بحث و تحقیق شخصی که بر و اطمینان حاصل گردد دست بهم دهد و نزد آنست  
که ملاک امر است و سلطنت و اعظم شروط ریاست و اقل ارکان ایالت قدرت او بر  
نابین بل و انصاف مظلومین از ظالمین و ممکن دفع از سلیمین نزد و بهم امر مخوف همچو پیش کافر  
یا باغی باشد و متقاعد و متبسط و عاجز و مشغول بملا و موثر و محنت و سکون نبود و سلطان که باین

لایزال از این قوت ایستاده  
را گفتند که دلیلی بر عجز است  
و در آن از آن جهت قانی است  
و تحت آن شانی است که از آن  
فایده حاصل می شود و از آن  
خطاب است که از این طاعت است  
استند و از این طاعت است  
سعدی خان  
برادر زلف خان

نشاید باشد و حقیقت سلطانی است که طاعتش بایجاب خدا واجب و خالفش حرام بوده  
 بلکه خود شریعت نصب الله و سلاطین از برائے همین امر است و این کار را در عظم مقامین  
 باشد و نقص یک شرط یا زیاد و ضرر نام نیست اگر قاعده باشد و اگرست و امامی که قاعده در صلی  
 و جسک سجد و مؤثر سلاطین علیهم السلام و در رس طلبه و عصر و عصر خود و ضعف مشکلات و  
 حلال مضللات مختصرات و بسوطات و تنوع از سفک و ما و اخذ اموال است و بعضی مردم  
 بعضی دیگر برای خوردن و قوی بر ضعیف ستم می کند و شریف مضطرب وضع است مسلمانان را  
 حاجت به پیچیدگی نام نیست و با وجود این حال آنچه اهم و اعظم در امامت و سلطنت است از آنکه  
 حاصل نشده و هذا الکلام لا یعقله الا الافراد من اهل العلم فصل امامت  
 از بندگان خداست طاعتش و معصیتش بجمیع طاعت و معصیت دیگر عبادت  
 و توبه ای واجب باشد و الله یحب التوابین پس در وقوع معصیت موجب یا غیر موجب  
 فسق از وی توبه واجب باشد و آنکه این معصیت مؤثر در بطلان ولایت او است پس  
 صحیح نیست و هر که دعوائش کند دلیل آورد و تفصیل فقهاء درین امر و تقریر بیان ولایت  
 اصلیه یا استفادیه و جواز مباشرت بعض ولایات نزد وقوع معصیت بجز توبه و معصیت  
 از وزن باختیار در بعض لا طائل محض و رایج بجز بے مستند است حال آنکه احادیث صحیحیه  
 متواتره و متفقیه و وجوب طاعت الله مادام که اقامت نماز کند و تحریم منع ایدے رعایا  
 طاعتش مادام که کفر بواح از وی بیند ثابت است در دواوین اسلام و معنی امامت و  
 سلطنت همین وجوب طاعت و تحریم معصیت ایشان است نه ماکان و لا ثابتانی  
 ثابتة له بطل و چون خلیفه فردے از افراد مسلمین است او را بجمیع سائر مردم حق و بیت المال  
 باشد و چند آنکه مائل او در مرتبه می گیرند و آنها را نیز بگیرد و لکن چون امام را بجمیع خصوصیت  
 بر آن قیام بصلاح مسلمین باشد و غیر او بدان قائم نیست باین رکن راجع عملش بر  
 بیت المال باشد و او تعالی عامل علی الصدقة را اخذ نصیب از مال صدقه جائز فرموده

همچنین استحقاق اجرت بحسب عمل از برای امام هم باشد و پادشاهی که اراده خلوص از  
 ما نم دارد و از لازم است که نزد تفریق عطیات مسلمین نصیب خود برابر نصیب شایع خود در  
 علم و شجاعت و جهاد بحسب تعدد اسباب استحقاق بشانند بعد از اجرت خود بگیرد و از برای  
 خود و اهل و خدم بمقدار حاجت لنگا هار و نه بمقدار شهوت نفس و بهواسطه طبع و برزخ و کثرت  
 غزو کفار بسوی عقرب و یارشان و این همان جهاد است که او تعالی بدان عباد خود را امر  
 کرده و تقییدش بوجود سلطان و غیر او فرموده بلکه هرگاه مسلمانان قادر بر غزو نشوند و ظن  
 قدرت بر قیام بجهاد و مناجات کفار غالب گردد و جهاد با کفر و فحشاء از اہم واجبات برزخ  
 ایشان باشد و دفع کفار از دین اسلام اقدام امور دین واجب واجبات بر اہل اسلام است  
 بلکه خود کدام واجب و مهم بالاتر ازین کار نیست و همچنین دفع بغاوت و باغی کسی است که بر همه  
 مسلمانان یا بعض مسلمین بغاوت گردیده و منہب اموال و سفک و مار و تہک حرم ایشان  
 پرداخته و این باغی را حدود و احکام مخصوصه است که در کتاب عزیز مذکور شده و چون  
 حیثه از باغیان مجتمع گردد و دفع آنها از انتهاک حرمت دین و مسلمین واجب واجبات  
 امر معروف و نہی از منکر باشد و هر که بر امامی از ائمہ مسلمین بعد از اجتماع کلمہ اہل اسلام  
 و دخول ایشان زیر طاعت امام بنی و رز و خواہ جماعہ قلیل باشد یا کثیر مقتدا و منہص  
 قرآن واجب است قال تعالی فان ہنت احدنہا علی الاخری فقاتلوا للی تیغی  
 و در ہم این منہی کہ وی امام یا صلح یا انہض است و ملا از مسلمین متابعت او اختیار کرده اند  
 فرج وی از باغی بودنش نیست زیرا کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم امر بضرع عتق  
 کسی کہ بیاید و مردم مجتمع باشد و وی ارادہ تفریق کلمہ ایشان کند فرمودہ چنانکہ این حدیث  
 در صحیح ثابت است آری اگر از اول کفر بواح نمایان شود یا اظهار عین نفس خود از  
 قیام با نجس اہم اقدام و رکن اعظم از امور عامہ است ظاہر سازد درین صورت این ثنائی  
 باغی نباشد و احکام بغاوت در ماسبق گذشت

## کتاب الجهاد

ابو هريره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود هر که مرد و غزو نکرد و نفس خود را  
 بدان حدیث نمود وی بر شعبه از لفاق ببرد و او را مسلم و فرمود جهاد کنید با مشرکان  
 با موافق و النفس و السن غوراخذوا جهاد النساء عن انس و صحیحه الحاکم بیت  
 که شرافت دم یار گراست نلکم گوهر جان بحیه کار و گرم باز آید  
 عائشه رضی الله عنها گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم را گفته بر زنان جهاد دست فرود  
 آری جهاد نیست که در آن قتال نیست و آن جهاد حج و عمره است و این را ابن ماجه آورده  
 و مجلس در بخاریست و ابن عمر رضی الله عنه گفته مردی نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 آمد و از آن جهاد خواست فرمود والدین تو زنده بوده اند گفت آری فرمود فقیه ما جاهل  
 یعنی در خدمت ایشان که کشتش بجای آید که جهاد تو همین است متفق علیه و نحو آن نزد  
 ابو داود و از حدیث ابی سعید آمده و زیاده کرده که برگرد و از مادر و پدر را زن خواهد اگر ترا  
 دستور می دهند نمیار و نه نیکی کن با آنها و جریمه بکلی گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم  
 فرمود من بیزام از هر مسلمان که قاتل کند میان شهر کان را و او را الثلاثه و اسناد  
 صحیحه و سراج البخاری از ساله و ابن عباس گفته نیست هجرت بعد از فتح و لکن جهاد  
 و نیست است و این حدیث مرفوع متفق علیه بوده و سخن بر مسلم هجرت در کتاب برای اسناد  
 و دلیل الطالب بر وجهی مبسوط است که در آن متفق و بلاغ باشد و در حدیث ابی موسی  
 اشعری مرفوع آمده هر که قتال کند تا سخن خدا بالا باشد این قتال در راه خداست  
 و این نیز متفق علیه است و در حدیث عبد الله بن سعید است مرفوعاً منقطع نمی شود و هجرت  
 تا قتال کرده می شود دشمن را و او را النساء و صحیحه ابن حبان و رجال اسناد ده  
 موثقان و تافع مولی ابن عمر گفته فارت آورد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر  
 بنی المصطلق و آنها فاعل بودند پس کشت مقاتله آنها را و بنده کرد و فرزندان شان را گفت

حدثني بذلك ابن عمر و متفق عليه و این دلیل است بر جواز مقاتله با کفار قبل و ما بعد  
 اسلام اگر دعوتش بایشان رسیده است بدون انتظار و این اصح است قول است درین سلسله  
 و هم در آن دلالت است بر جواز استرقاق عرب زیرا که این گروه از خزاعه بود و خنثه اعه  
 عرب اند و جویریہ در همین غزوہ بدست آمده و بریدہ گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم  
 چون بر جیشہ یکے را سپید ساخت وصیت می فرمود او را در خاصه اش بتقوای خدا و با مسلمانان  
 که همراه اویند و می گفت غمرا نکنید بنام خدا و راه خدا و بکشید کسی را که کفر کرده است بحد اجماع  
 کنید و خیانت نه نمایند و عهد شکنید و مثل ناسازید و یکپه را نکشید و چون بدین دشمن خود را  
 از مشرکان پس بخوان آمان را بسوی شخص صلت هر صلت را که اجابت کنند پذیر بخوان  
 آمان را بسوی اسلام اگر پذیرند قبول کن و بازمان از آمان باز بخوان بسوی تحول از  
 در خود بسوی دار مساجین و باشد از برای ایشان یکس از برای مساجین است و بر  
 ایشان باشد آنچه بر آنهاست پس اگر ایا کنند از تحول از خانها سے خودشان خبر کن ایشان را  
 که هیچ اعراب سلیمین باشند و جاری شود بر ایشان حکم خدا چنانکه بر دیگر مؤمنان جایست  
 و وضعیت و فی هیچ شیئی ایشان را نبود مگر آنکه بجا کنند همراه مسلمانان پس اگر ایا کنند  
 چیزیه خواه از ایشان اگر اجابت نمایند قبول کن بازمان و اگر ایا کنند در خواده از جنس او  
 مقاتله کن و چون محاصره اهل حصنه کنی و خواهند که دمسد خدا و دمسد نبی از برای ایشان  
 مقرر کنند پس کن و لکن دمسد خود و یا لان خود کن زیرا که شما اگر دمسد خود و دمسد صاحب خود شکنید  
 آسان تر است از آنکه خفر و دمسد خدا و رسول و نمایند و چون خواهند که بر حکم خدا فرو آورند  
 لکن بلکه بر حکم خود و فرد آورند انی که حکم خدا را در باره ایشان بر سه یا نه اخذ می کند و خواه  
 این حدیث در ازی بسیار می خواهد و در مسک اختتام ذکر بعض احکام رفته بدان رجوع بایزد  
 و کتب بن مالک گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چون الاده غزو می کرد تو ریه غیر آن  
 می نمود متفق علیه شعر سکر که با شرفیان حرب داشت و در غیمه گویند و غرب داشت



و تعقل گفته نعمان بن مقرن بیان کرد که با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حاضر قتال شدیم  
 اگر در اول روز نمی جنگید تا غیر قتال تا زوال شمس و هبوب ریح و نزول فطر میفرمود این  
 نزد احمد و ثلاثه است و حاکم صحیحش گفته و اصلش در بنجاریست و از صعب بن جشامه آمده که  
 پرسیده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از شجون زدن بر مشرکان و دران بزنان  
 و اطفال میزدند فرمود و هم من هم متفق علیه و این حدیث مخصوص عموم احادیث نابیه  
 از قتل زنان و کوه و کان باشد و حالت گفته گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مردی را که  
 روزی در پیر و شده بود و فرمود برگردن بد و از مشرک می خواهم مراد او مسلمان و ظاهر نظم  
 قرآنی نیز همین است ولیکن نزد ضرورت روا باشد چنانکه از ادله دیگر معلوم شده و باین وجه  
 حاصل میشود جمع میان روایات و گفت ابن عمر آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را در بعضی موارد  
 دید و بر قتل زنان و کوه و کان انکار فرمود و این متفق علیه است و ترمذی گفته آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود بکشید پیران مشرکین را و باقی واریه شرح ایشان را و تفسیر شرح بصیان  
 و جوانان هر دو کرده اند و مقابل شرح با پیران خوانان تفسیر اول است و این است بقا بیه  
 اسلام باشد و حدیث نزد ابو داؤد و ترمذی و حذیفه بن یمان و از حدیث کرم الله وجهه آمده  
 که یکبار فرخواستند کفار روزی بر سر او ای ای البخاری و اخذ جه ابدا و او مطوعا و ابدا و  
 گفته ابن ابی عمیر در حق ما معاشر انصار فرود آمده است یعنی و لا تلتقوا اباید یکم الی  
 التملکة و این سخن بطریق رد بر کسیکه انکار حمل بر صفت روم کو تا آنکه دران در آمد گفت  
 را و ای الثلاثه و صحیح الترمذی و ابن جابر و الحاکم و ابن عمر رضی الله عنهما آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم آورده که شغل بنی نضیر را سوخت و قطع کرد و متفق علیه و در حدیث عباد  
 بن صامت مرفوعا وارد شده که خیانت نکنید یعنی در اموال غنائم چه غول یعنی خیانت  
 نار و عارست بر اصحاب خیانت در دنیا و در آخرت اخذ جه احمد و النسائی و صححه  
 ابن جابر آن حدیث عوف بن مالک ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم

حکم کرد سلب از برای قاتل و این نزد ابوداؤد دست و اصلش نزد مسلم بود و بعد الرحمن بن  
عوف و قسمة قتل ابی جهل ذکر کرده که آن هر دو جوان لیسف خود میبادرت کرده و در کشتند  
و حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم خیر نمودند فرمود کدام یک از شما او را کشته است و  
تبع خود را از خون پاک نموده باید گفتند یعنی هنوز شمشیر از خون صاف نمانسته ایم پس  
در آن هر دو شمشیر نظر کرد و فرمود شاهزاده و او را کشته ای سلب و س از برای سواذ بن عمرو بن  
جموح است متفق علیه و آن دیگر معاذ بن عفر بود و با جمله تعقیب سلب بقاتل ثابت  
شده و کحول گفته آنحضرت نصب یثیق بر اهل طائف کرد و این در مر اسیل ابوداؤد دست  
رجالش ثقات اند و عقیلی آنرا با سنا و ضعیف موصولا از علی مرتضی کرم الله وجهه آورده و از  
انس آمده که داخل شد رسول خدا بکامه معظه و بر سر مبارکش مغفرو بود چون از سرش بکشتید و  
آمد و گفت عبد الله بن خطل بپر دما س کعبه آمیخته است فرمود او را بکشید و این متفق علیه  
و در روایت سعید بن جبیر است که روز بدر سه کس را آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
بطریق صبر بکشت یعنی بی آب و دان گذاشت تا آنکه بمردند و این مرسل نزد ابی داؤد دست  
و رجالش ثقات اند و لیکن بعد از آن در حدیث دیگر از قتل صبر نه آمده اما بعضی طرقتش  
مقال است که رجالش ثقات باش پس دلیل بر جواد باشد اگر امام در آن مصلحت بیند و  
عمران بن حصین گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم دو کس مسلمان را بیک مرد مشرک خدا  
ساخت یعنی را بکنانید اخراج از مکه و صحیح و اصلش نزد مسلم است و حدیث دلیل  
بر جواز مفادات مسلم سیر با سیری از شرکین و باین رفته اند جمهور و از صحابین عیله آمده که  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و قوم چون مسلمان شود و اموالش محرز باشد  
اخراج ابی داؤد و رجاله موثقان و جبرین عظم آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
روایت کرده که در باره اسیران بدر ارشاد کرد که اگر مسلم بن عدی زنده می بود و در حق این  
نفسه یعنی پلیدان و گندگان سخن می کرد ایشان را از برای خاطرش می گذارتم و اما البخاری

معلوم شد که امر سارای کفره از رجال مفوض بسوی امام است تا هر چه در باب اسلام  
 و مسلمین صلاح نماید عمل آرد و ابو سعید خدری گفته رسیدیم بسیار روزا و طاس و اینها را  
 از وراج بودند پس تخرج کردند از رفتن نزد آنان او تعالی این آیه فرستاد و المخصات  
 من النساء الا ما ملکتم ایما نکاح اخراج مسلم و این دلیل است بر فسخ نکاح سبیه و  
 جواز وطی با وی قبل از اسلام برابر است که کتابیه باشد یا وثنیه بنا بر عموم آیه و این بسیار  
 وثقیه بودند و دلیل بر اشتراط اسلام نیامده و ابن عمر رضی الله عنهما گفته آنحضرت فوجی  
 بسوی نجد فرستاد و من درین فوج بودم شتران بسیار غنیمت کردند هر یک را ده بعیر و  
 سهم آمد و یک یک شتر بطور تنقیل داده شدند و این متفق علیست و دران دلالت است  
 بر جواز زیادت بر سهم اگر امام دران مصلحتی بیند و جم ابن عمر گفته که روزی خبر دو سهم بسوار و  
 یک سهم پیاده داد و این نیز متفق علیست و لفظ بخاری راست و نزد ابو داود و ابن  
 لفظ آمده که مرد را با اسب و سهم ششید و بنا بر اسب و یک از برای او و این ارجح است  
 زیرا که ششیل زیادت غیر شافی است پس قبولش واجب باشد و تاویل روایت دهم نیست  
 که لفراس الفاسس سهجان یا آنکه بیشتر دو سهم بود و سپس سه سهم مقر شد و حسن بن یزید  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم را شنیدیم می فرمود نیست نفل مگر بعد از خمس را و او  
 اسجد و این دو و صحیح الطحاوی و تبیین بن سله گفته حاضر شدم نزد آنحضرت صلی  
 علیه و آله وسلم و تنقیل کرد و در بامیت غزوه بر بع و در رجعت بثلث و این را ابو داود و خراج  
 کرده و ابن جابر و صحیح گفته دهم حاکم و ابن حبان تصحیح نموده و لفظ ابن عمر و حدیث متفق علیست  
 این است که تنقیل می کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بعض سوار را بر تخصیص انفس شان  
 سواى قسمت عامه حبش و غرض از تنقیل تشبیه مقاله در قتال است و این نمی باشد مگر  
 قبل از احراز غنیمت چنانکه گوید من قتل قتیلا فله سلبه چه این قول داعی مجاهدین  
 بسوی لشکایت و اعداست آری اگر امام قبل از وقوع قتال گوید که هر مجاهد چنانچه در حبان

کند و از غنیمت بعد از احراز قبل از دست چپین و چپان باشد این در حکم تقبیل است  
 چنانکه گوید هر که رئیس حد را بکشد و از چپان و هم و اما اینکه امام بعد از احراز غنیمت بعض  
 مجامعین را بر بعض بگزیند و هیچ فائده و عاقله در آن نباشد پس این کار دور از حد  
 مأمور است و از انصاف نیست زیرا که غنیمت حق بگنناست ایشان بعضی و در بعض  
 و این یعنی چه الله الا ان بكون التأثير بنصيبه او ببعضه بعده این عمر گفت  
 که در مخازنی بصل و غنیمت رسیدیم می خوردیم و برنی داشتیم و این نزد بخاری است  
 و ابو داود و زیاد کرده که گرفته نشد از آن جنس خمس و صححه ابن حبان و لفظ عبد الله بن  
 ابی ذوفی نزد ابو داود و این است رسیدیم بطعامی روز خیمه پس مردی آمد و بقصد ار  
 کفایت از آن طعام گزیده با جمعی گشت ابن مبارود و حاکم گفته این حدیث صحیح است  
 و زیلع بن ثابت گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که ایمان دارد و بخت او  
 روز آخرت وی برسد و آنکه از فی مسلمانان باشد سوار نشود تا آنکه لاغرش گردد باز پس  
 و بدو ز جامه را از مال غنیمت شان بپوشد تا آنکه کنسه ساخته باز گردد اسخ جبه احمد  
 و ابو داود و الد اسامی و ساجاله لا باس به و ابو عبیده بن الجراح شنید که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید امان می دهد بر مسلمانان بعض ایشان ثانی بن زید ابی شیبه  
 و احمد است و لکن در سندش ضعیف باشد و عیسی از حدیث عمرو بن العاص باین لفظ روایت  
 کرده که امان می دهد بر مسلمانان اذ نامی ایشان و در صحیحین از علی مرتضی باین حدیث است  
 که در مسلمانان بیکه است سبی می کند بران بکترین ایشان یعنی در قدر و ترسب و این ما جبه  
 از وجه دیگر لفظ و بیحد و عیسی هم اقصا هم زیاده کرده یعنی امان می دهد در ترین ایشان و  
 حاصل مبله الفاظ بیکه است و در صحیحین از حدیث ام هانی آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود قد اجزنا من اجرت یعنی هر که را تو امان دادی ما هم او را امان دادیم پس تا این  
 زن هم صحیح باشد و این مندر گفته که امان زن جمع علیه است و جمهور امان عبد بن جابر نوشته اند

زمان صبی و مجنون و آبن عمر از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنیدہ کہ می فرمود بیرون  
 خواہم کرد بیود و لضماری را از جزیرہ عرب تا آنکہ جزیرہ مسلم دیگر سے را نگذارم و خلافت در تفسیر  
 جزیرہ عرب در است ارج آنست کہ این جزیرہ عبارتست از حجاز و آنچہ متصل بہ است  
 و ذکر حجاز در بعض اخبار از باب تخصیص بر بعض افراد عامست نہ از وادی تخصیص نہ یہ کہ  
 در اصول متقرر شدہ کہ حمل بمقام اسم القاب جائز نیست اجماعاً مگر نزد قاق و لفظ حجاز ذالست  
 بر آنکہ غیر آن از مواضع جزیرہ مخالف است بمفہوم لقب ہذا اھا الصواب الذی یلحق  
 التعلیل علیہ و در اصول مصرح شدہ کہ ہر چہ مفہوم لقبست صالح تخصیص نباشد  
 بلکہ ذکرش از باب تخصیص بر بعض افراد عام بود فلینکہ ذلک علی ذکر منک و حکم دیگر  
 مشرکین درین باب حکم اہل کتابست مثل مجوس و جز آن چہ حدیث لا یجتمع دینان  
 فی اسما صلا العباد قاضیست باخراج ہر مشرک و کافر از تمام جزیرہ عرب چہ بین و چہ  
 جز آن و آن عمر گفتہ اموال بنی نضیر از بنیر سے بود کہ خدا بر رسول خود فی آن کردہ و  
 مسلمانان بخیل و رکاب برانند ویدہ و این خاص بانحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود  
 از ان نفقہ یک سال برابر اہل خود صرف می کرد و آنچه باقی می ماند در کراع و صلاح صرف  
 می ساخت و ساز و برگ راہ خدا و جل می نمود و متفق علیہ فرما د بصلاح آلات جنگ  
 و بکراع و اب از اسپ و شتر و جز آن معاذ بن جبل گفتہ غیر را بار رسول خدا صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم غزا کردیم و گوسفندان یافتیم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم پارہ از ان غنم در میان  
 ما تقسیم کرد و باقی را در غنم گذاشت و این نزد ابو داؤد و دست و رجال شدش لا باس بہم ہستند  
 و از ابو رافع آمدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود من عندی شکم و قاصبان را  
 جس نمی کنم آخر چہ ابوداؤد والنسائی و صحیحہ ابن حبان و در حدیث ابی ہریرہست  
 مرفوعاً ہر قریہ کہ شما آنجا آمدید و اقامت کردید در ان سہم شناست و ہر قریہ کہ عصبان خدا  
 رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کرد جس آنجا اول از براے خدا و رسولست و باز ہر شمار است

سراوا مسلم و این حدیث دلیل بر عدم رجوع نفس و فنی این شد گفته که انعم  
احد اقبل الشافعی قال بالتحس فی الفی

### باب در بیان جزیه و هدیه

عبد الرحمن بن عوف گفت جزیه گرفت آنحضرت صلوات الله علیه و این نزد بخاریست  
و او را طریق دیگرست در موطا که در ان القطالع باشد و قاصم بن عمر بن خطاب و انس  
بن مالک و عثمان بن ابی سلیمان و غیر هم گفته اند که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
خالد بن ولید را بسوی الکدر و مدفرتا و ایشان او را گرفته نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله  
و سلم آوردند خون او را حقن کردند و نگا داشتند و ترخت در بر جزیه مصاحه کرد و سراوا ابوداؤد  
و در حدیث مفاد بن جبل است که فرستاد مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بسوی یمن و  
او را که از هر عالم یک وینار یا برابر آن معافری بستانم اخراج ابداد و النساء  
و ترندی گفته حسن است و صحابه ابن حبان و الحاکم و قاضی بن عمر و مزنی از آنحضرت صلی الله  
علیه و آله و سلم روایت کرده که فرمود اسلام بالامی شود و بالا کرده شده اخراج الدار فطی  
و در حدیث مرفوع از ابی هریره آمده که ابتدا انگیزید و نصاری را اسلام و چون سیک را  
از ایشان در راه ببینید مضطرب بسوی اشیق طریق کنید و سراوا مسلم و سوری بن خرمه گفته اند  
آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در سال حدیبیه و ذکر کرد حدیث را بطوله و در ان این است که  
هذا ما صالحه علیه یحیی بن عبد الله سهیل بن عمرو و علی وضع الحرب عشر سنین  
یا من فیہ الناس و یکف بعضهم عن بعض اخراج ابوداؤد و طبرانی در بخاریست  
و بعض این حدیث را مسلم از حدیث انس آورده و در ان این است که هر که از نزد شما پیش  
بایا بیار و بازگردانیم و هر که از ما نزد شما رود و او را نزد ما برگردانید گفته اند یا چنین نبویسیم  
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که از ما بسوی آنان رفت او را خدا ای تقا  
و در کرد و هر که از آنان نزد ما آمد نزد یک است که او تقا ای از برای و فرج و خیر بخواند

و این عمر رضی الله عنهما آنحضرت صلی الله علیه و آله رسیده که هر که معاود را کشت و سه  
 بوی بهشت نشد با آنکه بولیش از راه چهل ساله یافته می شود و این نزد بخاریست و درین اوله  
 اوضح دلالت است بر جواز عمد و عیانیت آن و بر جواز صلح با کفار و جواز مصالحه بر ارجاع  
 کسی که مسلمان شده آید و نقص بحالت ضعف مسلمین و ظهور کفار بر اهل اسلام است و در صورت  
 عکس این حالت و مثل آنست همانند برمالی که مسلمانان بمشركان و هند چنانکه امر و زور و ساسه  
 مسلمین بنهادر کشتن بجای برطانیه مثلا مؤذنی می سازند و نیست دلالت درین احادیث  
 بر آنکه صلح بر زیاده از ده سال رو نیست بلکه مرجع در تقدیر مدت بیوستی را می امام و دیگر  
 مسلمانان است که همراه امام باشند قلیل بودند یا کثیر و صلح بنوعی در حدیه برده سال امر اتفاق  
 صلحت در آن هنگام در همین قدر صلح بود و کیف که قرآن و حدیث مصحح از بیجا و صلح  
 حلی الاطلاق پس تقییدش بمدت معینه محتاج دلیل باشد و مجر و فعل و در وقت نه از اوقات  
 صلح است نه اضطرار بر مدعا نیست و چون سفک دمار و هتک حرم و جنب اموال مرتب نقص  
 عمدت پس ضرر و دست که سبب از اسباب از بر فرود افتد و این سبب نه تنها مباشرت  
 نقص است بلکه منجمله اسبابش یکی رضا بنقص ناقض و عدم انکار بر و سه و برات از فعل  
 است حاصل آنکه لابد است از سبب که قائم مقام مباشرت باشد و نقص خواه و رضا  
 محقق باشد خواهد آنچه افاده مفاد رضا کند

### باب در بیان قسمت اموال مشترکه

قسمت اموال مجتمعه مسلمین از قسم و خراج و معامله و جزیه و صلح و جزایان مفوض بر رای امام  
 عادل است که نفع رعیت و باذل جمد باشد در صلح مسلمین و امام آزاد و در بیان رعایا  
 بقدر کفایت هر یک تقسیم نماید و قدریکه بکار دفع دشمن از مسلمانان آید بنا بر حواش و خیر  
 سازد و درین باب سلوک طریق معین که سلف صالح سالکش بوده اند لازم حال با نیست  
 بنا بر آنکه احوال مختلف باشد باختلاف ازمنه و امکانه و اشخاص پس اگر بیند که صلاح در تقسیم

اموال جمیع در بیت المال و هر سال است هر سال قسمت کند و اگر بنید که مصلحت در تقسیم به راه  
 یا بهر وقت یا هر یک و درست چنان نماید و آنچه بعد از این فائض ماند از در سنا جزه کفر و فحش  
 و بار کفر و کثیر جهات مسلمین و کثیر جوش و خیل و رکاب و کراع و سلاح بکار برد چه اصل  
 حاصل در دفع مفاسد و جلب مصالح همین تقویت جوش اسلام و کثیر افواج ایمان مست عدل  
 در رعایا و عدم جور بر رعایا و قبول از محسن و تجاوز از سخی سبکی از عظم موجبات تکثیر بیت المال  
 و توسیع دائره خیریه الاشغال است و این معنی باستقرا و احوال جمیع و اول اسلام و کفر معلوم باشد  
 و هیچ پادشاه عدل در رعیت نکرد و مگر آنکه با ضمانت مضاعف آنچه جائز بود بخود بردارد و آن نیز  
 رسیده با سلاست که در عدل از انتقام رب عزوجل و رین دارد و در دار آخرت است و عادت  
 الهی بحق نظام ظلم و خراب بنیان جور و بدم اساس ستم جاریست تا آنکه دل غلبه از عظم  
 غیر از برای متبرین و اهل زواجر از برای منزجرین است و لا بد است که بظالمان و ستمگاران  
 نکال و خط خدا نازل می گردد و هر که فطنت و اعتبار و تفکر دارد حلول این بلایا را می شناسد  
 و هر که فطر و کتب تواریخ و خوشه ازین ابواب آنچه قاضی موجب است بسیار دیده حال  
 آنکه ظالم بنده کانی است که در خسران دنیا و آخرت افتاده اند و خسران آخرت ازین شدت است  
 و بعضی در ت واضح و معلوم و خسران دنیا این است که اگر نصیب نوزاد دولت دست بهم داد  
 هر دم از رعیت بر حالت که در خوف و نقص و تحمیل و خشت باشد و لا یرال توقع زوال ملک  
 و هر وقت بنا بر جو یکبار رعایا کرده است می ماند و بر یا منطوس بر بغض او و وی منطوی  
 بر بغض رعایاست و تناقص اموال و خراب بلاد و هلاک رعایا و فقر و فتنه ایست ایشان منضم  
 باین حال پر طلال است غرض که در هر سال و ماه که قمار این اندیشه و پابند این نقص و زوال  
 باشد با جریان عادت آبی از قضم و هلاک ظلم و اسیب و دقت و اقل ملک و در مدت اشد ایشان  
 در بطش و اکثر ایشان در ظلم باشد غالب همین است و خلافتش نادر دین طلمه دین و دنیا را  
 بالوک عادلین با رعیت و سلاطین مجبورین نزد رعیت که متع بلذت عدل بالذت عیش صانی



از کدر رخا و فی کد طکه در هر دم از چو مش بر خود ترسان و از سوط آفتا مش بر جان و مال خویش  
 لرزان بود و اندک ارام مناسبت است و لولمه یکن من ذلک الا الا من من عقاب الله  
 و انفا صه بل الرجاء فی ثوابه و جزیل افضاله و ما وعد به العادلین فی الاخره  
 محلا عین سرائر و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر آدمیم برانکه وضع حله در  
 کعبه و نهنگه در اهرم و دنانیر و جواهر و قمشه و مته و نفیسه درین محل مبارک بعینیت که از کاتبین  
 باشد که در حق شان کرمیه یوم یحیی علیها فی ناسرا جهنم فتکدی بهاجباهم و رجوابهم  
 و طعوی ساهم و در شده و نزد ما هر که این اموال را گرفت در مصالح مسلمین صرف کند و بآن  
 سفاسد و حوادث را از اهل اسلام دفع سازد بروی بانی نیست و آنچه مال باشد بر منع آن  
 اند و صرف نیاید چنانکه علامه شوکانی ببط کلام درین مقام در شرح شتقی و پدر و الا گهر در  
 شرح در رفز نموده اند و اما اموال مساجد پس اگر از جنس اوقافی است که مقصود بدان حصول  
 فکلات و جز آن از برای دوستی عمارت و خدمت زنده و ازندگان آن نماز و تلاوت و  
 تدریس علوم است شک نیست که از عظم قرب باشد و هیچ مسلمان را گرفتن این مال نیست  
 و اگر از جنس امور نیست که از برای مجوز و رفعت میا کرده اند پس شک نیست که از علامات نیست  
 و اگر از برای بیامات و مکارفت است اصنامت مال پیش نیست و وضع آن در مصیبت  
 خداست اخذ آن و صرفش در مصالح مسلمین از باب قیام بدو واجب باشد بیکه نماز  
 منکر و دم توقی اصنامت مال که بدلیل صحیح از آن نه آمده و اما اموال موقوفه بر شاه و صلوات  
 پس حکم آن نیز حکم مال مساجدست و وضع آن بخت مصلحت است امام را باید که قبور را از  
 زخرفت بچنین امور باز دارد و اجداث مشرفه را با خاک برابر سازد مگر آنکه بپوایه عامه را  
 اندیشد و مستطیع تغییرش بدست نباشد که درین حالت بضرورت اغضاسه نظر کند و این از  
 شریعت مطهره معلوم است چنانکه ثابت شده که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عائشه صدیق  
 را ارشاد کرد و لا ان قوامك حدیثی عهد بکفر لاسمست الیبت علی قواعد الایم

و چنانکه در حدیث دیگر آمده لایحدث الناس ان یحکم ایقتل اصحابه و چنانکه صنیع نبوی  
صلی الله علیه و آله و سلم درباره تألیف مؤلفین و سکوت از فرطیات کثیره منافقین معلوم است  
حاصل آنکه هر که این شریعت مطهره را چنانکه باید و شاید می شناسد می داند که بنای این  
ملت حق بر عجب مصالح و دفع مفاسد است و قد کان هذا ایدینا رسول الله صلی الله  
علیه و آله و سلم و هجیدنا فی جمیع شأنه لاینکر ذلک الا من لم یحیط من شریعت  
باطال عالم عامل و سلطان عادل و قاضی فاضل و لائق است که تشدید این اصل را اعظم  
مطلع نظر خود گرداند و آنرا عقوبت بمال پس اولا مقتضی جوازش آمده لکن مخالف اول کتاب و  
سنت است که قاضی بحر است مال آدمی و عصمت اوست و لائق در هیچ مقام آنست که خود  
بر مود کند و در هر چه دلیل دارد شده آنجا تا ویس بمال جائز دارد و در جای که دلیل نیامده آنجا  
دست بگیرد حق مال کسی دراز نکند زیرا که در و این جواز بر خلاف قیاس این شریعت غرارت  
و شرع شریف مصرح است بعقوبت هر گناه از ذنوب چه در دنیا و چه در آخرت پس هر که بگوید  
تحریم برین خود دارد و او را لائق است که موضعی را که در آن عقوبت بمال واقع شده و از قول یا  
مغل شایع ثابت گردیده آنرا افرایم آورده نزویش واقف گردد و در شرح منتقی زیر کلام  
بر حدیث سخن آخذ و هاو شطرها ماله یجمع این مواضع پر خسته و حضرت والد ماجد  
دام عزه در رساله قضا و جزا آن بیان فرماید

### باب در بیان سبق و رمی

ابن عمر رضی الله عنهما گفته مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در میان اسپان لاغر  
یعنی دو انید آنهارا و بود نهایت آن نیتة الودیع و مسابقت کرد میان اسپان غیر لاغر و نیتة  
تا مسجد بنی نزیق و بود این عمر منجه کسانی که اسپ دو انید نزد متفق علیه بخاری زیاد کرده  
که سفیان گوید از حنفیا نیتة الودیع پنج یا شش میل است و از نیتة تا مسجد مذکور یک میل و  
حدیث دلیل است بر جواز مسابقت و بر آنکه این حرکت نه از باب عیث است بلکه از وادع

در یا خست محمود بنای بر تقویت بر مقاصد غریب است و این دأرست در میان استجاب آیت  
 و هم از این عمر رضی الله عنهما آید که مسابقت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خیل و  
 و اقترح را در غایت و قرح جمع قایم است مراد اسپ کمال السن است و این را بود او و  
 احمد اشراج کرده و این جهان صحیح گفته و در حدیث ابی هریره است مرفوعاً نیست سبق مگر در  
 خف یا نضل یا حافر یعنی در شتر و نیز اندازی و اسپ و دانی و این را احمد و ثلثه روایت و  
 این جهان صحیح نموده اند و هم ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که هر که دخل  
 کرد آسی را میان و اسپ و مامون نیست از آنکه سبق کرد و لا یاس به است و اگر مامون است  
 قمار باشد را و اء احمد و ابی داؤد و اسنادش ضعیف است و عقیقه بن عامر آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم را تشدید که بر منبری فرمود آگاه باشید که قوت در آیه واحد و الحمد ما است طعم  
 من فی قاری است این حرف بار فرمود را و اسپ

### کتاب الاطعمه

اصل در هر طعام و شراب مل است ما و ام که نصیحه تحریر آن دارد نوشته چنانکه اوله کتاب و  
 سنت بران دال است ابو هریره رضی الله عنهما از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که  
 اکل هر ذی ناب از بیع حرام است مراد از مسلم و هم سلم یعنی این حدیث را از حضرت شایب بن عباس  
 رضی الله عنهما بلفظی آورده و هر ذی نخل را از طیره زیاده نموده و جابر گفته نبی کرد رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم روز خیمه از کوم همراهی و اذن داد در کوم خیل و این متفق علیه است و لفظ  
 بخاری تخص است و اسنادش در تحریر هم را بهیچ قدر تواتر رسیده و بصحت پیوست و حدیث حلتش  
 ضعیف است و ابن ابی ادنی گفته غرا که دیم همراه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم هفت غزه  
 ی خوردیم بلخ را و این نیز متفق علیه است و از انس در قصه خرگوش آمده که ذبح کردیم او را و فرستادیم  
 سرین آن نزد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم پس قبول فرمود اسخجه الشیخان متفقاً و  
 این دلیل است بر حلت اکل خرگوش و درین باب حدیثی است و دعوی که است اکلش

مستقر دلیل است زیرا که حکم شرعی است و عدم اکل آن حضرت از وی صلح و دلالت نیست چه  
عدم اکل گاه به بنا بر امری جلیلی باشد و امور جلیله از براس است شرح نبود چنانکه در اصول  
تقریر شده و بطالع بیشتر خلف است بسیار است که یک نوع را از انواع محرم می خورد و نوع دیگر  
را نمی پسندد و بعضی مطلق محرم را نمی خورد همچنین حال سائر طعامات و ادوات است که یکی را  
پسند و بطبع است و دیگری را نه پسند و کرده و از برای علت که نام نشیء اکل آن حضرت صلی الله  
علیه و آله وسلم شرط نیست بلا خلاف پس قول بکراهت اکل از نبی بلا دلیل است ابن عباس  
گفته من فرمود از کشتن چادر و آب بگس شدن و هر چه بر و حربه و صرد و صا و احمد و ابی داؤد  
و صحیح ابن حبان و بنی از قتل دلیل است بر حرمت اکل اینها ولیکن درین استدلال  
بحث است و ظاهر تحریم اکل غل است اجماعاً و ابن ابی عمیر گفته چارگفته گفتار یعنی بخور  
صدیقت گفت آری پرسیدم که آن حضرت صلی الله علیه و آله وسلم گفته است گفت نفسم  
سر راه احمد و اهل السنن و صحیح البخاری و ابن حبان و حدیث او یا کمال الضبع  
احمد ضعیف است معارض این حدیث صحیح نمی تواند شد و گفتار را از اندان نباشد و اگر  
ثابت شود مخصوص حدیث ذی ناب باشد و چون ابن عمر رضی الله عنهما را از قنقد یعنی غار پشت  
که بندهایش ساهی خوانند پرسیدند گفت قل لا اجل فیما اوحی الی یحیی و ما الا یہ پیرے نزد  
ابن عمر نشست بود وی گفت ذکر کرده شد قنقد نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود بپسند  
از پسند است اخبرجه احمد و ابی داؤد و اسنادش ضعیف است بنا بر جمالت این  
شیخ و شاید ارجح غیث است و هر خبیث حرام است لقوله عن وجل و یحیی و ما الا یہ غیث  
مگر آنکه ضعف این حدیث بحسب زعم خطابی بر وجهی ثابت شود که ساقط از وجیه اعتبار گردد  
و از این مضمراً آمده که منکر رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از جلاله یعنی و ابی نجاست خوار و  
شیار و اخبرجه اهل السنن الا النسائی و حسنه الترمذی و جلاله عام است از شتر و  
گاو و گوسفند و اکیان و در روایتی نمی از کرب جلاله آمده و اختلاف است در طهارت لعین جلاله

جمهور بر طهارت اند بنابر آنکه استحاله طهرست و اولی در تقریر طهارت استحاله آنست که چنین  
 گویند یعنی اگر شارع حکم نجاستش کرده بود آسم و صفقتش باقی نماند پس ظاهر باشد چه حکم  
 نجاست عذر و مقید بعذر بودن اوست مثلاً چون بر ماو کشت عذر نماند و معذرا اگر  
 یکبار دعوی کند که نجاست با وجود ذباب آسم و صفقت باقی است و کسی دلیل بیاورد و در  
 تفسیر حار و حشی از ابی قتاده در حدیث متفق علیه آمده که خوردن از آن رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم حاصل آنکه خرفانگه حرامست و خرفتنی حلال و این را جمیع علیه و خلاف آنرا  
 شاذ گفته اند و اسنادیت ابی بکر گفته و فتح کردیم اسپه را بعد از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 و خوردیم آنرا متفق علیه پس اکل لحم اسب حلال باشد و عدم ذکر حل اکل فرس در آیه  
 ستادیم عدم حل نیست و همچنین ذکر بعضی منافع در خیل نافی بعضی دیگر نباشد و حدیث خالده  
 درین باب که نزد ابی داود و ابن ماجه است قوت معارضه حدیث جمیعین ندارد با آنکه کجاست  
 الاحتیاط که مغلله آنست که بخاری و احمد و موسسین بارون و داود قطنی و خطابی و عبد الرحمن  
 و ابن عبد البر و غیر هم بپوده اند قضیفش کرده پس ترجیح ضیق عطن بیش نیست و حدیث باب  
 موافق اصل است دهی الحلی و ابن عباس رضى الله عنهما گفته خورده شد غضب یعنی سوسا  
 برآمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و این متفق علیه است و در روایات دیگر نه از  
 اکلش آمده و کما اخرجه ابوداود و صحیح مسلم است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 ارشاد کرد ان الله غضب علی سبط من بنی اسرائیل فسجده و اب و لا ادراى  
 لعل هذا صنادید نهی حقیقه در تحریم است مگر آنکه در صحیحین از جماعه از صحابه از آن نبوی  
 باطل غضب ثابت شده و فرمود کلوا فانها حلال و لکن لیس من طعامی پس این  
 حدیث صارت نهی از حقیقت بسوی مجاز باشد و هو الله اکثر حدیث تردد آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم نموده است و اما طحال پس حدیث احل لکم میتتان و دمان مضر و حلت  
 است و در کراپتیش از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم چیزی نهی ثابت نشده و اما اکل تراب

پس در سق از آن وسیله نیامده و لکن چون از اسباب علل صعبست و از آن انحلال نیست  
متاخر می گردد و او تعالی از قتل نفس نه فرموده و لهذا از آن منع نمی کنند عبد الرحمن بن عثمان  
گفته طیبیه از آن حضرت صلی الله علیه و آله و سلم پرسید که ضفدع یعنی خوک را که بهندیش میزد  
نامند و در وایا میزنم پس از قتلش بنه کرد الحرجه اسمی و صحیح الحاکم و در خوردن با بخت  
باقتبا را آنکه اکل طعام که در آن صحیح و مجزوم مشترک اند کرده است درین حال اگر چیه فی نفسه  
مکروه نیست اوله متناقض آمد بعضی مقتضی تنفیض را و آن اکل است و بعضی مقتضی جواز است  
و عدم کراهت و احسن آنچه در جمیع گفته اند است که این اکل مختلف با اختلاف اشخاص است  
هر کار بر جان خود و ثوق بعد تم تشوش خاطر بعد و بی باشد او را مکروه نیست و هر که چنین نبود  
او را اجتناب اولی است و حدیث اکرمی الخیمن نزد حفاظ موضوع سنت کلمات نبویه  
بر آنچه قالب ریخته نمیشود و غالب وجود این قسم احادیث در کتب قصاص باشد که صحیح را  
از باطل نشانند **فصل** شاک نیست که شرب غمرا از کبار عظیمه است و احادیث دال بر کبیره  
بودن غمرا بسیارست همچو حدیث لاید خل المجنة مد من خمر و خوان و چون هر محرم شرب  
نیست حکم بنجاست غمرا بر جرئت بی دلیل باشد و لاسیما زومی نشان جا لیت و در صدر  
اسلام مستطاب غیر مستحب بود بلکه آنرا از اطیب طبیات و احسن مستلزمات می شمردند و میان  
جریمیت شئی را بختناش ملازمه نیست تا سماعی از برای استیجاب داده بدست آید بلکه  
مستحب است از حبس بعضی حبس است همچو غلط خوان نه غمزه سروا زلام و انصاب که در آن  
ذکر است بآنکه بر همه حکم بر حبس فرموده و سخن بر مسکرات پیشتر درین کتاب گذرشته -

### باب در بیان صید و ذبح

ابو هریره گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که سگ گرفت جز سگ ماشیه و سگ نگار  
و سگ گشت کم شود از اجزای هر روز مقدار یک قیراط متفق علیه و حدی بن حاتم گفته رسول خدا  
صلی الله علیه و آله و سلم فرمایید چون بفرست سگ خود را در کن نام خدا بروی اگر نگاه داشت بر تو

و در یافتنه شکار پس پنج کن آنرا و اگر یافتنه که گشته است و از آن نخورده پس نخور آنرا و اگر  
 یابی همراه سگ خود سگ دیگر را و حال آنکه گشته است آنرا پس نخور چه تو نمیدانی که کدام یک  
 آنرا گشته است و چون تیر خود بیگانه نام خدا یاد کن و اگر غائب شد شکار از تو یک روز و یک  
 در آن مگر آن تیر خود پس نخور آنرا اگر خواست و اگر یافتنه که در آب غرق شده است پس نخور  
 صنفق حلیه و فقط از سلم است و حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم سوال از عمر بن  
 کر و فرمود چون برسد بحد آن نخور و اگر بر عرض رسیده است و گشته پس و قید است نخور و او  
 البخاری و مسلم بن الحنفی و در حدیث ابی ثعلبه بخشنی آمده چون تیر انداخته و غائب شد از تو  
 در یافتنه آنرا پس نخور و او ام که بد بوشده و او ام که بد بوشده و او ام که بد بوشده و او ام که بد بوشده  
 صلی الله علیه و آله و سلم از اکل صید مجوس و لکن دلیل بر عدم اکل صید کلب مرسل کافر قائم  
 نیست و تکلیف بمقتضای تعلیم است پس صید جمله جوارح مکلیه حلال باشد و تخصیص بعض  
 جوارح نه بعض دیگر بلا وجوبست و در حدیث عدی آمده آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را  
 از صید بازی پرسیدم فرمود آنچه بر تو نگا دارد و نخور و هر چه در بحر مرده یافته شود بهر سبب که  
 باشد حلال است و او ام که طافی نمود و اعتبار بودن موت بسبب از صنادید بسبب جز را  
 یا القاسی بحربی و جوبست و حدیث ما القی البحر و جزر عنه فحله دال بر انحصار حل  
 هر دو و اتم نیست و لهذا در حدیث دیگر بمقابلش و ما وجدته طافا فلا تأکله آمده و اصل  
 آنکه حرام از صید بحر طافی نیست با آنکه حدیث القاسی بحر را اکابر حفاظ مثل احمد و بخاری  
 و غیره ضعیف گفته اند و صید بحر جنس غیر صید برست و لهذا در تحلیل میت کیسه دیگر اختلاف است  
 صید کیسه ازین هر دو حرم را حلال است و صید آن و دیگر حرام و حق آنست که هر حیوان بحری  
 حلال است بر هر صورت که باشد احل لکم صید البحر و هو الطهر و هو ماء و الحل  
 میبسته نصرت دین باب فسن جاء نابذ لیل یصلم للتخصیص هذا العمی قبلناه  
 عائشه رضی الله عنها گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را گفتند که قومی ما را گوشت ماهی آورد

نمیدانیم که بران نام خدا ذکر کرده اند یا نه فرمود شما نام خدا بروی برید و بخورید و این نزد بخاریست  
 و این نص است بملت فوجیه کافر و عدم اشتراط اسلام در ذبح خواهومی باشد یا نباشد و اگر  
 تاگو نیست از ذکر نام خدا بران و عدم اهلالش از برای غیر او تعالی همچو ذبح از برای او نشان  
 و بخوان چنانکه شکر نشان کلمه گو از برای او لیاض و صلوات اهلال و ذبح می کنند و خوان گفت  
 که کافر بفرزنجیه نام خدا نمی برد و در قرآن آمده و لا تا کلمی اعلایه یذکر اسم الله علیه  
 و فرموده فکلوا مما امسکن علیکم و اذکر ذرا اسم الله علیه و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم گفته ما انهم الدم و ذکر اسم الله علیه زیرا که این حجت وقتی تمام می گردد که علم بعد  
 ذکر کافر نام خدا برنجیه حاصل باشد و در حدیث متقدم مانده دلیل بر عدم اشتراط تسبیح  
 مطلقا نیست بلکه بر عدم اشتراطش نزد فوجیه است و حدیث ذبیحة المسلم حلال ذکر  
 اسم الله اولم یذکر مرسل یا موقوف است پس بر هر دو صورت منتفی از برای  
 معارضه کتاب عربی نشود و نیز خاص بسلام است و نزاع در کافه است و حدیث  
 ان قوما حدیثی عهد بجا اهلیة یا قننا باللحمیان خاص بسلام است  
 استدلال بران بر عدم اشتراط تسبیح مطلقا تمام نیست و حدیث ابن عباس و ابو هریره و غیره  
 نزد ابو داود و بلفظ فی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم عن شریطة الشیطان  
 دلیل است بر وجوب فری او و اذ ذبح و تذکیر و تفسیر شریطة بلفظ و هی التي تذبح فقطع و لا  
 تقهری الا و اذ ذبح مرجع است از قول حسن بن عیسی که یکی از روایات حدیث مذکور است  
 چنانکه ابوداود و در سنن بران صراحت نموده و لکن در سند این حدیث عمر بن عبد الله صنعانی  
 مشکلم نیست غیر واحد در آن تکلم کرده اند پس چنانکه باینجخت نمی آید و در مسیح حدیث آنچه  
 دال باشد بر اجتناب استقبال قبله نیارده و قوله فلما وجهها کرا و بان نه روی بسو  
 قبله گردانیدن است بلکه مراد توجیه از برای ذبح است و متفرق شده که حکمت متعلق مشعر  
 بهوم باشد و در وجهت و جهی نیز دلالت برین ندانیم تا آنکه شکا نه گفت و لا



اعلامه لیلای دل علی مشرا و حجت الاستقبال حال الذبح انتهی و اهل فروع را در بقیام  
 خط و خطا بسیار است که چه براس مجرب و خیالات فاسده مستند با ساس نیست **فصل**  
 عبد الله بن مغفل گفته است که رسیده است رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خدمت فرمود  
 خدمت زینکا بن خنجر می کند و دشمنی را نکایت می رساند و لیکن دندان می شکند و چشم را  
 کوری سازد و این حدیث نزد بخاری و مسلم هر دوست و لفظ مسلم راست و در حدیث  
 ابن عباس است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ارشاد کرد نسا زینچهره را که دران  
 روح هست نشانه سواد او مسلم و کعب بن مالک گفته زنی که سفندی را بنگ نفع  
 کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم را از ان پرسیدند امرا بکل کرد و اخوجه البخاری معلوم  
 شد که تذکیر زن جائز است و این قول جابر است و خلاف دران شاذ و دران بن خدیج  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که آنچس روان گردان خون را و ذکر کرده شود نام خدا  
 بران آنرا بخور جز دندان و ناخن چسب دندان آنخوان است و ناخن کار و حیثان باشد متفق  
 علیه و جابر گفته است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آنکه گشته شود کلام و اب بطور صبر  
 سواد مسلم و شاد و بن اوس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود او تعالی بر هر شئی  
 احسان نوشته پس چون بکشید نیکو کشید و چون زنج کشید نیکو زنج کشید و باید که یک  
 کار و خود را نیز گرداند و ندیده را راحت دهد و این نیز نزد مسلم است و در حدیث ابی سعید مر فوما  
 آمده که زکوة چنین همان زکوة مادر است سواد احمد و صحیح ابن حبان و عمل برین  
 شصین است و خلاف آن بی حجت نیر و تسک بایه کرب از باب معارضه خاص بعام  
 و متقرر شده که خاص مقدم است بر عام و این مندر گفته انه لم یرد عن احد من الصحابة  
 ولا من العلماء ان الجحین لا یکل الا باسئیناف الذکاة فیه الاماروی عن  
 ابی حنیفه و ابن عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود مسلم را شش کفایت  
 اگر نزد زنج تسمیه را فراموش کند بسم الله گوید و بخورد و اخوجه الدارقطنی و در سندش

محمد بن یزید بن سنان صدوق ضعیف الحفظ است و عبد الرزاق باسناد صحیح موقوف است  
 ابن عباس روایت کرده و در مر اسیریل ابو داود و آنرا شایسته باین لفظ است ذبیحۃ  
 المسلمۃ حلال ذکر اسم الله علیه اوله یدک و در جالبش ثقات اند و لیکن مقام آحاد  
 و الہ بر دو ب تسمیہ نیست مطلقاً و سبل السلام گفته الا انها تفت فی عضد من ظن  
 وجواب التسمیة مطلقاً و یجعل ترک اکل مالہ لیسیم علیہ من باب الی راح حق  
 آنست کہ تسمیہ نزد اکل کافی است اگر نزد فسخ معلوم نباشد

### باب در بیان اضاہ

انس بن مالک گفته رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم قربانی و در کیش الم اقرن سے کر  
 و بسم اسمی گفت و بکیری بر او و روی بر پلو سے یاروی او می نهاد و در لفظ آمده  
 کہ ذبح کرد آنها را بدست خود و در لفظ آمده کہ آن در کیش فرمود و لفظ صحیح الی عواد نیست  
 بشکستہ بجای سین بسین مہلہ یعنی قیمتی و در لفظ نزد مسلم از روایت انس آمده می گفت  
 بسم الله والله اکبر و لفظ عائشہ رضی اللہ عنہا نزد مسلم این است کہ امر کرد با و در وقت  
 شایخا کہ پی سپری کند زمین را در سیاہی و می خید و سیاہی می نگرد و سیاہی تا  
 قربانے آن کن فرمود تیز کن کار در ا باز کار در گشتہ و آنرا بر پلو انداختہ و ذبح کرد و فرمود  
 بسم الله اللهم تقبل من محمد و آل محمد و امة محمد و این دلیل است بر کافی  
 بودن انھیہ از طرف انیس و اہل او و از طرف غیر و صحت نیابت مکلف از غیر خود و فعل  
 طاعات اگر چه از طرفش امر یا وصیت نباشد و فرمود ہر کہ انجایش باشد و قربانی کن  
 مصلاہی ما نزد یک نشود و اہل احمد و ابن ماجہ عن ابن ہریرۃ و صحیحہ الی الحاکم  
 و لیکن راجح نزد ائمہ و قف این حدیث است پس اصل در ضحیہ وجوب بر وجہ عدم  
 وجوب بر معدوم باشد و مثل ذلک قولہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فان کان عندک  
 غیرہا فضعیہا و احادیث قاضیہ بر وجوب مطلقاً نیز آمدہ مثل حدیث علی کل

اهل بیت اضحیة فی کل عام و آنچه دال بر عدم وجوب بطاقتا باشد نیز وارد شده مثل  
 حدیث اذا ادا احدکم ان یضحی فلیمسک عن شعبه و اظفارہ اخوجه  
 اهل السنن و مسلم و حبه و لالتش بر عدم وجوب تقویض بارادست و چند  
 بن سفیان گفته حاضر شدیم با رسول خدا روز نحر چون نماز ما مردم بگذارد و گوشتی فروج  
 و دیگر مود که پنج پیش از نماز کرده باشد و سه بجای آن گوشتی دیگر فروج کند و هر  
 فروج نه کرده وی بر نام خدا فروج نماید منتفی علیه معلوم شد که قربانی قبل از نماز  
 عید مجزی نیست و هذا هو الحق الذی لا شبهة فیه و کیف که توفیت فروج بعد از  
 نماز امام و بعد از صلوة آنحضرت در امامیت صحیح آمده و مراد بنماز صلوة معصومه است  
 که جماعت کبری همراه امام در روز عید باشد اگر امام است و اگر امام نباشد متبر نماز  
 جماعه سلیمین در بلد است و اگر تنها یک کس است پس اعتبار بنماز اوست و باجماع فروج  
 قربانی پیش از نماز نباید و اگر کرد در حکم مطلق محرم است و مجزی از اضحیة نیست و خطابات  
 عدم اجزایین اضحیة شامل حائض و غیره است و بر ابن عازب گفته است او رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما و فرمود چرا فروج است که در رمضان و نیست نخستین  
 یک چشم که کوری او پدید است و دیگر نیاید که مرض او بپدید است سوم آنک که عرن او نایان  
 چهارم پیر که مغز او نتوان ندارد و او احمد و الاربعة و صحیح الترمذی و ابن  
 حبان و جابر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود فروج نکند و دو ساله اگر آنکه بر شما  
 دشوار آید پس چند صاع از صاعان فروج نکند یعنی یک ساله و او مسلم و ابن حدیث  
 متضمن نمیشد از فروج چند صاع است با وجود سنه و ظاهرش عدم اجزایین و یافتن سنه باشد  
 و اگر حدیث نعمت الاضحیة الحدیث من الضان که صارت نمیشد بوسی فضیلت  
 نمیشد و حق همان عدم اجزایین می بود و لکن حق آنست که افضل اضحیة کیش اقرن  
 است چنانکه در حدیث عباده بن صامت نزد ابی داود و ابن اجمه و حاکم و بیهقی

مرفوعاً آمده خدیج الاضحیة الکلبش الاقرن و این نزد این جسد و غیره از حدیث  
 ابی امامه نیز آمده ولیکن در سندش عفیر بن سعدان ضعیف است و اضحیه غیر موسی است  
 و لهذا افضل در ردی بدنه باشد و گفته اند که بدنه افضل از شاة است اگر مصححی یکی باشد  
 نه آنکه هفت یا ده کس مصححی باشند و کلبش افضل از بدنه است اگر مصححی یکیت چسبیک  
 شاة از برای یک کس بهتر از عشر یا سبع بدنه باشد و در فضل خصی بر فعل دلیل نیامده و بعضی  
 نبوی خصی مستلزم فضیلتش از غیر خصی نیست غایتش اجزا خصی است و بسبب حدیث  
 کلبش اقرن نص است در محل نزاع پس اگر خاص باشد بفعل پس ظاهر است و اگر شامل  
 بفعل و خصی هر دو است پس فضیلت مختص بخصی نشده حاصل آنکه از آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم بودن اضحیه بر هر اهل بیت ثابت شده و خدیج الاضحیة الکلبش الاقرن  
 هم ثابت گشته و نعمت الاضحیة الیجمع هم آمده و این زعم که شاة جز از یک کس  
 یا سه کس فقط مجزئ نیست یا غیر شاة افضل است محتاج دلیل است و احادیث وارد  
 در ردی مفید این زعم نمی تواند شد که آن باب دیگر است **فصل** علی رضی الله عنه  
 گفته اند که در امارت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آنکه نیک نگریم چشم و گوش هضمه را و  
 قربانی کنیم یک چشم و همیشه که گوش او را با لایا پائین بریده شده یا در گوش شکاف بسته  
 یا دراز دارد از اخیه اسجد و الا ربعة و صحیة التمدی و این جان دالها که  
 و نیز امر کردار آنکه بایستیم بر شتران قسمت کنیم محرم و جلود و جلال آنها را بر مساکین و  
 جزار را از آن مسیحیم متفق علیه و جابر بن عبد الله گفته اند که دریم همراه رسول خدا و صلی الله  
 علیه و آله و سلم از طرف هفت کس و گا و از طرف هفت کس و این در ردی است و در ردی است  
 بخوان در اضحیه هم آمده و در آن دلالت است بر جواز شرکت هفت کس در یک قربانی  
 گا و یا شتر و همه ایام تشریق محل فسخ است و درین سلیخ نذیب است اینکه ذکر کردیم

### باب در بیان حقیقه

در حدیث ابن عباس آمده که حقیقه کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از حسن و حسین یک یک گوشت را بر او بود او دو صحبه ابن جابر و ابن الجبار و دین عبدالحق لیکن ابو حاتم ترجیح ارسالش کرده و ابن جابر و آن از حدیث انس آورده و عائشه رضی الله عنها گفته ام فرمود صحابه را که حقیقه کرده شود از غلام دو گوشت را بر او از جاریه یک گوشت را بر او الا الترمذی و صحبه اسحق و اهل سنن بخوان آن از حدیث ام کریمه روایت نموده و اول فعل بود و این قول است و قول اتومی و ارجح است از فعل پس این فعل معارض قول خاص است نشود و کما تقدیر فی الاصول و در حدیث سمره بن جندب از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمده که هر غلام من بن حقیقه نمود روز هفتم از وی فسخ کرده شود و ستره شود موی و نام نهاده شود و الا اسحق و الا ربیع و صحبه الترمذی و در معنی از همان غلام اقوال است اولی آنکه چون حقیقه لازم حال غلام است باعتبار لزومش ببول و دمانا بر من آمده یا آنکه خلق و تسمیه بعد از فسخ باشد یا آنکه چون در طفلی بی حقیقه میسر شد شفاعت ابوبکر نکند و وجوب حقیقه که ازین حدیث مستفاد می شود حدیث دیگر من احب منکم ان ینسک صارت او از وجوب است چه اگر واجب می بود تفویض بر او نه می فرمود و در عظم کسر عظام ضعیفه حقیقه و عدم فضل مفاصل و جسیع و دفر عظام و وقف شعرا و منخرشاة و تعلیق آن در عنق صبی و جز آن از خرافات و اوهام است که عوام بلکه بعضی خواص نمی کنند و لیل از عقل هم نیامده تا بدلیل از کتاب و سنت چه رسد بملک این امور خیالات شبیه بافعال ان است فاعل آنرا هیچ سود دین و دنیاوی نمی بخشد و عائد بمانده و مفید بمانده نمی گردد آری تصدیق در یکیم بوزن شعر ثابت شده و فاعل حقیقه همانمستنق بسنت است که از طرف ذکر و بزروار

جانب استی یک بز فوج کد چپ زیادت غیر منافیه مقبول است کما تقرری  
 الاصول فصل هر که ختان را واجب گفته بدستش کرام حجت صحیح نیست کما  
 اوضحه الشواکافی فی شرح المنتقی و حق آنست که سنت است چنانکه در حدیث  
 عشر من سنن المسلمین آمده و بر مدعی وجوب بدان آوردن است و بر آن  
 موجود نیست و حدیثی که آنرا بر آن فهمیده اند ضعیف است بجهت بدان قائم نیست  
 و استدلال بختان ابراهیم علیہ السلام ناتمام است مگر بعد از تسلیم وجوب ختان بیک  
 علیہ السلام و تسلیم این معنی که شرع شریفش لازم است و الکل لمنوع و لیکن چون  
 این ختان یکی از شعار اسلام و معیارات مسلمین از غیر مسلمین است و ترک آن درین  
 است موجود از احدی چه سلف و چه خلف بگوش نرسیده لاجرم افعال بدان آنکه  
 سنن باشد و نزد ما قول بوجوبش هم بعین نیست

### کتاب الایمان

ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم عمر را در رکب دریافت و وی سوگند پیر  
 می خورد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم ایشان را نکارد و فرمود آگاه باشید که او تعالی  
 منی نمی کند شمار از آنکه سوگند به پدران یاد کنید هر که حالف باشد حلف بخدا کند یا خاموش  
 شود و متفق علیه در روایت ابو داود و نسائی از ابی هریره باین لفظ آمده سوگند  
 بخوید پدران و مادران خود و نه باند و یعنی بکسانی که آنها را همچو خدای دانید همچو بتان و  
 اولیا و پیران و سوگند بخوید بجد اگر آنکه شمار است گویا بشید و هم در حدیث ابو هریره مرقوعاً  
 وارد شده که سوگند تو به چیز نیست که صاحب تو قصد نقیض کند و در روایت باین لفظ  
 که سوگند نیست ست اخو جهماً مسلم و عبد الرحمن بن سمره گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون حلف کردی بر همین و غیر آن را بهتر از آن دیدی

پس همین را کفار و ده و پنج نفر است و این را باید در این متفق علیه و لفظی دارد  
 این است این کفار و ده و پنج نفر خود باز به آنکه بر سر است و اسما هر صحیح باشد  
 و این را از آن حضرت علی علیه السلام آورده که هر که حلف کرد پیش از آنکه او را  
 گفت بدوی حلف نیست و الا اجعل و الله انی و صبیحی و ابن جنان در هم  
 این عمر گویند سوگند نمی دهم علی علیه السلام و ظم نهین و کلا و صقبا و القلوب با خصم  
 این را و این دلیل است بر جز از سوگند بصفقت خدا و هر صفت در آن و نقل باشد  
 چه یک همه صفات بار تعالی کی است و این عمر در این الصاحف گفته می یابد پیش از آنکه  
 گفت ای رسول خدا اگر چه هست و درین حدیث و کذبین غرض فرمود وی پرسید  
 پس عمر می حلفت فرمود که بار مال مرد سلطان بریده شود و در آن دروغل باشد  
 بخانه از خانه و تفسیر فرمود تعالی لای اخذ که الله بالغوا فی ایمان که آورده  
 که لفظ قول مرد است که او را و علی و الله را بد و در وایش عرفت و نموده و لفظ و صل  
 گفت معنی باطل است در کفر و هیچ نیست که در لفظ و اینجا همین باطل باشد زیرا که عمر  
 همه باطل است بلکه اولی آنست که لفظ در کتاب الله بقباله معقود واقع شده چنانکه از  
 و کذبین اخذ که بمبا عقد آنها ایمان معلوم می شود و تصدیق همین قصد است  
 و مراد بدان عقد قلب است چنانکه صاحب کشف بران تصریح کرده پس لفظ همان است  
 که مقصود نباشد چنانکه اکثر مردم در دعا و سوگند بلفظ و الله یا الله مثلاً بے قصد  
 اراده همین بر زبان می گذرانند خواه این گفتن در حال همین باشد یا نه و نمون حلف است  
 بر چیز که بطلان آدمی داند نه بر آنچه گمان صدقش می دارد و حلف بر ظن نادر است  
 و او تعالی از اتیان ظن و ادعای ظن نه عام مخصوص چند امور که از حلف نیست فرموده  
 و از اعم و از حلف بر ظن مطالب بدلیل صانع تخصیص است و اعم اعتقاد بر ظن صادق  
 نیست بلکه اعتقاد خاص از ظن است و حالف بر چیزی که داخل در امکان نیست

و قدرتش بران بنی رسد حالتی بمن غموس است و غموس یعنی ست که چون صافش  
 ملاقی نهد اگر دهن تظلی بر روی خشنناک باشد کما صحیح الحدیث بذلک و هی الامین  
 التي قال الله تعالى فيها ان الذين يشتمون بعد الله وایما لهم ثمن اقليل  
 اولئك لا خلاق لهم في الاخرة ولا يكلمهم الله ولا ينظر اليهم يوم القیامه  
 ولا یعد لهم اجرهم و ابو هریرة گویند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را ندوخته است  
 هر که احسانش کند بهشت و آیه صفتی حلیمه و ترندی و ابن جبان سوق این است  
 کرده و لکن حافظ گفته تحقیق آنست که سرد اسرار و راج است از بعض روایات و تحقیق  
 کتابی در اسرار و صفات نوشته و نیز که معانیش آنچنینست لیکن راه او بیل رفته با آنکه  
 سلف تفویض است و هذا انلة عظيمة منه عفا الله عنه و عنه و چون اسرار  
 و اسرار راالت پیاست محقوق بر بیان شایع است اما و دران جائز نباشد و توقیف  
 خواهان آنست که ذکر نه با اسرار است دیگر مثل فارسی و ترکی و انگریزی و هندی  
 هر زبان که جز عربی است روان باشد اگر چه در نفس الامر نزد اهل آن لسان و باب  
 اعلام بود زیرا که شرح بدان و از نگاشته و لیکن تعالی خلق حتی نقبال اهل اسلام بران  
 که در کمال اطلاق نامهای السنه غیر عریضه بر روی سحانه می کنند تا بر آنکه معنی وصفی دارد  
 یا علم یا ریتیا ایست در زبان فرس و جزء آن و کذا لک مشکلمین فراهیب فقه و لفظ  
 دی سحانه اطلاق کرده اند که شایع آنرا اطلاق نکرده مثل و حسب الوجود و نحو آن پس  
 هر که شیخ چنین خود و حریص بر تقوی باشد و اقتصار بر مورد احتیاط است و دران نجاست  
 مسلم است از تعلق بمجذبات و ثلوث بده است و الله اعلم اما بمنزله دیگر آنحضرت صلی  
 علیه و آله و سلم فرمود با هر که نیکی کردند وی فاعل را جزا الله خیرا گفت بانه کرده

فتنا اخرجه الترمذی و صححه ابن حبان

کتاب التذویر



ابن عمر گفتند آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم نمی کرد از نذر و فرمود هیچ خبر نمی آورد و چون  
 این نیست که چیزی از مالش بدین نذر بیرون آورده می شود متفق علیه و اصل در  
 سنن تحریم است آنکه صافی از حقیقت بیاید و نذر عام است از آنکه مباح باشد یا غیر  
 آن و سلم از عقبه بن عامر از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که کفاره نذر همان  
 کفاره یمن است و ترندی افزوده که این کفاره وقتی است که نذر را نام نه برده یعنی مطلق  
 نذر کرده و صحیح و لفظ ابو داود و نسائی از حدیث ابن عباس مرفوعا این است که هر که  
 نذر کرد و نام نه بر کفاره اش کفاره یمن است و هر که نذر کرد که طاقش نذر و کفاره آن نیز  
 همان کفاره یمن است و اسنادش صحیح است لکن حفاظ ترجیح و قش کرده اند و تجاری  
 از حدیث عائشہ بن لفظ روایت کرده که هر که نذر عصیان خدا کرده وی عصیان خدا  
 نکند و نذر و سلم از حدیث ابن عمر است که نیست و فاسد نذر در معصیت و عقبه بن عامر  
 گفته نذر کرد و خواهر من که پایا ده رود تا خدا آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمود بایک برود و سوار شود متفق علیه و اللفظ لمسلم و لفظ احمد و اهل سنن است  
 که او تعالی را بشقت خواهد تو نذر نمی کنی بگو او را که نذر پو شد و سوار شود و سه روز  
 روزه گیر یعنی بنا بر نذر بعد از آنکه نذر را بر او نذر کرد و از ابن عباس آمده  
 که استفتا کرد سعد بن عبادہ رسول خدا را در نذر یک بر مادر او بود و قبل از بجا آوردنش  
 بعد فرمود تو از وی بجا آر متفق علیه و ثابت ابن ضحاک گفته نذر کرد مردی بر عهد رسول خدا  
 صلواتم که نذری را در موضع بوان نام و پرسید از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 پنجگانه گرام و شن مجو بود و گفت نه فرمود عیدی از اعیان اهل جا بلیت باشد گفت نه  
 فرمود و فاکل نذر را زیرا که نیست و فاکل برای نذری که در معصیت خداست و نه در برین  
 رحم و نه در آنچه ابن آدم مالکش نیست و الا ایضا و او و الطبرانی و اللفظ له و  
 سندش صحیح است و شاید دارد از حدیث کرم نزد احمد و جابر گفته مردی روز پنجشنبه

و گفت ای رسول خدا نذر کرده ام که اگر او تعالی مکه را بر تو فتح کند نماز و بیت المقدس  
 بگذارم فرمود پس جایگزین مکه را یعنی در مسجد حرام که افضل از آنجاست باز پرسید فرمود شانه  
 اذن یعنی تو دانی و کار تو اخراج احمد و ابیاد او و وصیها که در حدیث  
 متفق علیه که لفظش از بخاریست از حدیث ابی سعید خدری از آنحضرت صلی الله علیه و  
 آله و سلم آمده که بسته نشود پالا نهامر بسوی سه سجده سجد حرام و سجد قضی و سجد من و سخن  
 بر سخطی این خبر و رازی بخواجه حاصلش منع سفر از برای قربت بسوی غیر این مساجدست  
 و در آن چنانکه سفر از برای زیارت موتی غیر داخل است همچنان سنه از سفر بضرر طلب علم  
 و تجارت و جران از حلال نیست و وجه منع از سفر زیارت خواهد بود را بنیاست یا  
 غیر ایشان آنست که دلیلی بر جواز آن از کتاب و سنت یا اجماع یا قیاس قائم نیست و  
 از سلف ثابت نشده با آنکه محرم فعل بلکه قول سلف بخت نمی آید و خصوصاً در چو احکام  
 لایمانزد کسی که محبت پیش او منحصر در کتاب و سنت است و بس عمر گفته ای رسول خدا صلعم  
 نذر کردم در جاهلیت که متکلف شوم در مسجد حرام فرمود او ف بنذرت و این متفق علیهست  
 و زیاده کرد بخاری فاعتکف لیلة حاصل آنکه تا امکان نذر نکند اما بعد از آنکه کرد  
 ایضاً آن واجب گردد و در عدم ایفاء کفار لازم شود و بر نذر مباح مسائے نذر  
 صادق است پس داخل باشد زیر عمومیت که متضمن امر بوفیاست چنانکه زنی نذر کرده  
 بود که چون آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم از غزوه سالم برگرد بر سرش دف بزنم آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم او را امر بوفی نذر او کرد و این نذر او با دست و ضرب دف اگر  
 مباح نباشد باری کرده باشد از مکرده خواهد بود و هرگز قربی از قرب نیست پس چون مباح باشد دلیل بود  
 بر وجوب دفای مباح و اگر کرده باشد اذن بوفایش دال بر دفای مباح بالاولیست و همچنین ای کفار  
 کفار و نذر بر مصیبت چنانکه اول بیان صحیح گشته دالست بر وجوب کفار بالاولیست و همچنین ای نیکو  
 در نذر غیر سخی لالت دارد بر وجوب کفار بالاولیست و مباح و باجماع نذر مباح خارج از دو قسم نیست یکی وجوب فا

بیان دیگر وجوب کفار به با عدم وفاداری بخداست که زان غیر منکره را از مصلوبم سهیم فرمود و در  
 روایتی آمده که امر باده بدنه کرد و شل اوست حدیث شیخ که مذکور شد کرده بود آنحضرت صلعم  
 فرمودان الله لغنی عن تعدیب هذا نفسه و این غیر معارض است با تقدم به وجه  
 کی که آنکه عدم نصیح بوجوب کفار و منافی احادیثی که در آن نصیح بوجوب اوست نیست  
 دوم آنکه پیرو کور انا توان از وفایش به چنانکه در روایت دیگر آمده اند راه پنهانی  
 بین اینها و لکن فرمود که خدا از تعدیب این کس جان خود را بی نیازست و محل نزاع  
 نزد راجحی است که بی تعدیب نفس مقدور شدن و اورد تعدیب نفس اگر از قبیل معصیت  
 پس ثابت شده که در نزد معصیت کفار هست و اگر طریقی غیر مقدور است پس ثابت شده  
 که در نزد غیر ملوک کفار همین باشد و هر چه مقدور انسان نیست آن داخل است زیرا لا یملکه  
 و در آن همان کفار همین است **اصح** نزد اگر بطاعت مقدور است و فای آن واجب  
 باشد خواه این طاعت واجب بود یا مندوب و اگر غیر طاعت است یا مباح باشد یا حرام  
 یا مکروه اگر مباح است حکمش گذشته و اگر حرام است وجوب کفار در آن با منع از وفایش  
 ثابت و اگر مکروه است پس یا لا حق بجرام است یا مباح اگر اول است کفار واجب و نه  
 بیان ناجز و اگر ثانی است حکمش گذشته و این اخلاصة الکلام علی انواع اللذ و  
 دلایل بید من لعمری ان لا یجوز الوفاء ولا الکفارة فی اللذ و بما والمباح و کفار  
 مکفر نبی است که اقتراضش کرده و تقدیرش در قرآن کریم اطعام عشره مساکین است و  
 معنی تحقیقش آنست که طعمی ساد که یک بار ده کس آنرا بخورند بدون تقدیر بقتل  
 معین و انصاف بصفت معین از اجتماع همگان یا بودن در وقت مخصوص بلکه هر چه  
 بران مسای اطعام عشره لای صا دق آید کفار و صحیح است و شک نیست که هر که ده کس را  
 شب یا در روز فراهم کرده یا متفرق طعام خوراند و سه مسکین این قدر مسکین است و ظاهر  
 آنست که صدق مسای طعام بر دفع قیمت ده نفر اعتبار حقیقت صحیح نیست و مجاز است

چشمه سبب اکل طعام از قیمت باشد و از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بصحت رسید و آنرا را انحراف و امر بانفاق آن فرمود با آنکه مجرد دفع تحریر یا حب نقد از طعام لغوی نیست پس استدلال از برای جواز دفع قیمت باین حدیث بیکل عدم وجود مسامی طعام حقیقه و برین هر دو ممکن است و هر که تقید مطلق را با اختلاف سبب و ولاداشته وی در همه کفارات ایمان رقبه را شرط ساخته و هر که آنرا ناجائز داشته و متعلق رقبه کافره را هم در غیر آنچه در آن تقید یا بیان واقع شده و جائز گفته

### کتاب القضاء

اهل سنن اربعه از حدیث بر میره روایت کرده اند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 قاضیان سه قسم اند و در دوزخ و یکی در بهشت مردی که حق را شناخته و بر آن حکم کرد  
 مردی در بهشت است و مردی که حق را شناخته و بر آن حکم کرد و مردی در دوزخ است  
 مردی که حق را نشناخت و حکم از برای مردم بر جهل کرده و دوزخ است و این  
 حدیث دلیل است بر اعتبار اجتماع و بر آنکه حکم قاضی غیر از جمع نیست و قضا  
 ولایت است که نمی شناسد حق را اگر کسی که بهر دست و مقلد حکم بقول امام خود می کند و می گوید  
 که این قول حق است یا باطل پس قاضی ایشان را برای مردم بهل و این چنین جاہل یکبار  
 و قضاة است هذا هو الحق الذي لا شك فيه ولا شبهة فيه امری که او تعالی  
 امر حکم آن در گریه فاحکمه بین الناس بالحق کرده و عدلی که بهای آن در آید و اذ  
 حکمتهم بین الناس ان تمکون بالعدل و شاوروه و قتلوا کذباً و افسدوا  
 مرفقش نیست و ذکر آنکه را سنی معرفت و ما انزل الله و انزلنا ما انزلنا  
 و ان احکم بینهم بیما انزل الله بهما و ما انزل الله بهما است که چیزی باشد بقصد  
 بیچاره که نظر بر احوال آنکه در کتب فروع و فروع و غایت حد و حدیث و شایسته رای حق

از ضعیف است و فراموش آوردن قیل و قال من و توجو قول امام خود که تقلیدش می کنند  
 چیزی دیگر از ادله نمی شناسد و اگر می شناسد در پی بسوی استدلال بدان نمی داند و  
 اگر می داند بر وجهی می داند که اساتذ و ائمه مذہب او سلوک آن سلک کرده اند و بر آن  
 اصول مقرر در فقه ما مشایه نموده نه بر وجهی که صنیع اهل اجتهاد و تقوی و شیوہ ارباب  
 دین از سلف صاحبین و ائمه می بینست و صحابه و تابعین و نقل اخبار سید المرسلین  
 و روایات سنن خاتم المرسلین بر آن گذشته و همچنین عارف ما را اے الله همان است که  
 بوده است کما قال تعالی انا انزلنا الیک الکتاب بالحق لتحکم به بین الناس  
 بعاد الیک الله و حکم مقلد شوم بیا اے الله نیست بلکه بجا اے الله من یقلد لا من  
 المجتهد بینست و دیدنی است که چون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم معاذ را پسید  
 بچیز حکم کنی چگفت گفت که حکم بکتاب خدا کنم بحدیث و درین حدیث تا مل باید کرد که  
 چشم دوران تقسیم بر حق و قضا بدان با علم بحقیقت آن و عدم علم بحقیقت آن فرمود و  
 حق را نمی داند مگر هر که مجتهد باشد باریب و محنت نمی در آید مگر همان قاضی که حق را  
 دانسته بدان حکم کرد و مقلد غریب اگر می داند همین تیری می داند که امام او درین سئله  
 چنین حکم کرده و نمی داند که این حکم او حق است یا باطل چنانکه هر مقلد معترف باین درست  
 و اگر معترف نشود و مکار باشد و فتاوی و رسائل مؤلفه او کذب وی باشند درین  
 باب و در حدیث اذا اجتهدت المسألة فاصاب الحق تفکر باید کرد که مراد یا اجتهاد  
 و تعاقب نفس است در طلب حق تا آنکه بران حقیقه یافتند و اوقف گردد و مقلد ازین تب  
 بر اصل دورست حاصل آفکة عقل حجج الهی ندارد و تا بمعرفت حق از باطل و صواب  
 از خطا پیر رسد و راجع را از مزج و قوی را از ضعیف بکامی تواند شناخت بلکه خود  
 انتساب مقلد بسوی علم مطلقاً لائق نیست و کمند اعضاء الدین نقل باجماع کرده است  
 بر آنکه مقلد را عالم نمی نامند و اما جواز قصاص مقلد بنا بر قلت مجتهدین در از منته اخیر

و آنکه اگر متولی قضا مجتهد نگردد بسیاری از احکام معطل شود پس این قول در غایت  
 سقوط است زیرا که مجتهدین بجهت تعالی در اکثر قطر موجود اند و لکن متقلدین بنا بر ضیق تعاطی  
 و حقارت عرفان و تبلیه اهلان و وجود قرائح و خود افکار خویش حسابی از ان مجتهد  
 بربی گیرند بلکه اجتهاد او را منکر باشند و لا یعرف الفضل الا اهل الفضل الا اهل  
 شایع ما که از ایشان علم گرفته ایم اکثری را از انیان می شناسیم که بر تبه اجتهاد رسیده اند  
 و همچنین عصاب کبری از لاندۀ ایشان عابج این معراج گردیده تا آنکه ملاسه شوکانی  
 از لاندۀ خویش کسی را بالغ ببلوغ اجتهاد نشان داده و در ردیل الغمام گفته که نزد تحریر  
 این احرف در مریه صنف مجتهدین بوده مذ که بسبب آنان در جمیع اقطار دنیا قضا  
 متقلدین بی نیازی حاصل است با آنکه تسلیم اجتهاد ایشان بمان کس می کند که مثل یا  
 مقارب ایشان است و اما اسرار تقلید پس هیهات که احدی از انیان از برای احدی  
 از حان با جهاد کند با آنکه علوم معتبره در اجتهاد نزد این متقلدین همین علوم پنجگانه پیش  
 نیست و این علوم نسبت محفوظات مجتهدین موجودین شی سیر و امر نزرست و شک  
 نیست که قاضی جامع میان اجل و عدم در عا شد جز از شیطان بر جواد رحمن است زیرا که  
 قاضی ست بیان مردم بطاغوت و ایهام آن می کند که این قضای او بشعوبیت  
 مطهر است و از برای اقتناص اموال مردم و اکل آن باطل جابل جیل می گستراند و لایسا  
 اموال تنای و نسا که آنرا گویا میراث پدر خویش می داند ای کاش اگر قاصد در علم بود و بار  
 در درج تقصیری از خود رهنی نمی گشت اللهم اصلح عبادک و تدارکهم من کل  
 ما لا یرضیک انتهى حاصله ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که  
 متولی قضا شدوی بی کار و ندبوح گردید اخراج اهل السنن و صحیحی دین  
 خنومیه و این حبان و این عام است از آنکه خودش قاضی گشت یا سلطان او را  
 از طرف خود قاضی ساخت و لکن چون سلطان عادل که اطاعتش مخصوص امامدیش

صحیح و واجب سنتی که از اهل علم حکم بقائه گردیدن فرمایند امثال امرش نهی کتاب  
 نیست واجب باشد و درین حال در وی قدح بارتکاب ثنی نارد و جایز نبود که این امر  
 دیگرست و وجوب سقوط طاعتش نیست بلکه اسوه حسنه بلف صلاح است که اعتنا به حال  
 سلاطین بنی امیه می کردند و ولایت قضا از طرف ایشان می داشتند حال آنکه مرتبه ایشان  
 در علم و عمل غیر معمول است و در سلاطین آن زمان کسی بود که تسل و مایه حق و اخذ مال  
 بدون حل است آری و قضا ترغیب تر میباید و وارو شده بلکه در امارت که علم از  
 قضا است آنچه شمر تجنب ادوست آمده و جمع میان این قسم احادیث راجع بسوی شماست  
 هر که از نفس خود و قیام بحق و صدق و عدم ضعف و در امر و قوت صلاحیت و قضا  
 و عفت از امیال مردم و تسویه میان قوی و ضعیف برانند و بشناسد او را در آمدن و قضا  
 اولی است که وجوب بهایش بشیر طیکه در علم و صفت متقدمه است یعنی بدرجه اجتهاد  
 رسیده بود و هر که ازین امور ضعیف است برای او ترک قضا اولی است بلکه گاه باشد که  
 این ترک بر وی واجب گردد و قول آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم باین درانی ادالت  
 ضعیفا از امر بجم و غولش در امارت پنا که در حدیث مشهور است ارشاد همین معنی می فرماید  
 ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نزدیک است که شما حرص بر امارت کنید  
 و قریب است که امارت ندانست باشد روز قیامت شیر دهند و خوب است و باز دارند  
 از شیر باز است و الا البخاری و عمر بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شنید  
 می فرمود و حاکم چون حکم کرد و اجتهاد نمود و مصیب شد او را و اجرت و چون حکم کرد و اجتهاد  
 نمود و خطی شد او را یک اجرت است و این حدیث متفق علیه است و در آن دلالت است بر آنکه  
 مجتهد مصیب و خطی باشد و این قسمت دال است بر آنکه هر مجتهد مصیب بلکه مصیب میان  
 بنهاندین یک کس است و دیگر خطی است و خطی را یک اجرت است نه بر خطاست بلکه بر جسد  
 که در اصابت حق از وی بظهور آمده و تبیین اصابت و اخطا در عرض مجتهدات بر کتاب

یافت باشد چنانکه روش سلف مشهور لهم با غیر بود و در خلف عکس التقضیه اتفاق افتاد  
 که بر آیه و حدیث را که موافق روایت مذکور است یافتند گرفتند و هر چه را خلاف آن دیدند  
 بآب تاویل و روکش و تدوین و بعارضه احادیث صحیحیه بروایات ضعیفیه پیوسته و اختلاط و سرشته  
 انصاف از دست داده بآنصار مذکور است که خود بر خواستند و این یکی از علامات  
 قرب ساعت کبری بلکه حصول امارت قیامت عظمی است **فصل** ابو بکره گفته آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود حکم کسی که میان دو کس و در حالیکه دشمنانک است متفق  
 علیه و نهی تقضیه هرست حکم در حالت غضب است و لهذا الحق زیرا که انسان درین  
 حال مشوش انکار و مکر را لهه و ذایل از صواب می گرد و این معارض حکم نوی در  
 حال خشم نیست چه وی صلی الله علیه و آله و سلم بانی بود می معصوم است از خطا و در  
 حال غضب و رضا پس استلال بقضای او علیه السلام بحالت غضب صحیح است  
 نیست بلکه منوع است و اما آنکه چون حاکم حکمی درین حال صادر گرداند آن حکم صحیح است  
 یا نه پس این محل نظر است بهینند که اگر حکمش بر طریق صواب افتاده مقبر باشد و مجرد  
 صدورش بحالت خشم موجب بطلان نش نگردد بلکه صواب باشد و اگر بینند که واقع غریبه  
 صوب صواب است باطل باشد و نزد التباس که خطا و صوابش معلوم نمی شود چنانکه در  
 بسیاری از مسائل خلاف اشتباه روی و در اعتبار بصواب انکار داشتن حاکم است  
 ویرا که وی متبذد اجتهاد خود است اگر این حکم را که در حالت غضب نافذ کرده بود بعد از  
 سکون خشم صحیح باید و موافق اعتقاد حق بیند صحیح و لازم حال محکوم علیه شود اگر چه بنا بر  
 ایقاعش در حال غضب است زیرا که میان اثم و بطلان حکم ملازمی نیست و اگر بیند  
 که خطاست حکم برگرداند و آنچه حق است مطابق آن امر فرماید و آن امر لازم محکوم علیه  
 گردد زیرا که بروی طاعت حاکم واجب است و عصیان او حرام علی رضای الله تعالی است  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود چون دو کس پیش تو قضیه آمدند پس حکم کن از برای



اول تا آنکه سخن دیگر نشنوی و نزدیک است که دریابی تو که چگونه حکم کنی علی گفته فاذلت  
فأضیا بعدد و اربعه اسجد و ابرداود و التمدی و حسنه و قیاسه ابن المداینی  
و یحیی بن حبان و له شاهد عند الحاکم من حدیث ابن عباس و این حدیث  
اصل عظیم است و درباره قضا بیان در کس و در احصای حق باین صورت و کتاب  
حضور علماء را در مجلس حاکم نزد حکم مستحب گفته از و شک نیست که درین حضور مصلحت  
باین عظیم است و جز یک که ماست قضا کرده و ذائقه حکمرانی چشیده است این مصلحت  
سامی شناسد و ضرورت است که چون نزد قاضی اهل علم حاضر باشند قاضی مزید تحفظ  
بکار برد و اجرای امور بر طبقه نماید که احدی از حاضرین علماء و بران انکار نتوانست  
کرد و چون نوبت بامر شکل آید بر علماء حاضرین عرض کند چه اگر او را دعای او دروغ  
نباشد اقل احوال آنست که از اعتراض اهل علم دران امر مبهم برخود بیندیشد بخلاف  
آنکه خیالی از صحبت علماء باشد که درین عین اگر متویر نیست لابد قابل و رد و زیرا که  
از حاضرین و انتقاد و درین است و لکن ضرورت است که این علماء که در حضور و بے باشند  
فضلائی یونان نباشند بلکه علای راجحین عارفین اولاد کتاب و سنت و سالک  
مسالک علوم اجتهاد باشند و اگر این اهل علم متقلدین مذاهب اند پس در حضور ایشان  
چون مفاسد فائده دیگر نباشد و اقل احوالش آنست که خاطر و بے از مخالفت حاکم با آنچه  
تقلید آنرا معتقد است متکدر گردد و بنا بر این معنی بر حاکم تشیع نماید و گاه باشد که حاکم  
کثیر المراقبه بود و این امر حاصل او بر سیل از دلیل بنا بر مخالفت قابل و قیل گردد پس  
در حضور متقلدین جوین فائده منفعت دیگر غیر از خسران دنیا و آخرت متصور نیست آتم سلمه  
گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته نیست من مکر بشروشا خصوصت می کند  
بسوی من و شاید که بعضی شما کن می باشد بحجت خود از دیگرین حکم می کنم و ارجح آنکه  
از وی می شنوم پس هر که بریدم از برای او چیزی از حق برادرش ببریدم و او را اگر پاره

از آنش و در آن متفق علیه و درین حدیث و لایقست بر آنکه حکم حاکم در ظاهر جاریست فقط  
نه در باطن و نیز دال است بر جواز حکم حاکم بعلم خود و هذاهو الحق و هر که از آن منع کرده  
حجت واضح نیافروده و در ادله تقضیه و جوب و و شاید یابین یا آنچه بجای یکایین  
هر دو دست و دلیلی دال بر انحصار استند حکم در نهان نیست و شک نیست که حاصل از مثل  
شهادت عدلین یا یابین از ثقه یا نکل یا اقرار بهین مجر و ظن حاکم است فقط چه جا است  
گو با مان و دروغ گویند و حالت و در سوگند مخور کند و مقر و اقرار خود کاذب باشد و  
علم جالبشاید یا آنچه قائم مقام است حاصل نمی شود و این ادلی از ظن است بلا نزاع  
و در اصول تقریر شده که فوای خطاب نزد جمیع محققین معمول است و حکم بعلم حاکم از  
همین جنس خطاب است زیرا که علم ادلی از ظن است عقلاً و شرعاً و وجداناً و ادعای  
شامل است و تخصیص حدود و بقول حضرت عمر رضی الله عنه پسندیده انصاف نیست  
چه مقام از مجالس اجتماع است و اجتهاد وی رضی الله عنه حجت بر غیر نیست و دعوی  
اجماع از دعوی لاطائل تحتهاست و تحقیق این بحث در شرح منتهی بر وجهی است که در غیر  
آن یافته نشده و این جهان از جابر آورده که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم را میفرمود چه قسم پاک شود متهی که مواخذه کرده نشود از شدیدش بر آن  
ضعیفش و این را شاید است از حدیثیابی بریده و نزد و شاید دیگر نزد ابن ماجه  
از حدیث ابی سعید و هم این جهان و عقلی از عائشه روایت کرده اند که وی از آنحضرت  
صلی الله علیه و آله وسلم شنید خوانده شود قاضی عادل روز قیامت پس پسند از شدت  
حساب آنچه تنگ اند که در عمر و میان دو کس حکم نمی کرد و سبقت بجای عمره لفظ تراه و  
و ابوبکر از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم روایت کرده که رستگار نشود و توبه که زن  
را دالی کار خود کرد و راه الحیاری و این دلیل است بر عدم صحت امامت کبره از بر  
زمان بلکه امام باید که مرد باشد و امامت زن از براسه دیگر زنان در آن داخل نیست

بر تقدیر دخول اولاد دیگر تخصیصش کرده اند و بنای عام بر خاص و جب سنت با اتفاق  
 علمای اصول و اصول و ترمذی از حدیث ابو مریم از وی از آنحضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم آورده که هر کرا و تعالی دالی چیرے از امر مسلمانان کرده وی در پرده شد از  
 حاجت و فقر ایشان پرده کند خدا فرو حاجت او آید و این دلیل است بر وجوب تسبیل  
 حجاب نه بر رفع حجاب مطلقاً و ابو هریرة گفته لعنت کرد رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم  
 راشی و مرتشی را در حکم و این نزد احمد و اهل سنن است و حسنہ الترمذی و صحیحہ ابن  
 حبان دین را شاهد است از حدیث ابن عمر و زواربسه و لعنت بر رشوت و دلیل تحریم  
 و کبیرہ بودن اوست و بدیهه از برای قاضی نوعی از رشوت است زیرا که هر فردی را از  
 افراد ناس و جوهریم که مراغه بسوی قاضی آید یا عاجل کند ممکن باشد و صلتی از حاجت  
 در ولایت و اندام صادق مصدوق فرموده و جعلت القلب علی حب من احسن  
 الیها و تحریم رشوت بنا بر همین میل است و نیست فرق میان رشوت و بدیهه در این امر  
 زیرا که هر یک نوعی از احسان بسوی قاضی است و تمیز در دین و تخری نفس از قضاة  
 از قبول هر هریرة آبی باشد بدون فرق در میان مبدء قبل از ولایت و غیبه آن که  
 خطر و مبدء پیش از ولایت خفیه باشد زیرا که وی این کار اگر چه از هر ولایت  
 کرده باشد باری علت دران میل متاثر از احسان است و بسیار باشد که بدیهه فرستنده  
 پیش از ولایت اهدای آن بنا بر مطنه ولایت کرده چپ می داند که قاضی شدنی است  
 یا از خاندانی است که در خور این شان اند و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم از قبل  
 بدیهه ببقای شفاعت یا قضا حاجت نمی کرده بکافی سنن ابی داود و غیرها و چون  
 مردم متعلق اند بقاضی پس این بدیهه فتن دین او باشد و نیست دلیل بر عقل قاضی  
 بفعل محرّمی از محرمات چه رشوت و چه جرآن از زنا و شرب خمر و غیره بلکه واجب بر وی توبه  
 صحیحہ یا حیه و توبه است و کفی بها و اما اخذ رزق بر قضا پس جائز است زیرا که وضع مال خدا

در بیت المال از برای مصالح مسلمین است و همین جهت خزانه اسلام را بیت المال  
 مسلمین گویند و از عظم مصالح دین و دنیای مسلمانان قاضی عادل در احکام و قضایا  
 که عارف شریعت مطهر و در هر حل و ابرام محتاج ایسه مسلمین باشد بلکه باین مصلحت هیچ  
 مصلحت مهمان نمی تواند شد زیرا که این چنین قاضی مرشد اهل اسلام بسوء منافع  
 شرع و فاضل خصوصیات با حکام کتاب و سنت مست و گو یا نقل اجماع دین و دست مردم  
 شرع مبین از برای مسلمین است پس برزقش از بیت المال از اهرام امور باشد و لایا  
 و سیکه مستغرق اوقات و فصل خصوصیات بود و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم و خلفاء  
 راشدین و من بعدهم از سلف صاحبین اموال خدا را در مسلمانان قسمت نمی کردند و علماء  
 و علماء را نصیب موقوفه کانی و بهر دانی از زانی می داشتند پس قاضی اسلام چون  
 متوجه از اموال مردم و قائم بمصالح حاضر و باوری ایشان باشد لامحال که مستحق مقدار  
 کفایت از بیت المال است بجزر و جیب کی آنکه مسلم است و مردم آنکه عالم حق است سوم  
 آنکه قاضی است و آنکه جامع از قضاة متد و اخذ اجرت از خصوم هر قوم است پس  
 اگر فتن این اجرت بر کسی را که از بیت المال بقدر کفایت می باید حلال نیست زیرا که  
 اجرت خویش از بیت المال می ستاند پس این اخذ یعنی چا اگر چه دهنده اجرت اظهار  
 طلیعت نفس می کند زیرا که موجب این طلیعت قاضی بودنش و جریان اعراف مثل این است  
 ورنه وی هرگز ساخته مال خود نمی کرده و الا شاهان و پادشاهان و غیره که  
 از بیت المال است پس شرط اصل آنست که بقدر اجرت طلیعت نفس دهنده بستاند  
 نه زیاده و بچو اجیر باشد و له حکمه و لکن نه غیوه و جرم بیت مال المسلمین  
 عقیده الدین را بر گرفته حکم کرده رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بآنکه هر دو خصم رو بروی  
 حاکم بنشینند و او را ادا دهد و او و صحابه الهی که رو گویا این نیست مشرع لایا است  
 نه آنکه برای خود تسویه یا آنکه هر دو مست و حاکم مقلد حجت نیست مهیب باشد یا محظ

و علامت قطعی کند یا ظنی زیرا که تقلد و تحقیق حاکم نیست بلکه محکوم را سکه امام خود است  
حاکم باید که مجتهد باشد و وی در اجتهاد خود ماجرست خواهد مصیب شود یا غلطی و در جواب  
استئصال حکم و عدم جواز مخالفتش مشروط است بآنکه امر و نهی وی موافق کتاب و  
سنت بود و چون برخلاف این هر دو محبت نیر و عدول بسوی رای محض که آثار تنه  
او عظم بر آن نیست کرد چنانکه بسیاری لازم تقیدین بعلوم را سکه که باعتبار مآرست خود بغیر  
علم کتاب و سنت گمان اجتهاد و تجدید خود و از مذا اتفاق می افتد پس نقض حکمش جائز  
باشد و استئصالش برخضم واجب نیست اگر راسته بسوی حاکم عارف علم کتاب و سنت  
و قاضی بقرآن و حدیث می یابد و بر حاکم دیگر حرجی در نقض حکم حاکم اول نیست زیرا که امر  
آللی ما را چنان است که حکم بعدل و حق و با امان الله کنیم و این قسم حکم جز در کتاب خدا و  
سنت رسول وی صلی الله علیه و آله و سلم نباشد و اگر یکی مسئله چنان باشد که حکم حاکم  
در آن در کتاب و سنت نیست و وی با جتهاد رای خود کار کرده پس حکمش حجت است و  
مخالفتش رد نیست و هیچ حاکم را نقض آن حکم نمی رسد زیرا که شارع مجتهد را در اجتهاد  
رای در آنچه حکمش در کتاب و سنت موجود نیست مطلق کرده چنانکه در حدیث معاوی  
فان لم یجد فی کتاب الله و لای فی سنة رسول الله قال اجتهد رأيی و بعضی را  
اولی از بعضی نیست و زنده لازم آید که هیچ شئی از احکام مستقر نباشد چه آرا مخالفست  
چنانکه معلوم است و حاکم همان کرده که بدان مأمور بود یعنی اجتهاد و رای نمود و بر زنده  
وی جز بن اجتهاد چیزی دیگر باقی نیست و لکن شرط آنست که در بحث و نقض تبصیر  
از خود رهنی نباشد زیرا که اجتهاد رای دلیل است بر آن و اجتهاد بذل جهد و حادشه  
باشد و هیچ و شرای حاکم مطلقاً منوع نیست زیرا که و سکه محتاج این چیزهاست بلکه خود  
قیام معاش جز بفرزید و فروخت راست نمی آید و هر فرد بشر چه قاضی و والی و حاکم و چه  
جز آن هر چند بعضی اشیاى حاجت زو خود داشته باشد لابد محتاج بعضی دیگر بنا بر کثرت

امور از طعام و شراب بلبوس و فراموشش و مرکوب خواب و بوی تجار و حاکم بار عایا بر  
و چهی که مال و دیگران بنا جاسز بگردانان را بر خریدن مال خود نبرخ خاطر خود جمیع سازد  
یا تا فروخت شدن مال خود مال تجار را فروختن نداده و منع است و همچنین اگر معلوم کند  
که مردم در اتمان اشیاء و نزد بیع و شرا و باوی مراعات می کنند و کمتر از نرخ بازار می فروشند  
تا حاکم دوست ایشان گردد و درین صورت اسیر متوجع و قانع متدین و منفعه متشیع را بقتنا  
از توفی خرید و فروخت نفس نفیس خود اولی است بلکه درین حال استعانت یکس کند که  
این گمان بوی نباشد چه این محابات با حاکم یا بنا بر ربهت از جور است یا بسبب غیبت  
در عدل و دواول حرام است و ثانی رشوت یا جمل برو حب و غالب فعل بسیار عیب  
سلاطین بار عایا از وادی همین اجتاب اموال مردم با توابع حیل است و عمل بر خط قاضی  
صیح است و خطی که تفسیر و تبدیل و اشتباه را دران راه نباشد معمول بدست در هر شئی بدون  
فرق میان حدود و جزآن و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم کتابت بسوی فطرافه فرمود  
و بران امانت و ما و جمع است النفس مرتب می شد تا با آنچه دون این امور است چه رسد  
به که عمل بر خط مطلق را و انرا در بدتش جز تجویز اشتباه و زیادت و نقصان ممکن نیست  
عمل نزاع از ان خارج است و اوله صحت عمل بر خط و کتابت بسیار اند و اگر ایلی نسبت به  
مگر همین امر قرآنی بکتابت کافی می شد و چون کتابت معمول به نباشد و امر بکتابت  
خود هیچ فایده تصور نیست علامه شوکانی را درین سلسله رساله استقاسات که در ان ضمن  
اوله این سلسله کرده و اطلاع ارباب اکمال علی مافی رساله اجمال فی الملل بن قتال

ناش نهاد و الله اعلم

### باب در بیان شهادت

مسلم از زید بن خالد جهنی روایت کرده که تا یا خیر ندیم شمارا بهترین گواهان آنکه  
گوایید می آرد پیش از آنکه از وی پرسند و عمران بن حصین گفت آنحضرت صلی الله علیه

و آله و سلم فرمود بهترین شما قرن بن است باز کسیکه متصل ایشانند پسر آنانکه نزد یکاند  
 باینان یا از قومی باشد که گواهی دهد بی طلب و نیانت و زود و امانت نکند و در شمارید و  
 و فائسانزد و ظاهر شود در ایشان فریبی متفق علیه و در حدیث ابن عمر رضی الله عنهماست  
 که فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم جائز نیست شهادت خائن و زنی خانه و نه  
 صاحب کینه بر او درش و ز گواهی قلع بر آب و نان از برای اهل بیت رواه احمد  
 و ابی داود و در روایت ابی هریره باین لفظ است نزد ابن ماجه و ابوداود و کشنیدم  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود جائز نیست شهادت بدوی بر صاحب قریه  
 و عمر بن خطاب خطبه خواند و گفت مردم که قناری شدند در عهد رسول خدا صلی الله علیه  
 و آله و سلم بر وی و اکنون وی منقطع شد و ما مواخذ و شمار اعمالی کنیم که بر انا هرگز در راه  
 البخاری و ابوبکر گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شهادت زور را در اکبر کبار شمرده  
 و این متفق علیه است و مردی را فرمود که آفتاب می بینی گفت آری فرمود بر پنج آفتاب  
 گواهی ده یا بگذارد و این را ابن عدی از حدیث ابن عباس بسند ضعیف آورده و حاکم در  
 تصحیحش خطا کرده و مجرد قریبت مانع شهادت قریب از برای قریب نیست خواه این  
 قریب نزدیک باشد یا دور آنچه مل نیست تمت است پس اگر قریب از ان اقرب است  
 که حمیت جالیتش فرا گرفته و دانتش رافع او از عصبیت نیست و نه جالیت او است پس  
 شهادت وی مقبول نباشد و اگر قضیه بالعکس است گواهیش جائز و پذیرا باشد پدید بود  
 یا پیر حیدر اصل در منع از قبول شهادت تمت است پس پس بحديث لا تقبل شهادة ذي  
 الظنة و الحنة مراد بظنة تمت است و بجنة عداوت و دلیل که اهل باشد بر منع شهادت  
 قریب از برای قریب و وارنگشته و مجرد تو به مزیل مانع است گوئی احوال و در صحن ملاست  
 بصحبت باشد و دعوی فرق میان بعضی مسائل در اعتبار اختیاریه در بعضی دیگر حکم است  
 و همچنین رو شهادت شطرنج باینی سندست زیرا که در زمن نبوت وجود شطرنج نبود و در

حدیثی از آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بصحت نرسیده و احادیثی که دلیلی درین باب  
 روایت کرده همه باطل و واسطه است و صحابه را در باره شطرنج اکالیم و اختلاف است  
 بنا بر آنکه در ایام ایشان ظاهر گشته و شک نیست که از جنس امویست که از طاعت خدا  
 بر کران است و لاسیما مستکنش متساو در نماز و روزه آن از اوقات صلوات می گردد  
 و بسیار است که میان اهل اومراء و خاصه بر پائی شود و بعد از آن حسیب صدوری گوید  
 و این معلوم و مشاهد است و علی کل حال ندارد اعمال خیر است و نه از اشغال اهل صلاح  
 و آنرا که حرام است ممنوع باشد تا آنکه دلیلی دال بر آن قائم گردد و لعمرو الله  
 نیست زیرا که بر هر آنچه انسان بر آن تعلق می کند صادق است کائنا ما کان و در تحريم  
 بسیاری از مباحات لازم گردد آری و میگوید مقصود از شطرنج مقامره باشد حرام  
 خواهد بود بنا بر قاره بنا بر لود و چنین شعر و شاعری مانع قبول شهادت نباشد چه شعر  
 بزرگ کلام است حسن او همچو کلام حسن و قبیح او همچو کلام قبیح باشد و در حدیث آمده که  
 بعضی شعر حکمت است و شک نیست که بعضی شعر تشبیه مکارم اخلاق باشد و طبع را  
 بر آن انفعال تمام دست بهم می دهد و حفظ آنچه اشعار قائل بسوی مکارم اخلاق و محاسن  
 حکم باشد مثل اشعار مضمون روح کرم و شجاعت و عفت و ذم و نیا و حمد آخرت و مبیان  
 فضائل و پسند بالفاظ ارجمند و نحو آن از غزل خیر و محتوی بر ذم احد او این امور بهترین  
 ابیاتی که تشبیه حکم و مصالح دین و دنیا و محرک بزرگ آئینه و لغت رسالت پناست باشد  
 با ضرب اشعار که طبع بصره تمام منقادش می گردد و با تصویر صور که اسراع و آذنان  
 شفیقه اوست چنانکه در تحقیر دنیا و تضلیل کسی که از اغایت مرام خود ساقط و قبیح تکلف  
 بر تفصیل عاجله و ارشاد لدی حفظ مروت و حفظ دین بسیاری از نظم دیده باشد که است  
 و احب از آن بر چنین مثال و سوال قائم مقام کار پس از غیر اشعار می گردد و شک  
 نیست که حفظ این نوع انفع مطلوب است و نظم است آری و شاعری که شغل بر امداد مخرات



آنچه محروم از ناول و اطمان است باید عظیمه و دار عیادت زیرا که لابد چاقوب طبع بسوی  
 نجور باشد اگر چه بعد از دهور بود بنا بر خاصیتی که در جوهر شعر و جید نظم نهاد و اندوختن  
 مراد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم بحدیث لای یعتلی جی فاحد کهر قیاس الخ  
 و قبح آن شعر نیست که در آن قذف محسنات و محسنین و تمزین اعراض مسلمین باشد  
 و بدتر از این آنست که در آن استهانت با مردین و ترغیب و ترغیب از شرع سبب بود  
 چنانکه در بسیاری از شرای زناده اتفاق می افتد و بدتر از این همه اشعار میان چین  
 و ایشال و از شرای بی دین است و اما اشعاری که مشتمل بر ذکر جمال و نقاد و محاسن  
 و تغزلات فائده و شکوی بلوی و فراق است پس ترک اشتغال بدان اولی است اگر چه  
 خالی از تزیین طبع و تقویم ذهن و تصفیة فہم و تجدید درک و تمییز فواید نیست و حسن  
 نظم آنست که در نصرت سنت و رد بدعت باشد چنانکه مولانا از ازاله آبادی رحمتش  
 او در و این خویش بدان اشتغال کرده و آبروی تازه بشعرا سلام و ناظران کلام  
 بخشیده اند و ما مییم بر آنکه ابن عباس گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حکم کرده است  
 بهین و یک شاه و این نزد مسلم و ابو داود و نسائی است و گفته که سندش جدید است  
 مثل آن ابو داود و ترمذی از حدیث ابی هریره بر آورده و ابن جابر صحیحش گفته  
 و هو الحق پس حکم بیک شاهد عدل و بهین واجب باشد بهیت

قاضی شهر عاشقان باید که بیک شاهد اقتضای کند

و ثبوت این حکم در سنت صحیح بر وجوبی است که انکارش جز از کسی که سنت انمی شناسد  
 نمی آید و جمله روایات او از صحابه زیاد و بر بست کس اند و تابعین را از این اسناد نیست  
 بجا بهاست که همه خارج از دایره انصاف است و اشف متمسک به ایشان آنست که  
 او ثقالی امر باشد و در حیل کرده و آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم شاهد انصاف و عینیه  
 فرموده و لکن غیر مخفی است که درین متمسک آنچه منسوب به حضرت باشد نیست غایت آنکه منقول

والی بر عدم قبول شاهد واحد باسین است و این مفهوم را باید جو منطق که تضایک باشد و بسین  
 باشد حکم نبود یا آنکه این مفهوم مفهوم لقب است و بخاری حصول و علمای فحول بدان غسل  
 نمی کنند چنانکه معروف است و اما شهادت اهل ذمه پس مختص بفسرست زیرا که مظنه اعداء از  
 حال و نقد عدول مسلمین است و حدیث لا تقبل شهادة مسلمة علی مسلمة غیر مقتضی از برای  
 احتجاج باشد و اگر صحیح گردد و مخصوص شود باین انانتم ضاربتم فی الارض و اما تکلیف  
 شود و زویرت پس ظاهر آنست که منجمله مثبت مامور پرست و لایسا نزد فساد زبان و ثواب  
 اگر فردم بر شهادت زور و لیا است که بعضی متسا لیلین و شهادت تخرج از بسین فاجره  
 می کنند و بعضی بعکس این امر میروند و آنچه دال باشد بر منع از تکلیف شود و دنیا مرد و لیا  
 استندال بقول تعالی فی قسمان بالله بر محل نزاع خلاف است و عظم خیر که بران  
 استمانت بر فرق میان صدق و کذب شهادت نمایند تفریق شود و دست و لایسا  
 چون حاکم از بعضی احوال که تواطو بران جائز نیست بپرسد شوکانی گفته و لقد انتفعت  
 بتفاریق الشهود و تنويع سؤالهم و قل ما نضج شهادة بعد ذلک و حاکم را تساهل  
 جائز نباشد بلکه بر وی امکان نیست از هر آنچه صدق کشف حقیقت باشد و جب است و تفریق  
 شود و از بسین و ادوی است و خبر و وزن اقوی از خبر یک زن است و چند آنکه عدو بنفیداید  
 قوت خبر افزون گردد و در اقتضای بر عر و واحد و در آنچه مردان را بران اطلاع باشد  
 بی دلیل است و در کتاب و سنت آنچه دال باشد بر جواز شهادت بر شهادت که در اصطلاح  
 فقهی شهادت از عا و گویند نیامده مگر بعضی متأخرین بر جوازش استدلال بجواز روایت  
 اسامی و غیره از سوی آنها کرده اند و از آنحضرت صلوات الله علیه اذن و وقع شهادت چنانکه  
 و حدیث فرما ببلغ اوعی له من سماع و رب حامل فقه الی من هو افقه منه  
 است و اهل اسلام در جمیع اعصار بران اجماع کرده اند و حکم شهادت و روایت یکبیت  
 دهر که زعم فرق کنند بر وی دلیل باشد و مقتضای این استدلال صحت اعداد و اموال

و حدود و قصاص و عدم اشتراط شهادت دو کس بر شهادت یک کس است پس هر که  
 شهادت را در حکم روایت داشته وی را از التزام این معنی محصی نیست و هر که این  
 هر دو را مختلف گردانیده وی قبول ارعاده در مال نمی کند و نه در غیر آن و اگر این التزام  
 نکند دلیل دال بر جواز اراعاه اولاد بر فرق میان اسوال و جواز ثانیاً بیار و میتوان  
 گفت که شهادت بر شهادت داخل در عموم اولاد و الا به بشرعیت مطلق شهادت است  
 زیرا که این شهادت است بر آنکه فلاسف نے زود او بکند و کذا گوایه داده و درین دور  
 شهادت بر آنکه کسی نزدش اقرار بکند یا تکلم بکند اگر ده فرق نیست پس چنانکه شاهر  
 شهادت باین امر که فلانی نزد او اقرار بکند و کذا اگر جائز است همچنان او را شهادت  
 باین معنی که فلانی نزد او شهادت بکند و کذا داده جائز باشد مقتضای این کفایت احد  
 در اراعاه است و لائق حال حاکم ثبت آنست که احاطه احکام اقرار بر اعراف و  
 قرآن احوال کند بدون فرق میان تعریف و تکلیف زیرا که این را بجز افرادے از  
 اهل علم نمی شناسند و شک نیست که تاسیس مقدم بر تاکید است آری اگر مقررا  
 المای بعلم لغت باشد جل کلاش بر قوایین لغت باید کرد و در مدحش بر عرف و لغت  
 اهل بلد کافی است و با بجملة اعتبار تعریف و تکلیف محمول بر فاهم اسرار لغت عربیت است  
 که حافی تراکیب الفاظی و اندر بخلاف عامه که شبه با حجامه

### باب در بیان دعاوی و عینات

در حدیث متفق علیه از ابن عباس آمده که آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود اگر داد و ستد  
 مردم بجز دعوی خود مردم دعوی دما در رجال و اموال ایشان بکنند و لکن بر مدعی علیه  
 سوگند نیست و نزد یقیق با سنا و صحیح باین لفظ است که مینه بر مدعی است و مینه بر یک یک انکا  
 کرد و ابو هریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم بر قومی مینه عرض کرد آمان شتابی کردند

در سوگن خوردن پس امر کرد که میان ایشان قرعه اندازند تا که نام یک از ایشان برگردد  
 خورد یعنی هر که قرعه بر بنامش بر آید شش مد عار او بستانند و الا البخاری و وجوب  
 قرعه آنست که چون هر دو خصم مساوی اند پس ترجیح احدی با علی الاخر بدون مرجع جائز نباشد  
 و آن مرجع قرعه است و این نوعی از تسویه امور به میان خصوم است و تقدیر از قسمت  
 شش متنازع فی میان دو کس و اینکه در دست یک از آنان یا در دست غیر آنان باشد  
 کلام طویل است ولیکن آنچه در غرض است همان قرعه است بنا بر این حدیث صحیح و در حدیث  
 ابو موسی آمده که دو کس خصومت کردند و ابی موسی یک را بنه نمود آنحضرت صلی علیه  
 و آله و سلم میان هر دو حکم نصف نصف کرد و اخراج احمد بن ابی داود و النسائی  
 و هذا لفظه و قال اسناده جید ولیکن درین حدیث تقیید وجودن شش در دست  
 هر دو نیست و آنکه در حدیث جابر آمده که دو کس دعوی کردند و آنحضرت صلی علیه  
 و آله و سلم حکم از برای کسی کرد که در دست او بود پس سندش ضعیف است ولیکن استدلال  
 بحدیث گندی مکن است چه وی گفت که ایها الرضی دینی دینی و آنحضرت صلی علیه  
 علیه و آله و سلم از حضرتی فرمود انک یبینه وی گفت لا فرمود نلک یبینه و این ال است  
 بر وجوب حکم از برای صاحب ید و خصم او بینه باشد اگر اقامتش کرد حکم مجرد اقامت واجب  
 گردید و بینه نوی یا حکم نیست و این دلیل است بر ترجیح بینه خارج و آنکه بلرانی از حدیثی بی اثر  
 آورده که آنحضرت صلی علیه و آله و سلم در میان دو خصم که هر یک بینه آورده و حکم فرمود برای کسی که  
 بنامش بر آمده و این حدیث نزد ابو داود و از مرسل بن مسیب است پس قوی بر عارضه حدیث  
 قسم نیست و صحیح میان این روایات مکن است محل بعضی بر بودن شش مد عار در دست احدی و  
 بعضی بر بودن شش در دست هر دو یا در دست غیر این هر دو که مقرر است از برای این هر دو و کفایت از آنکه  
 نیست و مقام از موطن اشکال است و ارجح نزد ما است باشد بر جمیع تقاویر چه در صورتیکه  
 آن شش مد عار ید احدی است پس بینه که اقامتش کرده اولی است اگر چه در اصل بران نباشد

چنانکه حدیث علی المدعی البینه و علی المنکر الیمین دلالت دارد بر آن لکن میان  
 نبودن بینه بر آن و میان عدم اعتداد بدان لازم نیست زیرا که با یک حجت بینه  
 بود حجت دیگر را که ثبوت یدست منضم کرد و باین رنگزد و رعایت قوت گردید و بینه  
 غیر ذی پیدا کرد چه حجت واحده است و لکن چون مقتضی مزید اعتبار شود و عدم استناد  
 ایشان بسوی مخرج ثبوت یدست در قوت دو حجت باشد که یدست دیگر است و اگر آن  
 شیء مدعا در دست همگان یا در دست غیر هم است و آن غیر مقرر برای این هر دو است  
 یا هیچ یکی را از آن هر دو بر آن دست نیست پس ظاهر است ابو امامه حارثی گفته  
 آنحضرت فرمود هر که قطع کند حق مرد مسلمان بسوگند خود واجب گرداند و تعالی از برای  
 او آتش دوزخ را و حرام کند بزدی جنت را مردی گفت اگر چه شیء یسیر باشد ای رسول خدا  
 فرمود و اگر چه شاخی از اراک باشد رواه مسلم و حدیث دلیل است بر شدت و عید  
 حلف از برای اخذ حق غیر و لکن این ایجاب نادر و تحریم جنت مقید باشد بعدم توبه و  
 بعدم تخلص از حقی که باطل آنرا گرفته چه در همین درینجا اگر چه مطلق وارد شده باین ماجر  
 است بقرینه حدیث اشعث و لفظ وی این است که آنحضرت گفته هر که حلف کرد برین  
 و قطع کرد بر آن مال و مسلمان و وی در آن بین قیامت پیش آید خدا را و خدا بر وی خشناک باشد  
 متفق علیه و فرمود هر که حلف کرد بر منبر من که این سی و سیمن آتش وی گرفت جانی نیست  
 خود از نار و این را احمد و ابوداود و نسائی از حدیث جابر مرفوعه روایت کرده اند و هر چه  
 صحیحش گفته و حدیث دلیل است بر عظمت آثم مالف بر منبر نبوی کذب و علماء را در تغلیظ  
 حلف بمکان و زمان اختلاف است و در حدیث دلالت بر هیچ یکی از این دو قول نیست  
 و ابو هریره گفته فرمود آنحضرت که کسی اندک کلام نکند خدا تعالی با ایشان روز قیامت نزد او نماید بسو  
 ایشان و پاک نکند و ایشان را عذاب الیم باشد یکی مردیکه بر فضل آب در صحرا است و آن آب را  
 از این بسبیل منع میکند دیگر مردیکه فروخت کالا را بدست دیگری بعد از عصر و سوگند خورد

که وی این سلع را بکند و اگر گرفته است و خریدار قصد بیعتش کرد و حال آنکه آن کالا غیر  
 این قیمت است و مردیکه بیعت کرد با نام و این بیعت نکرد و گرازی برای دنیا اگر امام او را  
 از آن دنیا چیزی بخشد و یا بیعت کرد و اگر بخشد و فاکند و این متفق علیه است و  
 در متقی گفته روال الجماعة الا الذمذی و جا بر گفته دو کس اختصام کردند در نایقه  
 و هر یک نیت عندی گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حکم از برای کسی  
 فرمود که نایقه بدست اوست و جا بیست دلیل است بر آنکه پدر مرجع شهادت موافقه  
 خود است و سخن برین حدیث گذشته و تخرج او شافعی و سیقی و دوار قطنی است و نیش  
 ضعیف است و این عمر گفته رد کرد آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم یمن را بطالب  
 حق و سندش نزد دوار قطنی ضعیف است و لکن از طریق دیگر هم آمده و در آن این است  
 که مطلوب اولی یمن است اگر کول کند طالب حلف نماید و موید اوست آنچه از  
 جماعتی از صحابه بدون انکار واقع شده و این همه صالح تخصیص قول با فاده حضرت  
 همچو حدیث شاهدک او هیمنه و نحو آن اگر چه نزد تحقیق مفید حصر نیست و الزام  
 یمن بعد از اقامت بینه کماله محتاج دلیل است و لایسا این یمن بر مدعی واجب  
 نیست بلکه واجب بر خصم اوست که مدعی علیه منکر است و از وجوبش بر منکر یا شاهد و جاه  
 و جوبش بروی باد و شاهد یا زیاده لازم نمی آید زیرا که یمن مذکور بایک گوا و اقامت نظام  
 گواه دیگر است بنا بر آنکه شاهد واحد مناط حکم نیست و آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم شاهدک او هیمنه فرموده و شاهدک او هیمنه گفته همچنین قبول بینه بعد از  
 یمن محتاج دلیل است زیرا که بر هر که یمن واجب بود یمن کرد و یمن مناط شرعی است  
 پس قبول مناط دیگر که بینه باشد مقتضای سوی برهان است و حاکمی که ثابت و عارف مالک  
 حکم و مدارک دلیل است او را لائق است که از مدعی نزد طلب او برای یمن بگوید که ترا  
 بینه هست چنانکه آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حضری را گفته اگر گوید هست امر با و نیش

کند و اجابتش بسوی خلیفہ خصم قبل از اتیان بینه نہاید و اگر گوید نیست خصم او را سوگند دهد  
 بعد از آن اگر گوید کہ مینہ دارم ہرگز پذیرا نفرماید بکلیہ آنچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بخصمی  
 گفتہ لیس لك الا ذلك همان بگوید و آنجان با نچہ از صحابہ در مثل این موطن واقع شدہ  
 غیر مفید است زیرا کہ مقام از سارح اجتناب دست و در اجتناب احد سے براہدی عجت  
 نیست آری اگر شکاف شود کہ کسیں خصم ناجزہ است و این انکشاف معلوم بودند منظور  
 مسعیہ بسوی آن واجب گرد زیرا کہ احد و نسائی و حاکم از حدیث ابن عباس آورده اند  
 کہ دوم در اختصاص کم کردند بسوی رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در چیز سے مدعی را  
 فرمود بینه اقامت کن وی اقامتش نکرد دیگری را فرمود حلف کن و سے سوگند فرمود بخدا  
 کہ جو او خدا سے دیگر نیست کہ این شے نزہت نیست جبرئیل علیہ السلام نازل شد و گفت  
 وی کا زب است آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حلف را فرمود بلی قد فعلت و لکن  
 الله قد غفر لك باخلاص قوالك لا اله الا هو بعدہ و او امر بایفای حق خصم سے  
 کرد و این حدیث را کہ امام علت نیست اگر چه بعض اہل حدیث زعم کرده اند بکہ آنست  
 و این را رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم الزام خصم بایفای حق بعد از حلف بانجا جبرئیل  
 علیہ السلام کرد و این خبر مفید علم یقینی است پس چون حاکم را نچہ مفید علم بکذب بکین  
 باشد حاصل گردد بران عمل کند و اگر حاصل ہمین ظن بکذب است فقط چنانکہ شہادت  
 ہو و شاہد مفید است پس عمل بدان جائز نباشد زیرا کہ ترجیح منظور بر منظور و نہایت  
 بر منطاب بدون دلیل است و مفید علم بکذب ہمین چند چیز است از انجلیہ یکے علم حاکم بہ ثبوت  
 چیزی است کہ حالف بر تے آن حلف کردہ بمشاہدہ یا اقرار حالفہ کہ وی سوگند دروغ  
 ثورہ دست یا بشہادت کہ ضرورہ مفید علم باشد یا استند لا آنچه تواتر و نچہ بقارب  
 دوست حالتہ رضی اللہ عنہما گفتہ در آمد رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم روزی بر سن  
 شادمان می دختہ اسار بر وجہ او فرمودندیدی کہ بخیزہ بخی نظر بسوی زمین حارثہ کرد

مؤلف هذله اقدام بعضها من بعض متفق علیه و حدیث دلیل است بر اقتداء قیافه در شجرت  
نسب و همچنین است مذہب مالک و شافعی و جہابیر علماء و وجود دلالت تقریر ببولیت  
و تقریر یکے از اقسام سنت است و خفیہ بآن رفته اند کہ عمل بر قیافہ نیست و دعوی تسخیر  
مجرد و دعوی بلا بر بان سنت و تمیزت معارضہ میان این حدیث و حدیث قرعہ زیر کاه ہر  
واحد از اینها مثل بطریقہ شرعیست ہر کدام کہ واقع شود احقاقی بدان حاصل سنت دیگر  
ہر دو معاوست ہم و ہند پس خود هیچ اشکال نزد اتفاق نیست نزد اختلاف اعتبار اداست

## کتاب الحق

در حدیث متفق علیہ از ابو ہریرہ آرد کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ارشاد کرد ہر مرد  
مسلمان کہ مرد مسلمان را آزاد کرد و برہاند او تعالی در برابر ہر عضو از وی حصہ سے از  
مستحق از نار و لفظ ازندی از ابی امامہ کہ آنرا هیچ گفتہ این است کہ ہر کہ آزاد کرد و دوزن  
مسلمان را باشد این ہر دو فکاک او از نار و نزد ابو داود است از حدیث کعب بن مرہ  
بسنہ صحیح ہر زن مسلمان کہ آزاد کرد زن مسلمان را باشد فکاک او از نار و ابو ذر گفت  
آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را پرسیدم کہ اہل عمل افضل است فرمود ایمان بخدا و جہاد و  
دادہ او گفتم کہ اہل عمل افضل است گفت آنکہ قرآن دار و دوزن دکان خود نفس است  
متفق علیہ و در حدیث ابن عمر است کہ فرمود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہر کہ آزاد کرد  
حصہ خود را کہ در بندہ بود و او مال است کہ بہای عبد میرسد قیمت کردہ شود بندہ قیمت  
عدل دادہ شود بشر کا حصص خود و عبد بروی آزاد کرد و در نہ آزاد شد از بندہ آنچه آزاد  
شد یعنی در بقیہ حصص عبد ماند متفق علیہ و ہم چنین از ابی ہریرہ آردہ اند کہ در قیمت کردہ  
بندہ بروی و طلب سعایت نمودہ آید بدون تسکت عرشد و گفتہ اند کہ سعایت درج سنت  
خبر و ممکن است کہ مراد آن باشد کہ آزاد شد از بندہ آنچه آزاد شد بمراسیت نیست غرض متفق



پناه جو افسار ابرہہ پر گفتم آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود پادشاهی و پادشاهی فرزند  
 پدر را اگر آنگاه او را ملوک یا پادشاهان آنگاه که رواه مسلم و ترمذی بن حنبل روایت کرده که آنحضرت  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده هر که مالک ذی رحم محرم شد آن آزاد است و این نزد اجماع و  
 اهل سنن است و لکن مجتبه از حفاظ ترجیح و تفسیر کرده اند و جمیع اخبار وارد و در حق ذی رحم  
 خالی از متعال نیست و لکن مجتبه از متعاض از برای استدلال می تواند شد و در لفظی فیهما  
 فی حقیقه نزد مسلم آمده و محتاج دینیا اگر چه ظاهر در انتشار این از شر است و لکن مستانم  
 آن نیست که شر از بنفسه سبب نباشد. و عمر بن حنبل گفته مردی شش ملوک خود را نزد  
 مردن خود آنداخت و او را مالی غیر از این مالیک نبود آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را طلبیده سه  
 جزو را در قرعه انداخت و هر را آذو کرد و چهار را در ورق گذاشت و آن مرد را که همه آزاد  
 کرده بود و سخن سخت گفت و این نزد مسلم است و این حدیث دلیل است بر آنکه حکم تبرع و در  
 مرض حکم وصیت است نافذ می شود و از ثلث جهت تعلق و در ثلث مال و حدیثی جهت است بر  
 ابو حنیفه و من وافقه که قائل اند بقیع سقیفه مولای آنحضرت از نفس خود حرکایت کرد  
 که من ملوک ام سلمه بودم وی گفت آزاد می کنم باین شرط که خدمت رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم کنی تا زنده امی رواه احمد و ابوداود و النسائی و الحاکم و درین  
 حدیث دلیل است بر صحت اقرار خدمت بر عبد متقی و صحت تعلیق بعتق بشرط و وجه  
 دلالت آنست که آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را علم بران حاصل شده و آن را تفر  
 داشته و عائشه رضی اللہ عنہا گفته رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود و لا از برای متقی  
 متفق علیه فی حدیث طویل و این عمر گفته آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود  
 و لا حکم است بر من بعد از من و نه سبب و نه فرقه شود و نه سبب کرده آید صحیح ابن حبان و الحاکم و اصله  
 فی الصحیحین بن بغیر هذا اللفظ

باب در بیان مبر و مکاتب و ام و له

جابر گوید مردی از انصار غلامی را از پس پشت آزاد کرد و جزوی او را مالی نبود این جابر را  
 آنحضرت رسید فرمود که می خرد او را از من نعیم بن عبد الله او را بهشت صد درهم خرید کرد  
 متفق علیه و در لفظی از بخاری چنین است که پس محتاج شد آن مرد و در رواستیه از  
 نسائی آمده بود بران مرد و بن پس بفرخت آنرا بهمان بهشت صد درهم و آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم این و را هم بوی داد و گفت دین خود را او کن حدیث دلیل است بر شریعت  
 تنبیه مطلقا و بر بیعت و بر با حاجت و خبر و ال بر بیعت از بیعت اگر بصحت رسد صحیح نمک است لیکن  
 صحیح نشده و قائل بجواز و ائمه در موقوف منع است و بر مدعی عدم جواز بیان مال آنست  
 اگر گوید مال عقیق است گوئیم ناجز است و اما مال بی بودن شرط بشرط غیر واقع پس منع است  
 و در حدیث عمرو بن شعیب عن ابی عن جده از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آمد که کتاب  
 عبد است ما و امیکه بروی از مکاتبتش در سینه باقی است اخوجه ابو داود با سند  
 حسن واصله عند احمد و الثلثة و آیه سلمه گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم  
 فرمایند چون یکی را از شما کسی ندان مکاتب باشد و ندان کتاب مال بود که بدل کتابت و ا  
 می تواند کرد پس باید که از وی در پرده شود و رواه احمد و الاربعة و صحیح الترمذی  
 حدیث دلیل است بر دو مسئله یکی آنکه مکاتب را چون مال بقدر کتابت باشد و می  
 در حکم احار است سیده را از ان ملوک در پرده می باید بود و گو تمام مال بنویسند و دویم  
 آنکه ملوک را نظر بباله رواست مادم که او را مکاتب نکرده است و مال کتابت را می باید بکتاب  
 عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود دیت و اود می شود و مکاتب بقدر آنرا دیت  
 و دیت حر و بقدر رقی دیت عبد رواه احمد و ابی داود و النسائی یعنی اگر مکاتبی که  
 نصف مال کتابت داده است کشته شود قاتلش نیاید و قیش بحساب حر و نیم بحساب بنو  
 بولای او بدر و عمر بن حارث که برادر جویری ام المومنین است گفته گذشت آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم نزد موت خود و در همی و نه دینار و نه بنده و نه داه بگر بیهضه که دل

نام داشت و سلاح و زین می که آنرا صدقه ساخته بود در واه البخاری و این حدیث  
 دلیل است بر تتر جناب مقدس او از ادناس و اعراض دنیا و خلوق و تقابل اشتغال  
 باین تنجی سرا و در حدیث ابن عباس است نزد احمد و ابن ماجه و حکم یاسنا و ضعیف  
 مرفوعاً بهزن که بناسید از سید خودی آزادست بعد از مرگ و س که این دلیل است بر  
 حریت ام ولد بعد از مرگ سید و برین است دال حدیث متقدم که نه بنده گذشت نه داه  
 و این سله طویل الذیل است ابن کثیر مصنف مستقل در ان جمع کرده و جمله اقوال در ان هشت  
 قول است و شک نیست که حکم بقیم ام ولد ستانیم عدم جواز بیع اوست پس اگر این حادثه  
 که قاضی بحریت است بولادت از سید است بصحت رسد دلیل باشد بر عدم جواز بیع او  
 و لکن جماعتی از حفاظ ترجیح و قفض بر عمر رضی الله عنه کرده اند و احوط نزد ما اجتناب از  
 بیع اوست زیرا که نقل احوالش آنست که از او نوشته باشد و مومنین و قاف اند و شکی نیست  
 چنانکه صادق مصدوق بدان اخبار فرموده و در حدیث سهل بن جلیف آمده که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که احانت کند مجاهد را در راه خدا یا خرم یعنی قرضدار را  
 در سرتوی یا رکاتب را در رقیه او سایه دهد و در حق تعالی روزی که جز سایه اش سایه  
 دیگر نباشد اخوجه احمد و صحیح الحاکم تا اینجا اول احکام از کتاب بلوغ المرام شامل  
 مضامین و بل الغمام حاشیه شفا الاول و انصرام یافت اکنون ابواب کتاب بجامع از  
 بلوغ المرام بهتلمی آید و بالله المتعاقب و هو المستعان

## کتاب الجامع

درین کتاب ابواب ادب و بر و صله و زهد و ورع و ترهیب از سواک اخلاق  
 و ترغیب و برکارم عادات و ذکر و دعا مذکور است تا خاتمه جمله امور بر حسن باشد

## باب در بیان ادب

سلم از ابو هريره روايت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مسلمان را بر مسلمان  
 شش حق است چون ملاقاتش کنی بروی سلام کن و چون ترا بخواند یعنی از برای  
 طعام اجابتش کن و چون نصیحت خواهد اندرز کن و چون عطسه زند و کحله گوید جوایش ده  
 یعنی بیدک الله بگو و چون بیمار گردد عیادتش نما و چون بمیرد همراه جنازه اش برو و در  
 حدیث ابی هريره است مرفوعاً نظر کنيد بکسیکه افضل از شماست در تبسم و زینبید بکسیکه  
 بالآخر از شماست که این نظر اجد بر آست که از در او و حقار لغت خدا بر خود کنيد و تفق  
 علیه و اللفظ المسلم و تو اس بن سمان گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم نماز بروا ثم یعنی  
 نیکی و بدی پس ایام فرمود بر خوش خوشت و اثم است که در سینه تو بافد و ناخوشی در آن  
 اطلاع مردم بر آن اخراج مسلم و اثم ترا و سلم است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً چون شما کسی  
 با مشید و کس یا یکدیگر بد و ن آن سوم سرگشته نکلند تا آنکه مردم بیامیند زیرا که این تنه  
 اند و گین می سازد آن دیگر را و ابن عمر گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود مرد مردی را  
 از مجلس او بر نیزانیده خودش در آنجا نشیند و لکن نعمت و وسعت کنيد صفتی علیه و فرمود  
 چون یکی از شما طعام خورد دست خود پاک نسا و تا آنکه بلیسد یا بلیساند و دیگرے را و این نیز  
 متفق علیه است از حدیث ابن عباس و ابو هريره گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم فرمود  
 سلام کند صغیر بر کبیر و کبیر بر کبیر و در روایتی او سلم و سوار بر آشتی و در حدیث علی است مرفوعاً  
 کافی است از جماعت چون بگذرد آنکه سلام کند بکسی از آنان و مجزی است از جماعت آنکه  
 جواب سلام گوید بکسی از آنان و مجزی است از جماعت آنکه جواب سلام گوید بکسی از آنان  
 رواه احمد و ابی یحیی و قمر و ابدا کنيد بیود و نصاری را سلام و چون ملاقی مشید  
 ایشان را در راه مضطرب گردانید بسوی اشیق مکان و این نزد مسلم است از حدیث علی و این  
 سنت از عمر در از نسبی گشته تا آنکه امر فرقتیه بالعکس شده و از تبعات ترک این سنت است  
 که زمام حکومت بلاد اسلام درین زمان پرست اهل کتاب است و قمر و چون عطسه زند

یک از شما الحمد لله بگوید و برادرش او را ید سحاک الله گوید و وی در جوابش بچند یکم الله  
 و یصلح بالکم فرماید اخراجہ البخاری عن علی و تم از علی است نزد مسلم فرماید یا نشاء  
 یک از شما استاده و چون نعل پوشد ابتدا پای راست کند و چون بکشد ابتدا پای  
 چپ نماید و باید که بین اول و تنعل و آخر و نزع باشد و این متفق علیه است از حدیث  
 علی و تم وی رضی الله عنه گفته که در رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و یصلح بالکم  
 شما در یک نعل یا هر دو پوشد یا هر دو را غلط کند متفق علیه در حدیث ابن عمر است و  
 نمی بیند خدا بسوی کسی که می کشد جامه خود را بناز و فرمود چون بخورد یک از شما بنوشد  
 بدست راست بخورد و بنوشد در یکا شیطان بدست چپ می خورد و می نوشد اول  
 متفق علیه است و ثانی نزد مسلم و عمرو بن شعبه عن ابیہ عن جده آورده که آنحضرت صلی الله  
 علیه و آله و سلم فرمود بخورد و بیاشام و پیش و غیر سرت و میله اخراجہ اسحاق و ابوداود  
 و علقه البخاری

### باب در بیان پر و صلہ

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که دوست دارد که فرخی کرده شود  
 در رزق وی و تا خیر کرده شود در اثر یعنی اهل و سبب باید که صلوات رحم کند اخراجہ البخاری  
 و فرمود بنی و را یزید بن عقیل رحم متفق علیه من حدیث جابر بن عبد الله بن مطعم و فرمود  
 حرام کرده است خدا بر شما عقوق اہماء و زنہ در گور کردن و ختران و منع و مات یعنی  
 بخیل و گدائی کردن و کرده داشته است قال و قیل و کثرت سؤال و اضاعت مال و  
 این متفق علیه است از حدیث سفیر بن شعبه و کراہت در لسان شاعر مطلق می شود بر تحریم  
 پس این چیز احرام باشد و عمرو بن العاص از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که خدا  
 خدا در رضای والدین است و خطا یعنی ناخوشنودے خدا در خطا مادر و پدر است اخراجہ الترمذی  
 و صحیح ابن حبان و الحاکم و انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود و گنای یکم

جان من بدست اوست ایسان می آرد بنده آنکه دوست دارد و از برای همسایه یا برادر  
 خود آنچه دوست می دارد و از برای جان خود و این متفق علیه است و در حدیث ابن مسعود  
 آمده که پیغمبر رسول خدا صلوات الله علیه و آله و سلم فرمود آنکه هر چه بفرستید برای خدا یا آنکه  
 و سعه ترا آفرید و گفتیم باز کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه فرزندان را بکشتن  
 از ترس آنکه بالتوجه خود بفرستیم باز کدام گناه بزرگتر است فرمود آنکه زنا کنی با زن همسایه خود  
 الشیطان متفقاً و هم در حدیث متفق علیه است از ابن عمر و بن  
 العباس مرفوعاً که از کباب گرسنه و ششام دادن مردی را در پیر خود گفتند شد رحل  
 والدین را سب می کند فرمود آری و ششام می دهد پدری را پس و سعه پدر را و ششام  
 می دهد و سب می کند مادر را و پس وی سب مادر را نیکی می نماید به میت  
 و این خویش بد ششام می آید اصحاب کین در قلب هر کس که می داد و  
 و در حدیث متفق علیه از ابی ایوب انصاریست مرفوعاً حلال نیست مسلمان را که ترک  
 دهد برادر خود را زیاده بر سه شب ملاقاتی می شوند هر دو و اعراض می کنند این و آن یعنی از  
 یکدیگر و بهتر هر دو که است که ابتدا اسلام کند و جا بر گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود  
 هر مرد و صدقه است اخوجه البخاری و لفظ ابی ذر این است حقیر مدار از مرد و صد  
 هیچ نشئه اگر چه ملاقاتی شوخی برادر خود را بر روی کشاده و فرمود چون بهر سه شوی با بسیار که آب  
 آلود باز پرس نام مسلمانان را اخوجه مسلمان و در حدیث ابو هریره است مرفوعاً که هر که  
 دو کند از مسلمان که سب را از کرب دو کند خدا از وی کربت را از کرب روز قیامت بر او  
 بکربت بخشد و هر که آسانی کند بر تنگدست آسان سازد خدا بر او سعه در دنیا و آخرت  
 و هر که پرده پوشد مسلمان را در دنیا بپوشد خدا پرده او در دنیا و آخرت و خدا او بدو بدست  
 ماحام که بنده در مدد برادر خود باشد اخوجه مسلم و فرمود هر که دلالت کرد بر خیر او را مثل اجر  
 قائل باشد اخوجه مسلم عن ابن مسعود و این عمر مرفوعاً گفته هر که پناه خواهد شما را بخشد

اورا پناه دهید و هر که سؤال کند شمارا بخند او را چیزی بدیدید و هر که نکوئی کند با شما جزای احسانش بکنید و اگر نیاید دعایش دهید اخوجه الیه حق و حقیقت در او امر و موجب است

### باب در بیان زهد و ورع

لعمان بن شیبیر گفته است حضرت را شنیدم می فرمود حلال بود است و حرام بود بر او میان این هر دو شبهات است که بسیاری از مردم آن را نمی دانند هر که از آن شبهات پرهیز کرد دی دین و دایره خود نگاهداشت و هر که در آن افتاد و در سر افتاد همچو چراند که گرد چاه می چراند نزدیک است که در آن بیفتد آگاه باشید که هر پادشاه را همی است و حامی خدا محارم او بجانست و در زن آدمی پاره گوشت است چون نیک شود به تن صالح گردد و چون تباه گردد به تن فاسد گردد آگاه باشید که آن پاره گوشت دل است متفق علیه و این حدیث اصل عظیم و قاعده کبیره است در دین علامه شوکانی شیخ متقلش نوشته و بغایت افاده پرده بسته و لعمان زود روایت این حدیث هر دو انگشت خود بگوش مائل ساخته مقصود تاکید شنیدنش از آنحضرت صلوات است

حرف از زبان دوست شنیدن چه خوش بود یا از زبان آنکه شنید از زبان دوست و در حدیث ابو هریره است زود بخاری مرفوعا هلاک شدند دینار و درهم و جامه اگر داده خوشه گوشت و اگر نداده شد خوشه و نشد

گفت چشم تنگ دنیا دارا یا فتناعت پر کند یا خاک گور  
و ظاهر است که آخر دینار است و آخر درهم هم و چون این هر دو با محبت جامع بشد  
هلاک نقد وقت آمد خاک کسی است که در همه حال خوشه و دوست کماتیل  
نه شادی داد سمانی نه غم آورد نقصانی پیش همت ماهر چه آمد بود و همانه  
ابن عمر گفته است گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هر دو دوش من و فرمود باش در دنیا  
گو یا تری خانه منی یا را بگذری چه هر که سکن و مسکن و وطن ندارد یا بر سر راه است و سئل

بچیری نمی بند و ابن عمری گفت چون شام کنی منتظر باد و بپاش و چون صبح کنی نگران  
شام بپاش ۵

برستی خود نه اعتمادی می کن      نه بر کسی قصد ندادی کن  
چندے اگر زمانه اینجا دارد      خالی شود انتظار باو سے کن  
و گفت بگر از صحت خود برای تمام خویش و از حیات خویش برای موت خود اخراج البخاری  
برگ عیش بگو و خویش فرست      کس نیار و ز پس تو پیش فرست  
و هم در حدیث ابن عمرست نزد ابو داود و ابن حبان صحیحش گفته که آنحضرت صلی اللہ علیہ  
وآلہ وسلم فرمود ہر کہ مانا شد بقومی و سے معدود دران قومست و این حدیث متصل بسط  
طویل است و اصلی است از اصول غنیہ دین کتاب اقتضاء الصراط المستقیم کہ تالیف شیخ الاسلام  
ابن تیمیہ رحمہ اللہ تعالیٰ است گو یا شرح ہین حدیث من تشبہ بقوم فهو منهم است و  
ابن عباس گفت درس آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بود یک روز فرمود ای غلام نگاہ  
خدا را نگاہدار و ترا نگاہش داری یا بی او سبحانہ را روی خود و چون خواہی از خدا بخواہ  
از خدا خواہم و از غیر نخواہم بخدا      کہ نیم بند و غیر و خند اسے و گرسست  
و چون مدخواستی مد و بخت خواہ اخراجہ الترمذی و قال حسن صحیح و نزد ابن ماجہ  
و غیرہ بسند حسن از سهل بن سعد آمدہ کہ مرد سے نزد آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آمد و  
ای رسول خدا صلم راہ نامرا بر کاری کہ چون یکم دوست دارد مرا خدا فرمود بے رحمتی و  
کن در دنیا دوست گیر و ترا خدا و زہ کن و ناخپسہ نزد مردمست دوست دارند ترا مردمست  
شک کہ بی نیاز سے از دنیا و مال و سامان مردم سبب محبت الہی و دوستی مردمست  
۵ بی نیازی ہستی دارد و کہ بیان واقف اند ماہم از دست رد و چہرہ ناخشنود ہا ہم  
و سہن ابی و قاص از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم شنید کہ می فرمود خدا دوست میدارد  
بند و پرہیزگار را سود و حال گوشہ گزین را اخراجہ مسلم ۵



مرا بیکانکه اود خلق با حق آشنا کرده است بد بطبع من بکس کم ساختن بسیار میازد  
 و در حدیث مرفوع ابوهریره است نزد و نزدی بسند حسن که از حسن اسلام مرد دست  
 گذاشتن مالایعنی و این حدیث بخلاف آن چهار حدیث است که در دین و دنیا انسان را  
 کافی است و شرح درازی خواهد این مختصر از ابرینی تا بدو مقدم من بعد یکرب گفته  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود پرنک و فرزند آدم هیچ آوند بدتر از شکم یعنی شکم  
 بدترین آن آوند باست که پر کرده شود و از پیر شدنش شراب و بدیهامی زاید و آن گفته  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر بنی آدم بسیار خطا کار است و بهترین این خطا کاران  
 تو بکنند گان اندا خوجه التمدی و این ملاحظه و سندی قوی است و هم در حدیث  
 انس است که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خاموشی حکمت است و قلیل اند فال  
 آن و این نزد بیتی است در شعب بسند ضعیف و صحیح است که قول لقمان حکیم است

### باب در تزیین از مساوی اخلاق

ابوهریره گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود در داری خود را از حد زیر که حد است  
 را بچنان می خور که آتش منیم را و این را ابو داود و انس کرده و این جمله حدیث انس  
 سخنان آورده و هم ابوهریره گفته که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود نیست پهلوان آنکه  
 مردم را بر زمین اندازد و شدید کسی است که نزد غضب مالک جان خود باشد و منفی علیه  
 و هم در حدیث متفق علیه است مرفوعا از ابن عمر غلام ظالم است روز قیامت و لفظ مسلم از  
 جابر مرفوعا چنین است که سپر بنی پرستم را که ستم ناریکیا است روز قیامت و پیر بنی کنی نخل را  
 که این نخل هلاک کرد که کسی را که پیش از شما بودند و امام احمد بسند حسن از محمود بن لید مرفوعا نقل  
 نموده که خوف ترین آنچس می ترسم بر شما شرک که چک است یعنی ریاض  
 کلید در روز نخست آن ساز که در چشم مردم گزاری دراز  
 و در حدیث ابی هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم که نشان منافق سه چیز است

چون سخن گوید و سوغ گوید و چون وعده کند خلاف نماید و چون امانت نهاد و شویخت  
 کند متفق علیه و تزویر و شیخیمن از حدیث ابن عمر این قدر زیاده آمده که چون خاصیت  
 کند بخور نماید و هم در حدیث متفق علیه است از ابن مسعود مرفوعاً که دشنام کردن مسلمان  
 فحوق است و کشتن او کفر و ابو هریره از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آورده که دو  
 داری خود را از گمان بردیرا که گمان کذب حدیث سنت متفق علیه و صحیحین است  
 متفقاً از معقل بن یسار که گفت شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را می فرمود  
 نیست هیچ بنده که استرعا کند از وی خدا را معنی را میبرد و از یکم میرد و او خان است  
 مگر آنکه حرام کند خدا بر وی جنت را و سلم از عاشر روایت کرده که آنحضرت صلی الله علیه و آله  
 و سلم فرمود ای خدا هر که والی خیر می شد از هست من و شاق آمد بر ایشان دشوار  
 کن بر وی و فرمود چون قتال کند سیکه از شما باید که برهیزد و در وی متفق علیه من حدیث  
 ابی هریره یعنی بر روی نزد و هم در حدیث و سه ریشه الله عنه است که مردی گفت  
 ای رسول خدا صلوات علیه و آله و سلم وصیت کن مرا فرمود خشم بگیر آن مرد مکرر همین سوال کرد هر بار که  
 فرمود و این نزد بخار است و از روایت خولاء انصاریه نزد بخار که مرفوعاً آمده که مردم  
 خوض می کنند و مال خدا بغیر حق ایشان را تار باشد و زیقا است و در سلم است از ابی هر  
 از آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم در آنچه روایتش از پروردگار خویش می فرماید که ای  
 بندگان من حرام کرده ام من ظلم را بر جان خود و حرام ساختم ستم را میان شما پس  
 ظلم نکنید بر یکدیگر و ابو هریره گفت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم گفت می دانید که غیبت  
 چیست گفتند خدا و رسول و ائمه را ندانند فرمود ذکر کردن تو برادرت را با آنچه ناخوشش می آید  
 گفتند اگر باشد و برادر من آنچه می گویم فرمود اگر هست در و سه آنچه می گوئی غیبت کردی  
 او را اگر نیست بهتان بستی بر وی آنچه مسلم و هم در حدیث ابی هریره است مرفوعاً که  
 مکنید و نه تهاش و نه دشمنی کنید و نه غیبت کنید در پس پشت و نه بیج کنید بعضی شایع بعضی

و باشد بندگان خدا برادر یکدیگر مسلم برادر مسلم است شتم نمی کند او را و خدا دل و شتر و ک  
 نمی نماید او را و خود نمی شتر و او را تقوی اینجا است و اشاره کرد بسوی سینه سبزه است  
 آدمی را از شتر آنکه حقیر نپندارد برادر مسلمان را تمام مسلم بر مسلم حرام است خون و مال و  
 و آبروی او و این نیز نزد مسلم است و نزدی از حدیث قطبه بن مالک روایت کرده  
 و حاکم صحیحش گفته که بود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می گفت اللهم جنبني منكرات  
 الاخلاق و الاحمال و الالهواء و الاولاد و اءبار خدا یا میکسوار مرا از ناشناخته  
 عادات و کردار با و خواسته ها و بسیارها و آئین عباس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و  
 سلم فرمود ما را یعنی خصوصیت مکن برادر خود را و مزاح مکن او را و پیمان مکن او را و افلاک  
 کن و این را نزدی بسندی آورده که در آن ضعف است و هم نزدی نزدی است از  
 حدیث ابی سعید خدری مرفوعاً و خصلت است که جمع نمی شود در مومن یکے بکل و دیگر  
 خلق بد و سندش ضعیف است و مسلم راست از حدیث ابو هریره مرفوعاً و دوشنام  
 و هند هر چه گویند گناش بر بادی است تا آنجا که مظلوم تجاوز کرده و ابوصبر گفته رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمود هر که گزند رساند گزند رساند او را خدا و هر که دشمنی کرد مسلمان را  
 دشمنی کند بروی خدا تعالی اخوجه ابداً و الله صمدی و حسنه و گفت  
 ابوالدرداء فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او تعالی دشمن می دارد و فاحش پیوه گو  
 را و این را نزدی تصحیح کرده و نزد است از حدیث ابن مسعود مرفوعاً که مومن طعن کننده  
 نباشد و لعنت کننده و نه فحش گوینده و نه بر زبان و این را تحسین کرده و حاکم تصحیحش  
 پر خسته لیکن راجع نزد و از قطنی وقف است و در حدیث عائشه مرفوعاً آمده و شنام  
 گفتید مردگان را که رسیدند با نچه پیش فرستادند اخوجه البخاری و فرمود و آن است  
 نمی شود و غن چین و این متفق علیست و آن گفته آنحضرت فرمود و هر که باز داشت خشم خود را  
 باز دارد و خدا دوی عذاب خود را و این را طبرانی در او سطر ارج کرده و آنرا شایسته است

متفق جلیہ و فرمود از انچه مردم از کلام نبوت اولی دریافتند این سخن است که چون  
 شرم نکرده هر چه خواست بکن اخوجه البخاری و در حدیث ابو ہریرہ است نزد مسلم  
 مرفوعاً موسن قوی بہتر و احب است بسوی خدا از موسن ضعیف و در ہر مسلمان خیر است  
 حرص کن بر انچه ترا سود دہد و در از خدا جو و عاجز بشو و چون مصیبتی رسد بتو گو کہ اگر تین  
 می کردم چنان می بود و لکن گو کہ قل را اللہ و ما شاء فعل یعنی خدا بچنین مقدر کرد و  
 انچه خواست نمود زیرا کہ حرف تو بمنی کاش غل شیطان می کشاید و عیاض بن جاحفہ  
 آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود او تعالی وحی فرستادہ است بسوی من کہ فروتنی  
 کنی دشمنان آنکہ یعنی نکند احدی بر احدی و نازش ننماید هیچ کس بر هیچ کس اخوجه مسلم  
 و در حدیث ابی الدرداء است مرفوعاً ہر کہ باز دارد از کار روی برادر خود در پس پشت او  
 برگرداند خدا از روی او آتش دوزخ را روز قیامت اخوجه الترمذی حسنہ و نزد  
 احمد از حدیث اسامہ بن زید بخوان آمدہ و گفت ابو ہریرہ کہ فرمود رسول خدا صلی اللہ  
 علیہ وآلہ وسلم نکر هیچ صدقہ از مال چیزے را نپذیر و خدا بندہ را بعفو یعنی از جرم و  
 تقصیر دیگری مکرمت و تواضع نکرد احدے او برای خدا اگر بلند کرد او را خدای تعالی  
 اخوجه مسلم و عبد اللہ بن سلام گفتہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود ای مردم  
 خاش کنید سلام و بخورانیہ طعام و پیوند سازید از جام و نماز گزارید بشب و مردم و خواب  
 در آن بخت بسلام تزدی گفتہ این حدیث صحیح است و تہم داری گوید رسول خدا صلی  
 علیہ وآلہ وسلم فرمودہ دین نصیحت است سہ بار گفت این را گفتیم از برای کیست اے  
 رسول خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم و خدا را و کتاب او را و رسول را و ائمہ مسلمین و عامہ ایشان اخوجه  
 مسلم و فرمود اکثر چیزی کہ در بہشت در آرد تو سے اللہ و حسن خلق است اخوجه  
 الترمذی و صحیحہ الحاکم عن ابی ہریرہ و تہم و حدیث مرفوع است نزد ابویعلی  
 شامی تو انید بچند مردم سہا لہاے خود و لکن باید کہ بچند آنان را از شتاب و جہ و حسن خلق

فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر شماست راست گفتاری زیرا که صدق راه  
می نماید به نیکو کاری و نیکو کاری راه می نماید بسوی بهشت و همیشه آدمی راست  
می گوید و تحریری صدق می کند تا آنکه نزد خدا صدق نوشته می شود و یعنی بسیار راست گو  
و دور دار پیخود را از دروغ زیرا که کذب راه می نماید بسوی فجور و فجور هادی است  
بسوی نار و لایزال آدمی دروغ می گوید و تحریر و قصد کذب می نماید تا آنکه نوشته شود  
نزد خدا کذاب متفق علیه من حدیث ابن مسعود و هم در صحیحین است متفق از  
ابی هریره مرفوعاً و در دار پیخود را از ظن زیرا که ظن اکذب حدیث و دروغ ترین سخنان  
و فرمود پیغمبر در انبیا شستن در راهها گفتند ای رسول خدا صلام چاره چیست ما را  
از شستن گاهها که سخن کنیم انجا فرمود چون باز نمی مانید باره حق راه بجا آرید گفتند حق  
چیت فرمود چشم پوشیدن و باز ماندن از ایذا رسانی و جواب سلام دادن امر معروف  
و نهی از منکر کردن متفق علیه و لنعم ما قبل

به پیر میگرد گفتیم که چیست راه نجات بخواست جام می و گفت عیب پوشیدن  
معنا و یه گفته آنحضرت فرمود هر که خدا با وی اراده خیر می فرماید او در دین فقیه می گردد متفق  
علیه مراد بفقّه درین حدیث و دیگر احادیث که در معنی این حدیث است باتفاق اهل علم  
و فقه فهم کتاب و سنت و دیگر اوله و حج ملت است نه فقه مصطلح علمای فروع و فضلاء  
رای و در سلف مرد زاهد در دنیا و رغبت در آخرت را که عامل بر کتاب و حدیث و عالم  
بقرآن و سنت می بود و فقیه می گفتند و امر و فقیه عبارت از کسی است که متشوق شرع و  
متقیق مزار باشد و فتا و امای بسیار از اقوال و آرای اهل روزگار نزد و می آید  
موجود بود و مردم را بدان قضا و اتقا کند فان الله و انا الیه راجعون ابو الدرداء گفته  
فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم هیچ شئی در تراز و گران تراز حسن خلق نیست و این  
نزد ابو داود دست و ترندی تصحیح کرده و در حدیث ابن عمر است مرفوعاً که حیا شعبه از ایمان

متفق جلیہ و فرمود از انچه مردم از کلام نبوت اولی دریافتند این سخن است که چون  
 شرم نکرده هر چه خواسته بکن اخوجه البخاری و در حدیث ابو هریره است نزد مسلم  
 مرفوعاً موسن قوی بهتر و احب است بسوی خدا از موسن ضعیف و در هر مسلمان خیر است  
 حرص کن بر آنچه ترا سود دهد و مردار خدا جو و عاجز بشو و چون مصیبتی رسد بتو گو که اگر توبین  
 می کردم چنان می بود و لکن بگو که قل الله و ما شاء فعل یعنی خدا همچنین مقدر کرد و  
 انچه خواست نمود زیرا که حرف تو بمنی کاشن عمل شیطان می کشاید و عیاض بن جعفر گفته  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود او تعالی وحی فرستاده است بسوی من که فروتنی  
 کنی دشمنان آنکه یعنی نکند احدی بر احدی و نازش ننماید هیچ کس بر هیچ کس اخوجه مسلم  
 و در حدیث ابی الدرداء است مرفوعاً هر که باز دارد از آبروی برادر خود در پس پشت او  
 برگرداند خدا از روی او آتش دوزخ را روز قیامت اخوجه الترمذی حقه و نزد  
 احمد از حدیث اسام بنت یزید بخوان آمده و گفت ابو هریره که فرمود رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله و سلم نکر هیچ صدقه از مال چیزه را نفیض و خدا بنده را بغض یعنی از جرم و  
 تقصیر دیگری مگر عت و تقوا ضعیف نکرد احدی و برای خدا اگر بایزد او را خدای تعالی  
 اخوجه مسلم و عجمه ابن سلام گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود ای مردم  
 فاش کنید سلام و بخورانی طعام و پیوند سازید از جام و نماز گذارید بشب و مردم و خواب  
 در آن بخت بسلام تزدی گفته این حدیث صحیح است و تقیم داری گوید رسول خدا صلی  
 علیه و آله و سلم فرموده دین نصیحت است سه بار گفت این را تقیم از برای کیست اے  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود خدا را و کتاب او را و رسول را و ائمه مسلمین و عامه ایشان اخوجه  
 مسلم و فرمود اکثر چیزی که در بهشت در آرد تقوی است و حسن خلق است اخوجه  
 الترمذی و صحیح الحاکم عن ابی هریره و هم در حدیث مرفوع است نزد ابی یعلی  
 شامی توانی بگوید مردم را الهام خود و لکن باید که بگوید آنان را از شتاب و جوش خلق

حاکم گفته این حدیث صحیح است و لفظ ابو داؤد با سنن حسن از ابو هریره مرفوع این است  
 موسی بن یحیی برادر موسی خروست یعنی او را عیب او آگاهی سازد و از این عمر آمده که  
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود موسی بنی که با مردم می آمیزد و برافزای شان صبر  
 می کند بهتر از کسی است که مخاطب مردم و صابر برافزای شان نیست و این را ابن ماجه  
 با سنن حسن اخراج کرده و این حدیث نزد ترمذی نیز هست لیکن نام صحابی نبوده  
 و احمد از ابن مسعود آورده که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم الاچھ احسن  
 خلقی فحسین خلقی و در مشکوٰۃ این حدیث را از عائشه رضی الله عنها روایت نموده  
 و ابن حبان گفته صحیح است

### باب در بیان ذکر و دعا

گفت ابو هریره که گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم حق تعالی می فرماید من باندۀ  
 خویشم تا ذکر من می کند و هر دو لبش بیاورد و این نزد ابن ماجه است و ابن حبان  
 تصحیح کرده و بخاری تعلیقا آورده و در حدیث مساذ بن جبل است مرفوعا مکرر این آدم  
 هیچ عملی که نجات دهنده تر باشد از او را از عذاب خدا از ذکر خدا اخرجہ این ابن شیبۀ  
 والطبرانی را سندش حسن است و مسلم از ابو هریره مرفوعا روایت نموده که نشست  
 قومی در زمینی که ذکر خدای کنند در آن مگر اگر در گفتند آن قوم را ملائکه و پوشید آنان را  
 رحمت و لفظ ابو هریره نزد ترمذی این است نشست قومی بمقعدی که ذکر خدا اندران  
 نکر و در و در بنی نفع است و اگر باشد حسرت برایشان روز قیامت و این حدیث حسن است  
 و در حدیث ابویوب است نزد یحیی بن یساف مرفوعا که گفت لا اله الا الله و الحمد لله  
 له و باروی همچو کسی است که چار نفس از او و اسمعیل آذاک و ابو هریره گفته فرمود آنحضرت  
 صلی الله علیه و آله وسلم هر که سبحان الله و سبحه صد بار گفته انگند شد خطایا و اگر چه  
 باشد چه کف دریا یعنی در کثرت و این متفق علیه است و مسلم از حدیث جویریہ آورده که گفت

آنحضرت مرا گفت بعد از تو چهار کلمه اگر وزن کرده شنوند با نسیه گفتی توازن روز برابر آید  
 بدان سبحان الله و بحمد الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 و ابوسید خدری مرفوعاً آورده که باقیات صامحات این است لا اله الا الله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 سبحان الله و الله اکبر و الحمد لله و لا حول و لا قوة الا بالله اخبرجه النساء  
 و صححه ابن حبان و الحاکم و احمد و بیاض و فضائل این کلمات جمعا و فرادی بسیار  
 آمده و در حدیث سمر بن جندب است که آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرموده و شنید  
 سخنان من و خدا چار سخن است زبان نمی گذرد تا بهر چه از آن آغاز کنی سبحان الله و الحمد لله  
 و لا اله الا الله و الله اکبر و این نزد مسلم است و در حدیث توفیق علیه فرموده و شنید  
 ابی موسی اشعریست که گفت مرا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم ای عبد الله بن قیس  
 را نه نایم تر از منی از گنجهای بهشت لا حول و لا قوة الا بالله و لا اله الا الله و لا اله الا الله  
 الا الهیه هم زیاد کرده و در حدیث ثمان بن بشیر آمده مرفوعاً که دعا عبادت است  
 اخبرجه الاربعة و صححه الترمذی و له من حدیث انس و عامر عبادت است  
 و نزول از حدیث ابی هریره باین لفظ مرفوعاً آمد غیبت بخیری اکرم بر خدا از دعا و این را  
 ابن حبان و حاکم صحیح گفته اند و ازینجا ثابت شد که دعای غیر الله از انبیاء و اصنام و صلوات  
 شیاطین و کلاب عبادت غیر الله است پس شرک باشد زیرا که معبود بحق جو حق سبحان و باری  
 نیست و انس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم فرماید رو کرده نمی شود دعا میان  
 اذان و اقامت اخبرجه النساء و غیره و صححه ابن حبان و غیبه و موضع آنجا  
 دعا را در صحن حسین یک جا ذکر کرده این یکی از آنهاست و در حدیث سلمان است که گفت  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم رب شما شرمناک و کرم فرماست شرم دارد از بند خود  
 چون هر دو دست بردارد از آنکه تهنه برگرداند اخبرجه الاربعة الا النساء و صححه  
 الحاکم و عمر گفته بود آنحضرت چون دراز میکرد هر دو دست خود در دعا بر نمی گردانید نهما



تا آنکه مسیح روی خود بآن هر دومی فرمود و اخراجا القملى و حديث را شاهد بدارست  
از آنجا حديث ابن عباس است نزد او بود و در مجوش متفقین است که حسن باشد و  
برداشتن و دستها و سوزنش بر روی کی از آداب و عادت است و فرمود اولی مردم بن  
روزی است اکثر آنان در در و در بن است اخراجا القملى و صحیح ابن حبان  
درین حديث بشارت عظیم است از برای کسانی که اکثر الصلوة اند بر رسول خدا صلی الله  
علیه و آله وسلم و درین است این شیوه در زمره اهل علم مخصوص اهل حديث است و فهم  
اولی الناس به صلح بابی هو و اعی سه

و روز بان و مولس جان است نام یار یک دم نمی رو و که مکر نمی شود و  
و شداد بن اوس گفته آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم فرمود سبب الاستغفار این است  
که بگوید بنی الله انت رب لا اله الا انت خلقتنی وانا عبدک وانا علی عهدک  
و وعدک ما استطعت اعوذ بک من شر ما صنعت ابوء لك بنعمتك علی  
و ابوء بدینی فاغفر لی فانه لا یغفر الذنوب الا انت اخراجا القملى  
و در حديث ابن عمر است که بنو رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم که ترک فرمایند این کلمات  
را و میگویند شام کند و صبح کند اللهم انی اسألك العافیة فی دینی و دنیاى  
و اهلی و مالی اللهم استر عی راتی و امن روعاتی اللهم احفظنی من  
بین یدی و من خلفی و عن یمنی و عن شمالی و من فیتی و اعوذ بعظمتک  
ممن ان اشتغال من شغلی اخراجا القملى و این ما جة و صحیح البخاری و مسلم  
از حديث ابن عمر آورده که می گفت رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم اللهم انی اعوذ بک  
من زوال نعمتک و تقهیر عافیتک و فجاء فقمتک و جمیع سخطک و هم و نیش  
ابن عمر است نزد سائل و صحیح البخاری که می فرمود آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم اللهم انی  
اعوذ بک من غلبة الدین و غلبة العدو و شاة الاعداء و بریده گفته شنید

رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم مروی را می گفتم اللهم انی اسألك بانی اشهد  
 انک انت الله لا اله الا انت الاحد الصمد الذی لم یلد ولم یولد ولم یکن له  
 کفوا احد فرموی تحقیق خواست خدا را بنیادی که چون سؤال کرده شود و در آن برده او را  
 و چون خوانده شود بدان بپذیرد و اخرجه الاربعه و صحیح ابن حبان و مسلم نیز  
 اربعه است از ابو هریره که چون صحیح می کرد رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم می گفت اللهم  
 بک اصبحنا و بک امسینا و بک انجی و بک تموت و الیک النشور و چون شام  
 می کرد و بنشین می گفت مگر آنکه بجای الیک النشور می گفت شب الیک المصیر می گفت  
 و آنش گفته اکثر دعای آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این بود و بنا اتنا فی الدنیا  
 حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب النار متنقی علیه و ابو موسی اشعری  
 گفته آنحضرت صلی الله علیه وآله وسلم این دعا می گفت اللهم اغفر خطیئتی و اسرانی  
 فی امری و ما انت اعلم به منی اللهم اغفر لی جلدی و هزل و خطائی و  
 عجزی و کل ذلك عندی اللهم اغفر لی ما قدمت و ما اخرت و ما اسریت  
 و ما اعلنت و ما انت اعلم به منی انت المقدم و انت المتأخر و انت علی کل  
 شیء قدیر متفق علیه و مسلم از حدیث ابو هریره آورده که می گفت رسول خدا صلی الله  
 علیه وآله وسلم اللهم اصلح لی دینی الذی هو عصمة امری و اصلح لی دنیا  
 الی فیها معاشی و اصلح لی آخرتی الیها معادی و اجعل الحیاة زیادة  
 لی فی کل سخیرة و اجعل الموت راحة لی من کل شر و آنش گفته آنحضرت صلی الله  
 علیه وآله وسلم می گفت اللهم انفعنی بما علمتني و علمنی ما ینفعنی رواه النسائی  
 و الحاکم و نزوز نری از حدیث ابی هریره و نحو آن آمده و در آخرش گفته و رد علی  
 الحمد لله علی کل حال و اعوذ بالله من حال اهل النار و سناوش حسن است  
 عائشه رضی الله عنها این دعا مؤخت اللهم انی اسألك من الخیر کلّه عاجله

و اجله ما علمت منه و ما لم اعلم و اعوذ بك من الشراكه عاجله و اجله  
 ما علمت منه و ما لم اعلم اللهم اني اسألك من الخير ما سألك عبدك  
 و نبيك و اعوذ بك من شر ما عاذ به عبدك و نبيك اللهم اني اسألك الجنة و ما قبلها  
 من قول ادع و اعوذ بك من النار و ما قبلها من قول ادع و اسألك ان تجعل كل قضاء قضيته  
 لي خيرا و ابن زو ابن ماجه است و ابن حبان و حاكم بن حنبل و غيره  
 اربعه بنويه على صاحبها الصلوة و التحية كتب مستقلة تاليف يافته از انجمله حصن حصين  
 و اذكار نووي و كتاب سلاح المؤمن و كتاب فزند سلاح جزآن و اين كتب جامع  
 اربعه است كه با ساني صحيحه حسنه ثابت گشته در روايات ضعيفه هم دارد و اين كتب را  
 شرح است كه در ان اعتناء به نتيج رجال سند و صحت و ضعف متن رفت از انجمله  
 تحفه المذاكرين شرح عدة المحسنين از علامه شوكانى رحمت و بعض اهل علم از ان  
 كتب انتخاب دعوات صحيحه حسنه كرده اند و از انجمله است كتاب حرب اعظم و حزب المقبول  
 و چون الفاظ بنويه و عبارات محمدية را تاثيرى ديگر است لهذا درين مختصر درين باب  
 بر جملة و جبهه پر و خسته نشد و تتبع و داو بن سنت شاهد است كه هيچ خير دنيا و آخرت  
 نيست مگر آنكه رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم آن را از خداى معطى خواسته و بهيچ رفت  
 و شر در دارين نيست مگر آنكه از ان بخداى مالع پناه جست پس چنانكه در عبادات و معاملات  
 اقتصار بر ماورد خوب است تا زيادى بر دين كامل و نقصانى در اتمام نعمت موجود نيايد چنان  
 زود ما دعى خير و طالب نجات را كوتاه ساختن دعوات خويش بر اوعيه مآثوره و چشم بستن  
 از ادا عيه ساخته و پر و خسته نشد و غير هم خيلى مستحسن است و في ذلك فليتدافع المتنافسون  
 و عليهم باقيلت قصرا و نقص و شينين و صحيحين از ابو هريره رضى الله عنه روايت كرده اند  
 كه گفت فرمود رسول خدا صلى الله عليه و آله و سلم و كلمه است كه دوست باشد خدا را و گراست  
 در تر از ويكى سبحان الله و سبحان لا و ديگر سبحان الله العلى العظيم و سلم از حديث ابو ذر

رسمیہ ائمہ نے آوردہ کہ ری پرسید از آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کہ کلام کلام فاشکرت  
فرمود کلامی کہ برگزیدہ و اختیار کردہ است او تعالیٰ از برای ملائکہ خود را آن کلام الیک است  
سبحان الله وبحمده ۴

## خاتمہ الطبع پر ختمہ خامہ جامع فضائل معنوی و مادی حکیم مولوی محمد احسن صاحبی فوری عافاہ اللہ تعالیٰ

کیا ہے بی ہمتار استیاض کہ دین اسلام را اصدق مل و ملت محمدی را احق مل گردید  
و پیغمبر آخر الزمان را نیایش کہ مضمون حدیث العلم ثلاثہ آیہ محکمہ و سنۃ قائمہ  
و فویضہ عادلہ چنانکہ باید و شاید در درون اہل علم نشانید آمل و صحب را کور نش کہ  
فرگفتہ اسے دین را آنچنانکہ شنیدہ بی کم و کاست بآورد و اقا دکان و سانیہ سپس گوش  
اسلامیان را فروزہ شنیدن و چشم ایمانیان را نوید و بین با درین عمر سعادت ممد  
علیہ آنحضرت عالیہ ہمت ملکہ ملکی صفات مالکہ قدسے سمات بر تاج فیوض اتم و غم یارنج  
جہان جوہ و در کم کشور ہند فضائل را تاج کل حلۃ مالوہ فضائل را طراز اول جناب علی  
القاب نواب شاہجہان بیگم رئیس دلاور اعظم طبقہ علیا سے ہند کروں آں نڈیا  
دام اقبالہ کہ زمانہ موجود با جوش و بر خیزش با زان و زمانیان بر ربط بارگاہ بلند پائگاہ  
باجت سبز ہزاران این نامے نامہ و گرامی صحیفہ نامزد معرفت اکبادی من جہان  
ہدی المادی کہ گلماسیہ احکامش ہمہ از ریاض کتاب و سنت و میدہ و گلشن بیخار  
مسائلش و صحبت خار و خس صحرائی رای رسیدہ بکرت اراوی کلک حقائق سلاک لقیۃ  
نوبہار فضل و ہنر ثانی اشنین پر روالا گزیر سیادت و سعادت را آب آفتاب شرف  
و فضیلت را آب یگانہ و ہر و فرزند عصر سرمایہ عزت و تفاخر جناب ابو الخیر میب  
نور احسن خان بجا در مہین پور نواب مستطاب علی القاب عالیجا دامیر الملک

دام محمد بنم بفرمایش او رنگ زیبایوان دین پروری کشورستان عالم حق گسری خادم  
 سنت سحر سلسله میضامندوم عصایه شریعه صادقه زیر باسراپا نقاوت و نور رونق بخش  
 آنگاه رادین پور نواب محمد احمد خان بهادر ولیعهد جناب عالی قباب فواب  
 مها بیت خان بهادر رئیس جوانا گزده عظمی السد تعالی از ممکن بطون بر منصفه شموله  
 کرد و بحسن ادبی تالیف و لطف تحقیق دلبری نمود و با این همه یکجا ز عبارت و قصر انوار  
 جمیع ادب عبادت و معالمت با زیادت احکام اخلاق و آداب آمد ...  
 یا نعت جمیع الفاظها استعذب لا تستقلی اجمعها فیها الکثیر الطیب  
 درین گرامی نسخه سلسله بینی که شاهی عدل از کتاب و سنت بهرام داشت باشد و  
 حکمی که پیش نیکنه که با شاهر لصوص حدیثیه همدوش نبوده کتاب است و کدام کتاب که غفلت  
 اتباع در چارواک عالم افکنده و اصول قال و قیل را از تیغ برکنده نقصان را سرمایه  
 هزار دولت است و محصلان را مفتاح باب دلیل و محبت زمره اتباع را دستاویز  
 سجل ادب برای عل بجدیث است و کاروان سنت را بنا بر قطع هواوی را سکی مطبوعه  
 غیث باب بابش گوی روح الروح اوله صحیح است و فضل فضلت دانی که عصاره درایت  
 صریح ممکن نیست که نامایش در مؤلفات فقهای زمان می توان یافت و دشوار است که  
 تار و پودری است و فایز پنج آن در کارگاه آگهی می توان یافت  
 توفیق نمانده شدی و در نه روز کار بوده است پیش ازین قدر که آرمیده تر  
 خلقی براه منظر جان سپردن اند ای شهنشاه حسن عنان را کشیده تر  
 و با کمال چون این روشنگر کاشانه دین و خانه برانداخت قلم به دین تصحیح سراپا تیغ معدن کرامت  
 و براه صحیح امین و اراطباعه محقق و پسند مدقق از جند شجره شجره بنویشجره شجره مصطفویه و نشند  
 کارگاه مولوی سید ذوالفقار احمد سلسله احد با شرکت نظر معین که تازید انضام  
 حاوی هر گونه مزایا و فضل عارف مابل و دوق مولانا محمد عبدالحق عافاه السد و بلغه الی التیانه بنم آرا

توسید یان خدا دوست و رهنمای طالبان سراپا مغربی پوست آمد نکارش خادمه گهر بار یگان  
رقم طرازان دیار نبض شناس قلم و در نقش انگیزی علم محمد عبدالحکیم کنوی اسده الله تعالی  
فی الدارین رونق دیگرش ارزانی داشت و ادارت رفعت نشان شریعت عنوان مدیر  
مطبعه صدیقیه علیه بهوپال محیه مولوی محمد بلوچ الزمان حسن بی اندازده اش نخشید  
و در راه محرم سنه ۱۲۰۳ هجری از قالب مطبعه بیرون فرامیده مطبعه طبع سنجان پال اعتقاد گردید  
سدا محمد هر آن خیر که خاطرمی خواست آمد آفریز پس پرده نقدیر پدید

بر آمدن از کارخانه چاپ اول همین بود و در جستن سخن سنجان از برای نظم ختم مطبعه و تاریخ  
اتمام همین نخستین ناشر شری بنار و شاعر شری شعار ناظم پایتخت ریاست و سنه  
ایوان ایالت اقتدار الشعر حافظ خان محمد خان متخلص شمیم لقمه تازه در طنبور  
شیده بیانی سخن سرانی و مید و این گوهر شاهوار از بحر طبع زخار با حل گفتار رسانید  
و ثانیاً حائز شرافت خصال معدن هر گونه فضل و کمال جامع مزایای نشانین حافظ حکیم  
مولوی سید محمد اعظم حسین فرزند دلبند سید محمد زکی بن حکیم حرم خادم حسین متوطن جال  
بلده محیه بهوپال سلمه الله المتعال از جای برخاست و باین تایید سخن آئین خاطر ناظرین

از غم و غصه و بهر پیر وخت

### قال الشیخ سلمه الله القدر

طلح و انش و اقبال کمالش دانم	آنکه از وی بگمانند که نور احسن است
سرو از گلشن اسید اسیر الملکیست	نوگل تازه بهار چین بختن است
اندرین عصر که باشد همه شایسته و لگو	لبش فضل و هنر بازی او علم و فن است
بسکه در نظم باین فضل بود شاگردم	مایه و خوشه و فخر و مباهات من است
پاری یافتند همجا و زبان شیراز	تا زیش گرمه هم لطف لسان من است
انبساط آمده و در طبع جهان از فو و قش	جان عالم بهوادا رسد او مرهن است

<p>             گز پرند که حبش پیمان دل باست              در نور دیده بجلت همه اسفار علوم              گر به بیند سرسند تحقیق تش              بر لب پیکر هر لفظ تراشد شیرین              پیش هر کس که از روی حسیر گفتار              اسد السجده پیش کتابی بنوشت              نوسوادی که سسی است بعرف الجاد              حاوی فقه قدیم آمده این تازه سواد              همچو یاغیست که گلهای افادت دارد              هیچ کس قضا حادیش ندیدست بخواب              چه طریقی که پسندیده زوان باشد              میتوان گفت بیا نش که سجای سب طیر              گل دامان خس و طره دستار قبول              باغبان قلش طرفه بهاری آراست              سرکن آهنگ دعان بزبان ازج شیر              این مؤلف همه با جاہ سلاست با شد           </p>	<p>             هوش اندر سر و سر و تن و جان در بد است              اندرین سن که سزای بطن نلدن است              همه در منصب تحقیق محقق سخن است              قلش تیشه اقبال کف کو کهن است              هر قاش سخن نرم بیانا خشن است              طره هنگام پسند سخن خوشن است              مردم دیده صاحب نظرانش وطن است              وضع این ساغر نو بهر شراب کهن است              یا چایغیت که روشنگر هراخن است              آنکه امر و زازین تبصره بر هر دهن است              جز برین راه تردد روشن هر من است              یا توان گفت که دریای کرم موج زن است              در هر سطح زمین ستند هر زن است              لفظ گل حریف بود غنچه کتابش چین است              چه توان کرد که میدان تالش چین است              از من آیین و قبولش ز توای ذوالین است           </p>
--	---

قال الاعظم سلمه الله تعالی

<p>             مراقب طری خود قناعت ارزانی              اگر کند گل عیش هوس فروزم              فاده ایم کنجی که پیش آن دارد              رسیده ایم ز باس که بنجیر اینجا           </p>	<p>             سپرده باد بیلاب خت عمان              خشک به پیرین دل ز دامن افتان              فضله دیده سوراقلع میدان              ستوده ایم در و دشت را به بستان           </p>
---	---

بتی بغارت بنکاه خاطر م آمد  
 چنان پیچ و خم زلف نخست خود را  
 ز دست زلف منم داد خواه ترکے  
 فغان زدوق کلاش کی چون ہر خونام  
 فغان زیاس کہ گاہی بکشت ما شبنم  
 رسید وقت کہ شد چشم ما ز گریہ علم  
 بیدید سید نور احسن کہ فتویٰ شمع  
 نخبستہ برہولی نعتی کہ برخواست  
 گرا ز بہار بسید زمین شود گلشن  
 زلفش فلک پیر نقش بندی را  
 کشید محل خود را بادیے کہ خضر  
 کلیم بر دوسوے اینش تماشائے  
 اگر بر رک معانی نظر گاشت بلفظ  
 گشت محبت دراری بیان شجر ماند  
 سخن چو کہ آرا شود از و آید  
 اگر نشست بزم رقم توان گفتن  
 بطن شہز عمان بر دن کشد گوہر  
 بہم مسائل شتی بیک کتاب آورد  
 کشید دم بصحر اگر کہ ناگاہان  
 مگر پیش چراغ از ہوا فرو آورد  
 پس از دروس بر آئنا منتری گوی

نہفتہ باد بلکھی متاع ایام نے  
 کہ جمع دل نکم فرق از پریشانی  
 کہ یگناہ کشندش بہ بند زمانے  
 ز من جواب نیاید جسد آفرین خوانی  
 اگر تا دشم و دیم جوش بارانے  
 چو طبع سید عالی گسہ بجائے  
 حلال کرد مرا ورا شتاب روحانے  
 فلک زبال ہمای کند گسہ رانے  
 بجلد خلق و سیعش کند خیابانے  
 بدلق بست طراز قبای سلطانے  
 بناقہ رانی رہبر و کند حدی خوانے  
 خلیل خواند بخوان خودش بیہمانی  
 ز قہر چاہ بر آورد ماہ کفانے  
 کہ صد عمر زمین انگشت چو جنبانے  
 بسر شکستن طرقت کلاہ خاقانے  
 کہ خاست باد بہاری بہ لالہ رویانے  
 بجست علم بر آرد جو احمد کانے  
 بکار بروئے لالہ زار نعمانے  
 ورا نہفتہ دو و صد آہوی بیابانے  
 ہزار شیل پر ز ادا ز پری خوانے  
 ہر سر نہاد اساس بلند ایوانے



از ان شقائق صد رنگ که چین آورد فروع را با اصول حدیث حکم کرد بسک شتافت برای که هر قدم انداخت پی هر شیا و امنی رطب برداشت پنجم مردم بنیاسود الفاظش نگار معنی روشن سپرده الفاظ	بزم چید بهم دسته های ریجانی بهم کشید لالی بسک مرجانی نواب رهبری گریان خندلانی و نخل زار حدیث رسول ربانی نظر فروز تر از سرسره صفایانی ز دلف بهشت نقابی بروی نورانی
--	--

سخن دراز و جفتش زدیران گویا بش زمن منظر هر طبعی بسال آن خوانی	
--	--

جمع مایه فضل و نیش فیض عجم همیشه با دبستان و بهار است	
پس از انبلاج اول هجوم تناسل طلب و از هم بودن او لاله باب بجائی رسید که با همه فراوانی نسج کتب در اندک فرصت کارش بنیایابی کشید نظر باز و روانی ستفیدانی که بایک جهان اشتیاق بنورش نیافته اند و خاطر خواه روی نظر افروزش ندیده اشارت فیض اشاعت رفت تا نقش مراد آرزو دندان بار دیگر کر س نشین گردد و آب وزنگ تازه که طبع اول بر روی کار ندارد و طبع ثانی افزوده آید سر بخط فرمان نهاده شود و داد کامروائی کا مجویان داده هین که بعد آرائش و پیرایش بقالب طبع جدید ریخته شد و نقش هر گونه تصحیح و تنقیح بر روی لوح و صفحه انجمنه مولوی حکیم پیر اعظم حسین سندیلوی با اهتمام نامتناهی پردازش از جای بجا است و تالیف طبع ثانی برین نظم و لکنت آراست	

### قطعه تالیف طبع ثانی

ز سه کتاب که کلاک دورق بهم باله شام پرور اعلام عرف جاوی نام گر بدیدن الفاظ انجمن دریا ب	که تناسل به گلبرگ و بهشتا دے بسیر خلد جهان را بیوی خود مادی که آهوسے بچر اور بهشت سردادی
---	--

<p>نہی کہ پی بمعانی بری ہسان برگیر  قیاس را کہ بویرانہ بود سہ گردان  بیجہ بچو فروغ کہ سنقش اصل صحت  نیای کار تقفہ مناد بہ تحقیق  نختہ سید قور الحسن کہ فضلش کرد  نکر وہ زہ بکان و زرفہ کہ بہ کین  کمال وہی اور اہشقتوان یافت  ہمین کہ طبع مشکرفان علم مے بالہ  گوی نامہ کہ ساقی بنور بادہ علم</p>	<p>کہ تشنہ بودی و ناگہ بکوش افشاوی  رسید خضر و نشان داوروی آبادی  بکا سہر دیولت کمال فسادوی  نکر و جاندہ تعلید سہرا زادے  علم بخانی و میری سہر پاشاوی  شکار آہوے مے کند زہر وادی  کہ کیا نتوان ساختن زحمت ادوی  طبع تازہ و این نامہ از زہ شادوی  چو آفتاب بفرخت شمع ورنادی</p>
<p>وما غ فکر معطر ز مصرع سال ست  دمیدہ تازہ شیمی و کاشتن جادے</p>	<p>۱۳</p>

## صحت نامه تقارن اول عرف البجادی

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۰	۱۶	حکایت	حکایت	۱۲	۱۵	راشخ	راشخ
=	۱۸	خامنه شش	خامنه شش	۱۳	۲۲	حداث	حداث
=	۱۹	ورمیت	ورمیت				

## صحت نامه کتاب

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲	۱۰	در وارده	وارده در	۲۸	۵	مردیه	مرویه
۶	۷	عبار	عباد	=	۲۰	ماجزای	باجزای
۱۱	۲۲	پاپوش	پاپوش	۲۹	۹	ار	از
۱۲	۸	کرمیه	کرمیه	=	۱۰	ابستاد	اعستاد
۱۳	۵	اخطا	اخطا	=	۱۶	بور	یود
۱۶	۱	کرده	کرده اند	۳۰	۱۵	دور	ودر
۱۸	۸	فهار	نهار	=	۱۹	غذاب	عذاب
۲۰	۱۶	نصف	تکلف	۳۲	۷	بروتم	برموم
۲۱	۲۲	هزار	هزار	۳۸	۲	ایام	امام
۲۵	۱۳	ان	ن	=	۱۰	روایتی	روایتی
۲۶	=	واللیل	واللیل	۳۹	۲۲	مختله	مختله
۲۷	۱۶	برآرد	بردارد	=	۷	باعث	باعث

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۴۰	۱	ارجد	ارزد	۵۵	۲۱	عاقه	عاقه
۴۱	۱۷	بگذرا	بگذار	۵۶	۱۲	برسراغ	باسراغ
۴۲	۱۱	نشده	نشده	۵۹	۱۱	اکار	بکار
۴۳	۱۳	عزیمت	عزیمت	۶۰	۱۲	عن	عین
۴۴	۷	اعتناء	اعتناء	۶۱	۱۵	علم	علم او
۴۵	۱۶	ببین بامیان	بروی	۶۲	۱۷	بروی	بروی
		یک کت بگذرا	اهل		۲	اهل	اهل
		و خود را ستاده	مخاض		۸	مخاض	مخاض
۴۷	۱۷	راغبین	گرفته		۱۳	گرفته	کوفته
۴۸	۱۱	الّا	حت		۱۵	حت	حقه
۴۹	۱۳	رخز	اهل	۶۳	۱۰	اهل	اهل
۵۰	۲	نزد	مسلمانی	۷۵	۱	مسلمانی	مسلمانی برین
۵۱	۶	چل	بهموات	۷۷	۴	بهموات	بهموات
۵۲	۲۱	دیگر	رویت		۱۹	رویت	رویت
۵۳	۲	تقریبا	گفاره	۷۹	۱۵	گفاره	گفاره
۵۴	۲۰	قار	بی	۸۰	۱	بی	ابی
۵۵	۲۱	نفس	بطیفونه		۷	بطیفونه	بطیفونه
۵۶	۴	نهی	یتی	۸۲	۴	یتی	یشی
۵۷	۹	مشترک	فتاوه		۲۰	فتاوه	فتاوه
۵۸	۱۰	ثبوت	الک	۸۵	۸	الک	الک

صواب	خطا	صفحہ	سطر	صواب	خطا	صفحہ	سطر
نمی	ی	۱۰۳	۶	بقصد	بقصد	۸۵	۱۶
مستطیع نبود	مستطیع چه	۱۲	۱۲	بتر	تر	۸۶	۱
امتنین	امتنین	۱۰۵	۸	مرفوعا	مرفوعا	۸۷	۸
انتظار	انتظار	۱۰۶	۷	علل	علل	۸۸	۳
استتاع	استتاع	۱۰۹	۳	اشم	اشم	۹۱	۷
الکون	کون	۱۱۰	۷	بیاید	بیاید	۹۲	۸
لامص	لامص	۱۱۱	۱۸	اخلیفه	اخلیفه	۹۳	۱۴
مخارم	مخورم	۱۱۲	۱۱	تنبیه	تنبیه	۹۴	۱۳
اراده	اراده	۱۱۰	۶	و شربت شمریت	و شربت شمریت	۹۵	۱۶
نشده	نیشده	۱۱۱	۱۹	دوام	دوار	۹۶	۲۰
دنبیه	دنبیه	۱۱۲	۳۱	ج نیند	ج نیند	۹۷	۲۱
بنی	بی	۱۱۱	۱	اذباب	اذباب	۹۸	۲
بخرافات	بخرافات	۱۱۲	۲	اشیات	اشیات	۹۹	۸
اخوان	ایخوان	۱۱۳	۳	امیدور	امیدور	۱۰۰	۱۰
الحفاظ علیہ	الحفاظ علیہ	۱۱۴	۱۱	اما	اما	۱۰۱	۱۲
منع	منع	۱۱۵	۱۳	و موسم	و موسم	۱۰۲	۳
بیان	بیان	۱۱۶	۱۸	نساک	نساک	۱۰۳	۱۵
خلیہ	خلیہ	۱۱۷	۷	جیر	جیر	۱۰۴	۱
اجماع	اسماع	۱۱۸	۱۹	مازول	مازول	۱۰۵	۱۰
ہم	ہم	۱۱۹	۲۰	این	این	۱۰۶	۱۵

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۱۱۲	۲	غیلان	غیلان	۱۳۵	۱۰	سیر	سیر
۱۱۳	۱	بدن	بزن	۱۱	۱۱	عقبه	عقبه
۱۱۴	۷	یکجا	یکجا	۱۵	۱۵	مود	نمود
۱۱۵	۱۳	پوست	پوست	۱۸	۱۸	براد	براد
۱۱۶	۱۸	بینها	بینها	۹	۱۳۶	دایم	ایم
۱۱۷	۷	آوردده	آوردده	۱	۱۳۷	پیستر	پیستر
۱۱۸	۱۲	روج	زرج	۲۱	۱۳۸	جاه افتاده	جاه افتاده بود
۱۱۹	۱۶	بتطلیقه	بتطلیقه	۱۲	۱۳۹	محل	فصل
۱۲۰	۲۱	ین	بن	۱۵	۱۴۰	ازکس	آوکس
۱۲۱	۱۲	مدی	هدی	۳	۱۴۱	رکیان	رکیان
۱۲۲	۱۵	یاین	یاین	۷	۱۴۲	خطبه	خطبه
۱۲۳	۷	موجودست	موجودست	۷	۱۴۳	انکه در	آنکه بر
۱۲۴	۱	به بنید	به بنید	۱۳	۱۴۴	القسية	النسبة
۱۲۵	۱۳	دید	دید	۲	۱۴۵	فرش	قرش
۱۲۶	۱۳	بصحت	بصحت	۱۸	۱۴۶	فضنه	فضنه
۱۲۷	۱۰	تفرق	تفرق	۲	۱۴۷	یتاب	نیاب
۱۲۸	۱۸	تجریم	تجریم	۱۰	۱۴۸	درو	درو
۱۲۹	۱۰	نزد	نزد	۲۰	۱۴۹	رامر	امر
۱۳۰	۷	قوته	قوته	۱۷	۱۵۰	جزافیت	جزافیت
۱۳۱	۳	ذا	ذا	۱۰	۱۵۱	مکر	مکر

صفحہ	سطر	خطا	صواب	صفحہ	سطر	خطا	صواب
۱۵۵	۱۹	زراغ	زراع	۲۰۹	۱	لقتل	بقتل
۱۶۰	۶	میت	میت	۲۱۰	۶	ظاہر	ظاہر ش
۱۶۵	۳	او	و	۲۱۲	۱	دشمن	بشمن
۱۶۸	۱	مراعت	مزاعت	۱۵	۱۵	برید	برید
۱۷۲	۳	ادرع	ادرع	۲۱۳	۱۲	نید	نید
۱۷۳	۳	الذکا	الذکا	۲۱۵	۸	بسرقة	بسرقة
۱۷۶	۸	ظاہر	ظاہر ش	۱۷	۱۷	اکثر	کثیر
۱۸۰	۱۶	دلیل	ودلیل	۲۱۷	۹	تقیری	نقیری
۱۸۱	۱۷	وحدیث	حدیث	۲۰	۲۰	کالذنبیة	کالذنبیة
۱۸۶	۳	الذ	لذ	۲۱۹	۲۱۹	اشیہ	این
۱۸۸	۲۱	میان سرش	سرش میان	۲۲۰	۲۲۰	مشا	نیشا
۱۹۰	۱۰	بسلج	بسلج	۲۲۱	۲۲۱	احصام	احصام
۱۹۶	۱۳	منتقی	منتقی	۲۲۲	۲۲۲	برادر	برادر
۱۹۷	۱۸	مرویت	مرویت	۲۲۳	۲۲۳	دمہ	دمہ
۱۹۸	۲۱	اسلم	اسلم	۲۲۴	۲۲۴	لاغر	لاغر از حفاہ
۱۹۹	۱۶	لغی	لغی	۲۲۵	۲۲۵	کرده	کرده اند
۲۰۱	۱۳	معول	معول	۲۲۸	۲۲۸	بخورد	بخورد
۲۰۳	۱۰	بروزن	برزن	۲۲۹	۲۲۹	صاند	صاند
۲۰۶	۱۲	سبھا	سیا	۲۳۰	۲۳۰	خذف	خذف
۲۰۷	۳	ابلاش	ابلاش	۲۳۱	۲۳۱	زکوة	زکوة

صفحه	سطر	خطا	صواب	صفحه	سطر	خطا	صواب
۲۴۵	۹	واهم زاد	وهم نزد	۲۴۰	۲۱	تیمیه	تسمیه
۲۴۶	۱۹	عمرو	عبداللہ بن عمرو	۲۴۵	۳	بدان	برمان
۲۸۱	۳	مخبر	مخبر	۲۵۱	۱۹	تعالی	تعالی ندارد
=	۱۷	ابو ہریرہ گفت	ابو ہریرہ گوید	۲۵۳	=	مصیب بلکہ	مصیبیت بلکہ
۲۸۳	۱۰	ضعیف است	ضعیفی است	۲۵۵	۵	محسور	محسور
=	۲۰	مسلم عزائش	مسلم	=	۸	الذہین	الذہین
۲۹۶	۱۹	دورق	وورق	۲۵۶	۵	از	اند
				۲۵۸	۲	ازوی	ازدی
				۲۵۹	۱۷	یطبت	بطیت
				۲۶۱	۱	فراوش	فراش
				=	۲	بگد	بگیرد
				=	۱۶	مستقا	مستقلہ
				۲۶۳	-	ممنوع	پس ممنوع
				=	۱۵	غزائز	غزائز
				۲۶۴	۸	شکوہی	شکوہ
				=	۱۸	مانعین	مانعین
				=	=	ارین	ارین
				=	۲۰	رجل	رجل
				۲۶۵	۱۷	فقہاء	فقہاء
				۲۶۷	۵	دوورا	دورا





CALL NO. { ۲۹۷۵۳۶ } ACC. NO. ۴۴۷۲

AUTHOR \_\_\_\_\_

TITLE عرف المجادی من جنان نبی الہادی

ن ۴۲ ع	۲۹۷۵۳۶	ن ۵	۴۴۷۲
عرف المجادی من جنان نبی الہادی			
Date	No.	Date	No.



MAULANA AZAD LIBRARY  
ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES :-

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of **Rs. 1-00** per volume per day shall be charged for text-book and **10 Paise** per volume per day for general books kept over-due.